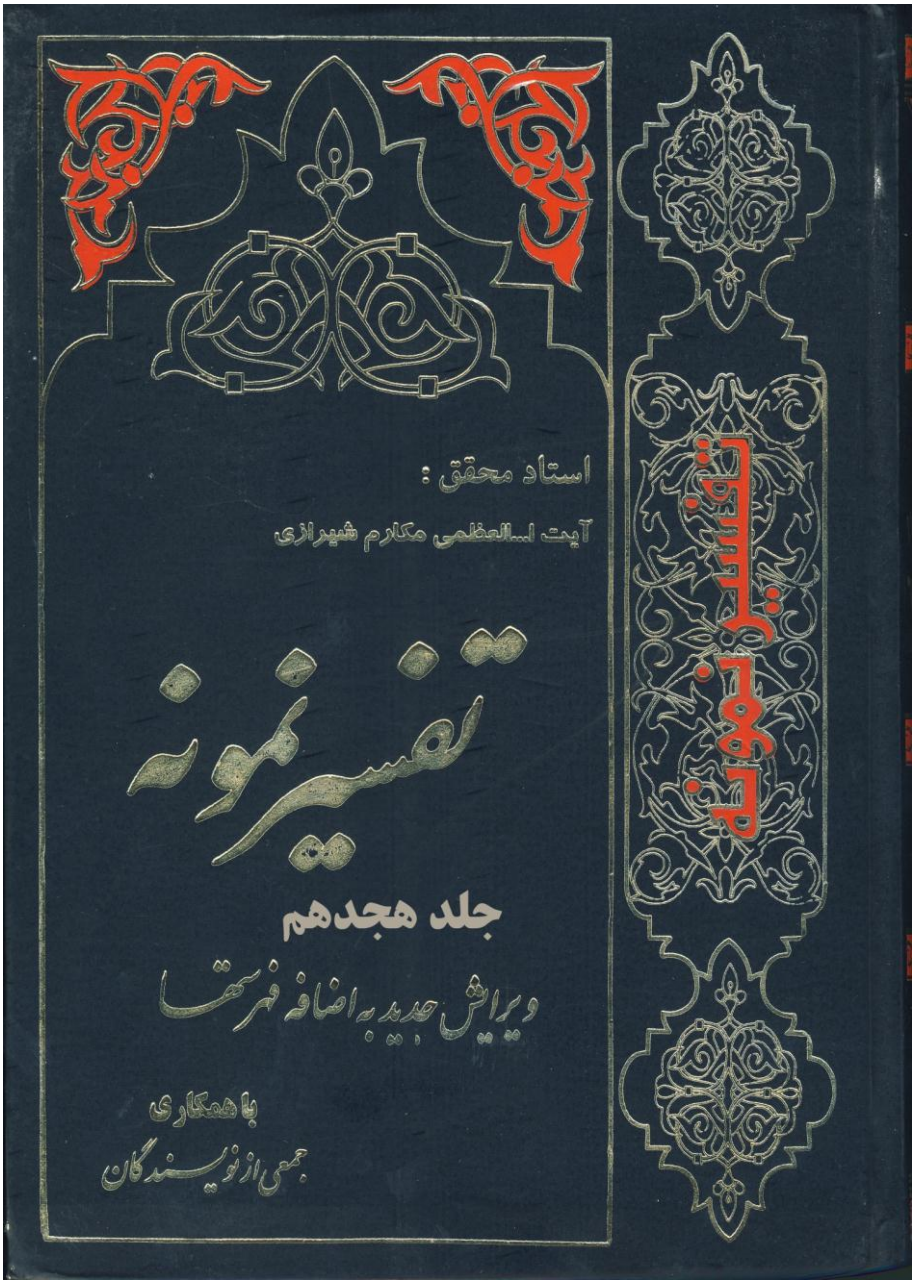
تفسیر نمونه
استاد محقق :
آیت الله العظمی مکارم شیرازی
تفسیر نمونه
جلد هجدهم
ویرایش جدید به اضافه فهرستها
با همکاری
جمعی از نویسندگان

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ ـ ، مصحح
تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازه‌ای دربارهٔ قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواستها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان [ویرایش ۱]. ـ تهران: دارالکتب الاسلامیه ـ ۱۳۵۴.
۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۴ ـ بهای هر جلد متفاوت.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه.
جلد هجدهم (چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷)
ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)
ISBN: 964-440-004-6 (ج. ۴)
۱. تفاسیر شیعه ـ ـ قرن ۱۴. الف. عنوان.ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواستها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز.
BP۹۸/م۷ت۷ ۲۹۷/۱۷۹
۱۳۷۷ م۷۶-۳۲۵۳

فروشگاه مرکزی: تهران ـ بازار سلطانی ـ ۹۹
تلفن: ۵۵۶۲۰۴۱۰ ـ ۵۵۶۲۷۴۴۹
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی‌عصر ـ خیابان فرشته ـ ۹
تلفن: ۲۶۲۰۰۳۵۹ ـ ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱

تفسیر نمونه جلد هجدهم

زیر نظر استاد محقّق آیت‌اللّه مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسنی، سید حسن شجاعی سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللهی، محسن قرائتی، محمد محمدی
• ناشر: دارالکتب الاسلامیّة
• تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
• چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
• صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری
• چاپ: چاپخانهٔ سرور
• شابک ۶ - ۰۰۴ - ۴۴۰ - ۹۶۴ / ISBN: 964 - 440 - 004 - 6
• شابک دورهٔ ۲۸ جلدی ۵ - ۰۳۰ - ۴۴۰ - ۹۶۴ / ISBN-SET: 964 - 440 - 030 - 5 VOL.28
• حق چاپ برای ناشر محفوظ است
• قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیة اللّه العظمیٰ ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای دربارهٔ قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد هجدهم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

www.makarem.ir

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

محمّد رضا آشتیانی
محمّد جعفر امامی
عبدالرّسول حسنی
سیّد حسن شجاعی
محمود عبداللّهی
محسن قرائتی
محمّد محمّدی

www.makarem.ir

هدفهائی که در این تفسیر تعقیب می شود

امروز چشم ها از سراسر جهان به اسلام دوخته شده، می خواهند اسلام را از نو بشناسند...حتی خود مسلمانان!. و این به دلایل مختلفی است که از جمله «انقلاب اسلامی کشور ما» و «جنبش های اسلامی در نقاط مختلف دیگر جهان» را می توان نام برد، که افکار همه، مخصوصاً نسل جوان را تشنه شناخت هر چه بیشتر اسلام ساخته است.

و برای شناخت اسلام هر کس می داند نزدیک ترین راه و مطمئن ترین وسیله، غور و بررسی بیشتر در متن قرآن مجید کتاب بزرگ آسمانی ما است.

اما از سوی دیگر قرآن این کتاب عظیم و پرمحتوا، همانند کتب عادی، دارای یک بعد نیست، و به اصطلاح «بطون» مختلفی دارد، و در درون هر بطنی، بطن دیگر نهفته است.

و به تعبیر دیگر هر کس به مقدار عمق فکر خویش و به اندازه فهم و آگاهی و شایستگی اش از قرآن استفاده می کند، بی آن که عمق کرانه های آن بر کسی ـ جز ائمه معصومین(علیهم السلام) ـ آشکار باشد، ولی مسلماً هیچ کس از کنار چشمه قرآن محروم باز نمی گردد!

با توجه به آنچه گفته شد نیاز به تفسیرهائی که مرکز پیوند افکار دانشمندان و محققان اسلامی است، و می تواند راه گشای اسرار مختلف قرآن گردد، کاملاً روشن است.

اما کدام تفسیر؟ و کدام مفسّر؟... آن تفسیر که آنچه قرآن می گوید بازگو کند، نه

آنچه خود می خواهد و می پسندد.
مفسّری که خود را در اختیار قرآن بگذارد، و از مکتبش درس فرا گیرد نه آن کس که «نا آگاه» و یا «آگاهانه» با پیش داوریهایش می کوشد در برابر قرآن «استاد» باشد و نه «شاگرد».
البته مفسران بزرگ و محققان عالی قدر اسلام از نخستین قرون اسلامی تا کنون تلاش ها و کوشش های بسیار ارزنده و شایان تقدیری در این زمینه کرده اند و در عربی و فارسی و زبان های دیگر تفسیرهای فراوانی نگاشته اند که در پرتو آن به گوشه ای از شگفتی های این کتاب بزرگ آسمانی می توان راه یافت (شَکَرَ اللّهُ سَعْیَهُمْ).
ولی این نکته نیز قابل ملاحظه است که با گذشت زمان «مسائل تازه ای» برای مردم حق طلب و حقیقت جو مطرح می شود، و «سؤالاتی» از برخورد و تضاد مکتب ها، و گاه از وسوسه های منافقان و مخالفان، و زمانی در چگونگی تطبیق تعلیمات این کتاب بزرگ و آسمانی بر نیازهای زمان، پیش می آید که باید تفسیرهای امروز پاسخ گوی آنها باشند.
و از سوی دیگر تفسیرها همه نباید مجموعه ای از اقوال گوناگون و بحث های پیچیده و غیرقابل درک برای عموم باشد بلکه امروز تفسیرهائی لازم است که همچون خود قرآن جنبه همگانی داشته باشد و تمام قشرها اعم از «فضلاء» و «توده مردم» بتوانند از آن استفاده کنند (بی آن که از ارزش و عمق بحث ها کاسته شود).

* * *

توجه به این امور سبب شد که گروهی از ما بخواهند که به نوبه خود دست به تألیف تفسیری بزنیم به این امید که این نیازها را برطرف سازد، و چون این کار سنگین بود جمعی از اهل فضل را که همسفران خوبی در این راه طولانی و پرفراز و نشیب بوده و هستند به کمک و همکاری دعوت شدند تا با تشریک مساعی این

مشکل حل شود، این کار بحمد اللّه قرین موفقیت شد، و محصولی داد که با استقبال فوق العاده همه قشرها مواجه گردید، به طوری که در اکثر نقاط مردم در سطوح مختلف به این تفسیر روی آوردند و مجلدات آن که تا کنون به نوزده جلد رسیده (و این هیجدهمین جلد آن است) کراراً چاپ و منتشر شده است «و خدا را بر این موفقیت سپاس می گوئیم».

* * *

در مقدمه این جلد لازم است نظر خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب کنم:

۱ ـ کراراً سؤال می کنند مجموع این تفسیر در چند جلد تمام خواهد شد؟ در جواب باید بگویم: حدود بیست و پنج جلد.

۲ ـ کراراً می گویند چرا مجلدات تفسیر با فاصله زیاد زمانی منتشر می شود؟

باید توجه داشت ما نهایت کوشش رادر سرعت بخشیدن به کار داریم و حتی در سفر وحضر، گاهی در تبعیدگاه، و گاهی در بستر بیماری، آن را ادامه داده ایم، اما از آنجا که نمی توان نظم و عمق مباحث را فدای سرعت عمل نمود باید کاری کرد که میان این هر دو تا آنجا که ممکن است جمع شود، و از سوی دیگر مشکلات فوق العاده چاپ و تهیه کاغذ و مانند آن را (مخصوصاً در زمان جنگ) نباید از نظر دور داشت که آن هم یک عامل مهم تأخیر بوده است.

۳ ـ گاهی می پرسند اگر این تفسیر به قلم افراد مختلف تهیه گردد هماهنگ نمی تواند باشد.

در پاسخ می گویم برای تأمین این هدف بنابراین است که قلم تفسیر همه جا از اینجانب باشد، و دوستان در جمع آوری مطالب کمک کنند که آنها نیز هر کدام کار خود را قبلاً به طور انفرادی انجام می دهند و یادداشت های لازم را تهیه می کنند ولی بعداً در جلسات دسته جمعی که با هم داریم هماهنگی لازم ایجاد می گردد تا هیچ

گونه نوسانی در بحث ها و طرح مسائل گوناگون و سبک تفسیر پیدا نشود و همه یک دست و یک پارچه و منسجم باشد.

این تفسیر در زمانی رو به گسترش می رود که حکومت جمهوری اسلامی بحمد اللّه به رهبری امام خمینی(مدظله) بال و پر خود را بر این کشور اسلامی گشوده، و جنب و جوشی در سایر کشورهای اسلامی برای تشکیل حکومت الهی به وجود آورده، و منافع ابرقدرت های شرق و غرب را سخت به مخاطره افکنده، به همین دلیل مردم جهان را جویای توضیح بیشتر درباره اسلام و قرآن ساخته است و ما امیدواریم که این تفسیر کمکی به این خواسته عمومی کند، هم اکنون این تفسیر به همّت جمعی از دانشمندان به سه زبان معروف دنیا در دست ترجمه است:

۱ ـ به زبان عربی که از جلد اول تا سوم ان شاء اللّه به زودی به زیر چاپ می رود.

۲ ـ به زبان اردو که تا کنون بیش از ۱۱ جلد آن ترجمه شده و جلد اول چاپ شده است.

۳ ـ به زبان ساحلی (زبانی که در ده کشور آفریقائی بیش از هشتاد میلیون نفر به آن تکلّم می کنند).

از خدا می خواهیم توفیق تکمیل این خدمت و هم چنین نشر آن را به زبان های دیگر و کمک به شناخت هر چه بیشتر اسلام در صف جهانی عنایت فرماید.

* * *

خداوندا! چشم ما را بینا و گوشمان را شنوا و فکرمان را صائب و کارساز فرما، تا بتوانیم به عمق تعلیمات کتابت راه یابیم و از آن چراغ پرفروغی برای خود و دیگران فراهم سازیم.

www.makarem.ir

خداوندا! آتش هائی که دشمنان انقلاب ما خصوصاً، و دشمنان اسلام عموماً پیرامون ما برافروخته اند و فکر ما را دائماً به خود مشغول داشته است، در پرتو مجاهدت های پیگیر و سعی و تلاش بی امان این امت اسلامی، خاموش بگردان تا یک جا دل را به تو بندیم و در راه تو و خدمت به بندگان مستضعف تو گام برداریم.

قم حوزه علمیه ـ ناصر مکارم شیرازی
اسفند ماه ۱۳۶۳

www.makarem.ir

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده و یا مورد نقد قرار گرفته است:

۱ ـ تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
۲ ـ تفسیر تبیان از دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
۳ ـ تفسیر المیزان از علاّمه طباطبائی
٤ ـ تفسیر صافی از ملاّمحسن فیض کاشانی
٥ ـ تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعهٔ الحویزی
٦ ـ تفسیر برهان از مرحوم سیّد هاشم بحرانی
۷ ـ تفسیر روح المعانی از علاّمه شهاب الدین محمود آلوسی
۸ ـ تفسیر المنار از محمّد رشید رضا(تقریرات درس تفسیر شیخ محمّد عبده)
۹ ـ تفسیر فی ظلال القرآن از سیّد قطب
۱۰ ـ تفسیر قرطبی از محمّد بن احمد الانصاری القرطبی
۱۱ ـ اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه نیشابوری)
۱۲ ـ تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی
۱۳ ـ تفسیر مفاتیح الغیب از فخر رازی
۱٤ ـ تفسیر روح الجنان از ابوالفتوح رازی
۱٥ ـ تفسیر کشّاف از زمخشری
۱٦ ـ الدرّ المنثور از سیوطی

www.makarem.ir

تفسیر نمونه

جلد هیجدهم

سوره های
سبأ ـ فاطر ـ یس

جزء ۲۲ قرآن مجید

www.makarem.ir

www.makarem.ir

سوره سبأ

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ٥٤ آیه است

تاریخ شروع
٤ / ربیع الثانی / ١٤٠٤
١٨ / ١٠ / ١٣٦٢

www.makarem.ir

محتوای سوره سبأ

این سوره که به مناسبت، شرح سرگذشت قوم «سبأ» به نام «سبأ» نامیده شده از سوره های «مکّی» است، و می دانیم محتوای سوره های مکی معمولاً بیان معارف اسلامی و ریشه های اعتقادی مخصوصاً «مبدأ» و «معاد» و «نبوت» است.

و بیشترین بحث این سوره نیز، روی همین امور دور می زند، چرا که مسلمانان در دوران «مکّه» می بایست از نظر عقائد ساخته می شدند، و برای پرداختن به فروع، و تشکیل حکومت اسلامی، و پیاده کردن تمام برنامه های اسلامی، آماده می گردیدند.

به طور کلی باید گفت: محتوای این سوره ناظر به پنج مطلب است:

۱ ـ مسأله «توحید» و قسمتی از نشانه های خداوند در عالم هستی، و صفات پاک او از جمله «توحید» «ربوبیت» و «الوهیت».

۲ ـ مسأله «معاد» که از همه مسائل در این سوره بیشتر مطرح شده، از طرق مختلف درباره آن بحثهای گوناگونی عنوان گردیده.

۳ ـ مسأله «نبوت» انبیای پیشین، و مخصوصاً پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و پاسخ به بهانه جوئیهای دشمنان درباره او، و بیان پاره ای از معجزات انبیاء سلف.

٤ ـ بیان بخشی از نعمتهای بزرگ خدا، و سرنوشت شکرگزاران و کفران کنندگان، ضمن بیان گوشه ای از زندگی «سلیمان»(علیه السلام) و قوم «سبأ».

۵ ـ دعوت به تفکر و اندیشه و ایمان و عمل صالح و تأثیر این عوامل در سعادت و نیک بختی بشر.

www.makarem.ir

و مجموعاً برنامه جامعی را برای تربیت جستجوگران حق تشکیل می دهد.

* * *

فضیلت این سوره

در روایات اسلامی درباره اهمیت این سوره، و تلاوت آن، تعبیرات جالبی دیده می شود:

از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) چنین می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ سَبَأَ لَمْ يَبْقَ نَبِيٌّ وَ لارَسُولٌ إِلاَّ كَانَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَفِيقاً وَ مُصَافِحاً: «کسی که سوره سبأ را بخواند، در قیامت تمام انبیاء و رسولان رفیق و همنشین او خواهند بود، و همگی با او مصافحه می کنند».(١)

در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل شده است: مَنْ قَرَأَ الْحَمْدَيْنِ جَمِيعاً، سَبَإٍ وَ فَاطِرٍ، فِي لَيْلَةٍ لَمْ يَزَلْ لَيْلَتُهُ فِي حِفْظِ اللَّهِ تَعالى وَ كِلَاءَتِهِ فَإِنْ قَرَأَهُمَا فِي نَهَارِهِ لَمْ يُصِبْهُ فِي نَهَارِهِ مَكْرُوهٌ وَ أُعْطِيَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ خَيْرِ الآخِرَةِ مَا لَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِهِ وَ لَمْ يَبْلُغْ مُنَاهُ: «کسی که دو سوره ای را که با حمد آغاز می شود ـ سوره سبأ و فاطر ـ در یک شب بخواند، تمام آن شب را در حفظ و حراست الهی خواهد بود، و اگر آن دو را در روز بخواند، هیچ مکروهی به او نمی رسد، و آن قدر از خیر دنیا و آخرت به او داده می شود، که هرگز به قلبش خطور نکرده، و فکر و آرزویش به آن نرسیده است»!.(٢)

همان گونه که در آغاز هر سوره ای یادآور شده ایم، مسلماً این پاداشهای عظیم، نصیب کسانی نمی شود که تنها به خواندن و لقلقه زبان قناعت کنند، بلکه خواندن، باید مقدمه ای باشد برای اندیشیدن، که آن نیز انگیزه عمل است.

---

١ و ٢ ـ «مجمع البیان»، آغاز سوره «سبأ»، جلد ٨، صفحه ٣٧٥.

مثلاً، کسی که این سوره را می خواند، از این نکته با خبر می شود که: قوم «سبأ» بر اثر کفران نعمتهای بی حساب الهی چنان زندگانیشان در هم کوبیده شد، که عبرت همگان گشتند، و سرنوشت آنها ضرب المثلی برای جهانیان شد، چنین انسانی به شکر نعمت، شکری آمیخته با جنبه های عملی می پردازد، و شاکران نعمت خداوند، در حفظ و امان او خواهند بود.

در این زمینه شرح بیشتری در آغاز سوره «نور» داده ایم.

* * *

www.makarem.ir

۱ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الآخِرَةِ وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ

۲ یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الأَرْضِ وَ ما یَخْرُجُ مِنْها وَ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فِیها وَ هُوَ الرَّحِیمُ الْغَفُورُ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ حمد (و ستایش) مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است; و (نیز) حمد (و سپاس) برای اوست در سرای آخرت; و او حکیم و آگاه است.

۲ ـ آنچه در زمین فرو می رود و آنچه را از آن بر می آید می داند، و (همچنین) آنچه از آسمان نازل می شود و آنچه بر آن بالا می رود; و او مهربان و آمرزنده است.

تفسیر:

او مالک همه چیز و عالم به همه چیز است

پنج سوره از سوره های قرآن مجید، با «حمد» پروردگار شروع می شود، که در سه سوره آن حمد و ستایش خداوند، به خاطر آفرینش آسمان و زمین و موجودات دیگر است (سوره سبأ، سوره فاطر، و سوره انعام).

www.makarem.ir

و در یک سوره، (سوره کهف) این حمد و ستایش به خاطر نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر(صلی الله علیه وآله) می باشد.

در حالی که در سوره «حمد» تعبیر جامعی شده، که همه این امور را در بر می گیرد: «الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ».

به هر حال، سخن در آغاز سوره «سبأ» از حمد و ستایش خدا است، به خاطر مالکیت و حاکمیت او در دنیا و آخرت، می فرماید: «حمد مخصوص خداوندی است، که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است» (الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرْضِ).

«و نیز حمد و سپاس برای او در سرای آخرت است» (وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الآخِرَةِ) .

به این ترتیب، حاکمیت و مالکیت هر دو جهان، از آن او است، هر نعمتی، هر موهبتی، هر فایده و برکتی، و هر خلقت موزون، شگرف و عجیبی، همه تعلق به ذات پاک او دارد، و به همین دلیل «حمد» که حقیقتش، ستایش به خاطر «کارهای نیک اختیاری» است، همه به او باز می گردد، و اگر مخلوقاتی نیز شایسته حمد و ستایش اند، آنها نیز، پرتوی از وجود او، و شعاعی از افعال و صفات او هستند.

بنابراین، هر کس در این عالم، مدح و ستایش از چیزی کند، این حمد و ستایش، سرانجام به ذات پاک او بر می گردد، و به گفته شاعر:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوستعاشقم بر همه عالم، که همه عالم از او است

و در پایان آیه می افزاید: «او حکیم و خبیر است» (وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ).

بر اساس حکمت بالغه اوست که، این نظام عجیب، بر جهان حکومت

www.makarem.ir

می کند، و بر اساس علم و آگاهی اوست که، هر چیز به جای خود قرار گرفته، و هر موجودی آنچه را که نیاز دارد، در اختیار دارد.

در این که: منظور از «حمد و ستایش» خداوند در آخرت چیست؟ مفسران گفتگو بسیار کرده اند:

بعضی گفته اند: گر چه سرای آخرت دار تکلیف نیست، اما بندگان خدا عاشقانه در آنجا او را می ستایند، و حمد می کنند، و از حمد و ستایش او لذت می برند!

بعضی دیگر گفته اند: بهشتیان او را به خاطر فضلش، حمد می کنند و دوزخیان، به خاطر عدلش!

گاه گفته می شود: انسانهائی که در این دنیا هستند به خاطر وجود حجابهای مختلف بر قلب و فکرشان، غالباً حمد خالص ندارند، اما در قیامت که همه حجابها بر چیده می شود، و به مصداق: المُلْکُ یَوْمَئِذ لِلّهِ: «مالکیت خداوند بر پهنه هستی» بر همگان آشکار می شود، همگی با خلوص نیت کامل، زبان به حمد و ستایش او می گشایند.

و نیز در این جهان ممکن است، انسانها غافل شوند، و موجوداتی را مستقل از ذات خداوند پندارند و آنها را ستایش کنند، اما در آنجا که ارتباط همگی به ذات پاک او همچون شعاع آفتاب به قرص خورشید، آشکار می گردد، کسی جز او را ستایش نخواهد کرد.

از همه اینها که بگذریم، در قرآن مجید کراراً آمده است: «بهشتیان» در آنجا خدا را حمد می گویند: وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ: «آخرین سخن بهشتیان این است: می گویند: حمد برای خدائی است که پروردگار

جهانیان است».(۱)

در جای دیگر می خوانیم: هنگامی که مؤمنان وارد باغهای بهشت جاویدان می شوند، «می گویند: شکر برای خداوندی است که اندوه را از ما بر طرف ساخت» (وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ).(۲)

این حمد، نه تنها از زبان انسانها و فرشتگان است، که از تمام ذرات جهان هستی نیز، زمزمه حمد و تسبیح او، به گوش هوش می رسد، هیچ موجودی نیست جز این که: حمد و تسبیح او می گوید.

* * *

آیه بعد، به شرح گوشه ای از علم بی پایان پروردگار ـ به تناسب توصیف خداوند به «حکیم» و «خبیر» در آیه گذشته ـ پرداخته، چنین می گوید: آنچه در زمین فرو می رود و آنچه از آن خارج می شود را می داند» (یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الأَرْضِ وَ ما یَخْرُجُ مِنْها).

آری، او از تمام قطرات باران، و امواج سیلاب که در اعماق زمین فرو می روند، و به طبقه نفوذ ناپذیر می رسند، و در آنجا متمرکز، و برای انسانها ذخیره می شوند، آگاه است.

او از دانه های گیاهان که با کمک باد، یا حشرات در پهنه زمین پراکنده می شوند، و در زمین فرو می روند، و روزی به درخت سر سبز یا گیاه پر طراوتی تبدیل می گردند، با خبر است.

از ریشه های درختان، به هنگامی که در جستجوی آب و غذا به اعماق زمین پیشروی می کنند.

از امواج الکتریسته، از گازهای مختلف و ذرات هوا که به داخل زمین نفوذ

---

۱ ـ یونس، آیه ۱۰.

۲ ـ فاطر، آیه ۳٤.

می کنند، از جاندارانی که در زمین فرو می روند، و به آن حیات می بخشند، و نیز از گنجها و دفینه ها، اجساد مردگان، اعم از انسانها و غیر انسانها که در این زمین گسترده، دفن می شوند، آری، از همه اینها با خبر است.

همچنین، از گیاهانی که از زمین خارج می شوند، از انسانها که از آن بر خاسته اند، از چشمه هائی که از آن می جوشد، از گازهائی که از آن برمی خیزد، از آتشفشانهائی که از آن زبانه می کشد، و از حشراتی که در درون زمین لانه دارند، و از آن سر بر می دارند، و خلاصه، از تمام موجوداتی که از اعماق زمین بیرون می ریزند، اعم از آنچه ما می دانیم و نمی دانیم، او از همه آنها مطلع و آگاه است. آن گاه می افزاید: «او از آنچه از آسمان نازل می شود و یا به آسمان بالا می رود با خبر است» (وَ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فِیها).

از دانه های باران، از اشعه حیات بخش خورشید، از امواج نیرومند وحی و شرایع آسمانی، از فرشتگانی که برای ابلاغ رسالت، یا انجام مأموریتهای دیگر، به زمین نزول می کنند، از اشعه کیهانی که از ماوراء جو به زمین نازل می شود، از شهابها و سنگریزه های سرگردان فضا، که به سوی زمین جذب می شوند، او از همه اینها مطلع است.

و نیز از اعمال عباد، که به آسمان عروج می کند، از فرشتگانی که پس از ادای رسالت خود، به آسمان باز می گردند، از شیاطینی که برای استراق سمع به آسمانها می روند، از شاخه های درختان برومندی که سر به آسمان بر می کشد، از بخارهائی که از دریا، برمی خیزد و بر فراز آسمان ابرها را تشکیل می دهد، از آهی که از دل مظلومی برمی خیزد و به آسمان صعود می کند، آری از همه اینها آگاه است.

آیا هیچ کس جز او از این امور آگاهی دارد؟ آیا علم همه دانشمندان بشر به

گوشه ای از این معلومات، احاطه پیدا می کند؟!

و در پایان می افزاید: «او رحیم و غفور، مهربان و آمرزنده است» (وَ هُوَ الرَّحِیمُ الْغَفُورُ).

توصیف خداوند، بر این دو وصف ـ در اینجا ـ یا به خاطر آنست که در میان اموری که به آسمان عروج می کند، اعمال بندگان و ارواح آنهاست، و اوست که آنها را زیر پوشش رحمت و مغفرتش قرار می دهد.

یا به خاطر این که، نزول برکات و مواهب آسمانی، مولود رحمت اوست، و اعمال صالحی که از بندگان به مقتضای «وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ»(۱) بالا می رود، مشمول غفران او می باشد.

یا این که: آنها که شکر این نعمتها را به جا می آورند، مشمول رحمتند، و آنها که مقصرند، اگر از حدّ نگذرانند، مشمول مغفرت.

خلاصه این که: آیه فوق در تمام ابعادش، معنی وسیع و گسترده ای دارد، و نباید آن را در یک جهت محدود کرد.

* * *

---

۱ ـ فاطر، ۱۰.

٣ وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لاتَأْتِينَا السّاعَةُ قُلْ بَلى وَ رَبِّى لَتَأْتِيَنَّكُمْ عالِمِ الْغَيْبِ لايَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فِى السَّماواتِ وَ لا فِى الأَرْضِ وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْبَرُ إِلاّ فِى كِتاب مُبِين

٤ لِيَجْزِىَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ

٥ وَ الَّذِينَ سَعَوْا فِى آياتِنا مُعاجِزِينَ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْز أَلِيمٌ

ترجمه:

٣ ـ كافران گفتند: «قيامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد»! بگو: «آرى، به پروردگارم سوگند كه به سراغ شما خواهد آمد، خداوندى كه از غيب آگاه است و به اندازه سنگينى ذره اى در آسمانها و زمين از علم او دور نخواهد ماند، و نه كوچكتر از آن و نه بزرگتر، مگر اين كه در كتابى آشكار ثبت است!

٤ ـ تا كسانى را كه ايمان آورده و كارهاى شايسته انجام داده اند پاداش دهد; براى آنان مغفرت و روزى پر ارزشى است!

٥ ـ و كسانى كه سعى در (تكذيب) آيات ما داشتند و گمان كردند مى توانند از حوزه قدرت ما بگريزند، عذابى بد و دردناك خواهند داشت!

تفسير:

به پروردگار سوگند، قيامت خواهد آمد!

آيات گذشته، در عين اين كه: از توحيد و صفات خدا سخن مى گفت،

www.makarem.ir

زمینه ساز مسأله «معاد» بود، زیرا چنانکه خواهیم دید: مشکلات بحث معاد جز از طریق علم بی پایان حق، حل نمی شود.

لذا، در آیات مورد بحث، نخست می گوید: «کافران گفتند: این دروغ است که قیامتی در پیش داریم، هرگز قیامت به سراغ ما نمی آید» (وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لاتَأْتِینَا السّاعَةُ).

نه تنها ما، برای هیچ یک از انسانها قیامتی در کار نیست!

آنها می خواستند از این طریق، آزادی عمل پیدا کنند، و هر کاری از دستشان ساخته است، ـ به این امید که حساب و کتاب و عدل و دادی در کار نیست ـ انجام دهند.

اما از آنجا که دلائل قیامت، روشن است، قرآن با یک جمله قاطع و به صورت بیان نتیجه، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) می گوید: «بگو، آری، به پروردگارم سوگند، که قیامت به سراغ همه شما خواهد آمد» (قُلْ بَلی وَ رَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ).

تکیه روی کلمه «ربّ»، به خاطر این است که: «قیامت» از شئون «ربوبیت» است، چگونه ممکن است، خداوند، مالک و مربی انسانها باشد، و آنها را در مسیر تکامل پیش ببرد، اما نیمه کاره رها کند، و با مرگ، همه چیز پایان گیرد، و زندگی او بی هدف و آفرینش وی، هیچ و پوچ شود؟!

در سوره «تغابن» آیه ۷ نیز، روی همین وصف، تکیه کرده، می فرماید: زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنْ لَنْ یُبْعَثُوا قُلْ بَلی وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ: «کافران چنین پنداشتند: هرگز برانگیخته نمی شوند، بگو: آری به پروردگارم سوگند، همگی، در قیامت مبعوث می شوید، سپس همه شما از اعمالتان و نتائج آن آگاه خواهید شد»!

و از آنجا که یکی از اشکالات مخالفان معاد، این بوده که: به هنگام خاک

شدن بدن انسان، و پراکنده شدن اجزای آن در اطراف زمین، چه کسی می تواند آنها را بشناسد و جمع کند، و به زندگی نوین باز گرداند؟

از سوی دیگر، چه کسی می تواند حساب این همه اعمال بندگان را در نهان و آشکار و درون و برون نگاه دارد، و به موقع به این حسابها برسد؟

در دنباله آیه اضافه می کند: «او از تمام امور پنهانی با خبر است، و به اندازه سنگینی ذره ای در تمام آسمانها و زمین از حوزه علم بی پایان او بیرون نخواهد بود» (عالِمِ الْغَیْبِ لایَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرْضِ).(١)

«و نه کوچکتر از ذره، و نه بزرگتر از آن، مگر این که، همه اینها در کتاب مبین ثبت و ضبط است» (وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْبَرُ إِلاّ فِی کِتابٍ مُبِینٍ).

به این ترتیب، نه پراکنده گی ذرات بدن انسانها در زمین، و نه آمیختن آن با موجودات دیگر، و نه حتی ورود این اجزاء در بدن سایر انسانها از طریق مواد غذائی، هیچ یک مشکلی برای اعاده آنها ایجاد نمی کند.

اعمال آنها نیز، در این جهان باقی می ماند، هر چند تغییر شکل می دهد، و او از تمام آنها به خوبی آگاه است.

نظیر این تعبیر در سوره «ق» آیات ٣ و ٤ نیز آمده، آنجا که می گوید: أَ إِذا مِتْنا وَ کُنّا تُراباً ذلِکَ رَجْعٌ بَعِیدٌ * قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا کِتابٌ حَفِیظٌ: «آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم باز می گردیم؟ این بسیار بعید است، ولی آنها باید بدانند که ما، می دانیم زمین چگونه اجزاء آنها را کم می کند، و در خود فرو می برد، و در نزد ما کتابی است که همه این امور در آن محفوظ است».

---

١ ـ «یَعْزُبُ» از ماده «عزوب»، در اصل به معنی «دور شدن از خانواده» برای به دست آوردن مرتع است، سپس به هر نوع پنهان شدن و غائب گشتن، اطلاق شده است، و به همین مناسبت به مردان یا زنانی که از همسر خود دور مانده اند «عزب» یا «عزبه» گفته می شود.

در این که منظور از «کتاب مبین» چیست؟ بسیاری از مفسران گفته اند: همان «لوح محفوظ» است، ولی این سؤال مطرح می شود که، «لوح محفوظ» چیست؟

همان گونه که قبلاً هم گفته ایم: نزدیکترین تفسیری که برای «لوح محفوظ» می توان بیان کرد، همان لوح «علم بی پایان پروردگار» است، آری در این «لوح» همه چیز ثبت و ضبط است، و هیچ گونه تغییر و دگرگونی در آن راه ندارد.

جهان پهناور هستی نیز، انعکاسی از این «لوح محفوظ» است، چرا که همه ذرات وجود ما، و همه گفته ها و اعمال ما در آن محفوظ می ماند، هر چند ظاهراً چهره عوض می کند، اما هرگز از میان نمی رود.

* * *

آن گاه، ضمن دو آیه، هدف قیام قیامت را بیان می کند، و یا به تعبیر دیگر، دلیل بر لزوم چنین عالمی را بعد از جهان کنونی، در برابر منکران شرح می دهد، می فرماید: «هدف این است: آنها که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند پاداش دهد» (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ).

آری «برای آنها مغفرت و روزی پر ارزشی است» (أُولئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ).

آیا اگر مؤمنان صالح العمل، به پاداش خود نرسند، «اصل عدالت» که از اساسی ترین اصول خلقت است تعطیل نمی گردد؟ آیا عدالت پروردگار بدون آن مفهومی می تواند داشته باشد؟ در حالی که در این جهان، بسیاری از این گونه افراد را می بینیم که هرگز، به جزای اعمال نیک خود نمی رسند، بنابراین، باید جهان دیگری باشد تا این اصل در آنجا محقق شود.

مقدم داشتنِ «مغفرت» بر «رزق کریم» ممکن است، به خاطر این باشد که،

www.makarem.ir

بیشترین نگرانی مؤمنان از لغزشهائی است که احتمالاً داشته اند، لذا قبل از هر چیز، از طریق بیان آمرزش به آنها آرامش خاطر می بخشد، به علاوه، تا با آب مغفرت الهی شستشو نشوند، شایسته «رزق کریم» و «مقام کریم» نخواهند بود.

«رزق کریم» به معنی هر روزی ارزشمندی است، و گسترده گی مفهوم آن، به حدی است که، همه مواهب الهی را شامل می شود، حتی «نعمتهائی که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده و از فکر کسی نگذشته است».

و به تعبیر دیگر بهشت با تمام نعمتهای معنوی و مادیش در این کلمه جمع است.

گر چه بعضی از مفسران، «کریم» را، به عنوان چیز خوب و بی دردسر تفسیر کرده اند(۱) ولی به نظر می رسد: مفهوم آن از این هم گسترده تر باشد.

* * *

و از آنجا که بخش دیگر عدالت، در مورد مجازات گنهکاران و مجرمان است، در آیه بعد، می افزاید: «و کسانی که سعی در تکذیب آیات ما و ابطال و انکار آن داشتند، و تصور می کردند از حوزه قدرت ما می توانند بگریزند، برای آنها عذابی از بدترین و دردناکترین عذابها خواهد بود» (وَ الَّذِینَ سَعَوْا فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْز أَلِیمٌ).

در آنجا سخن از «رزق کریم» بود، و در اینجا از «رجز ألیم» است.

«رِجز» (بر وزن کذب) در اصل به معنی «اضطراب» و عدم قدرت بر حفظ تعادل است، لذا هنگامی که شتر، بیمار و ناتوان می شود، و مجبور است به هنگام حرکت گامهای خود را کوتاه بر دارد، تا بتواند تعادل خود را کمی حفظ کند، عرب به این حالت «رجز» می گوید، سپس به هر گونه «گناه» و پلیدی اطلاق

---

۱ ـ «آلوسی» در «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

شده است.

اطلاق کلمه «رَجَز» (بر وزن مرض) به «اشعار مخصوص جنگی» نیز، به خاطر آن است که مقطعهای کوتاه و نزدیک به هم دارد.

به هر حال، منظور از «رجز» در اینجا بدترین انواع عذاب است، که با ذکر کلمه «أَلیم» نیز تأکید شده است، و انواع مجازاتهای دردناک جسمانی و روحانی را شامل می شود.

بعضی به این نکته توجه کرده اند که: در اینجا قرآن به هنگام بیان نعمتهای بهشتیان کلمه «مِن» را بیان نکرده، تا دلیل بر وسعت آن باشد، ولی این کلمه در مورد عذاب آمده، تا نشانه محدودیت نسبی و بیان رحمت او باشد.

«سَعَوا» از ماده «سعی» به معنی هر گونه تلاش و کوشش است، و در اینجا منظور، کوشش برای تکذیب، و انکار آیات حق، و باز داشتن مردم از گرایش به آئین پروردگار است.

«مُعاجِزِین» از ماده «معاجزه» به معنی عاجز کردن است، و در این گونه موارد، به کسانی اطلاق می شود که از دست کسی بگریزند، به طوری که او نتواند بر آنها سلطه یابد، بدیهی است، این توصیف برای مجرمان، به خاطر پنداری است که آنها عملاً نشان می دادند، کار آنها به کسانی شباهت داشت که تصور می کردند، می توانند، هر جنایتی خواستند انجام دهند و سپس از حوزه قدرت خداوند فرار نمایند.

* * *

٦ وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَ يَهْدِي إِلى صِراطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

٧ وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلى رَجُل يُنَبِّئُكُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّق إِنَّكُمْ لَفِي خَلْق جَدِيد

٨ أَفْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لايُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ فِي الْعَذابِ وَ الضَّلالِ الْبَعِيدِ

٩ أَ فَلَمْ يَرَوْا إِلى ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْد مُنِيب

ترجمه:

٦ ـ کسانی که به ایشان علم داده شده، می دانند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می کند.

٧ ـ و کافران گفتند: «آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می دهد هنگامی که (مردید) و سخت از هم متلاشی شدید، (بار دیگر) آفرینش تازه ای خواهید یافت؟!

٨ ـ آیا او بر خدا دروغ بسته یا به نوعی جنون گرفتار است؟! (چنین نیست)، بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، در عذاب و گمراهی دوری هستند.

٩ ـ آیا به آنچه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار دارد نگاه نکردند (تا به قدرت خدا بر همه چیز واقف شوند)؟! اگر ما بخواهیم آنها را (با یک زمین لرزه) در

زمین فرو می بریم، یا قطعه هائی از سنگهای از آسمان را بر آنها فرو می ریزیم; در این نشانه ای است (بر قدرت خدا) برای هر بنده توبه کار.

تفسیر:

عالمان دعوت تو را حق می دانند

در آیات گذشته، سخن از بی خبران کوردلی بود که، قاطعانه معاد را با آن همه دلائل، انکار می کردند، و سعی در تکذیب آیات الهی و گمراه ساختن دگران داشتند.

به همین مناسبت، در آیات مورد بحث، سخن از عالمان و اندیشمندانی می گوید که به تصدیق آیات الهی، و تشویق دیگران به پذیرش آن، می پردازند، می فرماید: «کسانی که به آنها علم داده شده، آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده را حق می بینند، که به راه پروردگار عزیز و حمید هدایت می کند» (وَ یَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدِی إِلی صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ).

بعضی از مفسران «الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» را در این آیه، به آن دسته از علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند که، با مشاهده آثار حقانیت قرآن مجید، در پیشگاه آن خاضع می شوند، و اعتراف به حق بودن آن می کنند.

مانعی ندارد که علمای اهل کتاب، یکی از مصادیق آیه فوق باشند، ولی محدود کردن در آنها هیچ گونه دلیلی ندارد، بلکه با توجه به جمله «یَرَی» (می بینند) ـ که فعل مضارع است، ـ و با توجه به گسترش مفهوم «الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، همه دانشمندان و اندیشمندان را در هر عصر و هر زمان و مکان در بر می گیرد.

و اگر می بینیم در تفسیر «علی بن ابراهیم» این تعبیر به امیر مؤمنان علی(علیه السلام)تفسیر شده، در واقع بیان مصداق اتم و اکمل آن است.

آری، هر عالم بی تعصبی در محتوای این کتاب آسمانی بیندیشد از معارف پر مغز، احکام متین، اندرزهای حکیمانه و مواعظ تکان دهنده آن گرفته، تا تاریخهای عبرت انگیز، بحثهای علمی اعجاز آمیزش، می داند، همگی گواه بر حقانیت این آیات است.

امروز کتابهای مختلفی از سوی دانشمندان غربی و شرقی، درباره اسلام و قرآن تألیف یافته، که در آنها اعترافات بسیار گویا و روشنی بر عظمت اسلام و صدق آیه فوق دیده می شود.

تعبیر به «هُوَ الْحَقُّ» تعبیر جامعی است، که بر تمام محتوای قرآن تطبیق می کند، چرا که «حق» همان واقعیت عینی و وجود خارجی است، یعنی محتوای قرآن، هماهنگ با قوانین آفرینش، واقعیتهای عالم هستی، و جهان انسانیت است.

و چون چنین است، هدایتگر به سوی راه خداست، خداوندی که هم «عزیز» است و هم «حمید»، یعنی در عین توانائی و شکست ناپذیر بودن، شایسته هر گونه ستایش است، نه همچون قدرتمندان بشر، که چون بر تخت قدرت نشینند راه زورگوئی و تجاوز و ستمگری و انحصارطلبی را، پیش می گیرند.

نظیر این تعبیر در آیه ۱ سوره «ابراهیم» نیز آمده است آنجا که می گوید: کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلی صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ: «این کتابی است که بر تو نازل کردیم، تا مردم را از تاریکی ها، به سوی روشنائی (علم و ایمان) به فرمان پروردگارشان، در آوری، به سوی راه

خداوند عزیز و حمید».

پیداست کسی که هم قدرتمند است، و هم شایسته حمد و ستایش، هم عالم و آگاه است، و هم رحیم و مهربان، راه او مطمئن ترین راهها و مستقیم ترین طریقهاست، و آنها که از راه او می روند، خود را به سرچشمه قدرت، و هر گونه اوصاف حمیده نزدیک می کنند.

* * *

در آیه بعد، بار دیگر به مسأله «قیامت» و رستاخیز باز می گردد، و بحثهای گذشته را به صورت دیگری تکمیل می کند، می فرماید: «کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می دهد، هنگامی که همگی خاک شدید و ذرات بدن شما از یکدیگر جدا شد، و هر یک در گوشه ای قرار گرفت (و یا شاید جزء بدن حیوان یا انسان دیگری شد) بار دیگر به آفرینش تازه ای باز می گردید»؟! (وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلی رَجُل یُنَبِّئُکُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّق إِنَّکُمْ لَفِی خَلْق جَدِید).

به نظر می رسد، اصرار آنها بر مسأله «انکار معاد» از دو امر سرچشمه گرفته: نخست این که، چنین می پنداشتند: معادی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) اسلام مطرح می کرد (معاد جسمانی) مطلبی است آسیب پذیر، که می توانستند توده مردم را نسبت به آن بدبین کنند، و آن را به آسانی نفی نمایند.

دیگر این که، اعتقاد به معاد، و یا حتی قبول احتمالی آن، به هر حال در انسان ایجاد مسئولیت و تعهد می کند، و او را به اندیشه و جستجوگری حق وادار می سازد، و این مطلبی بود، که برای سردمداران کفر سخت خطرناک محسوب می شد، لذا، اصرار داشتند به هر طریقی شده، فکر معاد و پاداش کیفر اعمال را، از مغز مردم بیرون کنند.

می گفتند: مگر امکان دارد، این استخوانهای پوسیده، این خاکهای پراکنده، که تندباد ذرات آن را به هر سو می برد، روزی جمع شود و لباس حیات بر آن بپوشانند؟.

ولی آنها فراموش کرده بودند که، ما در آغاز نیز اجزاء پراکنده ای بودیم هر قطره ای از آبهای موجود در بدن ما، در گوشه اقیانوس یا چشمه ای بود، و هر ذره ای از ماده آلی و معدنی جسم ما، در گوشه ای از زمین افتاده بود، همان گونه که در آغاز خداوند اینها را جمع کرد در پایان نیز قدرت بر این امر دارد.

و این که: آنها از پیامبر(صلی الله علیه وآله) تعبیر به «رجل» به صورت نکره می کردند به منظور تحقیر بود.

* * *

و عجب این که، آنها این سخن را، دلیل بر دروغگوئی و یا جنون گوینده اش گرفته، می گفتند: «آیا او بر خدا دروغ بسته؟ یا نوعی جنون دارد»؟ (أَفْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ).

و گرنه، آدم راستگو و عاقل، چگونه ممکن است لب به چنین سخنی بگشاید؟!

ولی، قرآن، به طرز قاطعی به آنها چنین پاسخ می گوید: «چنین نیست، نه او دیوانه است و نه دروغگو، بلکه آنها که ایمان به آخرت ندارند در عذاب و گمراهی دوری هستند» (بَلِ الَّذِينَ لايُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ فِي الْعَذابِ وَ الضَّلالِ الْبَعِيدِ).

چه گمراهی از این آشکارتر، که انسان، منکر معاد شود، معادی که همه سال در برابر چشمان خود، نمونه آن را در عالم طبیعت و زنده شدن زمینهای مرده می بیند.

www.makarem.ir

معادی که اگر نباشد، زندگی این جهان نا مفهوم و بی محتوا است.
و بالاخره، معادی که انکار آن، مساوی است با انکار قدرت، عدل و حکمت پروردگار.
اما چرا می گوید: آنها اکنون در عذاب و ضلالند؟
این، به خاطر آنست که در زندگی، مشکلات و حوادثی وجود دارد، که بدون ایمان به آخرت، انسان نمی تواند آنها را تحمل کند.
به راستی اگر، زندگی محدود به همین چند روز عمر دنیا بود، تصور مرگ برای هر انسانی کابوس وحشتناکی می شد، به همین دلیل منکران معاد، همیشه در یک نوع نگرانی جانکاه و عذاب الیم، به سر می برند، در حالی که مؤمنان به معاد، مرگ را دریچه ای به سوی جهان بقا، و وسیله ای برای شکسته شدن قفس و آزادی از این زندان، می شمرند.
آری، ایمان به معاد، به انسان آرامش می بخشد، مشکلات را قابل تحمل می کند، و ایثار، فداکاری و جانبازی را برای بشر آسان می سازد.
اصولاً، آنها که معاد را دلیل بر دروغگوئی یا جنون می شمردند، بر اثر کفر و جهلشان، گرفتار عذاب تاریک بینی و گمراهی دور و درازی بودند.
گر چه بعضی از مفسران، این عذاب را اشاره به عذاب آخرت دانسته اند، ولی ظاهر آیه نشان می دهد که آنها، هم اکنون در این جهان گرفتار عذاب و ضلال اند.

* * *

سپس، به دلیل دیگری پیرامون معاد، دلیلی توأم با تهدید غافلان لجوج، پرداخته چنین می گوید: «آیا به آنچه پیش رو و پشت سر آنان، از آسمان و زمین قرار گرفته، نگاه نکردند»؟
(أَ فَلَمْ یَرَوْا إِلی ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ مِنَ السَّماءِ وَ

www.makarem.ir

الأَرْضِ).

این آسمان با عظمت، با این همه عجائب، با این همه اختران ثابت و سیّار، و نظاماتی که حاکم بر آن است، و همچنین این زمین با تمام شگفتیها و انواع موجودات زنده، و برکات و مواهبش، گویاترین دلیل بر قدرت آفریدگار است.

آیا کسی که قدرت بر این همه امور دارد، از باز گرداندن انسان بعد از مرگ به عالم حیات و زندگی، عاجز است؟!

این همان «برهان قدرت» است، که در آیات دیگر قرآن در برابر منکران معاد به آن استدلال شده، از جمله در آخر سوره «یس» آیه ٨٢ و آیه ٩٩ سوره «اسراء» و آیات ٦ و ٧ سوره «ق».

در ضمن، این جمله، مقدمه ای است برای تهدید این گروه متعصب تیره دل، که اصرار دارند چشم به روی همه حقایق ببندند، لذا به دنبال آن می فرماید: «اگر ما بخواهیم به زمین دستور می دهیم پیکر آنها را در خود فرو برد زلزله ای ایجاد شود، زمین شکاف بردارد و در میان آن دفن گردند»! (إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الأَرْضَ).

«و یا اگر بخواهیم، فرمان می دهیم، قطعات سنگهای آسمانی بر آنها فرو بارد» و خودشان و خانه و زندگیشان را در هم بکوبد (أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفاً مِنَ السَّماءِ).

آری «در این موضوع، نشانه روشنی است بر قدرت خداوند، و توانائی او بر همه چیز، اما برای هر بنده ای که به سوی خدا باز گردد، و فکر و اندیشه خود را به کار گیرد» (إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْد مُنِيب).

هر کسی در زندگانی خود، نمونه هائی از زلزله ها و خسف و فرو رفتن در زمین را دیده، یا شنیده است، و نیز سقوط سنگهای آسمانی را از بالای جو، یا بر

اثر ریزش کوهها در اثر صاعقه ها یا آتشفشان ها، و مانند آن، دیده یا شنیده است، هر انسان عاقلی می داند: وقوع این امور، در هر لحظه و هر مکان، امکان پذیر است، اگر زمین آرامشی دارد، و آسمان برای ما امن و امان است، به قدرت و فرمان دیگری است، ما که از هر سو در قبضه قدرت او قرار داریم، چگونه می توانیم توانائیش را بر معاد انکار کنیم؟! و یا چگونه می توانیم از حوزه حکومت او فرار نمائیم؟

* * *

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱ ـ با این که آسمان، بالای سر، و زمین زیر پاست، در آیه فوق تعبیر به «ما بَیْنَ أَیْدِیهِم» (پیش روی آنها) «وَ ما خَلْفَهُم» (پشت سر آنها) شده است، و تنها موردی در قرآن است که این تعبیر در آن دیده می شود، این تعبیر ممکن است اشاره به این معنی باشد که، منظره آسمان به هنگام طلوع و غروب خورشید و ماه و ستارگان اهمیت بیشتری دارد، و قدرت و عظمت حق در آن لحظه آشکارتر است ، و می دانیم هنگامی که انسان رو به افق می ایستد، این منظره پیش روی اوست، و زمین که در درجه بعد از اهمیت قرار دارد، به عنوان پشت سر او معرفی شده است.

به علاوه، اگر این مغروران غافل، حتی اینقدر، به خود اجازه نمی دهند که بالای سر خود را بنگرند; چرا لااقل آنچه را پیش روی آنها قرار دارد، و در کنار افق دیده می شود، نمی نگرند؟!

* * *

۲ ـ می دانیم درون کره زمین مذاب، سوزان و در حال فوران است، و در حقیقت زندگی همه انسانها بر روی مجموعه ای از آتشفشانهای بالقوه قرار دارد،

www.makarem.ir

یک فرمان کوچک الهی کافی است که یکی از این آتشفشانها سر بر آورد، و منطقه عظیمی را بلرزاند، و سنگ و مواد مذاب و سوزان را بر آنجا فرو ریزد.

و نیز می دانیم، هر شبانه روز، صدها هزار سنگهای سرگردان کوچک و بزرگ، در حوزه جاذبه زمین قرار گرفته و به سوی آن جذب می شوند، اگر برخورد آنها با قشر هوای محیط زمین، که سبب داغ شدن و سوختن آنها می شود نبود، ساکنان زمین به طور مرتب از ناحیه آسمان سنگ باران می شدند، هم اکنون نیز قدرت و شدت آنها به قدری است که، گاهی این مانع را پشت سر گذارده و بر زمین فرو می ریزند، و این یک اخطار الهی است.

بنابراین، اگر ما انسانها در میان این دو منبع خطر، به فرمان خدا در نهایت آرامش زندگی می کنیم، همین کافی نیست که به قدرت عظیم او پی ببریم و سر بر آستانش بگذاریم؟!

* * *

۳ ـ قابل توجه این که، در پایان آخرین آیه آمده است که، در اینها آیه و نشانه روشنی از عظمت و قدرت خدا است، اما برای هر «بنده انابه کننده».

اشاره به این که، گردنکشان یاغی که طوق عبودیت خدا را از گردن بر داشته اند، و همچنین بندگان غافلی که به مسیر نادرست و گناه آلودشان ادامه می دهند، و انابه و بازگشتی در کارشان نیست، آنها نیز از این آیات روشن بهره نمی گیرند، چرا که وجود خورشید به تنهائی کافی نیست، چشم بینا و رفع حجاب نیز لازم است.

* * *

www.makarem.ir

۱۰ وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً يا جِبالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ وَ أَلَنّا لَهُ الْحَدِيدَ

۱۱ أَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ وَ قَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ترجمه:

۱۰ ـ و ما به داود از سوی خود فضیلتی بزرگ بخشیدیم; (به کوهها و پرندگان گفتیم:) ای کوهها و پرندگان! با او هم آواز شوید و همراه او تسبیح خدا گوئید! و آهن را برای او نرم کردیم.

۱۱ ـ (و به او گفتیم:) زره های کامل و فراخ بساز، و حلقه ها را به اندازه و متناسب کن! و عمل صالح به جا آورید که من به آنچه انجام می دهید بینا هستم!

تفسیر:

مواهب بزرگ خدا بر داود(علیه السلام)

از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته، سخن از «عبد منیب» و بنده توبه کار بود، و می دانیم این توصیف در بعضی از آیات قرآن (۲٤ سوره «ص») برای «داود» پیامبر ـ به شرحی که به خواست خدا خواهد آمد ـ ذکر شده است، در اینجا گوشه ای از حال این پیامبر بزرگ و فرزندش «سلیمان»(علیه السلام) به عنوان الگو بازگو می شود، و بحث گذشته تکمیل می گردد.

ضمناً، هشداری است برای همه کسانی که نعمتهای خدا را به دست

www.makarem.ir

فراموشی می سپرند، و به هنگامی که بر اریکه قدرت می نشینند خدا را بنده نیستند.

در نخستین آیه، می گوید: «ما به داود از فضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم» (وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً).

واژه «فضل» مفهوم وسیعی دارد، و تمام مواهبی را که خدا به «داود» ارزانی داشته، شامل می شود، و ذکر آن به صورت «نکره» دلیل بر عظمت آن است.

«داود» پیامبر(علیه السلام) مشمول مواهب بسیاری، ـ چه در جنبه معنوی و چه در جنبه مادی ـ از سوی پروردگار شده بود، که آیات قرآن گویای آن است:

در یک جا می گوید: «ما به او و فرزندش علم وافری دادیم، و آنها گفتند: خدا را سپاس، که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش فضل و برتری بخشیده است»

(وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ وَ سُلَيْمانَ عِلْماً وَ قالاَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی كَثِيرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِينَ).(١)

در جائی دیگر، مخصوصاً روی آگاهی از سخن گفتن حیوانات تکیه شده، و به عنوان یک فضیلت بزرگ، مطرح گردیده: يا أَيُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَیْءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ: «ای مردم سخن گفتن پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از همه چیز به ما بهره داده، این فضیلت آشکاری» (از سوی پروردگار است).(٢)

معجزات مختلفی که در ذیل آیه مورد بحث، از آن سخن به میان خواهد آمد، بخشی از آن فضائل است، و نیز صوت و آهنگ بسیار زیبا، و قدرت بر قضاوت عادلانه که در سوره «ص» به آن اشاره شده، بخشی دیگر از این فضل الهی محسوب می شود، و از همه مهمتر فضیلت نبوت و رسالت بود که خدا در

---

١ ـ نمل، آیه ١٥.

٢ ـ نمل، آیه ١٦.

www.makarem.ir

اختیار «داود» گذاشت.

به هر حال، بعد از این اشاره سر بسته، به شرح آن می پردازد، و قسمتی از فضائل معنوی، و بخشی از فضیلتهای مادی «داود» را بدین گونه شرح می دهد: «ما به کوهها گفتیم: با داود همصدا شوید، و همچنین شما ای پرندگان با او هم آواز گردید» و هر گاه او ذکر و تسبیح خدا می گوید زمزمه را سر دهید (یا جِبالُ أوِّبی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ).

کلمه «أوِّبی» در اصل از «تأویب» به معنی «ترجیع و گرداندن صدا در گلو» است، این ماده گاهی به معنی «توبه» نیز استعمال می شود، به خاطر این که حقیقت آن بازگشت به سوی خداست.

گر چه، همه ذرات جهان ذکر، تسبیح و حمد خدا می گویند، خواه داودی با آنها همصدا بشود، یا نشود، ولی امتیاز «داود» این بود که: به هنگام بلند کردن صدا و سردادن نغمه تسبیح، آنچه در کمون و درون این موجودات بود، آشکار می گشت، و زمزمه درونی، به نغمه برونی تبدیل می شد، همان گونه که در مورد تسبیح «سنگریزه» در دست پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز در روایات آمده است.

در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: إِنَّهُ خَرَجَ یَقْرَأُ الزَّبُورَ وَ کانَ إِذا قَرَأَ الزَّبُورَ لایَبْقی جَبَلٌ وَ لا حَجَرٌ وَ لا طائِرٌ إِلاّ أَجابَهُ!: «داود، به سوی دشت و بیابان خارج گردید، در حالی که زبور قرائت می کرد و هنگامی که زبور را تلاوت می کرد، هیچ کوه و سنگ و پرنده ای نبود، مگر این که با او همصدا می شد».(۱)

بعد از ذکر این فضیلت معنوی، به ذکر یک فضیلت مادی پرداخته، می گوید: «و ما آهن را برای او نرم کردیم» (وَ أَلَنّا لَهُ الْحَدِیدَ).

ممکن است گفته شود: خداوند به صورت اعجاز مانندی، روش نرم کردن

---

۱ ـ «کمال الدین صدوق»، (طبق نقل «المیزان»، جلد ١٦، صفحه ٣٩٠).

www.makarem.ir

آهن را به داود تعلیم داد، آن چنان که بتواند از آن مفتول های نازک و محکمی برای بافتن زره بسازد، و یا گفته شود: قبل از «داود» برای دفاع در جنگها از صفحات آهن استفاده می شد، که هم سنگین بود و هم اگر آن را به خود می بستند چنان خشک و انعطاف ناپذیر بود، که جنگجویان را سخت ناراحت می کرد، هیچ کس تا آن روز نتوانسته بود، از مفتول های باریک و محکم آهن، چیزی همچون زره ببافد، که همچون لباس به راحتی در تن برود، و با حرکات بدن نرم و روان باشد.

ولی ظاهر آیه این است که: نرم شدن آهن در دست «داود»، به فرمان الهی و به صورت اعجاز انجام می گرفت، چه مانعی دارد، همان کسی که به کوره داغ خاصیت نرم کردن آهن را داده، همین خاصیت را به شکل دیگر در پنجه های «داود»(علیه السلام) قرار دهد؟ در بعضی از روایات اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است.(۱)

در حدیثی آمده است: خداوند به «داود» وحی فرستاد: نِعْمَ الْعَبْدُ أَنْتَ إِلاّ أَنَّکَ تَأْکُلُ مِنْ بَیْتِ المالِ فَبَکی داوُدُ أَرْبَعِیْنَ صَباحاً فَاَلانَ اللّهُ لَهُ الْحَدِیدَ وَ کانَ یَعْمَلُ کُلَّ یَوْم دِرْعاً... فَاسْتَغْنی عَنْ بَیْتِ الْمالِ: «تو بنده خوبی هستی، جز این که از بیت المال ارتزاق می کنی، داود ٤٠ روز گریه کرد (و از خدا راه حلی خواست) خداوند، آهن را برای او نرم کرد، او هر روز یک زره می ساخت... و به این وسیله از بیت المال بی نیاز شد».(۲)

درست است که بیت المال، مصرف کسانی است که خدمت بدون عوض، به جامعه می کنند، و بارهای زمین مانده مهم را بر می دارند، ولی، چه بهتر که

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۳٤۳، و تفسیر «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ۳۱۵.

۲ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

انسان بتواند، هم این خدمت را بکند، و هم از کدّ یمین ـ در صورت توانائی ـ امرار معاش نماید، و «داود» می خواست چنین بنده ممتازی باشد.

به هر حال داود از این توانائی که خدا به او داده بود، در بهترین طریق یعنی ساختن «وسیله جهاد»، آن هم وسیله حفاظت در برابر دشمن، استفاده می کرد، و هرگز از آن در وسائل عادی زندگی بهره گیری ننمود، و تازه از در آمد آن ـ طبق بعضی از روایات ـ علاوه بر این که زندگی ساده خود را اداره می کرد، چیزی هم به نیازمندان انفاق می نمود،(۱) اضافه بر اینها فایده دیگر این کار، آن بود که معجزه ای گویا برای او محسوب می شد.

بعضی از مفسران، چنین نقل کرده اند: «لقمان» به هنگامی که «داود»(علیه السلام)نخستین زره را می بافت، به حضور او آمد، دید آهن را به صورت مفتول ها و حلقه های متعددی در می آورد، و در هم فرو می کند، این منظره، سخت نظر «لقمان» را به خود جلب کرد، در فکر فرو رفت، ولی همچنان نگاه می کرد، و هیچ سؤالی ننمود، تا این که «داود» بافتن زره را به پایان رسانید، برخاست و بر تن کرد گفت: «چه وسیله دفاعی خوبی برای جنگ است»؟! «لقمان» که هدف نهائی را در یافته بود، چنین گفت: الصَّمْتُ حِکْمَةٌ وَ قَلِیلٌ فاعِلُهُ!: «خاموشی حکمت است، اما کمتر کسی آن را انجام می دهد»!.(۲)

* * *

آیه بعد، شرحی برای زره ساختن «داود»(علیه السلام) و فرمان بسیار پر معنی پروردگار در این زمینه است، می گوید: «ما به او گفتیم: زره های کامل بساز، و حلقه های آنها را به اندازه و متناسب کن» (أنِ اعْمَلْ سابِغات وَ قَدِّرْ فِی السَّرْدِ).

---

۱ ـ تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۹، صفحه ۱۹۲.

۲ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

www.makarem.ir

«سابِغات» جمع «سابغ» به معنی «زره کامل و فراخ» است، و «اسباغ نعمت» نیز، به معنی فراخی نعمت است.

«سَرد» در اصل به معنی بافتن اشیاء خشن، همانند زره است، جمله «وَ قَدِّرْ فِی السَّرْدِ» مفهومش، همان رعایت کردن اندازه های متناسب، در حلقه های زره و طرز بافتن آن است.

در واقع، خداوند به «داود» دستوری می دهد که، باید سرمشقی برای همه صنعتگران و کارگران با ایمان جهان باشد، دستور محکم کاری و رعایت دقت در کیفیت و کمیت در مصنوعات، آن چنان که مصرف کنندگان به خوبی و راحتی بتوانند از آن استفاده کنند، و از استحکام کامل برخوردار باشد.

به «داود» می گوید: زره را گشاد و راحت درست کن، تا جنگجو به هنگام پوشیدن، در زندان زره گرفتار نشود، نه حلقه ها را بیش از اندازه کوچک و باریک کن که حالت انعطاف خود را از دست بدهد، و نه زیاد درشت و بی قواره که گاه نوک شمشیر و خنجر و نیزه و تیر، از آن بگذرد، همه چیزش به اندازه و متناسب باشد.

خلاصه این که: خداوند، هم «ماده» اصلی را به مقتضای «أَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ» در اختیار «داود» گذاشت، و هم طرز صورت بخشیدن و ساختن زره را به او آموزش داد، تا محصولی کامل از این «ماده» و «صورت» فراهم گردد.

و در پایان آیه، «داود» و خاندانش را مخاطب ساخته می گوید: «عمل صالح به جا آورید که من نسبت به آنچه انجام می دهید، بصیر و بینا هستم» (وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ).

مخاطب در آغاز آیه تنها داود است، و در پایان، او و خاندانش یا او و قومش می باشد، چرا که همه این مسائل، مقدمه برای عمل صالح است، هدف، ساختن

www.makarem.ir

زره و کسب در آمد نیست، هدف، عمل صالح است، و اینها وسیله ای است در آن مسیر، که هم داود از آن بهره می گرفت، و هم خاندانش.

و یکی از شئون عمل صالح آن است که: در صنایع دقت کافی را از هر جهت رعایت کنند، و محصول کامل و مفیدی ارائه دهند، و از هر گونه بد کاری و کم کاری، بپرهیزند.

این احتمال، نیز وجود دارد که: مخاطب به این خطاب داود(علیه السلام) و تمام کسانی که از دست رنج و دستباف او استفاده می کردند، بوده باشد، اشاره به این که: این وسیله دفاعی را در راه عمل صالح به کار گیرند، نه در طریق ظلم و جور و گناه.

* * *

www.makarem.ir

١٢ وَ لِسُلَيْمانَ الرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِيرِ

١٣ يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ مِنْ مَحارِيبَ وَ تَماثِيلَ وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِياتٍ اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُكْراً وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ

١٤ فَلَمَّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلاَّ دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ

ترجمه:

١٢ ـ و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود و عصرگاهان مسیر یک ماه را; و چشمه مس (مذاب) را برای او روان ساختیم; و گروهی از جنّ پیش روی او به اذن پروردگارش کار می کردند; و هر کدام از آنها که از فرمان ما سرپیچی می کرد، او را از عذاب آتش سوزان می چشاندیم!

١٣ ـ آنها هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند; معبدها، تمثالها، ظروف بزرگ غذا همانند حوضها، و دیگهای ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود; و به آنان گفتیم:) ای آل داود! شکر (این همه نعمت را) به جا آورید; ولی عده کمی از بندگان من شکرگذارند!

١٤ ـ پس هنگامی که مرگ را بر او مقرّر داشتیم، کسی آنها را از مرگ وی آگاه نساخت مگر جنبنده زمین =]موریانه[که عصای او را می خورد (تا شکست و پیکر

www.makarem.ir

سلیمان فرو افتاد)؛ هنگامی که بر زمین افتاد جنّیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوارکننده باقی نمی ماندند!

تفسیر: حشمت سلیمان و مرگ عبرت انگیز او

به دنبال بحث از مواهبی که خدا به «داود»(علیه السلام) داده بود، سخن را به فرزندش سلیمان(علیه السلام) می کشاند، و در حالی که در مورد داود از دو موهبت، سخن به میان آمد، در مورد فرزندش سلیمان از سه موهبت بزرگ بحث می کند، می فرماید: «ما باد را مسخر سلیمان قرار دادیم، که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود، و عصرگاهان مسیر یک ماه»! (وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ).(۱)

جالب این که: برای پدر جسم خشن و فوق العاده محکمی، یعنی، آهن را مسخر می کند، و برای فرزند، موجود بسیار لطیف، ولی هر دو کار ساز، و اعجاز آمیزند و مفید، جسم سخت را برای داود نرم می کند، و امواج لطیف باد را برای سلیمان(علیه السلام) فعال و محکم!

لطافت باد، هرگز مانع از آن نیست که اعمال مهمی را انجام دهد، بادها هستند که کشتیهای عظیم را بر سطح اقیانوسها به حرکت در می آورند، سنگهای سنگین آسیا را می چرخانند، و بالن ها را بر فراز آسمان به شکل هواپیما به حرکت در می آورند.

آری، خداوند، این جسم لطیف را با این قدرت خیره کننده، در اختیار

---

۱ ـ «لِسُلَیمان» جار و مجرور متعلق به فعل مقدری است، یعنی «سخرنا»، که به قرینه آیات قبل مفهوم می شود، و در آیه ۳٦ سوره «ص» به آن تصریح شده است، آنجا که می گوید: «فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّیحَ».

بعضی از مفسران معتقدند «لام» در «لسلیمان» برای اختصاص است، اشاره به این که این معجزه مخصوص این پیامبر بود، و هیچ پیامبر دیگری با او در این امر شرکت نداشت.

سلیمان قرار داد.

در این که: باد چگونه دستگاه سلیمان(علیه السلام) را (کرسی یا فرش او را) به حرکت در می آورد، بر ما روشن نیست، همین قدر می دانیم، هیچ چیز در برابر قدرت خدا مشکل و پیچیده نمی باشد، جائی که انسان بتواند با قدرت ناچیزش بالن ها (محفظه هائی که گازهای سبک در آن می کردند و به آسمان پرواز می کرد، و گاه انسانهائی را نیز با خود می برد) و امروز هواپیماهای عظیم غول پیکر را، با صدها مسافر و وسائل زیاد، در اوج آسمانها به حرکت در آورد، چگونه حرکت دادن بساط سلیمان(علیه السلام) به وسیله باد برای خداوند مشکل است؟

چه عاملی سلیمان و دستگاه او را از سقوط و یا فشار هوا، و مشکلات دیگر ناشی از حرکت آسمانی حفظ می کرد؟! این نیز، از مسائلی است که جزئیاتش برای ما روشن نیست، ولی می دانیم، این گونه خارق عادتها در تاریخ انبیاء، فراوان بوده است، هر چند متأسفانه افراد نادان، یا دشمنان دانا، آنها را آمیخته با خرافاتی کرده اند، که چهره اصلی این مسائل را دگرگون و بد نما ساخته، و ما در این زمینه به همان مقدار که قرآن اشاره کرده، قناعت می کنیم.(۱)

«غُدُوّ» (بر وزن عُلُوّ) به معنی طرف صبح است، در مقابل «رَواح» که طرف غروب را می گویند، که حیوانات برای استراحت به جایگاه خود باز می گردند، ولی، از قرائن بر می آید که در آیه مورد بحث، «غُدُوّ» به معنی نیم اول روز است، و «رَواح» نیم دوم، و مفهوم آیه این است که سلیمان(علیه السلام) از صبح تا به ظهر، با این مرکب راهوار، به اندازه یک ماه مسافران آن زمان راه می رفت و نیم دوم روز، نیز به همین مقدار راه می پیمود.

آن گاه به دومین موهبت الهی، نسبت به «سلیمان»(علیه السلام) اشاره کرده، می گوید:

---

۱ ـ در این باره در جلد ۱۳، صفحه ٤٧٢ به بعد، ذیل آیه ۸۱ سوره «انبیاء» نیز بحث کرده ایم.

www.makarem.ir

«و برای او چشمه مس (مذاب) را روان ساختیم»! (وَ أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ).
«أَسَلْنا» از ماده «سیلان» به معنی جاری ساختن است، و «قِطْر» به معنی «مس» می باشد، و منظور این است که: ما این فلز را برای او ذوب کردیم و همچون چشمه آب روان گردید!
بعضی «قِطْر» را به معنی انواع مختلف فلزات، یا به معنی «روی» دانسته اند، و به این ترتیب، برای پدر آهن نرم شد، و برای پسر فلزات ذوب گردید (ولی معروف همان معنی اول است).
چگونه چشمه ای از مس مذاب، یا فلزات دیگر، در اختیار سلیمان(علیه السلام)قرار گرفت ؟ آیا خداوند، طریقه ذوب کردن این فلزات را در مقیاس بسیار وسیع و گسترده، از طریق اعجاز و الهام، به این پیامبر آموخت؟
و یا چشمه ای از این فلز مایع، شبیه همان چشمه هائی که به هنگام فعالیت کوههای آتشفشانی از دامنه آنها سرازیر می شود، به صورت اعجازآمیز، در اختیار او قرار گرفت؟
و یا به نحوی دیگر؟ دقیقاً بر ما روشن نیست، همین اندازه می دانیم، این نیز از الطاف الهی درباره این پیامبر بزرگ بود.
و بالاخره، به بیان سومین موهبت پروردگار، نسبت به سلیمان(علیه السلام)، یعنی تسخیر گروه عظیمی از «جنّ» پرداخته، چنین می گوید: «و گروهی از جنّ پیش روی او به اذن پروردگار، برایش کار می کردند». (وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ).
«و هر گاه کسی از آنها از فرمان ما سرپیچی می کرد، او را با آتش سوزان مجازات می کردیم» (وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِيرِ).
«جنّ» چنان که از نامش نیز پیداست، موجودی است مستور از حس، دارای

www.makarem.ir

عقل و قدرت، و چنان که از آیات قرآن استفاده می شود، مکلف به تکالیف الهی است.

درباره «جنّ» افسانه ها، و داستانهای خرافی بسیار ساخته اند، ولی اگر این خرافات را حذف کنیم، اصل وجود آن، و صفات ویژه ای که در قرآن برای جنّ آمده، مطلبی است که هرگز با علم و عقل، مخالف نیست، و ما شرح بیشتر این موضوع را در تفسیر سوره «جنّ» به خواست خدا خواهیم داد.

به هر حال، از تعبیر آیه فوق، استفاده می شود که، تسخیر این نیروی عظیم نیز به فرمان پروردگار بوده، و هر گاه، از انجام وظائفشان سر باز می زدند مجازات می شدند.

جمعی از مفسران گفته اند: منظور از «عَذابِ السَّعِیرِ» در اینجا، مجازات روز قیامت است، در حالی که ظاهر آیه، نظر به مجازات متخلفین در دنیا داشته، از آیات سوره «ص» نیز به خوبی استفاده می شود که: خداوند گروهی از شیاطین را در اختیار او قرار داده بود، که برای او کارهای عمرانی مهمی انجام می دادند، و هر گاه تخلف می کردند، آنها را به زنجیر می افکند «وَ الشَّیاطِینَ کُلَّ بَنّاء وَ غَوّاص * وَ آخَرِینَ مُقَرَّنِینَ فِی الأَصْفادِ».(۱)

قابل توجه این که: برای اداره یک حکومت وسیع، و کشور پهناوری همچون کشور سلیمان(علیه السلام) عوامل زیادی لازم است، ولی از همه مهمتر، سه عامل است که در آیه فوق به آنها اشاره شده:

نخست، یک وسیله نقلیه سریع و مستمر و فراگیر، که رئیس حکومت بتواند با آن از تمام جوانب کشورش آگاه گردد.

دوم، مواد اولیه ای که برای تهیه ابزار لازم برای زندگی مردم و صنایع

---

۱ ـ ص، آیات ۳۷ و ۳۸.

مختلف، مورد استفاده قرار گیرد.

و سوم، نیروی فعال کار، که بتواند از آن مواد بهره گیری کافی کند، و کیفیت لازم را به آنها بدهد، و نیازهای مختلف کشور را از این نظر بر طرف سازد.

و می بینیم: خداوند هر سه عامل را، در اختیار «سلیمان»(علیه السلام) قرار داده بود، و او نیز به نحو احسن، برای رفاه مردم و عمران و آبادانی و امنیت از آنها بهره می گرفت.

این موضوع، اختصاص به عصر «سلیمان»(علیه السلام) و حکومت او ندارد، و توجه به آن، امروز و فردا و اینجا و همه جا، برای اداره صحیح کشورها ضرورت دارد.

* * *

در آیه بعد، به بخشی از کارهای مهم تولیدی گروه «جنّ» که به فرمان سلیمان انجام می دادند، اشاره کرده، چنین می گوید:

«سلیمان هر چه می خواست از معبدها، و تمثالها، و ظرفهای بزرگ غذا که همچون حوض های بزرگ بود، و دیگهای عظیم ثابت، برای او تهیه می کردند» (یَعْمَلُونَ لَهُ ما یَشاءُ مِنْ مَحارِیبَ وَ تَماثِیلَ وَ جِفان کَالْجَوابِ وَ قُدُور راسِیات).

که بخشی از آنها مربوط به مسائل معنوی و عبادی بود، و بخشی با نیازهای جسمانی انسانها، و جمعیت عظیم لشکریان و کارگزارانش، تناسب داشت.

«مَحارِیب» جمع «محراب» در لغت به معنی «عبادتگاه» یا «قصر و ساختمان بزرگی» است، که به منظور معبد ساخته می شود.

گاهی، نیز به قسمت صدر مجلس، یا صدر مسجد، و معبد، نیز اطلاق می شود، آنچه امروز به آن محراب می گویند: همان محل امام جماعت است، و در حقیقت تعبیر و معنی تازه ای است که از ریشه اصلی گرفته شده است.

به هر حال، از آنجا که این واژه از ماده «حرب» به معنی جنگ است، علت

www.makarem.ir

نام گذاری معابد را به «محراب» این دانسته اند که: محل محاربه و جنگ با شیطان و هوای نفس است.(۱)

و یا از «حرب» به معنی مالی است که در میدان جنگ از تن دشمن گرفته می شود، چرا که انسان در معبد باید پوشش افکار دنیوی و پراکندگی خاطر را از خود بر گیرد.(۲)

به هر حال، این کارکنان فعال و چابک سلیمان(علیه السلام)، معابد بزرگ و باشکوهی که درخور حکومت الهی و مذهبی او بود، برای او ترتیب می دادند، تا مردم بتوانند به راحتی به وظائف عبادی خود قیام کنند.

«تماثیل» جمع «تمثال» هم به معنی «نقش و عکس» آمده، و هم «مجسمه»، در این که: این مجسمه ها یا نقش ها صورتهای چه موجوداتی بودند، و به چه منظور سلیمان(علیه السلام) دستور تهیه آنها را می داد، تفسیرهای مختلفی شده است:

ممکن است اینها جنبه تزیینی داشته، همان گونه که در بناهای مهم قدیم بلکه جدید ما، نیز دیده می شود.

و یا برای افزودن ابهّت به تشکیلات او بوده است; چرا که نقش پاره ای از حیوانات چون شیر، در افکار بسیاری از مردم ابهّت آفرین است.

آیا مجسمه سازی موجودات ذی روح، در شریعت سلیمان(علیه السلام) مجاز بوده، هر چند در اسلام ممنوع است؟ یا این که مجسمه هائی که برای سلیمان(علیه السلام)می ساختند، از جنس غیر ذی روح بوده، مانند تمثالهای درختان و کوهها و خورشید و ماه و ستارگان؟

و یا فقط برای او نقش و نگار بر دیوارها می زدند، که در ظریف کاریهای آثار باستانی بسیار دیده می شود، و می دانیم نقش و نگار هر چه باشد، بر خلاف

---

۱ و ۲ ـ «مفردات راغب»، ماده «حرب».

www.makarem.ir

مجسمه، حرام نیست.

همه اینها محتمل است; چرا که ممکن است تحریم «مجسمه سازی» در اسلام به منظور مبارزه شدید، با مسأله بت پرستی و ریشه کن کردن آن بوده، و این ضرورت در زمان سلیمان(علیه السلام) تا این اندازه وجود نداشته، و این حکم در شریعت او نبوده است.

ولی در روایتی که از امام صادق(علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده، چنین می خوانیم: وَ اللّهِ ما هِیَ تَماثِیلُ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ لکِنَّها الشَّجَرُ وَ شِبْهُهُ: «به خدا سوگند، تمثالهای مورد در خواست سلیمان، مجسمه مردان و زنان نبوده، بلکه تمثال درخت و مانند آن بوده است».(۱)

مطابق این روایت، مجسمه سازی ذی روح در شریعت وی نیز حرام بوده.

«جِفان» جمع «جفنه» (بر وزن وزنه) به معنی ظرفهای غذاخوری است.

و «جَواب» جمع «جابیه» به معنی حوض آب است، و از این تعبیر استفاده می شود که: ظرفهای بسیار عظیم غذاخوری، که هر کدام همچون حوضی بود برای سلیمان، تهیه می دیدند، تا گروه کثیری بتوانند اطراف آن بنشینند و از آن غذا بخورند، و اگر فراموش نکرده باشیم، در زمانهای کمی قدیم نیز، بر سر سفره ها از مجمع های بزرگ برای خوردن غذا به صورت دسته جمعی استفاده می شد، و در حقیقت سفره آنها، همان ظرف بزرگ بود، و مثل امروز ظرفهای مستقل و جدای از یکدیگر معمول نبود.

«قُدُور» جمع «قدر» (بر وزن قشر) به معنی ظرفی است که غذا در آن طبخ می شود و «راسِیات» جمع «راسیه» به معنی «پا بر جا و ثابت» است، و در اینجا منظور دیگهائی است که به خاطر بزرگی، آن را از جا تکان نمی دادند.

---

۱ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، باب ۹٤، ابواب «ما یکتسب به»، حدیث ۱.

www.makarem.ir

در پایان آیه، بعد از ذکر این مواهب خداوند، خطاب به دودمان حضرت «داود»(علیه السلام) کرده، می فرماید: «ای آل داود شکرگزاری کنید» (اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً). «اما عده کمی از بندگان من شکرگزارند»! (وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ).

بدیهی است، اگر منظور از شکرگزاری تنها شکر با زبان باشد، مسأله مشکلی نیست، تا عاملان به آن قلیل بوده باشند، بلکه منظور «شکر در عمل» است، یعنی استفاده از مواهب، در مسیر همان اهدافی که به خاطر آن آفریده و اعطا شده اند، و مسلم است کسانی که مواهب الهی را عموماً در جای خود به کار گیرند، اندکی بیش نیستند.

بعضی از بزرگان، برای «شکر»، سه مرحله قائل شده اند:

شکر با قلب، که همان تصور نعمت و رضایت و خشنودی نسبت به آن است.

و شکر با زبان، که ثنا گفتن نعمت دهنده است.

و شکر سایر اعضاء و جوارح، و آن هماهنگ ساختن اعمال با آن نعمت است.

«شَکُور» صیغه مبالغه است و فزونی شکرگزاری را می رساند، که همان تکرار شکر و تداوم آن با قلب و لسان و اعضاء است.

البته گاهی این صفت، برای خداوند نیز آورده شده است، مانند آنچه در آیه ۱۷ سوره «تغابن» آمده «وَ اللّهُ شَکُورٌ حَلِیمٌ» و منظور از شکرگزاری خداوند آن است که، به مقداری که بندگان در مسیر طاعت او گام برمی دارند، آنها را مشمول مواهب و الطاف خویش می سازد، و از آنها تشکر و سپاسگزاری می کند، و از فضل خود بیش از آنچه استحقاق دارند، بر آنها می افزاید.

به هر حال، این تعبیر، که افراد کمی از بندگان من شکرگزارند، ممکن است

برای بیان عظمت مقام این گروه باشد، که افراد نمونه ای هستند، و یا به این منظور، که شما کوشش کنید و در زمره آنان در آئید، تا بر جمع شاکران افزوده شود.

* * *

آخرین آیه مورد بحث، که در عین حال آخرین سخن، پیرامون سلیمان(علیه السلام)است، از مرگ عجیب و عبرت انگیز این پیامبر بزرگ خدا، سخن می گوید، و این واقعیت را روشن می سازد که: پیامبر با آن عظمت، و حکمرانی با آن قدرت و ابهت، چگونه به آسانی جان به جان آفرین سپرد، و حتی پیش از آن که تن او در بستر آرام گیرد، چنگال اجل گریبانش را گرفت!

می فرماید: «هنگامی که مرگ را برای سلیمان مقرر کردیم، کسی مردم را از مرگ او آگاه نساخت، مگر جنبنده ای از زمین، که عصای او را می خورد تا عصا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد» (فَلَمّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلی مَوْتِهِ إِلاّ دابَّةُ الأَرْضِ تَأْکُلُ مِنْسَأَتَهُ).(۱)

از تعبیر آیه فوق و همچنین روایات متعدد، استفاده می شود، هنگامی که: مرگ سلیمان(علیه السلام) فرا رسید، (ایستاده یا نشسته) و بر عصای خود تکیه کرده بود، ناگهان مرگ گریبانش را گرفت و روح از بدنش پرواز کرد، او در همان حال، مدتی سر پا ماند، تا این که: موریانه که قرآن از آن به «دابَّةُ الأَرْضِ» (جنبنده زمین) تعبیر کرده، عصای او را خورد، و تعادل خود را از دست داد و روی زمین

---

۱ ـ «مِنْسَأَتَهُ» از ماده «نسأ» (بر وزن نسخ) و «نسیء» (بر وزن نصیب) به معنی تأخیر است و از آنجا که به وسیله عصا اشیائی را به عقب می رانند و دور می کنند کلمه «مِنْسَأَة» به آن اطلاق شده است (یعنی وسیله عقب رانی).

بعضی از مفسران گفته اند: این واژه از واژه های اهل «یمن» بوده و از آنجا که سلیمان بر این منطقه حکومت داشت، قرآن در مورد او به کار برده است (به «مفردات راغب» و تفسیر «قرطبی» و «روح البیان» مراجعه شود).

www.makarem.ir

افتاد، و مردم از مرگ او آگاه شدند!

لذا، بعد از آن می افزاید: «هنگامی که سلیمان فرو افتاد، جنّیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوارکننده باقی نمی ماندند» (فَلَمّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِینِ).

جمله «تَبَیَّنَت» از ماده «تبین» معمولاً به معنی آشکار شدن است (فعل لازم) و گاهی نیز به معنی دانستن و آگاه شدن از چیزی آمده است (فعل متعدی) و اینجا متناسب با معنی دوم است، یعنی تا آن زمان گروه «جنّ» از مرگ «سلیمان» آگاه نبودند، و فهمیدند که اگر از اسرار غیب آگاه بودند، در این مدت در زحمت و رنج کارهای سنگین، باقی نمی ماندند.

جمعی از مفسران، این جمله را به معنی اول، گرفته اند و گفته اند: مفهوم آیه چنین است که: بعد از افتادن سلیمان وضع جنّیان برای انسانها آشکار شد، که آنها از اسرار غیب آگاه نیستند، و بی جهت عده ای چنین عقیده ای را درباره آنها داشتند(۱) تعبیر به «عذاب مُهین» ممکن است اشاره به کارهای سنگین و سختی بوده باشد، که سلیمان گاهی به عنوان جریمه و مجازات، بر عهده گروهی از جنّ می گذارد، و گرنه، پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) هرگز، کسی را بی جهت در فشار و عذاب، آن هم «عذاب خوارکننده» قرار نمی دهد.

* * *

نکته ها:

۱ ـ دورنمائی از زندگانی عبرت انگیز سلیمان(علیه السلام)

قرآن مجید ـ بر خلاف «تورات» کنونی که سلیمان(علیه السلام) را یک پادشاه جبار و

---

۱ ـ در صورت اول، ترکیب آیه چنین می شود: «تَبَیَّنَت» فعل، «جنّ» فاعل (در اینجا معنی جمعی دارد) «وَ أن لَوْ کانُوا...» مفعول آن است و در صورت دوم «تَبَیَّنَت» فعل، و «امر الجنّ» فاعل، سپس مضاف حذف شده و مضاف الیه جانشین آن گردیده و «أنْ لَوْ کانُوا...» بیان و توضیح آن است.

www.makarem.ir

بتخانه ساز، و تسلیم هوسهای زنان معرفی کرده،(۱) سلیمان(علیه السلام) را پیغمبر بزرگ خدا می شمرد، و او را به عنوان سمبل قدرت و حکومت بی نظیر، مطرح کرده، و در لابلای بحثهای مربوط به سلیمان درسهای بزرگی به انسانها داده، که هدف اصلی از ذکر این داستانها همانها بوده است.

در آیات فوق خواندیم، خداوند مواهب عظیمی به این پیامبر بزرگ داد، مرکبی بسیار سریع و تندرو، ـ که با آن می توانست در مدتی کوتاه سراسر کشور پهناورش را سیر کند ـ

مواد معدنی فراوان برای انواع صنایع.

نیروی فعال کافی برای شکل دادن به این مواد معدنی.

او با بهره گیری از این وسائل، معابد بزرگی ساخت، و مردم را به عبادت ترغیب نمود، و نیز برای پذیرائی از لشکریان و کارمندان حکومت و توده های مستضعف مردم، برنامه وسیع و گسترده ای تنظیم کرد، که از نمونه ظروفش ـ که در آیات بالا آمده ـ می توان بقیه را حدس زد.

در برابر همه این مواهب، به او دستور شکرگزاری داد، با تأکید بر این مطلب که، حق شکر نعمتهای خدا را کمتر کسی می تواند به جا آورد!

سپس روشن ساخت: مردی، با این قدرت و عظمت، چقدر در برابر مرگ آسیب پذیر و ناتوان بود، که در یک لحظه، به مرگ ناگهانی از دنیا رفت، آن چنان که اجل حتی مجال نشستن و یا خوابیدن در بستر را به او نداد، تا مغروران سرکش گمان نکنند، اگر به جائی رسیدند و قدرتی کسب کردند، در واقع توانا شده اند، که جنّ و انس، شیطان و پری خدمتکار او بودند و زمین و آسمان جولانگاه او بود، و در حشمت او هر کس که شک نماید «بر عقل و فکرت او خندند

---

۱ ـ «تورات»، کتاب اول «ملوک و پادشاهان».

www.makarem.ir

مرغ و ماهی»! در یک لحظه کوتاه، همچون حبابی بر امواج دریا محو و نابود شد!

و نیز روشن سازد، چگونه یک عصای ناچیز او را مدتی سر پا داشت، و با ملاحظه قامت نشسته یا ایستاده او، جنّیان گرما گرم مشغول کار بودند؟

و نیز چگونه موریانه ای او را بر زمین افکند، و تمام رشته های کشور او را به هم ریخت، آری «یک عصا» نیروی فعال کشوری پهناور را به حرکت در آورده بود، و «یک موریانه» آن را از حرکت باز داشت!.

جالب این که در بعضی از روایات، آمده است: در آن روز، سلیمان(علیه السلام) دید جوانی خوشرو، و خوش لباس، از یکی از زوایای قصر بیرون آمد، و به سوی او حرکت نمود، سلیمان تعجب کرد، گفت: تو کیستی؟ و به اذن چه کسی اینجا آمدی؟! من گفته بودم: هیچ کس امروز اینجا نیاید!

در پاسخ گفت: من کسی هستم که نه از شاهان می ترسم! نه رشوه می گیرم! ـ سلیمان بیشتر تعجب کرد ـ اما او مجالی نداد افزود: من فرشته مرگم، آمده ام تا قبض روح تو کنم! این را گفت و فوراً او را قبض روح کرد!.(۱)

این را نیز باید یادآوری کنیم که، داستان سلیمان مانند بسیاری از داستانهای انبیاء، با روایات مجعولی متأسفانه آمیخته شده، و خرافاتی به آن بسته اند که چهره این پیامبر بزرگ را، دگرگون ساخته، و بسیاری از این خرافات از «تورات» کنونی گرفته شده است، و اگر ما به آنچه قرآن گفته، قناعت کنیم، هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد.

* * *

۲ ـ چرا مرگ سلیمان مدتی مکتوم ماند؟

در این که: چه مدت مرگ حضرت سلیمان بر کارکنان حکومتش مخفی

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۳۴۵، «علل الشرایع»، طبق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۱۶، صفحه ۳۹۱.

ماند؟ دقیقاً روشن نیست، یک سال؟ یک ماه؟ یا چند روز؟

مفسران در این باره نظر واحدی ندارند.

آیا این کتمان از ناحیه اطرافیان او صورت گرفت، که آگاهانه برای این که: رشته امور کشور، موقتاً از هم متلاشی نشود، مرگ او را مکتوم داشتند؟ و یا این که: اطرافیان نیز از این امر آگاهی نداشتند؟!

بسیار بعید به نظر می رسد که برای یک مدت طولانی، حتی بیش از یک روز، اطرافیان او آگاه نشوند، چرا که مسلماً افرادی مأمور بودند که برای او غذا و سایر احتیاجات ببرند، آنها از این ماجرا آگاه می شدند.

بنابراین بعید نیست ـ همان گونه که بعضی از مفسران گفته اند ـ آنها از این امر آگاهی یافتند، ولی آن را به خاطر مصالحی مخفی کردند، لذا در بعضی از روایات آمده است: در این مدت، «آصف بن برخیا» وزیر مخصوص او، امور کشور را تدبیر می کرد.

آیا سلیمان در حال ایستاده تکیه بر عصا کرده بود، یا نشسته دستها را بر عصا نهاده، و سر را به روی دست تکیه داده بود، و به همین حال قبض روح شد و مدتی باقی ماند؟ احتمالات مختلفی وجود دارد، هر چند احتمال اخیر نزدیک تر به نظر می رسد.

آیا اگر این مدت طولانی بوده، نخوردن غذا و ننوشیدن آب، مسأله ای برای بینندگان مطرح نمی کرده؟

از آنجا که همه کار سلیمان(علیه السلام) عجیب بوده، شاید این مسأله را نیز از عجائب او می شمردند، حتی در روایتی می خوانیم: کم کم این زمزمه در میان گروهی پیدا شد که: باید سلیمان را پرستش کرد، مگر نه این است که او مدتی بر جای خود

www.makarem.ir

ثابت مانده، نه می خوابد، و نه غذا می خورد و نه آب می نوشد.(۱)

اما به هنگامی که عصا در هم شکست و فرو افتاد، همه این رشته ها از هم گسست، و خیالات آنها نقش بر آب شد.

به هر حال، هر چه بود، این تأخیر در اعلام مرگ سلیمان بسیار چیزها را فاش ساخت:

۱ ـ بر همگان روشن شد، که انسان اگر هم به اوج قدرت برسد، باز موجودی است ضعیف، در برابر حوادث، و همچون پر کاهی است در مسیر طوفان، به هر سو پرتاب می شود.

امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در یکی از خطب «نهج البلاغه» می فرماید: فَلَوْ أنَّ أحَداً یَجِدُ إلَی الْبَقَاءِ سُلَّماً أوْ لِدَفْعِ الْمَوْتِ سَبِیلاً لَکانَ ذلِکَ سُلَیْمانَ بْنَ داوُدَ(علیه السلام)الَّذِی سُخِّرَ لَهُ مُلْکُ الْجِنِّ وَ الإِنْسِ مَعَ النُّبُوَّةِ وَ عَظِیمِ الزُّلْفَةِ: «اگر کسی در این جهان نردبانی به عالم بقا می یافت، و یا می توانست مرگ را از خود دور کند، سلیمان بن داود بود، که حکومت بر جن و انس، توأم با نبوت و مقام والا، برای او فراهم شده بود».(۲)

۲ ـ بر همه روشن شد، که گروه جنّ از غیب آگاه نیستند، و انسانهای نادان و بی خبری که آنها را پرستش می کردند، سخت در اشتباه و خطا بودند.

۳ ـ برای همه مردم این حقیقت فاش گشت که: چگونه ممکن است نظام و شیرازه کشوری بستگی به موضوع کوچکی پیدا کند، با وجود آن بر پا باشد، و با فرو ریختنش فرو ریزد، و در ماورای این امور، قدرت بی انتهای پروردگار تجلّی نماید.

* * *

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۳٤٥.

۲ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۲.

۳ ـ چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی؟

در حالی که قرآن، سلیمان(علیه السلام) را پیامبری بزرگ می خواند، با علم سرشار و تقوای بسیار، پیامبری که با داشتن حکومت عظیم، هرگز اسیر مقام و مال نشد، و به آنها که از سوی ملکه «سبأ» برای فریفتنش هدایای بسیار گرانبهائی آورده بودند، گفت: أَ تُمِدُّونَنِ بِمال فَما آتانِیَ اللّهُ خَیْرٌ مِمّا آتاکُمْ: «آیا مرا به وسیله مال می خواهید کمک کنید؟ در حالی که آنچه خدا به من داده است، از آنچه به شما داده برتر است».(۱)

پیامبری که، تمام آرزویش این بود، بتواند شکر نعمتهای پروردگار را به جا آورد: وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ: «گفت پروردگارا ! مرا یاری و الهام کن، تا بتوانم شکر نعمتهائی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به جای آورم».(۲)

رهبری که، حتی اجازه نمی داد، کسی آگاهانه به مورچه ای ستم کند، لذا در وادی «نمل»، مورچه ای صدا زد: یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لایَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لایَشْعُرُونَ: «ای مورچگان به لانه ها بروید، مبادا سلیمان و لشکریانش نا آگاهانه شما را پایمال کنند»!.(۳)

عبادتکاری بود که، هر گاه لحظه ای به دنیا مشغول و از ذکر خدا غافل می شد در مقام جبران بر می آمد و می گفت: إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبِّی: «افسوس که علاقه به نیکی ها (اسب های سواری آماده جهاد) مرا لحظه ای از یاد خدایم به خود مشغول داشت».(٤)

حکیمی بود که، در عین قدرت، جز با منطق، سخن نمی گفت، و حتی در

---

۱ ـ نمل، آیه ۳٦.

۲ ـ نمل، آیه ۱۹.

۳ ـ نمل، آیه ۱۸.

٤ ـ ص، آیه ۳۲.

گفتگو با پرنده ای همچون «هدهد»، حق و عدالت را از دست نمی داد.

حاکمی بود که، معاونش آن چنان از «علم کتاب» سرشار بود، که در یک لحظه می توانست تخت «بلقیس» را حاضر کند.

و قرآن او را با اوصافی همچون «أوّاب» (بسیار بازگشت کننده به سوی خدا) و «نِعْمَ العَبْدُ» (بنده بسیار خوب) خوانده.

کسی که، خداوند «حکومت» و «علم» را در اختیار او قرار داده بود، و کسی که، او را مشمول هدایت خویش فرموده بود، و کسی که، یک لحظه در عمرش به خدا شرک نورزید.

با این حال، ببینیم تورات تحریف یافته کنونی، چگونه دامان پاک این پیامبر بزرگ را آلوده به شرک و غیر آن می کند.

تورات، بدترین نسبت ها را در زمینه بنا کردن بتکده و ترویج از بت پرستی، و عشق بی حساب به زنان و تعبیرات بسیار زننده از توصیفهای عاشقانه او بیان کرده، که نقل همه آن، شرم آور است، تنها به یک قسمت که ملایمتر به نظر می رسد قناعت می کنیم.

در کتاب اول «ملوک و پادشاهان» چنین می خوانیم:

و سلیمان ملک، سوای دختر فرعون، زنان بیگانه بسیاری را از «موآبیان» و «عمونیان» و «ادومیان» و «صیدونیان» و «حتیان» دوست می داشت، از امتهائی که خداوند بنی اسرائیل را فرموده بود: شما به ایشان در نیائید، (و ازدواج نکنید) و ایشان به شما در نیایند، که ایشان قلب شما را به خدایان خودشان مایل خواهند گردانید، و سلیمان از راه محبت به ایشان ملصق شد!

و او را هفتصد زن «بانویه» (عقدی) و سیصد «متعه» (موقت) بود! و ایشان قلبش را برگردانیدند! و واقع شد، وقت پیری سلیمان که زنهایش قلبش را به

www.makarem.ir

سمت خدایان غریب برگردانیدند، و قلبش مثل قلب پدرش داود(علیه السلام) با خدایش کامل نبود! و سلیمان در عقب «عشترون» خدای «صیدونیان» و «ملکوم» مکروه «عمونیان» (بت عمونیان) رفت، و سلیمان در نظر خداوند بدی کرد، و مثل پدرش «داود» راه خداوند را تماماً نرفت!!

آن گاه سلیمان مقام بلندی را به کوهی که روبروی «اورشلیم» است به خصوص «کموش» مکروه پسران «عمون» بنا کرد، پس خداوند به سلیمان غضبناک شد، به سبب این که قلبش از خداوند خدای اسرائیل که وی را دو مرتبه مرئی شد، برگردانید... و خداوند به سلیمان گفت: چون که این عمل از تو صادر شد، و عهد مرا و فرائضی که به تو امر فرموده، نگاه نداشتی، البته مملکت تو را از دست تو خواهم گرفت! و به بنده ات خواهم داد! نهایت، به ایام تو این را نخواهم کرد، به سبب پدرت داود، و از دست پسرت آن را خواهم گرفت ... نهایت، تمامی مملکت را از دست او (سلیمان) نخواهم گرفت، بلکه به پاس خاطر بنده من داود که برگزیدم به جهت این که اوامر و فرائض مرا نگاه داشته بود! او را در تمامی روزهای عمرش سلطان خواهم نمود... .(١)

از مجموع این داستان دروغین «تورات» چنین بر می آید:

١ ـ سلیمان علاقه زیادی به زنان طوایف بت پرست داشت، و بر خلاف دستور خدا، عده زیادی از آنان را گرفت، و کم کم به مذهب آنها تمایل پیدا کرد! و با این که «شخص زن ندیده ای» هم نبود، بلکه ٧٠٠ زن عقدی و ٣٠٠ زن متعه داشت! علاقه شدید او به زنها او را از راه خدا بیرون برد! (نعوذ باللّه).

٢ ـ سلیمان صریحاً دستور ساختن بتخانه داد، و روی کوهی که در برابر «اورشلیم» آن مرکز مقدس اسرائیل، قرار داشت، بتکده ای برای بت «کموش»،

---

١ ـ «تورات»، کتاب اول «ملوک و پادشاهان»، فصل یازدهم، جمله های ١ تا ٣٤.

www.makarem.ir

بت معروف طایفه «موآبیان» و بت «مولک» ـ بت مخصوص طایفه «بنی عمون» بنا کرد و به بت «عشترون» بت «صیدونیان» نیز علاقه خاصی پیدا کرد و همه اینها در سر پیری واقع شد!

۳ ـ خداوند به خاطر این انحراف و گناه بزرگ مجازاتی برای او قائل شد، و آن مجازات این بود که کشور او را از دستش بگیرد، ولی نه از دست خودش بلکه از دست فرزندش «رحبعام»! و به او مهلت خواهد داد، هر چه می خواهد سلطنت کند ، این هم به خاطر بنده خاص خدا داود(علیه السلام) پدر سلیمان بود، همان بنده خاص خدا که طبق تصریح تورات ـ العیاذ باللّه ـ مرتکب قتل نفس و زنای محصنه، و تصاحب زن افسر رشید و خدمتگزار خود گردیده بود!!

آیا این تهمتهای ناروا را کسی می تواند، به ساحت مقدس مردی، مانند سلیمان نسبت دهد؟!

اگر ما سلیمان(علیه السلام) را ـ همانطور که قرآن می گوید ـ پیامبر بدانیم، که وضع روشن است، و اگر هم او را در ردیف پادشاهان بنی اسرائیل بدانیم، باز چنین نسبتهائی ممکن نیست درباره او صادق باشد.

چه این که، اگر او را پیامبر ندانیم، مسلماً تالی تلو پیامبر بوده، زیرا دو کتاب از کتب «عهد قدیم» یکی به نام «مواعظ سلیمان ـ یا ـ حکمتهای سلیمان» و دیگری به نام «سرود سلیمان» از گفته های این مرد بزرگ الهی است.

به راستی یهودیان و مسیحیان که به تورات کنونی معتقدند، چه جوابی برای این سؤالات دارند؟ و این رسوائی ها را چگونه می پذیرند؟!

* * *

٤ ـ شکرگزاران واقعی اندک اند

قبل از هر چیز، در این زمینه توجه به ریشه اصلی لغت «شکر» لازم است:

«راغب» در «مفردات» می گوید: «شکر» همان تصور نعمت و اظهار آن

است، بعضی گفته اند: در اصل «کشر» به معنی «کشف» (بر وزن آن) بوده است، سپس مقلوب گشته و «شکر» شده است، و نقطه مقابل آن «کفر» است که فراموشی نعمت و پوشاندن آن می باشد.

سپس، به تقسیم «شکر» به شعب سه گانه: «شکر قلب» یعنی اندیشه درباره نعمت، و «شکر زبان» یعنی ثنا گفتن بر منعم، و «شکر سایر اعضا» یعنی قدردانی و پاسخگوئی در برابر نعمت، پرداخته است.

تعبیر قرآن در آیات فوق، به جمله «اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً» نشان می دهد که: شکر، بیشتر از مقوله «عمل» است، و باید آن را در لابلای اعمال انسان ارائه داد، و شاید به همین دلیل، قرآن تعداد «شکرگزاران» واقعی را اندک شمرده است، و علاوه بر آیات فوق، در آیه ۲۳ سوره «ملک» بعد از آن که نعمتهای بزرگی، همچون آفرینش گوش و چشم و دل را بر می شمرد، اضافه می کند: قَلِیلاً ما تَشْکُرُونَ: «کمتر شکر او را به جا می آورید» و در آیه ۷۳ «نمل» نیز آمده: وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لایَشْکُرُونَ: «بیشتر آنها شکرگزاری نمی کنند» این از یکسو.

از سوی دیگر، با توجه به این نکته که: نعمتهای خداوند ـ که سر تا پای وجود انسان را احاطه کرده ـ آن قدر زیاد است که: قابل شماره و احصا نیست، چنان که قرآن می گوید:«وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّهِ لاتُحْصُوها»(۱) روشن می شود: چرا شکر، به مفهوم واقعیش در برابر تمام نعمتها، به گونه ای که، همه را بدون استثناء در طریق بندگی خدا، که نعمتها برای آن آفریده شده است، به کار گیرد، کمتر یافت می شود.

به تعبیر دیگر، و به گفته بعضی از مفسران بزرگ: «شکر مطلق» این است که انسان همواره به یاد خدا باشد، بی هیچ گونه فراموشی، و در راه او گام بردارد بدون هیچ گونه معصیت، و اطاعت فرمان او کند، خالی از هر گونه سر پیچی، و

---

۱ ـ ابراهیم، آیه ۳٤.

www.makarem.ir

مسلم است که این اوصاف در کمتر کسی جمع می شود، و این که: بعضی اصولاً آن را محال پنداشته اند، بی اساس است، و دلیل بر عدم آشنائی آنها به این مفاهیم و این مراحل از عبودیت است.(۱)

گاه گفته می شود: ادای حق شکر پروردگار، از یک نظر بسیار مشکل است، زیرا همین که انسان در مقام شکر بر می آید، و این توفیق نصیبش می گردد، و وسائل شکرگزاری در اختیارش قرار می گیرد، خود نعمت تازه ای است که نیاز به شکر مجددی دارد، و این موضوع به صورت تسلسل ادامه می یابد، و هر چه انسان تلاش بیشتر در طریق شکر او می کند، مشمول نعمت افزونتری می گردد که قادر بر شکر آن نیست!

ولی با توجه به این که: یکی از طرق ادای حق شکر الهی همان اظهار عجز از ادای شکر اوست روشن می شود: که قلیلی از بندگان پروردگار ـ همان گونه که قرآن بیان فرموده ـ به راستی در این مسیر قرار می گیرند. توجه به احادیث زیر، می تواند در این بحث به قدر کافی روشنگر باشد: در حدیثی از امام صادق(علیه السلام)می خوانیم: کسی پرسید: آیا شکر پروردگار حدی دارد که اگر انسان، به آن حد برسد، شاکر محسوب شود؟ فرمود: آری سؤال کرد: چگونه؟ فرمود: یَحْمَدُ اللّهَ عَلی کُلِّ نِعْمَهٔ عَلَیْهِ فِی أَهْل وَ مال، وَ إِنْ کانَ فِیما أَنْعَمَ عَلَیْهِ فِی مالِهِ حَقٌّ أَدّاهُ: «خدا را بر تمام نعمتهایش چه در خانواده و چه در اموال، حمد و ستایش کند، و اگر در اموالی که به او داده، حقی باشد ادا نماید».(۲)

در حدیث دیگری از همان امام(علیه السلام) می خوانیم: شُکْرُ النِّعْمَهِ اجْتِنابُ الْمَحارِمِ: «شکر نعمت پرهیز از گناه است».(۳)

---

۱ ـ تفسیر «المیزان»، جلد ٤، صفحه ۳۸.

۲ و ۳ ـ «اصول کافی»، جلد ۲، باب الشکر، حدیث ۱۲ و ۱۰.

و نیز در حدیثی دیگر از همان حضرت(علیه السلام) آمده است که فرمود : فِیمَا أَوْحَی اللّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلی مُوسی(علیه السلام) یا مُوسَی! اشْکُرْنِی حَقَّ شُکْرِی، فَقالَ یا رَبِّ! وَ کَیْفَ أَشْکُرُکَ حَقَّ شُکْرِکَ وَ لَیْسَ مِنْ شُکْرٍ أَشْکُرُکَ بِهِ إِلاّ وَ أَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَیَّ؟ قالَ یا مُوسی! الآنَ شَکَرْتَنِی حِینَ عَلِمْتَ أَنَّ ذلِکَ مِنِّی!: «خداوند متعال به موسی وحی کرد: ای موسی! حق شکر مرا به جای آور، عرض کرد: چگونه حق شکر تو را به جا آورم در حالی که هر شکری به جا آورم به خاطر آن نعمت تازه ای به من داده ای ؟ فرمود: ای موسی الان شکر مرا به جای آوردی، چون می دانی همین توفیق نیز از من است»!.(١)

توجه به این نکته نیز لازم است که: تشکر و قدردانی از کسانی که وسیله نعمتی برای انسان هستند نیز، شعبه ای از شکر خداست، چنان که امام سجاد علی بن الحسین(علیهما السلام) می فرماید: «روز قیامت که می شود، خداوند متعال به بعضی از بندگانش می گوید: آیا شکر فلان کس را به جای آوردی؟ عرض می کند: پروردگارا! من شکر تو را به جای آوردم، خداوند می فرماید: چون شکر او را به جا نیاوردی شکر مرا به جا نیاورده ای»!.

سپس افزود: أَشْکَرُکُمْ لِلّهِ أَشْکَرُکُمْ لِلنّاسِ: «از همه شما شکرگزارتر در پیشگاه خدا، کسی است که، بیشتر از نعمتها و زحمات مردم قدردانی و شکرگزاری کند».(٢)

درباره حقیقت «شکر»، و این که: چگونه مایه فزونی نعمت، و «کفر» مایه فنای آن است، بحث مشروحی در جلد «دهم» ذیل آیه ٧ سوره «ابراهیم» آورده ایم.(٣)

* * *

---

١ ـ «اصول کافی»، جلد ٢، صفحه ٩٤، باب الشکر، حدیث ٢٧.

٢ ـ «اصول کافی»، باب الشکر، حدیث ٣٠.

٣ ـ صفحه ٢٧٨.

www.makarem.ir

١٥ لَقَدْ كانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ

١٦ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَواتَیْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَیْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ

١٧ ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِی إِلاَّ الْكَفُورَ

ترجمه:

١٥ ـ برای قوم «سبا» در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود: دو باغ (بزرگ و گسترده) از راست و چپ (رودخانه عظیم; و به آنها گفتیم:) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید; شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان)!

١٦ ـ اما آنها (از خدا) روی گردان شدند، و ما سیل ویرانگر را بر آنان فرستادیم، و دو باغ (پر برکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ و درختان شوره گز و اندکی درخت سدر مبدّل ساختیم.

١٧ ـ این کیفر را به خاطر کفرانشان به آنها دادیم; و آیا جز کفران کننده را کیفر می دهیم؟!

تفسیر:

تمدن درخشانی که بر اثر کفران بر باد رفت!

بعد از بیان نعمتهای مهمی که خداوند به داود(علیه السلام) و سلیمان(علیه السلام) ارزانی

داشت، و قیام این دو پیامبر به وظیفه شکرگزاری، سخن از قوم دیگری به میان می آورد، که در نقطه مقابل آنها قرار داشتند، و شاید در همان زمان و یا کمی بعد از آن می زیستند، قومی که خدا انواع نعمتها را به آنها بخشیده بود، ولی راه کفران را در پیش گرفتند، خدا نعمتهای خود را از آنها سلب کرد، و چنان پراکنده و در به در، شدند که، ماجرای زندگی آنها درس عبرتی برای جهانیان شد، آنها قوم «سبأ» بودند.

قرآن مجید، سرگذشت عبرت انگیز آنها را ضمن پنج آیه بیان کرده، و به قسمت مهمی از جزئیات و خصوصیات زندگی آنها، در همین پنج آیه مختصر اشاره کرده است:

نخست می گوید: «برای قوم سبأ در محل سکونتشان نشانه ای از قدرت الهی بود» (لَقَدْ كانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ).

به طوری که خواهیم دید، این آیت بزرگ الهی، از اینجا سرچشمه می گرفت، که قوم سبأ با استفاده از شرائط خاص مکانی، و چگونگی کوههای اطراف آن منطقه، و هوش سرشار خدا داد، توانستند سیلابهایی را که جز ویرانی، نتیجه ای نداشت، در پشت سدی نیرومند، متمرکز کنند، و به وسیله آن کشوری بسیار آباد بسازند، چه آیت بزرگی که عامل ویرانی، تبدیل به مهمترین عامل عمران گردد؟

در این که: «سبأ» (بر وزن سبد) نام کیست؟ و چیست؟ در میان مورخان گفتگوست، ولی معروف این است: «سبأ» نام پدر اعراب «یمن» است، و طبق روایتی که از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) نقل شده: مردی بود به نام «سبأ» که ده فرزند از او متولد شد، و از هر کدام از آنها قبیله ای از قبائل عرب در آن سامان به وجود

www.makarem.ir

آمدند.(۱)

بعضی «سبأ» را نام سرزمین «یمن»، یا منطقه ای از آن دانسته اند، ظاهر قرآن مجید در داستان «سلیمان» و «هدهد» در سوره «نمل» نیز نشان می دهد که «سبأ» نام مکانی بوده است، آنجا که می گوید: وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَأ بِنَبَأ یَقِین: «من از سرزمین سبأ خبر قاطعی برای تو آوردم».(۲)

در حالی که ظاهر آیه مورد بحث، این است که، «سبأ» قومی بوده اند، که در آن منطقه می زیسته اند، زیرا ضمیر جمع مذکر (هم) به آنها باز گشته است.

ولی منافاتی میان این دو تفسیر نیست; زیرا ممکن است «سبأ» در ابتدا نام کسی بوده، سپس تمام فرزندان و قوم او به آن نام نامیده شده اند، و بعد این اسم به سرزمین آنها نیز اطلاق گردیده.

پس از آن قرآن به شرح این آیت الهی که در اختیار قوم سبأ قرار داشت، پرداخته چنین می گوید: «دو باغ (بزرگ) بود از طرف راست و چپ» (جَنَّتانِ عَنْ یَمِین وَ شِمال).

ماجرا چنین بود که: قوم سبأ توانستند، با سد عظیمی که در میان کوههای مهم آن ناحیه بر پا سازند، سیلابهای فراوانی را که موجب ویرانی می گشت، یا لااقل در بیابانها بیهوده تلف می شد، در پشت آن سد عظیم ذخیره کنند، و با ایجاد دریچه هائی در سد، استفاده از آن مخزن عظیم آب را تحت کنترل خود قرار دهند، و به این ترتیب، سرزمینهای وسیع و گسترده ای را زیر کشت در آورند.

اشکالی را که «فخر رازی» در اینجا نقل کرده، که: وجود دو باغ چیز مهمی نیست که به عنوان آیه از آن یاد شود، و سپس به پاسخ آن پرداخته، به نظر ما اساساً قابل طرح نیست; چرا که آنها دو باغ ساده معمولی نبودند، بلکه یک رشته

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ ـ نمل، آیه ۲۲.

باغهای به هم پیوسته در دو طرف نهر عظیمی بود که از آن سد بزرگ آبیاری می شد، و به قدری پر برکت بود که در تواریخ آمده: اگر کسی سبدی بر روی سر می گذاشت، و در فصل میوه از زیر درختان عبور می کرد، آن قدر میوه در آن می ریخت که، بعد از مدت کوتاهی سبد پر می شد!

آیا سیلابی که مایه خرابی است، این چنین مایه آبادانی شود، عجیب نیست؟ آیا این آیت بزرگ خدای محسوب نمی شود؟

علاوه بر همه اینها، امنیت فوق العاده ای بر آن سرزمین سایه افکن بود، که آن خود نیز از آیات حق محسوب می شد، چنان که قرآن بعداً به آن اشاره خواهد کرد.

آن گاه می افزاید: ما به آنها گفتیم: «از این روزی فراوان پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید» (كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ).

«شهری است پاکیزه و پروردگاری آمرزنده مهربان» (بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ).(۱)-(۲) این جمله کوتاه، مجموعه نعمتهای مادی و معنوی را به زیباترین وجه منعکس ساخته، از نظر نعمتهای مادی سرزمین پاک و پاکیزه داشتند، پاک از آلودگی های گوناگون، از دزدان و ظالمان، از آفات و بلاها، از خشکسالی و قحطی ، از ناامنی و وحشت، و حتی گفته می شود از حشرات موذی نیز پاک بود.

هوائی پاک و نسیمی فرح افزا داشت، و سرزمینی حاصلخیز و درختانی

---

۱ ـ «بَلْدَةٌ» خبر مبتدای محذوفی است، و در تقدیر چنین است «هذِهِ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ هذا رَبٌّ غَفُورٌ».

۲ ـ آیا این پیام الهی به وسیله پیامبرانی که در میان آنها مبعوث شدند، ابلاغ شد، چنان که بعضی از مفسران گفته اند، یا این شرایط و احوال، یا زبان حال و درک عقل چنین پیامی را به آنها می داد؟ هر دو ممکن است.

www.makarem.ir

پر بار و اما از نظر نعمت معنوی، غفران خداوند شامل حال آنها بود، از تقصیر و کوتاهی آنها صرفنظر می کرد، و آنها را مشمول عذاب و سرزمینشان را گرفتار بلا نمی ساخت.

* * *

اما این ناسپاس مردم، قدر این همه نعمت را ندانستند، از بوته آزمایش سالم بیرون نیامدند، راه کفران و اعراض را پیش گرفتند، و خداوند نیز آنها را سخت گوشمالی داد.

لذا، در آیه بعد می فرماید: «آنها از خدا روی گردان شدند» (فَأَعْرَضُوا).

نعمتهای خدا را ناچیز شمردند، عمران و آبادی و امنیت را ساده انگاشتند، از یاد حق غافل شدند، و مست نعمت گشتند، اغنیاء بر تهیدستان فخرفروشی کردند، و آنها را مزاحم حال خویش، پنداشتند که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد.

اینجا بود که شلاق مجازات بر پیکر آنها نواخته شد، چنان که قرآن می گوید: «ما سیل وحشتناک و بنیان کن را بر آنها فرستادیم» و سرزمین آباد آنها به ویرانه ای مبدل شد (فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ).

«عَرِم» در اصل از «عَرّامة» (بر وزن علاّمه) به معنی خشونت، کج خلقی و سختگیری است، و توصیف سیلاب به آن، اشاره به شدت خشونت و ویرانگری آن است، و تعبیر به «سَيْلَ الْعَرِمِ» به اصطلاح از قبیل اضافه موصوف به صفت است.

بعضی «عَرِم» را به معنی موشهای صحرائی گرفته اند، که بر اثر رخنه در این سدّ، مایه ویرانی آن شدند (مسأله نفوذ موشها در سدّ، گر چه قابل قبول است به طوری که بعداً شرح خواهیم داد، اما تعبیر آیه، تناسب چندانی با این معنی

ندارد).

در «لسان العرب» برای ماده «عَرِم» معانی مختلفی دیده می شود: از جمله: «سیلاب طاقت فرسا»، «موانعی که در میان دره ها برای مهار کردن آب» می سازند، و همچنین موش بزرگ صحرائی.(۱)

ولی، از همه مناسبتر همان معنی اول است، و در تفسیر «علی بن ابراهیم» نیز روی آن تکیه شده است.

سپس قرآن وضع بازپسین این سرزمین را چنین توصیف می کند: «ما دو باغ وسیع و پر نعمت آنها را به دو باغ بی ارزش، با میوه های تلخ و درختان بی مصرف شوره گز، و اندکی از درخت سدر مبدل ساختیم» (وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَواتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ).

«أُكُل» به معنی هر گونه ماده خوراکی است.

«خَمْط» (بر وزن عمد) به معنی گیاه تلخ است.

«أَثْل» (بر وزن اصل) به معنی درخت «شوره گز» است.

و به این ترتیب، به جای آن همه درختان خرم و سرسبز، مشتی درخت بیابانی وحشی، و بسیار کم ارزش، که شاید مهمترین آنها همان درخت «سدر» بود، که آن هم به مقدار کم در میان آنها وجود داشت، باقی ماند (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، که چه بر سر آنها و سرزمین آبادشان آمد!).

ممکن است بیان این سه نوع درخت، که در آن سرزمینِ ویران باقی ماند، اشاره، به سه گروه مختلف بوده باشد، که بخشی از این درختان، زیانبخش، و بعضی بی مصرف، و بعضی بسیار کم منفعت بود.

* * *

۱ ـ «لسان العرب»، ماده «عرم».

www.makarem.ir

در آیه بعد، به عنوان یک نتیجه گیری، با صراحت می گوید: «این مجازاتی بود که ما به خاطر کفرانشان قائل شدیم» (ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا).

اما برای این که: تصور نشود، این سرنوشت، مخصوص این گروه بود، بلکه عمومیت آن، نسبت به همه کسانی که دارای اعمال مشابهی هستند، مسلم است، چنین می افزاید: «آیا جز کفران کنندگان را به چنین مجازاتی گرفتار می سازیم»؟ (وَ هَلْ نُجازِی إِلاَّ الْکَفُورَ).

این بود، فشرده ای از سرگذشت قوم «سبأ» که در آیات بعد به طور مشروحتر مطرح خواهد شد.

* * *

www.makarem.ir

۱۸ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بارَكْنا فِيها قُرىً ظاهِرَةً وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيها لَيالِيَ وَ أَيّاماً آمِنِينَ

۱۹ فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبّارٍ شَكُورٍ

ترجمه:

۱۸ ـ و میان آنها و شهرهائی که برکت داده بودیم، آبادیهای آشکاری قرار دادیم; و سفر در میان آنها را به طور متناسب (با فاصله نزدیک) مقرّر داشتیم (و به آنان گفتیم:) شبها و روزها در این آبادیها با ایمنی سفر کنید.

۱۹ ـ ولی گفتند: «پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن» آنها به خویشتن ستم کردند; و ما آنان را داستانهائی (برای عبرت دیگران) قرار دادیم و جمعیتشان را متلاشی ساختیم; در این ماجرا، نشانه های عبرتی برای هر صابر شکرگزار است.

تفسیر:

چنان آنها را متلاشی کردیم که ضرب المثل شدند!

در این آیات، به شرح و تفصیل بیشتری پیرامون قوم «سبأ» می پردازد، و مجازات آنها را نیز مشروح تر بیان می کند، به گونه ای که برای هر شنونده درسی است بسیار مهم و آموزنده.

می فرماید: سرزمین آنها را تا آن حد آباد کردیم، که نه تنها شهرهایشان را غرق نعمت ساختیم، بلکه: «میان آنها و شهرهائی که برکت داده بودیم،

www.makarem.ir

آبادی هائی آشکار، قرار دادیم» (وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بارَکْنا فِیها قُریً ظاهِرَةً).

در حقیقت، در میان آنها و سرزمین مبارک، آبادیهای متصل و زنجیره ای وجود داشت، و فاصله این آبادیها به اندازه ای کم بود، که از هر یک دیگری را می دیدند (و این است معنی «قُریً ظاهِرَةً» ـ آبادی های آشکار).

بعضی از مفسران، «قُریً ظاهِرَةً» را طور دیگری تفسیر کرده، گفته اند: اشاره به آبادی هائی است که درست در مسیر راه، به طور آشکار قرار داشته، و مسافران به خوبی می توانستند در آنها توقف کنند.

و یا این که: این آبادی ها بر بالای بلندی قرار داشته و برای عابرین ظاهر و آشکار بوده است.

اما در این که: منظور از «سرزمین های مبارک» کدام منطقه است؟ غالب مفسران آن را به سرزمین «شامات» (شام و فلسطین و اردن) تفسیر کرده اند، چرا که این تعبیر، درباره همین سرزمین، در آیه اول سوره «اسراء» و ٨١ «انبیاء» آمده است.

ولی بعضی از مفسران، احتمال داده اند: منظور آبادی های «صنعاء» یا «مأرب» بوده باشد، که هر دو در منطقه «یمن» واقع شده است، و این تفسیر بعید نیست، زیرا فاصله بین «یمن» که در جنوبی ترین نقطه جزیره «عربستان» است و با «شامات» که در شمالی ترین نقطه قرار دارد، به قدری زیاد و از بیابانهای خشک و سوزان پوشیده بوده، که تفسیر آیه به آن، بسیار بعید به نظر می رسد، و در تواریخ نیز نقل نشده است.

بعضی نیز احتمال داده اند: منظور از سرزمین های مبارک، سرزمین «مکّه» باشد، که آن هم بعید است.

این از نظر آبادی، ولی از آنجا که تنها عمران کافی نیست، و شرط مهم و

اساسی آن «امنیت» است اضافه می کند: «و سفر در میان آنها را با فاصله های مناسب و نزدیک مقرر داشتیم» (وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ).

و به آنها گفتیم: «شب ها و روزها، در این آبادیها در امنیت کامل مسافرت کنید» (سِيرُوا فِيها لَيالِيَ وَ أَيّاماً آمِنِينَ).

به این ترتیب، آبادیها فواصل متناسب و حساب شده ای داشت، و از نظر حمله وحوش و درندگان بیابان، یا سارقین و قطاع الطریق، نیز در نهایت امنیت بود، به گونه ای که مردم می توانستند، بدون زاد و توشه و مرکب، بی آن که احتیاج به حرکت دسته جمعی و استفاده از افراد مسلح، داشته باشند، بدون هیچ خوف و ترس از جهت ناامنی راه، یا کمبود آب و آذوقه، به مسیر خود ادامه دهند.

در این که: جمله «سِيرُوا فِيها...» (در این آبادیها سیر کنید...) به وسیله چه کسی، به آنها ابلاغ شد، دو احتمال وجود دارد: یکی این که: به وسیله پیامبران آنها به آنها ابلاغ شد.

و دیگر این که: زبان حال آن سرزمین آباد و جاده های امن و امان، همین بود.

مقدم داشتن «لَيالِي» (شبها) بر «أيّام» (روزها) ممکن است از این جهت باشد که: امنیت در شب ها مهم است، هم امنیت از نظر دزدان راه، و هم وحوش بیابان; چرا که تأمین امنیت در روز آسانتر است.

* * *

اما این مردم ناسپاس، در برابر آن همه نعمتهای بزرگ الهی، که سرتاسر زندگانی آنها را فراگرفته بود ـ مانند بسیاری دیگر از اقوام متنعم ـ گرفتار غرور و غفلت شدند، مستی نعمت و کمی ظرفیت، آنها را بر آن داشت که راه ناسپاسی پیش گیرند، از مسیر حق منحرف شوند، و به دستورات الهی بی اعتنا گردند.

www.makarem.ir

از جمله تقاضاهای جنون آمیز آنها این که: از خداوند تقاضا کردند: در میان سفرهای آنها فاصله افکند، «گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن» تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیاء سفر کنند! (فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَیْنَ أَسْفارِنا).

منظورشان این بود که: در میان این قریه های آباد، فاصله ای بیفتد و بیابانهای خشکی پیدا شود، به این جهت که اغنیاء، و ثروتمندان مایل نبودند، افراد کم در آمد همانند آنها سفر کنند، و به هر جا می خواهند، بی زاد و توشه و مرکب بروند! گوئی سفر از افتخارات آنها و نشانه قدرت و ثروت بود، و می بایست این امتیاز و برتری، همیشه برای آنان ثبت شود!

و یا این که، راحتی و رفاه، آنها را ناراحت کرده بود، همان گونه که بنی اسرائیل از «منّ» و «سلوی» (دو غذای آسمانی) خسته شدند، و تقاضای پیاز و سیر و عدس از خدا کردند!

بعضی نیز احتمال داده اند: جمله «باعِدْ بَیْنَ أَسْفارِنا» اشاره به این است: به قدری راحت طلب شده بودند که دیگر حاضر به مسافرت برای استفاده از مراتع به منظور دامداری، یا تجارت و زراعت نبودند، و از خدا تقاضا کردند: همیشه در وطن بمانند و فاصله های زمانی سفرهایشان زیاد شود!

ولی تفسیر اول از همه بهتر به نظر می رسد.

به هر حال، «آنها با این عملشان به خودشان ستم کردند» (وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ).

آری، اگر فکر می کردند، به دیگران ستم می کنند در اشتباه بودند، خنجری برداشته بودند، و سینه خود را می شکافتند، دود همه این آتشها، در چشم خودشان رفت.

قرآن به دنبال این جمله، ـ که درباره سرنوشت دردناک آنها بیان می کند ـ

می گوید: چنان آنها را مجازات کردیم، و زندگانیشان را در هم پیچیدیم، که

www.makarem.ir

«آنها را سرگذشت، داستان و اخباری برای (عبرت) دیگران قرار دادیم»! (فَجَعَلْناهُمْ أَحادِیثَ).
آری، از آن همه زندگانی با رونق، و تمدن درخشان و گسترده، چیزی جز اخباری بر سر زبانها، و یادی در خاطره ها، و سطوری بر صفحات تاریخ ها باقی نماند، «و آنها را سخت متلاشی و پراکنده ساختیم» (وَ مَزَّقْناهُمْ کُلَّ مُمَزَّق).
چنان سرزمین آنها ویران گشت، که توانائی اقامت از آنان سلب شد، و برای ادامه زندگی مجبور شدند، هر گروهی به سوئی روی آورند، و مانند برگ های خزان که بر سینه تند باد قرار گرفته، هر کدام به گوشه ای پرتاب شدند، آن چنان که پراکندگی آنها به صورت «ضرب المثل» در آمد، که هر گاه می خواستند بگویند: فلان جمعیت سخت متلاشی شدند، می گفتند: «تَفَرَّقُوا أَیادِی سَبَأ»! (همانند قوم سبأ و نعمتهای آنها پراکنده شده اند!).(۱)
به گفته بعضی از مفسران، قبیله «غسان» به «شام» رفتند، «اسد» به «عمان»، «خزاعه» به سوی «تهامه» و طایفه «انمار» به «یثرب».(۲)
و در پایان آیه می فرماید: «قطعاً در این سر گذشت، آیات و نشانه های عبرتی است، برای صبرکنندگان و شکرگزاران» (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیات لِکُلِّ صَبّار شَکُور). چرا «صابران» و «شکرگزاران» می توانند از این ماجراها درس عبرت گیرند؟ (مخصوصاً با توجه به این که «صبّار و شکور» هر دو صیغه مبالغه است، و تکرار و تأکید را بیان می کند).

---

۱ ـ این ضرب المثل به دو صورت نقل شده: «تَفَرَّقُوا أَیادِی سَبَأ» و «أَیادِی سَبَأ»، در صورت اول اشاره به پراکندگی لشکر و نفرات آنها است، و در صورت دوم ناظر به پراکندگی اموال و امکانات و مواهب آنها است، زیرا «أَیادِی» معمولاً به معنی نعمتها استعمال می شود.
۲ ـ تفسیر «قرطبی» و تفسیر «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

این به خاطر آنست که، آنها به واسطه صبر و استقامتشان، مرکب سرکش هوا و هوس را مهار می کنند، و در برابر معاصی پرقدرتند، و به خاطر شکرگزاریشان در طریق اطاعت خدا آماده و بیدارند، به همین دلیل، به خوبی عبرت می گیرند، اما آنها که بر مرکب هوا و هوس سوارند، و به مواهب الهی بی اعتنا، چگونه می توانند از این ماجراها عبرت گیرند؟!

* * *

نکته ها:

۱ ـ ماجرای عجیب قوم سبأ

به طوری که از قرآن و روایات اسلامی و همچنین تواریخ استفاده می شود، آنها جمعیتی بودند، در جنوب جزیره «عربستان»، دارای حکومتی عالی، و تمدنی درخشان!

خاک «یمن» گسترده و حاصلخیز بود، اما علی رغم این آمادگی، چون رودخانه مهمی نداشت از آن بهره برداری نمی شد، باران های سیلابی در کوهستان ها می بارید، و آب های آن در دشت ها به هدر می رفت، مردم با هوش این سرزمین به فکر استفاده از این آبها افتادند، و سدهای زیادی در نقاط حساس ساختند، که از همه مهمتر و پر آب تر، سد «مأرب» بود.

«مأرب» (بر وزن مغرب) شهری بود که در انتهای یکی از این دره ها قرار داشت، و سیلهای عظیم کوههای «صراة» از کنار آن می گذشت، در دهانه این دره، و دامنه دو کوه «بلق»، سد عظیم و نیرومندی بنا، و مجاری مختلف آب در آن ایجاد کرده بودند، به قدری ذخیره آب پشت سد زیاد شد که، با استفاده از آن توانستند باغ های بسیار زیبا، و کشتزارهای پر برکت، در دو طرف مسیر رودخانه ای که به سد منتهی می شد ایجاد کنند.

همان گونه که گفتیم، قریه های آباد این سرزمین، تقریباً به هم متصل بود، و سایه های گسترده درختان دست به دست هم داده بود، میوه های فراوان بر شاخسار آنها ظاهر شده بود، که می گویند: هر گاه کسی سبدی روی سر می گذاشت و از زیر آنها می گذشت، پشت سر هم میوه در آن می افتاد، و در مدت کوتاهی پر می شد.

وفور نعمت، آمیخته با امنیت، محیطی بسیار مرفه برای زندگی پاک، آماده ساخته بود، محیطی مهیا برای اطاعت پروردگار، و تکامل در جنبه های معنوی.

اما آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، خدا را به دست فراموشی سپردند، به کفران نعمت مشغول شدند، به فخرفروشی پرداختند و به اختلافات طبقاتی دامن زدند.

در بعضی از تواریخ، آمده، موشهای صحرائی دور از چشم مردم مغرور، و مست، به دیواره این سد خاکی روی آوردند، و آن را از درون، سست کردند، ناگهان باران شدیدی بارید، و سیلاب عظیمی حرکت کرد، دیواره های سد که قادر به تحمل فشار سیلاب نبود، یک مرتبه در هم شکست، و آبهای بسیار زیادی که پشت سد متراکم بود، ناگهان بیرون ریخت، و تمام آبادیها، باغها، کشتزارها، زراعتها، و چهار پایان را تباه کرد، قصرها و خانه های مجلل و زیبا را یک باره ویران نمود، و آن سرزمین آباد را به صحرائی خشک و بی آب و علف مبدل ساخت، و از آن همه باغهای خرم و اشجار بارور، تنها چند درخت تلخ «اراک» و «شور گز» و اندکی درختان «سدر» به جای ماند، مرغان غزلخوان از آنجا کوچ کردند، و بوم ها و زاغان جای آنها را گرفتند.(۱)

آری، هنگامی که خداوند می خواهد قدرت نمائی کند، تمدنی عظیم را با چند موش! بر باد می دهد، تا بندگان به ضعف خود آشنا گردند، و به هنگام

---

۱ ـ اقتباس از تفسیر «مجمع البیان»، «قصص قرآن» و تفاسیر دیگر.

www.makarem.ir

قدرت مغرور نشوند!

* * *

۲ ـ یک اعجاز تاریخی قرآن

قرآن مجید داستان قوم «سبأ» را در آیات فوق آورده است، و مدتها بود که مورخان جهان از وجود چنین قوم و چنان تمدنی، اظهار بی اطلاعی می کردند.

جالب این که، مورخان قبل از اکتشافات جدید، نامی از سلسله ملوک «سبأ» و تمدن عظیم آنها نمی بردند، و «سبأ» را فقط شخص فرضی می دانستند که پدر مؤسس دولت «حمیر» بود، در حالی که در قرآن یک سوره به نام این قوم است و به یکی از مظاهر تمدن آنها، که بنای سد تاریخی «مأرب» است اشاره می کند، اما پس از کشف آثار تاریخی این قوم در «یمن»، عقیده دانشمندان دگرگون شد.

علت این که: آثار تمدن «سبأ» تا این اواخر استخراج نشده بود، دو چیز بود: یکی، صعوبت راه و گرمای شدید هوا، و دیگر، بدبینی سکنه این نواحی نسبت به بیگانگان، که اروپائیان نا آگاه و بی خبر، گاهی از آن تعبیر به توحش می کردند، تا این که: عده معدودی از باستان شناسان به خاطر علاقه شدیدی که نسبت به کشف اسرار آثار «سبأ» داشتند، توانستند به قلب شهر «مأرب» و نواحی آن وارد شوند، و از آثار و خطوط و نقوش فراوانی که بر روی سنگها ثبت شده بود، نمونه برداری کنند، و از آن پس گروه هائی پشت سر هم در قرن ۱۹ میلادی به آنجا راه یافتند، و آثار گران بهائی از آنجا با خود به اروپا بردند، و از مجموعه این نقوش و خطوط و آثار دیگر، که به هزار نقش بالغ می شد، به جزئیات تمدن این قوم و حتی تاریخ بنای سد «مأرب» و خصوصیات دیگر پی بردند، و برای غربیان ثابت شد که آنچه را قرآن در این زمینه بیان کرده، یک افسانه نیست، بلکه یک واقعیت تاریخی است، که آنها از آن بی خبر بودند، به

طوری که الآن نقشه هائی را توانسته اند از این سد عظیم و محل عبور آب، و مجاری باغستان های سمت چپ و راست، و سایر خصوصیات آن تنظیم کنند.(۱)

* * *

۳ ـ نکات مهم عبرت در یک داستان کوتاه

قرار گرفتن داستان قوم «سبأ» بعد از سرگذشت «سلیمان»(علیه السلام) در قرآن مجید مفهوم خاصی دارد:

۱ ـ داود و سلیمان پیامبران بزرگی بودند که حکومت عظیمی تشکیل دادند ، و تمدن درخشانی به وجود آوردند، اما با وفات داود(علیه السلام) و سلیمان(علیه السلام) این تمدن رو به افول نهاد، قوم «سبأ» نیز تمدن عظیمی بر پا کردند، که با در هم شکستن سد «مأرب» متلاشی شد.

جالب این که، طبق روایات، عصای سلیمان(علیه السلام) را «موریانه ای» خورد ، و سد عظیم «مأرب» را «موش صحرائی» سوراخ کرد، تا این انسان مغرور بداند مواهب مادی هر چند عظیم باشد و خیره کننده، گاه با یک نسیم در هم می ریزد و به وسیله یک حشره یا یک حیوان کوچک زیر و رو می شود، تا آگاهان به آن دل نبندند، مؤمنان اسیر آن نشوند، و مغروران از مستی غرور به هوش آیند، و راه استکبار و ظلم و ستم پیش نگیرند.

۲ ـ از این که بگذریم، در اینجا دو چهره تمدن باشکوه دیده می شود، که یکی رحمانی بود و دیگری سرانجام شیطانی شد، اما نه آن ماند و نه این! و هر دو رو به فنا رفتند.

۳ ـ این نکته نیز قابل توجه است که: مغروران قوم «سبأ» که نمی توانستند توده های جمعیت را در کنار خود ببینند، و خیال می کردند باید میان

---

۱ ـ «فرهنگ قصص قرآن»، ماده «سبأ» (با تلخیص).

اقلیت اشرافی، و اکثریت کم در آمد، سدی بزرگ و مرزی عظیم باشد، تا هرگز به هم آمیخته نشوند، از خداوند تقاضای دوری آبادیها و بعد سفر کردند، خداوند هم این دعایشان را مستجاب کرد، و آن چنان متلاشی شدند که هر گروهی به سوئی رفتند، و به گونه ای از هم دور شدند، که اگر می خواستند یکدیگر را پیدا کنند، یک عمر باید در سفر باشند!

٤ ـ هر گاه کسی به وضع آن سرزمین، قبل از هجوم سیل عرم و بعد از آن نگاه می کرد، باورش نمی شد که این، همان سرزمینی است که روزی مملو از درختان سر سبز، خرم و پر میوه بوده، که امروز به شکل بیابانی وحشتناک که تک تک درختان «شوره گز» و «اراک» و «سدر» همچون مسافرانی که راه را گم کرده و پراکنده شده اند، در آن به چشم می خورد.

این صحنه با زبان حال، می گوید: سرزمین وجود «انسان» نیز این چنین است، اگر نیروهای خلاق او مهار شود، و استعدادهای او به صورت صحیحی مصرف گردد ، باغهائی پر طراوت از علم و عمل و فضائل اخلاقی ببار می آورد، اما اگر سد تقوا بشکند، و غرائز به صورت سیلی ویرانگر سرزمین زندگی انسان را زیر پوشش خود قرار دهند، جز ویرانه ای بی ارزش، باقی نخواهد ماند، و گاه یک عامل به ظاهر کوچک، ریشه را تدریجاً می زند، و همه چیز را در هم می ریزد، باید حتی از این مسائل کوچک ترسید، و بر حذر بود.

٥ ـ آخرین سخن، که اشاره به آن را در اینجا لازم می دانیم، این است: این ماجرای عجیب، بار دیگر این حقیقت را ثابت می کند که مرگ انسان، در دل زندگی او نهفته شده، و همان چیزی که یک روز، مایه حیات و آبادانی او است، روز دیگر ممکن است عامل مرگ و ویرانی گردد.

* * *

۲۰ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلاَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
۲۱ وَ ما كانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْها فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ

ترجمه:

۲۰ ـ (آری) به یقین، ابلیس گمان خود را درباره آنها محقق یافت که همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان!

۲۱ ـ او سلطه بر آنان نداشت جز برای این که مؤمنان به آخرت را از آنها که در شک هستند باز شناسیم; و پروردگار تو، نگاهبان همه چیز است.

تفسیر:

هیچ کس مجبور به پیروی وسوسه های شیطان نیست!

این آیات، در حقیقت یک نوع نتیجه گیری کلی از داستان قوم «سبأ» است که در آیات گذشته آمده بود، و دیدیم: چگونه آنها بر اثر تسلیم در برابر هوای نفس، و وسوسه های شیطان، گرفتار آن همه بدبختی و ناکامی شدند.

در نخستین آیه می فرماید: «به یقین ابلیس گمان خود را درباره آنها (و هر جمعیتی که از ابلیس پیروی کنند) محقق یافت»! (وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ).

«آنان همگی از او پیروی کردند، جز گروه اندکی از مؤمنان» (فَاتَّبَعُوهُ إِلاَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

یا به تعبیر دیگر، پیش بینی «ابلیس» که بعد از سرپیچی از سجده، برای «آدم»

و طرد شدن از درگاه کبریائی خداوند، گفت: فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ * إِلاَّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ: «به عزتت سوگند، که همه آنها را جز بندگان مخلصت گمراه خواهم کرد»(۱) درباره این گروه درست از آب در آمد.

گر چه او این سخن را از روی گمان و تخمین گفت، ولی همین گمان و تخمین، سرانجام به واقعیت پیوست، و این سست اراده ها و ضعیف الایمانها، گروه، گروه به دنبال او حرکت کردند، تنها گروه اندکی از مؤمنین بودند که زنجیرهای وسوسه های شیطان را در هم شکستند، و فریب دام های او را نخوردند، آزاد آمدند، آزاد زیستند و آزاد رفتند، «گر چه آنها از نظر عدد کم بودند، ولی از نظر ارزش هر کدام با جهانی برابری داشتند» (أُولئِکَ وَ اللّهِ هُمُ الأَقَلُّونَ عَدَداً وَ الأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللّهِ قَدْراً).(۲)

* * *

در آیه بعد، در رابطه با وسوسه های ابلیس، و کسانی که در حوزه نفوذ او قرار می گیرند، و آنها که بیرون از این حوزه اند، به دو مطلب اشاره می کند: نخست، می گوید: «شیطان، سلطه ای بر آنها نداشت» و کسی را به پیروی خود مجبور نمی کند (وَ ما کانَ لَهُ عَلَیْهِمْ مِنْ سُلْطان).

این ما هستیم که اجازه ورود به او می دهیم، و پروانه عبورش را از مرزهای کشور تن، به درون قلب خود صادر می کنیم!

این همان است که قرآن در جای دیگر از گفتار خود شیطان نقل می کند: وَ ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطان إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی: «من سلطه ای بر شما نداشتم، جز این که شما را دعوت کردم، و شما هم دعوت مرا اجابت

---

۱ ـ ص، آیات ۸۲ و ۸۳.

۲ ـ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

نمودید»(۱).

ولی پیدا است، بعد از اجابت دعوت او، از ناحیه افراد بی ایمان و هواپرست، او آرام نمی نشیند، و پایه های سلطه خود را بر وجود آنان مستحکم می کند.

لذا، در دنباله آیه می افزاید: «هدف از آزادی ابلیس در وسوسه هایش این بود که مؤمنان به آخرت، از افراد بی ایمان و کسانی که در شکّ اند شناخته شوند» (إِلاّ لِنَعْلَمَ مَنْ یُؤْمِنُ بِالآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْها فِی شَکّ).(۲)

بدیهی است، خداوند از ازل، به همه چیز که در این جهان تا ابد واقع می شود آگاه است، بنابراین جمله «لِنَعْلَمَ» مفهومش این نیست که: ما مؤمنان را به آخرت را از آنها که در شک و تردیدند، نمی شناسیم، باید وسوسه های شیطان به میان آید تا شناخته شوند، بلکه، منظور از این جمله، تحقق عینی علم خداوند است; چرا که خداوند، هرگز به علمش از باطن اشخاص، و اعمال بالقوه آنها کسی را مجازات نمی کند، بلکه باید میدان امتحان فراهم گردد، وسوسه های شیاطین و هوای نفس شروع شود، تا هر کس آنچه در درون دارد با کمال آزادی اراده و اختیار، بیرون ریزد، و علم خدا تحقق عینی یابد، زیرا تا در خارج عملی انجام نشود، استحقاق ثواب و عقاب حاصل نمی شود.

به تعبیر دیگر: تا آنچه بالقوه است، فعلیت نیابد، تنها به حسن باطن یا سوء باطن، کسی را پاداش نمی دهند و مجازات نمی کنند.

و در پایان آیه، به عنوان یک هشدار به همه بندگان می گوید: «و پروردگار تو،

---

۱ ـ ابراهیم، آیه ۲۲.

۲ ـ بنا بر این معنی که در تفسیر آیه گفتیم، استثناء در اینجا استثنای متصل است به قرینه چیزی که در آیه ۴۲ سوره «حجر» آمده: «إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ إِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوِینَ» زیرا ظاهر این آیه آن است که شیطان بر غاوین سلطه پیدا می کند، البته بعضی از مفسران احتمال استثنای منقطع نیز داده اند.

www.makarem.ir

حافظ همه چیز، و نگاهبان آن است» (وَ رَبُّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ حَفِیظٌ).

تا پیروان شیطان تصور نکنند، چیزی از اعمال و گفتار آنها، در این جهان از بین می رود، یا خداوند آن را فراموش می کند، نه، هرگز، بلکه خداوند همه را برای روز جزا نگهداری و حفظ می نماید.

* * *

٢٢ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ لايَمْلِكُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِى السَّماواتِ وَ لا فِى الأَرْضِ وَ ما لَهُمْ فِيهِما مِنْ شِرْک وَ ما لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِير

٢٣ وَ لاتَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلاّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتّى إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قالُوا ما ذا قالَ رَبُّكُمْ قالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِىُّ الْكَبِيرُ

٢٤ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ قُلِ اللّهُ وَ إِنّا أَوْ إِيّاكُمْ لَعَلى هُدىً أَوْ فِى ضَلال مُبِين

٢٥ قُلْ لاتُسْئَلُونَ عَمّا أَجْرَمْنا وَ لانُسْئَلُ عَمّا تَعْمَلُونَ

٢٦ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنا رَبُّنا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتّاحُ الْعَلِيمُ

٢٧ قُلْ أَرُونِىَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكاءَ كَلاّ بَلْ هُوَ اللّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ترجمه:

٢٢ ـ بگو: «کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید بخوانید! (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره ای در آسمانها و زمین مالک نیستند، و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بودند.

٢٣ ـ هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد! تا زمانی که اضطراب از دلهای آنان زائل گردد (و فرمان از ناحیه او صادر شود; مجرمان به شفیعان) می گویند: «پروردگارتان چه دستوری داده»؟ می گویند: «حق را (بیان کرد و اجازه شفاعت درباره مستحقان داد); و او است بلند مقام و بزرگ مرتبه»!

۲٤ ـ بگو: «چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد»؟ بگو: «اللّه! و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم»!

۲۵ ـ بگو: «شما از گناهی که ما کرده ایم سؤال نخواهید شد، (همان گونه که) ما در برابر اعمال شما مسئول نیستیم»!

۲٦ ـ بگو: «پروردگار ما همه ما را جمع می کند، سپس در میان ما به حق داوری می نماید (و مجرمان را از نیکوکاران جدا می سازد)، و اوست داور آگاه».

۲۷ ـ بگو: «کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق ساخته اید به من نشان دهید! هرگز چنین نیست! (او شریک و شبیهی ندارد) بلکه او خداوند عزیز و حکیم است»!

تفسیر:

به من بگوئید چرا...؟

در آغاز سوره گفتیم، بخش قابل ملاحظه ای از آیات این سوره، پیرامون مبدأ و معاد و اعتقادات حق، سخن می گوید، و از پیوند آنها مجموعه ای از معارف راستین حاصل می شود.

در این بخش از آیات، در واقع مشرکان را به محاکمه می کشد، با ضربات کوبنده، و سؤالات منطقی، آنها را به زانو در می آورد، و بی پایه بودن منطق پوسیده آنها را در زمینه شفاعت بتها آشکار می سازد.

در این سلسله آیات، پنج بار پیامبر(صلی الله علیه وآله) را مخاطب می سازد و می گوید: به آنها بگو... و در هر بار مطلب تازه ای را در ارتباط با سرنوشت بت و بت پرستی مطرح می کند، به گونه ای که انسان در پایان، به خوبی احساس می کند: مکتبی تو خالی تر از مکتب بت پرستان نیست، بلکه نمی توان نام مکتب و مذهب بر آن گذاشت.

www.makarem.ir

در نخستین آیه می فرماید: «به آنها بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید بخوانید، اما بدانید آنها هرگز دعای شما را اجابت نمی کنند، و گرهی از کارتان نمی گشایند» (قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ).(۱)

آن گاه به دلیل این سخن پرداخته، می گوید: «این به خاطر آن است که این معبودهای ساختگی نه مالک ذره ای در آسمانها و زمین اند، و نه شرکت و نصیبی در خلقت و مالکیت آنها دارند، و نه هیچ یک از آنها یاور خداوند در آفرینش بوده اند»! (لایَمْلِکُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرْضِ وَ ما لَهُمْ فِیهِما مِنْ شِرْک وَ ما لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِیر).

اگر آنها قادر بر حل مشکلی باشند، باید یکی از این سه وصف را دارا باشند: یا مالکیت مستقل چیزی در آسمانها و زمین، و یا لااقل شرکت با خداوند در امر خلقت، و یا دست آخر معاونت پروردگار در چیزی از این امور.در حالی که روشن است «واجب الوجود» یکی است، و بقیه همه «ممکن الوجود» و وابسته به اویند، که اگر لحظه ای نظر لطفش از آنها برداشته شود، راهی دیار عدم می شوند: «اگر نازی کند یک دم، فرو ریزند قالبها»!. جالب این که، می گوید: «مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرْضِ» یعنی موجوداتی که به اندازه سنگینی یک ذره بی مقدار، مالک چیزی در این آسمان بیکران و زمین پهناور نیستند، چه مشکلی را از خود می توانند حل کنند، تا از شما؟!

* * *

در اینجا فوراً این سؤال، به ذهن می آید که: اگر چنین است، پس مسأله

---

۱ ـ در این جمله، در حقیقت دو تقدیر است: نخست بعد از «زَعَمْتُم» جمله «أَنَّهُمْ آلِهَةٌ» مقدر است و بعد از «مِنْ دُونِ اللّه» جمله «لایَسْتَجِیبُونَ دُعائکم» و مجموعاً چنین می شود: «قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ آلِهَةٌ مِنْ دُونِ اللّهِ لایَسْتَجِیبُونَ دُعائَکُمْ».

www.makarem.ir

«شفاعت» شفیعان چه می شود؟

در آیه بعد، به پاسخ این سؤال پرداخته، چنین می گوید: اگر شفیعانی در درگاه خدا وجود دارند آن هم به اذن و فرمان او است، زیرا: «هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، فایده ندارد» (وَ لاتَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلاّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ).

بنابراین، بهانه بت پرستان برای پرستش بتها که می گفتند: هؤُلاءِ شُفَعائُنا عِنْدَ اللّهِ: «اینها شفیعان ما نزد خدایند»!(۱) به این وسیله قطع می شود، چرا که خدا، هرگز اجازه شفاعتی به آنها نداده است.

در این که: جمله «إِلاّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» (مگر کسی که برای او اذن دهد) اشاره به «شفیعان» است یا «شفاعت شدگان»؟ مفسران دو احتمال داده اند، اما به تناسب این که: در آیه قبل، سخن از بتها مطرح بود، و آنها بتها را شفیعان خود می پنداشتند، مناسب این است که: اشاره به «شافعان» باشد.

آیا منظور از «شفاعت» در اینجا، شفاعت در دنیاست یا آخرت؟ هر دو محتمل است، ولی جمله های بعد، نشان می دهد که نظر به شفاعت آخرت می باشد.

لذا، بعد از این جمله، چنین می گوید: در آن روز اضطراب و وحشتی بر دلها چیره می شود (هم شفاعت کنندگان، و هم شفاعت شوندگان، غرق در اضطراب می شوند، و در انتظار این هستند: ببینند خداوند به چه کسانی اجازه شفاعت می دهد؟ و درباره چه کسانی؟ و این حالت اضطراب و نگرانی همچنان ادامه می یابد) «تا زمانی که فزع و اضطراب از دلهای آنها زایل گردد، و فرمان از ناحیه

---

۱ ـ یونس، آیه ۱۸.

www.makarem.ir

خدا صادر شود» (حَتّی إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ).(۱)

به هر حال، آن روز غوغائی برپاست، چشم شفاعت شوندگان، به شافعان دوخته شده، و با زبان حال، یا به زبان قال، ملتمسانه از آنها تقاضای شفاعت می کنند.

اما شفاعت کنندگان، نیز چشم به فرمان خدا دوخته اند، تا چگونه، و درباره چه کسی اجازه شفاعت دهد؟ این وحشت و اضطراب عمومی و همگانی ادامه می یابد، تا فرمان شفاعت درباره کسانی که لایق آن هستند، از طرف خداوند حکیم صادر شود.

اینجاست که هر دو گروه، رو به یکدیگر می کنند و از هم «می پرسند (یا مجرمان از شافعان می پرسند) پروردگار شما، چه دستوری داده»؟ (قالُوا ما ذا قالَ رَبُّکُمْ). «در پاسخ می گویند: خداوند حق را بیان کرد» (قالُوا الْحَقَّ).

و حق، چیزی جز اجازه شفاعت درباره آنها، که رابطه خود را به کلی از درگاه خدا قطع نکرده اند نمی باشد، نه آلودگانی که تمام حلقه های ارتباطی را در هم شکستند، و به کلی از خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله) و دوستان او بیگانه شدند.

و در پایان آیه اضافه می کند: «او است خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه» (وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ).

این جمله، دنباله سخن شافعان و مکمل آن است، در حقیقت آنها می گویند: چون خداوند «علی و کبیر» است، هر دستوری می دهد، عین واقعیت، و هر واقعیتی منطبق بر دستور اوست.

---

۱ ـ «فُزِّعَ» از ماده «فزع» هر گاه به وسیله «عَن» متعدی شود، به معنی «ازاله فزع» و برطرف ساختن وحشت و اضطراب است، این ماده حتی در صورتی که در شکل ثلاثی مجرد باشد و با «عَن» متعدی شود، نیز همین معنی را دارد.

www.makarem.ir

آنچه در بالا گفتیم، نزدیکترین تفسیری است که با جمله های آیه هماهنگ و منسجم است، در اینجا مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند و عجب این که: در بعضی از آنها ارتباط و پیوند صدر و ذیل آیه و قبل و بعد آن، به هیچ وجه در نظر گرفته نشده است.

* * *

در آیه بعد، از طریق دیگری برای ابطال عقائد مشرکان وارد می شود، و مسأله «رازقیت» را بعد از مسأله «خالقیت» که در آیات گذشته مطرح بود، عنوان می کند، این دلیل، نیز به صورت سؤال و جواب است تا وجدان خفته آنها را از این طریق بیدار سازد، و از پاسخی که از درونشان می جوشد، به اشتباه خود پی ببرند.

می گوید: «بگو چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد و برکات آن را در اختیارتان می گذارد»؟! (قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ).

بدیهی است، هیچ کس از آنها نمی توانستند بگویند: این بتهای سنگی و چوبی باران را از آسمان نازل می کنند، گیاهان را از زمین می رویانند، و منابع ارضی و سماوی را در اختیار ما می گذارند.

جالب این که: بدون آن که در انتظار پاسخ آنها باشد، بلافاصله می فرماید: «بگو الله» (قُلِ اللّهُ).

بگو: خداست که منبع همه این برکات است، یعنی مطلب به قدری واضح و روشن است که نیاز به پاسخ طرف ندارد، بلکه سؤال کننده و شنونده با یکدیگر همصدا هستند، چرا که، حتی مشرکان، خداوند را خالق و معطی ارزاق می دانستند، و برای بتها تنها مقام شفاعت قائل بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که، روزیهای پروردگار که از ناحیه آسمان به

انسانها می رسد منحصر به باران نیست، «نور و حرارت آفتاب» و «هوا» که در جو زمین وجود دارد، از قطرات حیات بخش باران نیز مهمتر است.

همان گونه که برکات زمین نیز منحصر به گیاهان نیست، بلکه انواع منابع آبهای زیرزمینی، معادن گوناگون که بعضی در آن زمان کشف شده بود، و بعضی با گذشت زمان آشکار گشت، همه، در این عنوان جمع اند.

در پایان آیه اشاره به مطلبی می کند که خود، می تواند پایه دلیلی را تشکیل دهد، دلیلی واقع بینانه و توأم با نهایت انصاف و ادب، به گونه ای که طرف از مرکب لجاج و غرور پائین آید، و به اندیشه و فکر بپردازد، می گوید: «مسلماً ما یا شما، بر هدایت، یا ضلالت آشکاری هستیم»! (وَ إِنّا أَوْ إِیّاکُمْ لَعَلی هُدیً أَوْ فِی ضَلال مُبِین).(۱)

اشاره به این که: عقیده ما و شما با هم تضاد روشنی دارد، بنابراین ممکن نیست هر دو حق باشد; چرا که جمع بین نقیضین و ضدین امکان ندارد، پس حتماً یک گروه اهل هدایت است و گروه دوم گرفتار ضلالت.

اکنون بیندیشید: کدام یک هدایت یافته و کدامیک گمراه است؟ نشانه ها را در هر دو گروه بنگرید، که با کدامین گروه نشانه های هدایت و با دیگری ضلالت است؟!.

و این، یکی از بهترین روشهای مناظره و بحث است، که طرف را به اندیشه و خودجوشی وا دارند، و این که: بعضی آن را یک نوع تقیه پنداشته اند، نهایت اشتباه است.

---

۱ ـ این جمله، در حقیقت بازگشت به دو جمله می کند به این ترتیب: «وَ إِنّا لَعَلی هُدیً أَوْ فِی ضَلال مُبِین وَ إِنَّکُمْ لَعَلی هُدیً أَوْ فِی ضَلال مُبِین»، (تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۳۸۸).

جالب این که، «هدایت» را با کلمه «علی» ذکر کرده، و «ضلالت» را با «فی»، اشاره به این که: هدایت یافتگان گوئی بر مرکب را هواری نشسته، و یا بر فراز بلندی قرار گرفته و کاملاً بر همه چیز مسلطند، در حالی که گمراهان در گمراهی و ظلمت جهلشان، فرو رفته اند.

این نیز قابل توجه است که، نخست از «هدایت» سخن گفته، سپس از «ضلالت»; چرا که در آغاز جمله، نخست می گوید: «ما» و بعد می گوید «شما» تا اشاره لطیف و کم رنگی به هدایت گروه اول، و عدم هدایت گروه دوم باشد!.

گر چه توصیف «مبین» را جمعی از مفسران، تنها مربوط به «ضلال» می دانند; چرا که ضلالت انواعی دارد، و ضلالت شرک، از همه آشکارتر است.

ولی، این احتمال نیز وجود دارد که: این توصیف برای «هدایت» و «ضلالت» هر دو باشد، زیرا در این گونه موارد، در کلمات فصحا «وصف» تکرار نمی شود، بنابراین، هم «هدایت» توصیف به «مبین» شده است، و هم «ضلالت»، همان گونه که در سایر آیات قرآن این توصیف، در هر دو قسمت دیده می شود.(١)

* * *

آیه بعد، باز همان استدلال را به شکل دیگری ـ با همان لحن منصفانه ای که خصم را از مرکب لجاجت و غرور فرود آورد ـ ادامه می دهد، می گوید: «بگو شما مسئول گناهان ما نیستید، و ما نیز در برابر اعمال شما مسئول نخواهیم بود» (قُلْ لاتُسْئَلُونَ عَمّا أَجْرَمْنا وَ لانُسْئَلُ عَمّا تَعْمَلُونَ).

عجب این که، در اینجا پیامبر(صلی الله علیه وآله) مأمور است در مورد خودش، تعبیر «جرم» کند، و در مورد مخالفان تعبیر به کارهائی که انجام می دهند! و به این

---

١ ـ به آیات ١ ـ سوره نمل، ١٢ ـ نور، ٦ ـ هود، ٢ ـ قصص و ٧٩ ـ نمل مراجعه شود.

ترتیب، این حقیقت را روشن می سازد که هر کس، باید پاسخگوی اعمال و کردار خویش باشد; چرا که نتائج اعمال هر انسانی، چه زشت و چه زیبا به خود او می رسد.
ضمناً اشاره لطیفی به این نکته نیز دارد که، اگر ما اصرار به راهنمائی شما داریم نه به خاطر این است که گناه شما را پای ما می نویسند، و یا شرک شما ضرری به ما می زند، ما روی دلسوزی و حق جوئی و حق طلبی بر این کار اصرار می‌ورزیم.

* * *

آیه بعد، در حقیقت بیان نتیجه دو آیه قبل است; زیرا هنگامی که به آنها اخطار کرد که: یکی از ما دو گروه بر حق و دیگری بر باطلیم، و نیز اخطار کرد که: هر کدام از ما مسئول اعمال خویشتن هستیم، به بیان این حقیقت می پردازد که: چگونه به وضع همگی رسیدگی می شود، و حق و باطل از هم جدا می گردد، و هر کدام بر طبق مسئولیت هایشان پاداش و کیفر می بینند، می فرماید: «به آنها بگو: پروردگارِ ما، همه ما را در روز رستاخیز جمع می کند، سپس در میان ما به حق داوری می کند» و ما را از یکدیگر جدا می سازد، تا هدایت شدگان از گمراهان، باز شناخته شوند، و هر کدام به نتیجه اعمالشان برسند (قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنا رَبُّنا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنا بِالْحَقِّ).
اگر می بینید امروز، همه با هم آمیخته اند، و هر کسی ادعا می کند: من بر حقم و اهل نجاتم، این وضع، برای همیشه ادامه پیدا نخواهد کرد، و سرانجام روز جدائی صفوف فرا خواهد رسید، چرا که «ربوبیت» پروردگار، چنین اقتضاء می کند که «سره» از «ناسره» و «خالص» از «ناخالص» و «حق» از «باطل» جدا شوند، و هر کدام در بستر خویش قرار گیرند.

www.makarem.ir

اکنون، بیندیشید در آن روز، چه خواهید کرد؟ و در کدامین صف قرار خواهید گرفت؟ و آیا پاسخی برای سؤالات پروردگار در آن روز آماده کرده اید؟

در پایان آیه، برای این که روشن سازد این کار قطعاً شدنی است می افزاید: «اوست داور و جدا کننده آگاه» (وَ هُوَ الْفَتّاحُ الْعَلِیمُ).

این دو نام که از اسماء الحسنی الهی است، یکی اشاره به قدرت او بر مسأله جداسازی صفوف می کند، و دیگری به علم بی پایان او، چرا که جدا ساختن صفوف حق و باطل از یکدیگر بدون این دو، ممکن نیست.

تکیه کردن در آیه فوق بر روی عنوان «رّب» (پروردگار) اشاره به این است که: خداوند «مالک و مربی» همه ماست، و این مقام، ایجاب می کند: برنامه چنین روزی را فراهم سازد، و در حقیقت اشاره لطیفی است به یکی از دلائل «معاد».

واژه «فتح» به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید: در اصل به معنی از بین بردن پیچیدگی و اشکال است، و آن بر دو گونه است: گاهی، با چشم دیده می شود، مانند گشودن قفل، و گاه، با اندیشه درک می شود، مانند گشودن پیچیدگی اندوهها و غصه ها، و یا گشودن رازهای علوم، و همچنین داوری کردن میان دو کس و گشودن مشکل نزاع و مخاصمه آنها.

بنابراین، اگر در مورد جداسازی صفوف، مخصوصاً در آنجا که همه با هم آمیخته اند، این واژه به کار رفته، به خاطر همین است، چرا که علاوه بر جداسازی میان آنها، قضاوت و داوری که یکی از معانی فتح است نیز انجام می گیرد، و هر کدام را به آنچه استحقاق دارد، جزا می دهد.

قابل توجه این که، در بعضی از روایات روی ذکر «یا فَتّاح» برای حل مشکلات تکیه شده است; چرا که این اسم بزرگ الهی که به صورت صیغه مبالغه از «فتح» آمده، بیانگر قدرت پروردگار، بر گشودن هر مشکل و از میان بردن هر

اندوه و غم، و فراهم ساختن اسباب هر فتح و پیروزی است، در واقع هیچ کس جز او «فتّاح» نیست، و «مفتاح» و کلید همه درهای بسته در دست قدرت اوست.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، که پنجمین فرمان به پیامبر(صلی الله علیه وآله) می باشد، بار دیگر به مسأله «توحید» که سخن را از آن آغاز کرده بود، باز می گردد و با این مسأله بحث را خاتمه می دهد:

می فرماید: «بگو: کسانی را که به عنوان شریک به خداوند ملحق ساخته اید، به من ارائه دهید» (قُلْ أَرُونِیَ الَّذِینَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَکَاءَ).

آنها چه ارزشی و لیاقتی دارند؟ اگر منظورتان این یک مشت سنگ و چوب بی جان و خاموش است، زهی بدبختی و شرمساری که ساخته ها و پرداخته های دست خود را از عالم جمادات، که پائین ترین موجوداتند، برگیرید و همسان خداوند بزرگ پندارید.

و اگر اینها را سمبل ارواح و فرشتگان می دانید، باز مصیبت است و گمراهی; چرا که آنها نیز مخلوق او هستند و سر بر فرمان او.

لذا، به دنبال این جمله با یک کلمه، خط بطلان بر همه این اوهام کشیده، می گوید «نه، هرگز چنین نیست»! (کَلاّ).

اینها هرگز ارزش معبود بودن را ندارند، و در این پندارهای شما چیزی از واقعیت نیست، بس است، بیدار شوید، تا کی این راه نادرست را ادامه می دهید؟!

در حقیقت «کَلاّ» کلمه کوچکی است که همه این معانی را در بر گرفته.

و سرانجام، برای تأکید و تحکیم این سخن، می گوید: «بلکه تنها اوست خداوند عزیز و حکیم» (بَلْ هُوَ اللّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

www.makarem.ir

عزت و شکست ناپذیریش ایجاب می کند، که در حریم ربوبیتش کسی راه نیابد، و حکمتش اقتضاء می کند که این قدرت را به جا صرف کند.

آری، داشتن این صفات، نشانه واجب الوجود بودن اوست، و واجب الوجود، هستی بی انتهاست، هرگز قابل تعدد نیست و شریک و شبیهی ندارد; چرا که هر تعددی او را محدود و ممکن می سازد، در حالی که وجود بی پایان همیشه یکی است (دقت کنید).

* * *

نکته:

راه تسخیر دلها!

بسیار دیده شده است، افراد با فضیلت و دانشمندی، بر اثر عدم آشنائی به فنون بحث و استدلال، و عدم رعایت جنبه های روانی، هرگز نمی توانند در افکار دیگران نفوذ کنند.

به عکس، افرادی را سراغ داریم که به آن حد از نظر علمی نیستند ولی در جذب قلوب، و تسخیر دلها، و نفوذ در افکار دیگران، پیروز و موفقند.

علت اصلی آن است که، نحوه طرح بحثها، و طرز برخورد با طرف مقابل، باید با اصولی از نظر اخلاق و روان توأم باشد، تا جنبه های منفی را در طرف مقابل تحریک نکند، و او را به لجاج و عناد وادار نسازد، بلکه به عکس وجدان او را بیدار کرده و روح حق طلبی و حق جوئی را در او زنده کند.

در اینجا مهم این است که: بدانیم، انسان تنها اندیشه و خرد نیست تا فقط در برابر قدرت استدلال تسلیم گردد، بلکه، علاوه بر آن، مجموعه ای از «عواطف» و «احساسات» گوناگون ـ که بخش مهمی از روح او را تشکیل می دهد ـ در وجود او نهفته است که باید آنها را به طرز صحیح و معقولی اشباع کرد.

www.makarem.ir

قرآن، این راه و روش را به ما آموخته، که چگونه در برابر مخالفان در عین طرح بحثهای منطقی، چنان آن را با اصول اخلاقی بیامیزیم، که در اعماق روح آنها نفوذ کند.

شرط نفوذ این است که: طرف مقابل احساس کند، گوینده واجد اوصاف زیر است:

۱ ـ به گفته های خود ایمان دارد، و آنچه را که می گوید از اعماق جانش برمی خیزد.

۲ ـ هدفش از بحث، حق جوئی و حق طلبی است، نه برتری جوئی و تفوق طلبی.

۳ ـ او هرگز نمی خواهد طرف را تحقیر کند و خود را بزرگ نماید.

٤ ـ او آنچه می گوید از طریق دلسوزی می گوید، و منافع شخصی و خصوصی در این کار ندارد.

۵ ـ او برای طرف مقابل احترام قائل است، و به همین دلیل در تعبیرات خود نزاکت در بحث را فراموش نمی کند.

٦ ـ او نمی خواهد حس لجاجت طرف را بی جهت برانگیزد، و اگر درباره موضوعی به اندازه کافی بحث شده، به همان قناعت می کند، و از اصرار در بحث و به کرسی نشاندن حرف خویش، پرهیز دارد.

۷ ـ او منصف است و جانب انصاف را هرگز از دست نمی دهد، هر چند طرف مقابل، این اصول را رعایت نکند.

۸ ـ او نمی خواهد افکار خود را بر دیگران تحمیل کند، بلکه علاقه دارد جوششی در دیگران ایجاد کند، تا در عین آزادی، این خود جوشی آنها را به حقیقت برساند.

www.makarem.ir

دقت در آیات فوق و طرز بر خورد پیامبر(صلی الله علیه وآله) ـ به فرمان خدا ـ با مخالفان که توأم با ریزه کاریهای جالبی بود، گواه بسیار زنده ای بر بحثهای بالاست.

او گاه، تا اینجا پیش می رود که حتی دقیقاً تعیین نمی کند: ما در طریق هدایتیم و شما در طریق گمراهی، بلکه می گوید: «ما یا شما در طریق هدایتیم یا در ضلالت»، تا در فکر فرو روند که نشانه های هدایت و ضلالت در کدامین گروه است؟

و یا این که می گوید: «روز قیامت خداوند در میان همه ما داوری می کند و هر کس را به آنچه لایق است جزا می دهد».

البته انکار نمی توان کرد که اینها، همه در مورد کسانی است که امید هدایت آنها باشد، و الا با دشمنان لجوج و ستمگر و بی رحم که امیدی به پذیرش آنها نیست، قرآن طور دیگری برخورد می کند.(۱)

بررسی طرز بحثهای پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و امامان(علیهم السلام) با مخالفانشان الگوی بسیار زنده ای برای این مبحث است، به عنوان نمونه به آنچه از امام صادق(علیه السلام) در این زمینه در کتب حدیث ثبت است توجه کنید:

در مقدمه حدیث معروف «توحید مفضل بن عمر» چنین می خوانیم: «او می گوید من در کنار قبر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بودم و در عظمت مقام پیامبر(صلی الله علیه وآله) اندیشه می کردم، ناگهان دیدم «ابن ابی العوجاء» (مرد مادی معروف) وارد شد و در گوشه ای نشست، به طوری که سخنش را می شنیدم، هنگامی که دوستانش اطراف او جمع شدند، شروع به سخنان کفرآمیزی کرد، که نتیجه آن انکار نبوت محمّد(صلی الله علیه وآله) و از آن بالاتر، انکار خداوند تبارک و تعالی بود، بسیار شیطنت آمیز

---

۱ ـ در جلد شانزدهم تفسیر «نمونه»، در ذیل آیه ٤٦ سوره «عنکبوت» نیز بحث مشروحی در این زمینه داشتیم.

www.makarem.ir

و حساب شده بیان کرد.

من از شنیدن سخنان او سخت خشمگین و ناراحت شدم، برخاستم و فریاد زدم: ای دشمن خدا! راه الحاد پیش گرفتی؟ و خداوندی که تو را در بهترین صورت آفرید انکار کردی؟...

«ابن ابی العوجاء» رو به من کرده گفت: تو کیستی؟ اگر از دانشمندان علم کلامی دلیل بیاور تا از تو پیروی کنیم، و اگر نیستی سخن مگو، و اگر از پیروان «جعفر بن محمد صادق»(علیه السلام) هستی، او این چنین با ما سخن نمی گوید، و مانند برخورد تو، برخورد نمی کند.

او از این بالاتر از ما شنیده است، هرگز به ما فحش و ناسزا نگفته، و در پاسخ ما راه خشونت و تعدی نپیموده، او مرد بردبار، عاقل، هوشیار، و متینی است، که هرگز سبک سری دامن گیرش نمی شود، او به خوبی به سخنان ما گوش فرا می دهد، حرفهای ما را می شنود، و از دلائل ما آگاه می شود، هنگامی که تمام حرف خود را زدیم و گمان کردیم که ما بر او پیروز شدیم، با متانت شروع به سخن می کند، با جمله های کوتاه و سخنانی فشرده، تمام دلائل ما را پاسخ می گوید، و بهانه های ما را قطع می کند، آن چنان که قدرت بر پاسخ گفتن نداریم، تو اگر از یاران او هستی، این چنین با ما سخن بگو».(۱)

* * *

---

۱ ـ «توحید مفضّل» (اوائل کتاب).

www.makarem.ir

٢٨ وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ کافَّةً لِلنّاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لایَعْلَمُونَ
٢٩ وَ یَقُولُونَ مَتی هذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ
٣٠ قُلْ لَکُمْ مِیعادُ یَوْم لاتَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ ساعَةً وَ لاتَسْتَقْدِمُونَ

ترجمه:
٢٨ ـ ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پاداشهای الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی; ولی بیشتر مردم نمی دانند!
٢٩ ـ می گویند: «اگر راست می گوئید، این وعده (رستاخیز) کی خواهد بود»؟!
٣٠ ـ بگو: «وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تأخیر می کنید و نه (بر آن) پیشی خواهید گرفت»!

تفسیر:
تو مبعوث برای همه جهانیان هستی!
نخستین آیه مورد بحث، سخن از «نبوّت پیامبر اسلام»(صلی الله علیه وآله) می گوید، و آیات بعد از آن، پیرامون «معاد» بحث می کند، و با توجه به این که در آیات گذشته نیز سخن از «توحید» بود، یک مجموعه کامل را از عقائد دینی تشکیل می دهد که متناسب با سوره های مکّی، همچون سوره «سبأ» است.
نخست، به وسعت دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و عمومیت نبوت او به همه انسانها اشاره کرده می گوید: «ما تو را نفرستادیم، مگر برای همه مردم جهان، در حالی که

www.makarem.ir

همگان را به پاداشهای بزرگ الهی بشارت می دهی، و از عذاب الهی انذار می کنی، ولی اکثر مردم از این معنی بی خبرند» (وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ کَافَّةً لِلنّاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لایَعْلَمُونَ).

«کافَّةً» از ماده «کف» به همان معنی «کف دست» است، و از آنجا که انسان با دست خود، اشیاء را می گیرد، یا از خود دور می کند، این کلمه گاهی به معنی «جمع کردن» و گاهی به معنی «منع کردن» آمده است.

در آیه مورد بحث نیز، هر دو معنی را مفسران احتمال داده اند، نخست این که: به معنی «جمع کردن» باشد و در این صورت مفهوم آیه، همانست که در بالا گفتیم، که: «ما تو را جز برای مجموع مردم جهان نفرستادیم»، یعنی جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را شرح می دهد.

روایات متعددی که در تفسیر آیه از طرق شیعه و اهل سنت، نقل شده، نیز همین تفسیر را تقویت می کند.

بنابراین، محتوای آیه، همچون آیه ۱ سوره «فرقان» است که می گوید: تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً: «جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد، تا همه جهانیان را انذار کند».

و همچون آیه ۱۹ سوره «انعام» که می گوید: وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ: «این قرآن بر من وحی شده، تا شما و همه کسانی که این سخن به آنها می رسد، را انذار کنم».

در حدیثی که بعضی از مفسران به تناسب آیه فوق ذکر کردند، عمومیت دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عنوان یکی از افتخارات بزرگش منعکس است، آنجا که می گوید: أُعْطِیْتُ خَمْساً ـ وَ لاأَقُولُ فَخْراً ـ بُعِثْتُ إِلَی الأَحْمَرِ وَ الأَسْوَدِ، وَ جُعِلَتْ لِیَ الأَرْضُ طَهُوراً وَ مَسْجَداً، وَ أُحِلَّ لِیَ الْمَغْنَمُ وَ لایَحِلُّ لِأَحَد قَبْلِی،

www.makarem.ir

نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ فَهُوَ يَسِيْرُ أَمامِی مَسِيْرَةَ شَهْر، وَ أُعْطِيْتُ الشَّفاعَةَ فَادَّخَرْتُها لِأُمَّتِی يَوْمَ الْقِيامَةِ: «پنج چيز خداوند به من مرحمت فرموده ـ و اين را از روی فخر و مباهات نمی گويم (بلكه به عنوان شكر نعمت می گويم) ـ من به تمام انسانها از سفيد و سياه مبعوث شدام، و زمين برای من پاک و پاک كننده، و همه جای آن مسجد و معبد قرار داده شده، غنيمت جنگی برای من حلال است، ـ در حالی كه برای هيچ كس قبل از من حلال نشده بود، ـ من به وسيله رعب و وحشت در دل دشمنان، ياری شده ام (و خداوند رعب ما را در دل خصم ما افكنده) به طوری كه در پيشاپيش من به اندازه يک ماه راه طی طريق می كند، و مقام شفاعت، به من داده شده و من آن را برای امتم در قيامت ذخيره كرده ام».(١)

گر چه در حديث فوق، تصريحی به تفسير آيه نشده، ولی احاديث ديگری در اين زمينه داريم كه، يا در آن تصريح به تفسير آيه شده، و يا تعبير «للناس كافة» كه همان تعبير آيه فوق است،(٢) آمده و همگی نشان می دهد: آيه فوق ناظر به جهانی بودن دعوت پيامبر(صلی الله عليه وآله) می باشد.

تفسير ديگری كه برای آيه ذكر شده از معنی دوم «كف» به معنی «منع» گرفته شده است، طبق اين تفسير «كافه» صفت پيامبر می شود(٣) و منظور اين است: خداوند پيامبر را به عنوان يک «بازدارنده» برای انسانها از كفر و معصيت و گناه فرستاده است، ولی تفسير اول، نزديكتر به نظر می رسد.

به هر حال، از آنجا كه انسانها همه دارای غريزه جلب نفع و دفع ضرر

---

١ ـ تفسير «مجمع البيان»، ذيل آيات مورد بحث، اين حديث در «درّ المنثور» نيز از «ابن عباس» نقل شده است.

٢ ـ تفسير «نور الثقلين»، جلد ٤، صفحات ٢٥٥ و ٢٢٦.

٣ ـ گاهی «تاء» به اسم فاعل ملحق می شود، و معنی مبالغه را می رساند نه تأنيث مانند: «راويۀ».

www.makarem.ir

هستند، پیامبران نیز دارای مقام «بشارت» و «انذار» بوده اند، تا این هر دو غریزه را بسیج کنند، و به حرکت در آورند، ولی اکثریت غافل و بی خبر، بی آن که توجه به سرنوشت خویش داشته باشد، به مقابله با آنها برمی خاستند و این مواهب عظیم الهی را انکار می کردند.

* * *

از آنجا که در آیات قبل، به این معنی اشاره شده بود که: خداوند همه مردم را در روز رستاخیز جمع کرده، و میان آنها داوری می کند، در آیه بعد، سؤالی از ناحیه منکران معاد، به این صورت نقل می کند: «آنها می گویند: اگر راست می گوئید، این وعده رستاخیز در چه زمانی است»؟! (وَ یَقُولُونَ مَتی هذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ).

این سؤال را بارها «منکران معاد»، از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) یا سائر پیامبران می کردند که: گاه برای درک مطلب بود، و شاید غالباً از روی استهزاء، که: آخر این قیامتی که شما مرتباً روی آن تکیه می کنید ـ اگر راست می گوئید ـ کی خواهد آمد؟

اشاره به این که: آدم راستگو باید تمام جزئیات مطلبی را که خبر می دهد بداند، از کم و کیف و زمان و مکان آن آگاه باشد.

* * *

ولی قرآن، همواره از پاسخ صریح به این مطلب، و تعیین زمان وقوع رستاخیز خودداری می کند، و تأکید می کند: این از اموری است که علم آن مخصوص خدا است، واحدی جز او از آن آگاه نیست.

لذا در آیه بعد، همین معنی را با عبارت دیگری بازگو کرده می فرماید: «بگو وعده شما روزی خواهد بود که: نه ساعتی از آن تأخیر خواهید کرد، و نه ساعتی بر آن پیشی خواهید گرفت» (قُلْ لَکُمْ مِیعادُ یَوْم لاتَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ ساعَةً وَ

www.makarem.ir

لاتَسْتَقْدِمُونَ).

این مخفی ماندن تاریخ قیام قیامت ـ حتی بر شخص پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) ـ چنان که قبلاً هم اشاره کرده ایم، به خاطر آن است که: خداوند می خواهد، مردم یک نوع آزادی عمل توأم با حالت آماده باش دائمی، داشته باشند، چرا که اگر تاریخ قیامت تعیین می شد، هر گاه زمانش دور بود، همه در غفلت و غرور و بی خبری فرو می رفتند، و هر گاه زمانش نزدیک بود، ممکن بود آزادی عمل را از دست بدهند و اعمالشان جنبه اضطراری پیدا کند، و در هر دو صورت، هدفهای تربیتی انسان عقیم می ماند، به همین دلیل، تاریخ قیامت از همه مکتوم است، همان گونه که تاریخ شب قدر، ـ همان شبی که فضیلت هزار ماه دارد، ـ و یا تاریخ قیام حضرت مهدی (علیه السلام).

تعبیری که در آیه ۱۵ سوره «طه» آمده: إِنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ أَكادُ أُخْفِيها لِتُجْزى كُلُّ نَفْس بِما تَسْعى: «رستاخیز به طور یقین خواهد آمد، من می خواهم آن را مخفی دارم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود» اشاره لطیفی به همین معنی دارد.

در ضمن این که: آنها تصور می کردند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) که از رستاخیز خبر می دهد، اگر راست می گوید، باید تاریخ دقیق آن را نیز بداند، این نهایت اشتباه است، و دلیل عدم آگاهی آنها از وظیفه نبوت، او تنها مأمور ابلاغ، بشارت و انذار بود، اما مسأله قیامت، مربوط به خدا است، و او است که از تمام جزئیات آن آگاه است، و آن قسمتی را که برای مسائل تربیتی لازم دیده، در اختیار پیامبرش گذارده است.

در اینجا سؤالی مطرح است، و آن این که: قرآن در مقام تهدید مخالفان می گوید: «لحظه ای از موعد مقرر قیامت تأخیر نخواهید کرد» (لاتَسْتَأْخِرُونَ) اما

www.makarem.ir

چرا می گوید: لحظه ای نیز مقدم نمی شود؟ این چه تأثیری در هدف قرآن دارد؟

در پاسخ باید به دو نکته توجه داشت:

نخست این که: ذکر این دو با هم، همیشه اشاره به قطعی بودن و دقیق بودن تاریخ چیزی است، درست همان گونه که می گوئیم فلان مطلب دیر و زود ندارد، و موعدش قطعی است.

دیگر این که: جمعی از کفار لجوج، پیوسته به پیامبران فشار می آوردند که: چرا این قیامت نمی آید؟ و به تعبیر دیگر، برای آن عجله داشتند، خواه به عنوان استهزاء، یا غیر استهزاء، قرآن به آنها می گوید: عجله نکنید تاریخش همان است که خدا مقرّر داشته.

* * *

۳۱ وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهذَا الْقُرْآنِ وَ لا بِالَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لَوْ تَرى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ الْقَوْلَ یَقُولُ الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا لَوْ لا أَنْتُمْ لَکُنَّا مُؤْمِنِینَ

۳۲ قالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا أَ نَحْنُ صَدَدْناکُمْ عَنِ الْهُدى بَعْدَ إِذْ جاءَکُمْ بَلْ کُنْتُمْ مُجْرِمِینَ

۳۳ وَ قالَ الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا بَلْ مَکْرُ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ إِذْ تَأْمُرُونَنا أَنْ نَکْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْداداً وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلالَ فِی أَعْناقِ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ یُجْزَوْنَ إِلاَّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ

ترجمه:

۳۱ ـ کافران گفتند: «ما هرگز به این قرآن و کتابهای دیگری که پیش از آن بوده ایمان نخواهیم آورد»! اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب) نگه داشته شده اند در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می اندازد (تعجب می کنی)! مستضعفان به مستکبران می گویند: «اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم»!

۳۲ ـ (امّا) مستکبران به مستضعفان پاسخ می دهند: «آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که به سراغ شما آمد (و آن را به خوبی در یافتید)؟! بلکه شما خود

www.makarem.ir

مجرم بودید»!

۳۳ ـ و مستضعفان به مستکبران می گویند: «وسوسه های فریبکارانه شما در شب و روز (مایه گمراهی ما شد)، هنگامی که به ما دستور می دادید که به خداوند کافر شویم و همتایانی برای او قرار دهیم»! آنان هنگامی که عذاب (الهی) را می بینند پشیمانی خود را پنهان می کنند (تا بیشتر رسوا نشوند)! و ما غل و زنجیرها در گردن کافران می نهیم; آیا جز آنچه عمل می کردند به آنها جزا داده می شود؟!

تفسیر:

گفتگوی مستضعفان و مستکبران

به تناسب بحثی که در آیات گذشته، پیرامون موضعگیری مشرکان در برابر مسأله «معاد» بود، در آیات مورد بحث، بعضی از صحنه های دردناک معاد را برای آنها مجسم می سازد، تا به سرانجام کار خویش واقف گردند.

نخست می گوید: «کافران گفتند: ما هرگز به این قرآن و کتب آسمانی دیگر که قبل از آن بوده ایمان نخواهیم آورد» (وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهذَا الْقُرْآنِ وَ لا بِالَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ).

معروف است کلمه «لَن» برای نفی ابد است، بنابر این آنها می خواهند بگویند: اگر تا ابد هم تبلیغ کنید ما ایمان نخواهیم آورد، و این دلیل بر لجاجت آنهاست، که تصمیم خود را برای ابد گرفته بودند، در حالی که یک فرد حق طلب، اگر به دلیلی قانع نشد، نمی تواند دلائل احتمالی آینده را نشنیده، انکار کند، و بگوید: دلائل دیگر را نیز در بست رد می کنم!

در این که: منظور از «الَّذِینَ کَفَرُوا» کیست؟ جمعی از مفسران آن را به «مشرکان» تفسیر کرده اند، و بعضی به «یهود» و اهل کتاب، ولی قرائن آیات بعد

www.makarem.ir

که سخن از شرک می گوید، دلیل بر این است که منظور مشرکان، است.

منظور از «الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ» همان کتب آسمانی است، که قبل از قرآن بر پیامبران دیگر نازل شده است; چرا که این تعبیر در بسیاری از آیات قرآن، به همین معنی ـ مخصوصاً بعد از ذکر قرآن ـ به کار رفته، و این که: بعضی احتمال داده اند منظور «معاد» و یا «محتوای قرآن» بوده، بسیار بعید به نظر می رسد.

به هر حال، انکار ایمان نسبت به کتب انبیای پیشین، شاید به این منظور بوده، که قرآن روی این مطلب، تکیه می کند که نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در «تورات» و «انجیل» به وضوح آمده است، آنها برای نفی نبوت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)کتب آسمانی دیگر را نیز نفی می کنند، و می گویند: نه به این کتاب ایمان می آوریم نه به کتب پیش از آن!

آن گاه به وضع آنها در قیامت پرداخته، روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده، می گوید: «اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان برای حساب و دادرسی بازداشت شده اند (از وضع آنها در حیرت فرو خواهی رفت) در حالی که هر یک از آنها گناه خود را به گردن دیگری می اندازد، و با یکدیگر مشغول به جدال و مخاصمه اند»؟! (لَوْ تَرَی إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلی بَعْض الْقَوْلَ).(۱)

بار دیگر از آیه فوق استفاده می شود که: یکی از مهمترین مصداقهای «ظلم» همان «شرک و کفر» است.

تعبیر به «عِنْدَ رَبِّهِم»، اشاره به این است که، آنها در پیشگاه کسی حاضر

---

۱ ـ «یَرْجِعُ» هم به صورت فعل لازم به کار می رود، هم به صورت فعل متعدی، و در اینجا به صورت دوم است، و معنی «ارجاع» و بازگشت دادن را می رساند، و از آنجا که بعد از آن «بَعْضُهُمْ إِلی بَعْض» آمده است نتیجتاً معنی «مفاعله» را می دهد.

www.makarem.ir

می شوند که مالک و پروردگار آنها بوده، و چه شرمساری از این برتر و بالاتر، که انسان نزد کسی احضار گردد که هرگز به او و فرمانهایش ایمان نیاورده، در حالی که تمام وجودش غرق نعمتهای او بوده است.

در این حال «مستضعفین» ـ همان افراد بی خبری که چشم و گوش بسته دنباله رو دیگران بوده اند ـ به «مستکبرین» ـ یعنی همانها که راه کبر و غرور و سلطه جوئی بر دیگران و دادن خط فکری شیطانی به آنها را می پیمودند ـ چنین می گویند: «اگر شما نبودید، اگر وسوسه های فریبنده شیطنت آمیز شما نبود، ما در صف مؤمنان بودیم» (یَقُولُ الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا لَوْ لا أَنْتُمْ لَکُنَّا مُؤْمِنِینَ).

آنها می خواهند به این وسیله، تمام گناهان خویش را بر گردن این «مستکبران» بی رحم بیندازند، هر چند در دنیا حاضر نبودند چنین برخورد قاطعی با آنها داشته باشند; چرا که ضعف و زبونی بر وجودشان چیره شده بود، و حریت خویش را از دست داده بودند، اما اکنون که آن مفاهیم کاذب که مستکبران را از آنها جدا می کرد، بر باد رفته، و نتائج اعمال همه آشکار گشته، رو در روی آنها می ایستند و با صراحت سخن می گویند و پرخاش می کنند.

* * *

ولی مستکبران، خاموش نمی مانند، «در پاسخ به مستضعفین می گویند: آیا ما شما را از طریق هدایت باز داشتیم، بعد از آن که هدایت به سراغ شما آمد و به قدر کافی اتمام حجت شد و پیامبران گفتنی ها را گفتند»؟ (قالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا أَ نَحْنُ صَدَدْناکُمْ عَنِ الْهُدی بَعْدَ إِذْ جاءَکُمْ).

نه، ما مسئول نیستیم، «بلکه خود شما گنهکار بودید» که با داشتن آزادی اراده، تسلیم سخنان بی اساس ما شدید، به کفر و الحاد روی آوردید و سخنان

www.makarem.ir

منطقی انبیاء را به دست فراموشی سپردید (بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ).

درست است که مستکبران با وسوسه های خود، مرتکب گناه بزرگی شده بودند، ولی این سخن آنها، نیز واقعیت دارد که، این دنباله روان نباید چشم و گوش بسته، به دنبال آنها می افتادند، و از این نظر گناهشان به گردن خودشان است.

* * *

اما «مستضعفین» به این پاسخ قانع نمی شوند، و بار دیگر برای اثبات مجرم بودن مستکبران، به سخن می آیند «و به مستکبرین چنین می گویند: بلکه وسوسه ها، توطئه ها و تبلیغات مکّارانه شما در شب و روز، سبب شد که ما از هدایت بازمانیم، در آن هنگام که شما به ما دستور می دادید: به خداوند کافر شویم و برای او شریک و شبیه قرار دهیم» (وَ قالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ إِذْ تَأْمُرُونَنا أَنْ نَكْفُرَ بِاللّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْداداً).

آری، شما بودید که: دست از تبلیغات سوئتان بر نمی داشتید، و هیچ فرصتی را از شب و روز، برای پیشبرد اهداف شومتان از دست نمی دادید، درست است که ما در پذیرش، آزاد بودیم و مقصر و گنه کار، ولی شما هم به عنوان عامل فساد مسئولید و گنهکار، بلکه، سنگ اول به دست ناپاک شما گذاشته شد، به خصوص این که: همواره از موضع قدرت، با ما سخن می گفتید (تعبیر «تَأْمُرُونَنا» گواه بر این مطلب است).

بدیهی است، مستکبران نمی توانند، پاسخی از این سخن داشته باشند، و شرکت خود را در این جرم بزرگ انکار کنند.

لذا هر دو گروه، از کرده خود پشیمان می شوند، مستکبران از گمراه ساختن دیگران، و مستضعفان از پذیرش بی قید و شرط این وسوسه های شوم، «اما

www.makarem.ir

هنگامی که عذاب الهی را می بینند، ندامت خود را کتمان می کنند، مبادا بیشتر رسوا شوند، و ما، غل و زنجیر بر گردن کافران می نهیم» (وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ وَ جَعَلْنَا الأَغْلالَ فِی أَعْناقِ الَّذِینَ کَفَرُوا).

گر چه کتمان کردن در آن جهان که «یوم البروز» است و چیزی قابل مخفی کردن نیست، فائده ای ندارد، اما آنها طبق عادت دیرینه ای که در دنیا داشتند، به پندار این که: می توانند حال خود را مکتوم دارند، به پنهان کاری دست می زنند.

آری، آنها هر وقت در دنیا به اشتباه خود پی می بردند و نادم می شدند، شجاعت اظهار ندامت که مقدمه ای برای بازگشت و تجدید نظر بود، نداشتند، و همین خصیصه اخلاقی خود را در قیامت نیز، به کار می گیرند و اما چه سود؟

بعضی از مفسران، احتمال داده اند: این پنهان داشتن ندامت، به خاطر شدت وحشتی است که از مشاهده عذاب الهی، و گذاردن غل و زنجیر بر گردن آنها دست می دهد، نفس هایشان در سینه ها حبس می شود، و زبانشان از سخن باز می ماند.

هر چند، همانها در مواقف دیگر قیامت فریاد: یا وَیْلَنا إِنّا کُنّا ظالِمِینَ: «ای وای ما ستمگر بودیم» را سر می دهند.(۱)

بعضی نیز «اسرار» را در اینجا به معنی «اظهار» کرده، و گفته اند: این واژه، در لغت عرب در دو معنی متضاد استعمال می شود، و نظیر آن نیز کم نیست، ولی، با توجه به موارد استعمالات آن (اسرار) در قرآن و غیر قرآن، این معنی بعید به نظر می رسد، چرا که «سر» معمولاً در مقابل «علن» قرار می گیرد، و «راغب» نیز در «مفردات» به ضعیف بودن این قول، تصریح کرده است، هر چند بعضی از

---

۱ ـ انبیاء، آیه ۱٤.

www.makarem.ir

علمای لغت، به هر دو معنی اشاره کرده اند.(۱)

به هر حال، اینها نتیجه اعمال خودشان است که از پیش فراهم ساخته اند «آیا آنها جزائی جز اعمالی که انجام می دادند، دارند»؟! (هَلْ یُجْزَوْنَ إِلاّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ).

آری، این اعمال و کردار کفار و مجرمین است، که به صورت زنجیرهای اسارت، بر گردن و دست و پای آنها گذارده می شود، آنها در این جهان نیز اسیر هوای نفس، و زر و زور و پست و مقام بودند، و در قیامت که تجسم اعمال صورت می گیرد، همان اسارتها به شکل دیگری ظاهر می شود.

آیه فوق، بار دیگر مسأله «تجسم اعمال» را که بارها به آن اشاره کرده ایم روشن می سازد، زیرا سخن از این می گوید که: «جزای آنها خود اعمال آنها است» و چه تعبیری از این زنده تر و روشنتر، برای تجسم اعمال؟!

تعبیر به «الَّذِینَ کَفَرُوا» دلیل بر این است که: هم اغواگران مستکبر به این سرنوشت گرفتار می شوند، و هم اغوا شوندگان مستضعف و همه کافران، و اصولاً ذکر این وصف اشاره به این است که علت مجازات آنها همان کفر آنها است.

* * *

۱ ـ در «لسان العرب» ذیل ماده «سر» بحث مشروحی در این زمینه آمده، و اختلافات اهل لغت و ادب را در این باره نقل کرده است (جلد ٤، صفحه ۳۵۷).

www.makarem.ir

٣٤ وَ ما أَرْسَلْنا فِی قَرْیَهٔ مِنْ نَذِیر إِلاّ قالَ مُتْرَفُوها إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ

٣٥ وَ قالُوا نَحْنُ أَکْثَرُ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ

٣٦ قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لایَعْلَمُونَ

٣٧ وَ ما أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ بِالَّتِی تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنا زُلْفی إِلاّ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِکَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ آمِنُونَ

٣٨ وَ الَّذِینَ یَسْعَوْنَ فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ أُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ

ترجمه:

٣٤ ـ و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر این که مترفین آنها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده اید کافریم»!

٣٥ ـ و گفتند: «اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست)؛ و ما هرگز مجازات نخواهیم شد»!

٣٦ ـ بگو: «پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد وسیع یا تنگ می کند، (این ربطی به قرب در درگاه او ندارد)؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند»!

٣٧ ـ اموال و فرزندانتان هرگز شما را نزد ما مقرّب نمی سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنان پاداش مضاعف در برابر کارهائی است که

www.makarem.ir

انجام داده اند; و آنها در غرفه های (بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود!
۳۸ ـ و آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می کنند و می پندارند از چنگال قدرت ما فرار خواهند کرد، در عذاب (الهی) احضار می شوند!

تفسیر:

مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست!

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از اغواگری مستکبران بود، در آیات مورد بحث، گوشه ای از این اغواگری را منعکس می سازد، و ضمناً به پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز دلداری می دهد، که: اگر با تو مخالفت کنند، تعجب مکن! مخالفت مستکبران مرفه با پیامبران راستین یک شیوه دائمی آنها بوده است.

می گوید: «ما هرگز در هیچ شهر و دیاری پیامبر انذارکننده ای نفرستادیم، مگر این که: مترفین ـ همان متنعمان مغرور و مست نعمت ـ می گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید، کافریم، و آنچه را نامش پیام الهی می نهید، قبول نداریم» (وَ ما أَرْسَلْنا فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلاَّ قالَ مُتْرَفُوها إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ).

«نَذِیر» به معنی «بیم دهنده»، اشاره به پیامبران الهی است که مردم را از عذاب الهی در برابر کج روی ها و بیدادگری ها و گناه و فساد، بیم می دادند.

«مُتْرَفُوها» جمع «مُتْرَف» از ماده «ترف» (بر وزن طرف) به معنی «تنعم» است، و مترف به کسی می گویند که: فزونی نعمت و زندگی مرفه او را مست و مغرور و غافل کرده، و به طغیان گری واداشته است.(۱)

آری، معمولاً کسانی که در صف اول مخالفین انبیاء بودند، همین گروه مترف طغیانگرِ غافل بودند; زیرا تعلیمات انبیاء را از یک سو مزاحم کامجوئی و

---

۱ ـ «لسان العرب»، جلد ۹، صفحه ۱۷.

www.makarem.ir

هوسرانی خود می دیدند، و از سوی دیگر، مدافع حقوق محرومانی که با غصب حقوق آنها، به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند، و از سوی سوم آنها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت حکومت را یدک می کشیدند، و پیامبران را در تمام این جهات، در نقطه مقابل خود می دیدند، لذا، فوراً به مبارزه برمی خاستند.

عجب این که: آنها انگشت روی حکم و تعلیم خاصی نمی گذاشتند، بلکه در بست می گفتند: «ما به تمام آنچه شما مبعوث شده اید کافریم»، و حتی یک گام هم با شما همراه نیستیم، که این خود بهترین دلیل بر لجاجت و عناد آنها در برابر حق بود.

این معنی مسأله مهمی است که قرآن، در آیات مختلف از آن پرده برداشته، که غالباً محرومان، نخستین کسانی بودند که، دعوت انبیاء را «لبیک» می گفتند، و متنعمین مغرور، نیز اولین گروهی بودند که علم مخالفت را برمی داشتند.

با این که: منکران دعوت انبیاء، مسلماً منحصر به این گروه نبودند، ولی غالباً عاملان فساد و داعیان به شرک و خرافات، آنها بودند که، دائماً سعی داشتند دیگران را هم به زور به این طرق بکشانند.

در آیات ۲۳ سوره «زخرف»، ۱۱٦ سوره «هود»، و ۳۳ سوره «مؤمنون» نیز همین معنی آمده است.

نه تنها در برابر انبیاء، که در برابر هر قدم اصلاحی که از ناحیه هر دانشمند مصلح و عالم مجاهدی برداشته شود، این گروه سر به مخالفت برمی دارند، و برای در هم شکستن برنامه های مصلحان، توطئه می چینند، و از هیچ جنایتی روی گردان نیستند.

* * *

www.makarem.ir

آیه بعد، به منطق پوشالی آنها که در هر زمانی برای اثبات برتری خود متوسل می شدند، و به اغفال عوام می پرداختند، اشاره کرده، می گوید: «و آنها گفتند: ما از همه ثروتمندتر و پراولادتریم» (وَ قالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً).

خداوند، به ما محبت دارد، هم اموال فراوان در اختیار ما نهاده، و هم نیروی انسانی بسیار، و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و موقعیت ما در نزد او است «و ما (نور چشمی ها) هرگز مجازات نخواهیم شد»! (وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ).

مگر خداوند، عزیز کرده های خود را هم مجازات می کند؟! اگر ما مطرود درگاه او هستیم، چرا این همه نعمت، به ما داد؟! خلاصه، آبادی دنیای ما دلیل روشنی بر آبادی آخرت ماست!

بعضی از مفسران، احتمال داده اند: جمله «وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» دلیل بر آن است که آنها به طور کلی منکر قیامت و عذاب بودند. ولی، آیات بعد نشان می دهد: این جمله، ناظر به این معنا نیست، بلکه، منظورشان این بوده که: آنها به دلیل ثروتشان، مقرب درگاه خدایند.

* * *

آیه بعد، این منطق پوشالی و عوام فریبانه را به عالیترین وجه پاسخ می دهد و در هم می کوبد، روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده، می فرماید: «به آنها بگو: پروردگار من، روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می دهد، و برای هر کس بخواهد، سخت می گیرد» و این ها همه طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زندگی انسان لازم می داند، و ربطی به قدر و مقام در درگاهِ خدا، ندارد (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ).

بنابراین، هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت، و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد «اما اکثر مردم از این واقعیت بی خبرند» (وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ

www.makarem.ir

لایَعْلَمُونَ).

البته اکثریت ناآگاه و بی خبر، چنین هستند، و گرنه این مسأله برای آگاهان واضح و روشن است.

* * *

سپس با صراحت بیشتری همین معنی را تعقیب کرده، می گوید: «هرگز چنان نیست که اموال و اولادتان، شما را نزد ما مقرب سازد» (وَ ما أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ بِالَّتِی تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنا زُلْفی).(۱)

این اشتباه بزرگی است که دامنگیر گروهی از عوام شده است، که تصور می کنند آنها که در این جهان از نظر مادی گرفتار محرومیت اند، مغضوب و مطرود درگاه خدا هستند، و آنها که در رفاه نعمت غوطهورند، محبوب و مقبول او می باشند.

چه بسیار افراد محرومی که با این وسیله، آزمایش می شوند، و به برترین مقامات می رسند، و چه بسیار افراد متنعمی، که اموال و ثروتشان بلای جانشان و مقدمه مجازاتشان است.

مگر قرآن در آیه ۱۵ سوره «تغابن» صریحاً نمی گوید: إِنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ: «اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند و پاداش عظیم نزد خدا است».

این سخن، بدان معنی نیست که انسان دست از تلاش و کوشش لازم، برای

---

۱ ـ «زُلْفی» و «زلفة» به معنی «مقام و منزلت و منزگاه» آمده است (مفردات راغب) و به همین دلیل، منازل شب را «زلف اللیل» گویند.

تعبیر به «الَّتِی» به خاطر آن است که در بسیاری از موارد ضمیر مؤنث به جمع مکسر، برمی گردد، و موصول مؤنث نیز مانند آن است، بنابراین در اینجا نیازی به تقدیر نیست.

www.makarem.ir

زندگی بر دارد، بلکه، هدف این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان، هرگز معیار ارزش معنوی انسانها در پیشگاه خدا نمی شود.

آن گاه به معیار اصلی ارزشهای انسانها و آنچه مایه تقرب به درگاه خدا می شود، پرداخته، (به صورت یک استثنای منفصل) می گوید: «مگر کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها در برابر اعمالشان پاداش مضاعف است، و در غرفه های بهشتی در نهایت امنیت به سر می برند» (إِلاّ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِکَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ آمِنُونَ).(۱)

بنابراین، تمام معیارها به این دو امر باز می گردد، «ایمان» و «عمل صالح» از هر کس، در هر زمان، در هر مکان، از هر قشر و هر گروه، و تفاوت انسانها در پیشگاه خدا، به تفاوت درجات ایمان و مراتب عمل صالح آنها است، و جز این چیز دیگری نیست.

حتی علم و دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتی به پیامبران، اگر توأم با این دو معیار نباشد، به تنهائی چیزی بر ارزش انسان نمی افزاید.

اینجا است که قرآن، با صراحت بی نظیرش، قلم بطلان بر تمام پندارهای انحرافی و خرافی در زمینه عوامل قرب به پروردگار، و ارزش وجودی انسان کشیده، و معیار اصیل را در دو چیز خلاصه کرده، که همه انسانها قدرت بر تحصیل آن را دارند، و امکانات و محرومیت های مادی در آن مؤثر نیست.

آری، اموال و اولاد نیز اگر در این مسیر قرار گیرند، به همین صبغه الهی در می آیند و رنگ ایمان و عمل صالح می پذیرند، و مایه قرب خدا می شوند، اما اموال و اولادی که انسان را از خدا دور سازند، و همچون بتی مورد پرستش قرار

---

۱ ـ تعبیر «جَزاءُ الضِّعْف» از قبیل اضافه «موصوف» به «صفت» است.

www.makarem.ir

گیرند، و مایه فساد و افساد گردند، آتش گیره های جهنمند، و به گفته قرآن، دشمن جان انسان و دشمن سعادت او هستند: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْواجِکُمْ وَ أَوْلادِکُمْ عَدُوّاً لَکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ: «ای کسانی که ایمان آورده اید، بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند، از آنها بر حذر باشید»!.(۱)

ضمناً، چنان که قبلاً نیز اشاره کرده ایم: «ضِعف» تنها به معنی «دو چندان» نیست، بلکه به معنی «چند برابر» آمده است، و در آیه مورد بحث، به همین معنی است، زیرا می دانیم پاداش هر کار نیک در نزد خدا حداقل ده برابر است، (مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها)(۲) و گاه به مراتب از این هم فراتر می رود.

«غُرُفات» جمع «غرفه» به معنی حجره هائی است که در طبقه بالا قرار گرفته، که هم نور بیشتری دارد، و هم هوای بهتر، و هم از آفات به دور است، به همین دلیل، این تعبیر در مورد برترین منازل بهشت به کار رفته است.

این لغت در اصل از ماده «غرف» (بر وزن برف) به معنی برداشتن و بالا بردن و تناول چیزی است.

تعبیر به «آمِنُون» (کسانی که در امنیت به سر می برند) در مورد بهشتیان، تعبیر بسیار جامعی است، که آرامش روح و جسم آنها را از هر نظر منعکس می کند، چرا که نه ترس فنا و زوال و مرگ دارند، و نه ترس هجوم دشمن، نه بیماری و آفت و اندوه، و نه حتی ترس از ترس! و نعمتی برتر از این نیست که انسان از هر نظر در امنیت به سر برد، همان گونه که بلائی بدتر از ناامنی در جنبه های مختلف زندگی وجود ندارد.

* * *

---

۱ ـ تغابن، آیه ۱٤.

۲ ـ انعام، آیه ۱٦۰.

www.makarem.ir

و در آیه بعد، گروه مقابل آنها را توصیف کرده، می گوید: «اما آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش و کوشش می کنند، (نه خود ایمان دارند و نه اجازه می دهند دیگران در راه حق گام نهند) و می پندارند، می توانند از چنگ قدرت ما فرار کنند، آنها در عذاب دردناک روز قیامت احضار می شوند» (وَ الَّذِینَ یَسْعَوْنَ فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ أُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ).

آنها همان کسانی هستند که با استفاده از اموال، اولاد و نفرات خود به تکذیب انبیاء پرداخته اند، و به وسوسه خلق خدا مشغول شدند و آن چنان مغرور بودند که گمان می کردند از چنگ عذاب الهی می گریزند، ولی، همگی به فرمان خدا در دل آتش سوزانِ دوزخ احضار می شوند.

جمله «أُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ»، چون سخنی از زمان آینده در آن نیست، ممکن است اشاره، به این معنی باشد که آنها، هم اکنون، نیز گرفتار عذابند، چه عذابی برتر از این زندانی که با مال و اولاد، برای خود ساخته اند؟!

این احتمال نیز وجود دارد که، تعبیر فوق به خاطر آن باشد که این وعده الهی، چنان مسلم است که گوئی الآن در آن قرار دارند، همان گونه که در جمله «وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ آمِنُونَ» آمده است.

تعبیر به «مُعاجِزِین» به طوری که بعضی از ارباب لغت گفته اند، به معنی این است که آنها چنین می پندارند: می توانند از حوزه قدرت خدا و مجازاتش فرار کنند، در حالی که این پنداری باطل و بی اساس است.(۱)

* * *

---

۱ ـ «لسان العرب» و «مفردات راغب» «مُعاجِزِین» را به معنی «ظانِّینَ أَنَّهُمْ یُعْجِزُونَ اللّهَ» تفسیر کرده اند و در حقیقت شبیه تعبیر «یُخادِعُونَ اللّهَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا» که در آیه ۹ سوره «بقره» است، زیرا باب مفاعله گاه به این معنا می آید.

www.makarem.ir

نکته ها:

ارزیابی ارزشها!

مسأله مهم در زندگانی افراد و جامعه ها مسأله «معیارهای سنجش»، و نظام ارزشی حاکم بر فرهنگ آن جامعه است.

زیرا تمام حرکتها در زندگی فرد و جمع، از همین نظام ارزشی سرچشمه می گیرد، و برای آفریدن این ارزشها است.

اشتباه یک قوم و ملت در این مسأله، و روی آوردن به ارزشهای خیالی و بی اساس، کافی است، تاریخ آنها را به تباهی بکشد، و درک ارزشهای واقعی و معیارهای راستین، محکم ترین زیربنای کاخ سعادت آنها است.

دنیا پرستان مغرور، ارزش را تنها منحصر در مال و قدرتهای مادی و نفرات خود می دانند، حتی معیار شخصیت در پیشگاه خدا را در این چهار چوب تصور می کنند، چنان که در آیات فوق، نمونه ای از آن دیدیم، و نمونه های فراوان دیگری از آن در قرآن مجید به چشم می خورد:

۱ ـ «فرعون» جبّار و زر و زورپرست، به اطرافیانش می گوید: من باور نمی کنم «موسی» از طرف خدا باشد، اگر راست می گوید «پس چرا دست بندهای طلا به او داده نشده است»؟! (فَلَوْ لا أُلْقِیَ عَلَیْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَب).(۱)

او حتی نداشتن چنین زر و زیوری را دلیل بر پستی مقام موسی(علیه السلام)می شمرد، و می گوید: (أَمْ أَنَا خَیْرٌ مِنْ هذَا الَّذِی هُوَ مَهِینٌ).(۲)

۲ ـ مشرکان عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) از این که قرآن به مرد تهیدستی نازل شده تعجب می کردند، و می گفتند: لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُل مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیم: «چرا این قرآن بر شخصیت بزرگ و مرد ثروتمندی از سرزمین مکّه یا طائف نازل

---

۱ ـ زخرف، آیه ۵۳.

۲ ـ زخرف، آیه ۵۲.

www.makarem.ir

نشده است»؟!.(۱)

۳ ـ بنی اسرائیل به «اشموئیل» پیغمبر زمانشان در مورد انتخاب «طالوت» به فرماندهی لشکر، ایراد کرده گفتند: نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ: «ما از او به فرماندهی و حکومت سزاوارتریم، چرا که از دودمان معروفیم، به علاوه طالوت ثروتی ندارد»؟!.(۲)

٤ ـ مشرکان ثروتمند قوم «نوح» به او ایراد کردند: «چرا این افراد اراذل و پست اطراف تو را گرفته اند»؟! و منظورشان از پستی، نداشتن مال و ثروت بود!: قالُوا أَ نُؤْمِنُ لَکَ وَ اتَّبَعَکَ الْأَرْذَلُونَ: «آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که اراذل به تو ایمان آورده اند»؟!.(۳)

۵ ـ همین ایراد را ثروتمندان «مکّه» به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) کردند، که از چه رو اطراف تو را پا برهنه ها گرفته اند؟ ما حتی از بوی بدن اینها ناراحت می شویم، اگر آنها را از خود برانی، ما در کنار توئیم، قرآن در سوره «کهف» سخت به آنها می تازد، با شدیدترین لحنی آنها را تهدید می کند، و به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: تو باید با مردانی همنشین باشی که هر چند تهیدست اند، اما قلبشان مملو از عشق خدا است و صبح و شام رو به درگاه خدا می آورند، و جز او کسی را نمی خواهند، ای پیامبر(صلی الله علیه وآله) با اینها باش، و هرگز روی از اینها مگردان: (وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لاتَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ).(٤)

روی این جهات، نخستین و مهمترین گام اصلاحی انبیاء، در هم شکستن این چارچوبه های ارزشی دروغین بود، آنها با تعلیماتشان این معیارهای غلط را در هم ریختند، و ارزشهای اصیل الهی را جانشین آن ساختند و با یک «انقلاب

---

۱ ـ زخرف، آیه ۳۱.

۲ ـ بقره، آیه ۲٤۷.

۳ ـ شعراء، آیه ۱۱۱.

٤ ـ کهف، آیه ۲۸.

www.makarem.ir

فرهنگی» محور شخصیت را از اموال، اولاد، ثروت، جاه و شهرت قبیله و فامیل، به تقوا و ایمان و عمل صالح مبدل ساختند.

نمونه آن را در آیات مورد بحث خواندیم، که بعد از کشیدن خط بطلان بر «اموال» و «اولاد» به عنوان یک وسیله تقرب، در پیشگاه الهی و گفتن: «وَ ما أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنا زُلْفى»، بلافاصله، ارزش اصیل را با جمله «إِلاَّ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً» جانشین آن می کند.

آیه شریفه: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاكُمْ»(۱) که به صورت یک شعار اسلامی درآمده، بعد از نفی ارزشهای وابسته به قبیله و عشیره، بیانگر همین انقلاب فکری و ارزشی است.

طبق آیه ۱۳ سوره «حجرات» هیچ چیز جز تقوا، ایمان توأم با احساس مسئولیت، و پاکی عمل، معیار ارزیابی شخصیت انسانها و قربشان در درگاه خدا نیست، و هر کس از این معیار اصیل، سهم بیشتری دارد، مقرب تر و گرامی تر است.

قابل توجه این که: در محیط «عربستان» قبل از آن که تعلیمات حیاتبخش اسلام و قرآن ظهور کند، بر اثر حاکمیت نظام ارزشی زر و زور، محصول آن محیط، مشتی غارتگر و زورگو همچون «ابوسفیان ها»، «ابوجهل ها» و «ابولهب ها» بود.

اما از همان محیط، بعد از انقلاب نظام ارزشی، «سلمان ها»، «ابوذرها»، «مقدادها» و «عمار یاسرها» برخاستند.

جالب این که: قرآن مجید در سوره «زخرف» بعد از ذکر آیاتی که در فوق به آن اشاره کردیم، می گوید: «نه تنها زرق و برق مادی دلیل بر شخصیت نیست،

---

۱ ـ حجرات، آیه ۱۳.

www.makarem.ir

بلکه اگر مفاسدی از این رهگذر، به وجود نمی آمد، ما برای کافران خانه هائی قرار می دادیم که سقفهای آنها از نقره، و پله ها و نردبانهای (گران قیمتی) داشته باشد، که به وسیله آن به طبقات بالا روند، و برای اطاقهای آنها درهائی (پر زرق و برق) و تختهائی (زیبا) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند، و هر گونه زیوری را در اختیار آنها می گذاردیم، ولی اینها همه، متاع زندگی دنیا است، و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزگاران است» (وَ لَوْ لا أنْ یَکُونَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلْنا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعارِجَ عَلَیْها یَظْهَرُونَ * وَ لِبُیُوتِهِمْ أبْواباً وَ سُرُراً عَلَیْها یَتَّکِؤُنَ * وَ زُخْرُفاً وَ إنْ کُلُّ ذلِکَ لَمّا مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ الآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُتَّقِینَ).(۱)

اینها همه، برای این است که «ارزشهای دروغین»، جای «ارزشهای واقعی» انسانی را نگیرد.

* * *

۱ ـ زخرف، آیات ۳۳ و ۳٤ و ۳۵.

www.makarem.ir

٣٩ قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ الرّازِقِینَ

٤٠ وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلائِکَةِ أَ هؤُلاءِ إِیّاکُمْ کانُوا یَعْبُدُونَ

٤١ قالُوا سُبْحانَکَ أَنْتَ وَلِیُّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ کانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ

٤٢ فَالْیَوْمَ لایَمْلِکُ بَعْضُکُمْ لِبَعْض نَفْعاً وَ لا ضَرّاً وَ نَقُولُ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّتِی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ

ترجمه:

٣٩ ـ بگو: «پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد وسعت می بخشد، و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می سازد; و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، عوض آن را می دهد (و جای آن را پر می کند); و او بهترین روزی دهندگان است»!

٤٠ ـ (به خاطر بیاور) روزی را که خداوند همه آنها را برمی انگیزد، سپس به فرشتگان می گوید: «آیا اینها شما را پرستش می کردند»؟!

٤١ ـ آنها می گویند: «منزّهی (از این که همتائی داشته باشی)! تنها تو ولیّ مایی، نه آنها; (آنها ما را پرستش نمی کردند) بلکه جنّ را پرستش می نمودند; و اکثرشان به آنها ایمان داشتند»!

٤٢ ـ (آری) امروز هیچ یک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست! و به ظالمان می گوئیم: «بچشید عذاب آتشی را که تکذیب می کردید»!

www.makarem.ir

تفسیر:

بیزاری معبودان از عابدان

بار دیگر در این آیات، به پاسخ گفتار آنها که اموال و اولاد خود را دلیل بر قرب خویش در درگاه خداوند، می پنداشتند، باز می گردد، و به عنوان تأکید می گوید: «بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده، یا محدود می کند» (قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ).

و می افزاید: «آنچه را در راه خدا انفاق کنید خداوند جای آن را پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است» (وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ الرّازِقِینَ).

گر چه محتوای این آیه، تأکید بر مطلب گذشته است، ولی از دو جهت تازگی دارد:

نخست این که: آیه گذشته که مفهومش همین مفهوم بود، بیشتر ناظر به اموال و اولاد کفار بود، در حالی که تعبیر به «عِباد» (بندگان) در آیه مورد بحث، نشان می دهد که ناظر به مؤمنان است، یعنی حتی در مورد مؤمنان گاه، روزی را گسترده می کند ـ آنجا که صلاح مؤمن باشد ـ و گاه روزی را تنگ و محدود می سازد ـ آنجا که مصلحتش ایجاب کند ـ و به هر حال وسعت و تنگی معیشت دلیل بر هیچ چیزی نمی تواند باشد.

دیگر این که: آیه قبل، وسعت و تنگی معیشت را درباره دو گروه مختلف، بیان می کرد، در حالی که آیه مورد بحث، ممکن است اشاره به دو حالت مختلف از یک انسان باشد، که گاه روزیش گسترده، و گاه تنگ و محدود است.

به علاوه، آنچه در آغاز این آیه آمده، در حقیقت مقدمه ای است برای آنچه در پایان آیه است، و آن تشویق به انفاق در راه خدا است.

www.makarem.ir

جمله «فَهُوَ يُخْلِفُهُ» (او جایش را پر می کند) تعبیر جالبی است که نشان می دهد: آنچه در راه خدا انفاق گردد، در حقیقت یک تجارت پر سود است; چرا که خداوند عوض آن را بر عهده گرفته، و می دانیم، هنگامی که شخص کریمی عوض چیزی را بر عهده می گیرد، رعایت برابری و مساوات نمی کند، بلکه چند برابر، و گاه، صد چندان می کند.

البته این وعده الهی، منحصر به آخرت و سرای دیگر نیست، آن در جای خود مسلم است، در دنیا نیز با انواع برکات، جای انفاقها را به نحو احسن پر می کند.

جمله «هُوَ خَيْرُ الرّازِقِينَ» (او بهترین روزی دهندگان است) معنای گسترده ای دارد و از ابعاد مختلف، قابل دقت است.

او از همه روزی دهندگان، بهتر است، به خاطر این که: می داند چه چیز ببخشد و چه اندازه روزی دهد که مایه فساد و تباهی نگردد، چرا که به همه چیز عالم است.

او هر چه بخواهد، می تواند اعطاء کند، چرا که به هر چیز قادر است.

او در برابر آنچه می بخشد، پاداش و جزائی، نمی خواهد، چرا که غنی بالذات است.

او حتی بدون درخواست می دهد، چرا که از همه چیز با خبر است و حکیم است.

بلکه در حقیقت هیچ کس جز او «روزی دهنده» نیست; چرا که هر کس هر چه دارد از او است، و هر کس چیزی به دیگری می دهد «واسطه انتقال روزی» است، نه روزی دهنده.

این نکته نیز، قابل دقت است که، او در برابر اموال «فانی» نعمتهای «باقی»

www.makarem.ir

می دهد، و در مقابل «قلیل»، «کثیر» می بخشد.

* * *

و از آنجا که این گروه، از ثروتمندان ظالم و طاغی در زمره مشرکان بودند و ادعا می کردند: ما فرشتگان را می پرستیم و آنها شفیعان ما در قیامت هستند، قرآن به پاسخ این ادعای بی اساس نیز، پرداخته چنین می گوید: «به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آنها ـ چه عبادت کنندگان و چه عبادت شوندگان ـ را محشور می کند، سپس فرشتگان را مخاطب ساخته می گوید: آیا اینها شما را عبادت می کردند»؟! (وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلائِکَةِ أَ هؤُلاءِ إِیّاکُمْ کانُوا یَعْبُدُونَ).

بدیهی است، این سؤال، سؤالی نیست که مجهولی را برای ذات پاک خداوند کشف کند; چرا که او به همه چیز عالم است، هدف، این است: از بیان فرشتگان، حقایق گفته شود، تا این گروهِ عبادت کننده، سرافکنده و شرمنده شوند، و بدانند آنها از عمل اینها کاملاً بیزارند، و برای همیشه مأیوس شوند.

ذکر «ملائکه» از میان تمام معبودهائی که مشرکان داشتند، یا به خاطر آن است که: فرشتگان شریف ترین مخلوقی بودند که مشرکان آنها را پرستش می کردند، جائی که از آنها در قیامت شفاعتی حاصل نشود، از یک مشت سنگ و چوب، یا جنّ و شیاطین چه می تواند حاصل شود؟!

یا از این نظر است که: بت پرستان سنگ و چوبها را مظهر و سمبل موجودات علوی (فرشتگان و ارواح انبیاء) می دانستند، و به این عنوان آنها را پرستش می کردند، چنان که در تاریخچه بت پرستی در میان قوم عرب، آمده که، «عمرو بن لحی»(۱) در سفری که به «شام» رفته بود، جمعی را در حال بت پرستی

---

۱ ـ «عمرو بن لحی» از سرشناسان «مکّه» بود («لحی» به ضم لام و فتح حاء و تشدید یاء).

www.makarem.ir

دید از آنها در این باره سؤال کرد، گفتند: اینها خدایانی هستند که به شکل موجودات علوی ساخته ایم، از آنها یاری می جوئیم، و به وسیله آنها تقاضای باران می کنیم!

«عمرو بن لحی» این عمل را پسندید و از آنها پیروی کرد، و بتی همراه خود برای «حجاز» به سوغات آورد، و از آن زمان، بت پرستی آغاز شد، و گسترش یافت تا این که، اسلام آمد و آن را ریشه کن ساخت.(۱)

* * *

اکنون ببینیم «فرشتگان» در پاسخ سؤال پروردگار، چه می گویند؟ آنها جامع ترین و مؤدبانه ترین پاسخ را انتخاب کرده چنین «عرض می کنند: منزهی تو ای پروردگار، از این نسبتهای ناروا که به ساحت مقدست داده اند» (قالُوا سُبْحانَکَ).

ما به هیچوجه با این گروه ارتباط نداشته ایم، «تنها تو ولیّ ما هستی نه آنها» (أَنْتَ وَلِیُّنا مِنْ دُونِهِمْ).

«آنها ما را پرستش نمی کردند، بلکه جنّ را می پرستیدند و اکثرشان به جنّیان ایمان داشتند» (بَلْ کانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ).

در این که: مفهوم پاسخ فرشتگان چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، و هر یک تفسیری برای آن ذکر کرده اند، اما آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است: منظور از «جنّ» شیطان و سایر موجودات خبیثی است که بت پرستان را به این عمل تشویق می کردند، و آن را در نظرشان زینت می دادند، بنابراین مراد از

---

۱ ـ تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۲، صفحه ۱٤۰، ذیل آیه مورد بحث ـ در «سیره ابن هشام» همین معنی با تفاوت مختصری آمده است، و در آنجا می خوانیم: او بت «هبل» را از «شام» با خود آورد (سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۷۹).

www.makarem.ir

عبادت «جنّ»، همان اطاعت و پیروی از فرمان و پذیرش وسوسه های آنها است.
فرشتگان ضمن اظهار تنفر و بیزاری و اعلام عدم رضایت به این کار، می گویند: عامل اصلی این فساد، شیاطین بودند هر چند ظاهراً ما را پرستش می کردند، باید چهره واقعی این کار را بر ملا کرد.
و به این ترتیب، عبادت کنندگان را به تمام معنی از خود می رانند و نومید می کنند.
نظیر این معنی را در سوره «یونس» نیز داشتیم آنجا که می فرماید: وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا مَکانَکُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَکاؤُکُمْ فَزَیَّلْنا بَیْنَهُمْ وَ قالَ شُرَکاؤُهُمْ ما کُنْتُمْ إِیّانا تَعْبُدُونَ: «به خاطر بیاور آن روز، که همه آنها را جمع می کنیم، پس آن گاه به مشرکان می گوئیم: شما و معبودهایتان در جای خود باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود) سپس، آنها را از هم جدا می کنیم، و معبودهایشان به آنها می گویند: شما هرگز ما را عبادت نمی کردید»!.(۱)
یعنی شما در حقیقت هوا و هوس ها و اوهام و پندارهای خویش را می پرستیدید نه ما را، و از این گذشته، این عبادت شما نه به امر و فرمان ما بود، و نه به رضایت ما، و عبادتی که چنین باشد، در حقیقت عبادت نیست.

* * *

به این ترتیب، امید مشرکان در آن روز، به نومیدی کامل تبدیل می شود و به وضوح این حقیقت برای آنها روشن می گردد که، معبودان آنها کوچکترین گرهی از کارشان نخواهند گشود، بلکه از آنان متنفّر و بیزارند.
لذا، در آیه بعد، به عنوان یک نتیجه گیری پر معنی می گوید: «امروز هیچ یک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست» (فَالْیَوْمَ لایَمْلِکُ بَعْضُکُمْ

---

۱ ـ یونس، آیه ۲۸.

www.makarem.ir

لِبَعْض نَفْعاً وَ لا ضَرّاً).

بنابراین، نه فرشتگان ـ که ظاهراً معبود آنها بودند ـ می توانند شفاعتی کنند، و نه آنها نسبت به یکدیگر می توانند کمکی انجام دهند.

اینجاست که «به این ظالمان می گوئیم: بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می کردید» (وَ نَقُولُ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّتِی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ).

این، نخستین بار نیست که قرآن، از مشرکان تعبیر به «ظالم» و ستمگر می کند، بلکه در بسیاری دیگر از آیات قرآن، از «کفر» تعبیر به «ظلم» یا از «کافران و مشرکان» تعبیر به «ظالمان» شده است; چرا که قبل از هر چیز بر خود ستم می کنند که تاج پرافتخار عبودیت پروردگار را از سر برداشته، و طوق بندگی خفت بار بتها را بر گردن می نهند، و همه حیثیت، شخصیت و سرنوشت خود را بر باد می دهند.

در حقیقت آنها در روز قیامت، هم مجازات شرک خود را می بینند، و هم مجازات انکار معاد را، و در جمله «وَ نَقُولُ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّتِی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ» هر دو معنی جمع است.

* * *

نکته ها:

۱ ـ انفاق مایه فزونی است نه کمبود

تعبیری که در آیات فوق در مورد انفاق خواندیم، که: فرمود هر چیزی را که در راه خدا انفاق کنید، خداوند جای آن را پر می کند تعبیری است بسیار پر معنی.

اولاً: از این نظر که «شیء» به معنی وسیع کلمه، تمام انواع انفاقها را اعم از مادی و معنوی، کوچک و بزرگ، به هر انسان نیازمند، اعم از صغیر و کبیر، همه،

www.makarem.ir

را شامل می شود، مهم این است که انسان از سرمایه های موجود خود در راه خدا ببخشد، به هر کیفیت و به هر کمیت باشد.

ثانیاً: انفاق را از مفهوم فنا بیرون می آورد، و رنگ بقا به آن می دهد; چرا که خداوند تضمین کرده، با مواهب مادی و معنوی خود، که چندین برابر و گاه هزاران برابر ـ و حداقل ده برابر است ـ جای آن را پر کند، و به این ترتیب، شخص انفاق کننده، هنگامی که با این روحیه و این عقیده، به میدان می آید دست و دل بازتری خواهد داشت، او هرگز احساس کمبود، و فکر فقر، به مغز خود راه نمی دهد، بلکه خدا را شکر می گوید، که او را موفق به چنین تجارت پرسودی کرده است.

همان تعبیری که قرآن مجید در آیات ۱۰ و ۱۱ سوره «صف» فرموده است: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَهٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذاب أَلِیم * تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارت پرسودی که از عذاب دردناک رهائیتان می بخشد راهنمائی بنمایم؟ * ایمان به خدا و پیامبرش بیاورید و در راه خدا با اموال و جان هایتان جهاد کنید، این برای شما بهتر است اگر می دانستید».

در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود:

یُنادِی مُناد کُلَّ لَیْلَهٍ لِدُوا لِلْمَوْتِ!

وَ یُنادِی مُناد ابْنُوا لِلْخَرابِ!

وَ یُنادِی مُناد اللّهُمَّ هَبْ لِلْمُنْفِقِ خَلَفاً.

وَ یُنادِی مُناد اللّهُمَّ هَبْ لِلْمُمْسِکِ تَلَفاً!

www.makarem.ir

وَ یُنادِی مُناد لَیْتَ النّاسَ لَمْ یُخْلَقُوا.

وَ یُنادِی مُناد لَیْتَهُمْ إِذْ خُلِقُوا فَکَّرُوا فِیْما لَهُ خُلِقُوا!:

«در هر شب منادی آسمانی ندا می دهد: بزائید برای مردن!

و منادی دیگری ندا می دهد: بنا کنید برای ویرانی!

و منادی ندا می دهد: خداوندا! برای آنها که انفاق می کنند عوضی قرار ده.

و منادی دیگری ندا می کند: خداوندا! برای آنها که امساک می کنند تلفی قرار ده!

و منادی دیگری می گوید: ای کاش مردم آفریده نمی شدند!

و منادی دیگری صدا می زند: ای کاش اکنون که آفریده شدند، اندیشه می کردند که برای چه آفریده شده اند»؟.(۱)

(منظور از این منادی ها که ندا می دهند، فرشتگان اند که به فرمان خدا تدبیر امور این عالم می کنند).

در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: مَنْ أَیْقَنَ بِالْخَلَفِ سَخَتْ نَفْسُهُبِالنَّفَقَةِ!: «کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد، در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود».(۲)

همین معنی از امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام)، نیز نقل شده است.

اما مسأله مهم، این است که: انفاق از اموال حلال و مشروع باشد که خدا غیر آن را قبول نمی کند، و برکت نمی دهد.

لذا در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: شخصی خدمتش عرض کرد، دو آیه در قرآن است که هر چه من به سراغ آن می روم آن را نمی یابم (و به محتوای آن نمی رسم).

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ٣٤٠.

www.makarem.ir

امام فرمود کدام آیه است؟

عرض کرد: نخست این سخن خداوند بزرگ است که می گوید: ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ: «مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم» من خدا را می خوانم اما دعایم مستجاب نمی شود!

فرمود: آیا فکر می کنی، خداوند عز و جل وعده خود را تخلف کرده؟.

عرض کرد: نه.

فرمود: پس علت آن چیست؟

عرض کرد: نمی دانم.

فرمود: ولی من به تو خبر می دهم: مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِیمَا أَمَرَهُ مِنْ دُعائِهِ مِنْ جِهَةِ الدُّعَاءِ أَجَابَهُ: «کسی که اطاعت خداوند متعال کند در آنچه امر به دعا کرده، و جهت دعا را در آن رعایت کند، اجابت خواهد کرد».

عرض کرد: جهت دعا چیست؟ فرمود: نخست حمد خدا می کنی، و نعمت او را یادآور می شوی، پس از آن شکر می کنی، بعد درود بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) می فرستی، آن گاه گناهانت را به خاطر می آوری، اقرار می کنی، و از آنها به خدا پناه می بری، و توبه می نمائی، این است جهت دعا!

سپس فرمود: آیه دیگر کدام است؟

عرض کرد: این آیه است که می فرماید: «وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ الرّازِقِینَ» اما من در راه خدا انفاق می کنم، ولی چیزی که جای آن را پر کند عائد من نمی شود!

امام(علیه السلام) فرمود: فکر می کنی، خداوند از وعده خود تخلف کرده؟!

عرض کرد: نه.

فرمود: پس چرا چنین است؟

www.makarem.ir

عرض کرد: نمی دانم.

فرمود: لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمُ اكْتَسَبَ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ وَ أَنْفَقَهُ فِی حِلِّهِ لَمْ يُنْفِقْ دِرْهَماً إِلاَّ أُخْلِفَ عَلَيْهِ: «اگر کسی از شما مال حلالی به دست آورد، و در راه حلال انفاق کند، هیچ درهمی را انفاق نمی کند، مگر این که، خدا عوضش را به او می دهد».(۱)

* * *

۲ ـ اموال خود را بیمه الهی کنید

یکی از مفسران در اینجا تحلیل جالبی دارد، می گوید:

عجب این است: تاجر هنگامی که بداند یکی از اموالش در معرض تلف است، حاضر است آن را حتی به صورت نسیه، بفروشد، هر چند طرف فقیر باشد، می گوید: این بهتر از این است که بگذارم و نابود شود.

و اگر تاجری در چنین شرایطی اقدام به فروش اموالش نکند، تا نابود شود، او را «خطاکار» می شمرند!

و اگر در چنین شرائطی، خریدارِ سرمایه داری پیدا شود، و به او نفروشد او را «بی عقل» معرفی می کنند.

و اگر علاوه بر همه اینها، خریدار با داشتن تمکن مالی همه گونه وثیقه بسپارد، و سند قابل اطمینانی نیز بنویسد، در عین حال به او نفروشد «دیوانه»اش می خوانند!

ولی تعجب در این است که، همه ما این کارها را انجام می دهیم، و هیچ کس آن را جنون نمی شمرد!

زیرا تمام اموال ما قطعاً در معرض زوال است، و خواه ناخواه از دست ما بیرون خواهد رفت، و انفاق کردن در راه خدا، یک نوع وام دادن به او است، و

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۳۵۳.

www.makarem.ir

ضامنی بسیار معتبر، یعنی خداوند بزرگ فرموده: وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْء فَهُوَ یُخْلِفُهُ: «هر چه را انفاق کنید عوضش را می دهد» و در عین حال، املاک خود را نزد ما گروگان گذاشته; چرا که هر چه در دست انسان است عاریتی از ناحیه اوست (و محکمترین سندها از کتب آسمانی در این زمینه در اختیار ما نهاده).

اما با همه اینها، بسیاری از ما اموال خود را انفاق نمی کنیم و می گذاریم از دستمان برود، نه اجری داریم و نه شکری.(١)

* * *

٣ ـ وسعت مفهوم انفاق

برای این که: بدانیم مفهوم «انفاق» تا چه حد در اسلام گسترده است، کافی است حدیث زیر را مورد توجه قرار دهیم:

پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) فرمود: کُلُّ مَعْرُوف صَدَقَةٌ، وَ ما أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلی نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ کُتِبَ لَهُ صَدَقَةٌ، وَ ما وَقی بِهِ الرَّجُلُ عِرْضَهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ، وَ ما أَنْفَقَ الرَّجُلُ مِنْ نَفَقَة فَعَلَی اللّهِ خَلَفُها، إِلاّ ما کانَ مِنْ نَفَقَه فِی بُنْیان أَوْ مَعْصِیَة: «هر کار نیکی به هر صورت باشد، صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می شود (و منحصر به انفاقهای مالی نیست).

و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود، و خانواده خود صرف می کند، صدقه نوشته می شود.

و آنچه را که انسان آبروی خود را با آن حفظ می کند، صدقه محسوب می گردد.

و آنچه را انسان در راه خدا انفاق می کند، عوض آن را به او خواهد داد مگر

---

١ ـ تفسیر «فخر رازی»، جلد ٢٥، صفحه ٢٦٣، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

چیزی که صرف بنا شود (همچون بنای خانه!) یا در راه معصیت صرف گردد».(١)
استثناء خانه، ممکن است از این نظر باشد که، عین آن باقی است، به علاوه مردم بیشترین توجهشان به آن است.

* * *

١ ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ٦، صفحه ٥٣٨٩، ذیل آیه مورد بحث.

www.makarem.ir

٤٣ وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّنات قالُوا ما هذا إِلاّ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمّا كانَ يَعْبُدُ آباؤُكُمْ وَ قالُوا ما هذا إِلاّ إِفْكٌ مُفْتَرىً وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِينٌ

٤٤ وَ ما آتَيْناهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَها وَ ما أَرْسَلْنا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ

٤٥ وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَيْناهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ

ترجمه:

٤٣ ـ و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنان خوانده می شود، می گویند: «او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند باز دارد»! و می گویند: «این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده چیز دیگری نیست»! و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: «این جز افسونی آشکار نیست»!

٤٤ ـ ما (قبلاً) چیزی از کتاب های آسمانی را به آنان نداده ایم که آن را بخوانند (و سخنان تو را تکذیب کنند)، و پیش از تو هیچ بیم دهنده =]پیامبر[برای آنان نفرستادیم!

٤٥ ـ کسانی که پیش از آنان بودند (نیز آیات الهی را) تکذیب کردند، در حالی که اینها به یک دهم آنچه به آنان دادیم نمی رسند. (آری) آنها رسولان مرا تکذیب کردند; پس (ببین) مجازات من چگونه بود!

www.makarem.ir

تفسیر:

با کدام منطق آیات ما را انکار می کنند؟

آیات گذشته از وضع مشرکان و افراد بی ایمان در قیامت، سخن می گفت، آیات مورد بحث، بار دیگر به وضع آنها در این دنیا پرداخته، عکس العمل آنان را در برابر شنیدن قرآن، بازگو می کند، تا روشن شود آن سرنوشت شوم در قیامت معلول این موضعگیری غلط در مقابل آیات الهی در دنیاست.

نخست می گوید: «هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنها خوانده می شود، می گویند: او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه نیاکانتان پرستش می کردند باز دارد» (وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّنات قالُوا ما هذا إِلاّ رَجُلٌ یُرِیدُ أَنْ یَصُدَّکُمْ عَمّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُکُمْ).

این نخستین عکس العمل آنها در برابر این «آیات بینات» است، که به منظور تحریک حس عصبیت در این قوم متعصب، مطرح می کردند.

مخصوصاً تعبیر به «آبائُکُم» (پدران شما) به جای «آبائنا» (پدران ما) بیشتر برای همین منظور است، که به آن قوم متعصب حالی کنند، میراث نیاکان شما در خطر است، بپاخیزید و دست این مرد را از آن کوتاه کنید!

تعبیر «ما هذا إِلاّ رَجُلٌ...» از دو نظر برای تحقیر پیامبر(صلی الله علیه وآله) بوده است: یکی کلمه «هذا» (این) و دیگری، «رجل» (مردی) به صورت نکره، در حالی که همه آنها پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به خوبی و با سوابق روشن می شناختند.

این نکته نیز قابل توجه است که، قرآن، «آیات» را به «بینات» توصیف می کند، یعنی دلائل حقانیتش همراه خود آن است، و آنجا که عیان است نیاز به بیان ندارد.

سپس، دومین گفتاری را که برای ابطال دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) مطرح می ساختند،

www.makarem.ir

بیان کرده می فرماید: «آنها می گویند: این (قرآن) جز دروغ بزرگی که به خدا بسته شده، چیز دیگری نیست»! (وَ قالُوا ما هذا إِلاّ إِفْکٌ مُفْتَریً).

«إِفْک» (بر وزن فکر) ـ چنان که قبلاً هم گفته ایم ـ به معنی هر چیزی است که از صورت اصلی دگرگون شود، لذا بادهای مخالف را «مؤتفکات» می گویند، سپس، به دروغ و تهمت و هر سخن خلافی «افک» گفته شده، ولی به گفته بعضی «افک» به دروغهای بزرگ گفته می شود.

با این که تعبیر به «افک» برای متهم ساختن پیامبر(صلی الله علیه وآله) به دروغ کافی بود، ولی آنها با کلمه «مفتری» آن را تأکید می کردند، بی آن که هیچ دلیلی بر این ادعای خویش داشته باشند.

و بالاخره سومین، اتهامی را که به پیامبر(صلی الله علیه وآله) بستند تهمت «سحر» بود، چنان که در پایان آیه مورد بحث می خوانیم: «کسانی که کافر شدند هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این چیزی جز سحر آشکار نیست»! (وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِینٌ).

عجب این که: این گروه گمراه، هر سه تهمت خود را با صریحترین تأکید که همان حصر است بیان می کردند، یک جا می گفتند: «این فقط سحر است» جای دیگر می گفتند: «این فقط دروغ است»، و بالاخره در جای سوم می گفتند: «او فقط می خواهد شما را از معبودهای نیاکان باز دارد».

البته این سه نسبت ناروا، با هم تضادی ندارد ـ هر چند آنها از کلام ضد و نقیض ابا نداشتند ـ بنابراین، دلیلی ندارد که طبق گفته بعضی از مفسران ما هر یک از این تهمتها را به گروهی از کافران نسبت دهیم.

این نکته نیز قابل توجه است که: در مرتبه اول و دوم قرآن جمله: «قالُوا» را به کار برده، اما در مرحله سوم به جای آن «قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا» آورده است، اشاره

www.makarem.ir

به این که: همه این بدبختیها ناشی از کفر و انکار حق و دشمنی با حقیقت است، و گرنه، چگونه ممکن است انسان بدون هیچ دلیل این همه تهمت را پشت سر هم، به مردی که دلائل حقانیت از سخنش، عملش، و سابقه اش روشن است، نثار کند؟!

گویا آنها با این تهمتهای سه گانه، برنامه حساب شده ای را در مبارزه با پیامبر(صلی الله علیه وآله)تعقیب می کردند از یکسو، می دیدند: آئین نوینی است و جاذبه دارد.

از سوی دیگر، تهدیدهای پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عذاب الهی در دنیا و آخرت، خواه ناخواه، گروهی را متوحش می ساخت.

از سوی سوم، معجزات پیامبر(صلی الله علیه وآله) خواه ناخواه، در نفوس توده مردم اثر داشت.

آنها برای خنثی کردن هر یک از این موضوعات سه گانه، تدبیری اندیشیده بودند، در برابر این آئین نوین، مسأله حفظ میراث گذشتگان را پیش می کشیدند، در حالی که گذشتگان آنها به گفته قرآن مصداق: لایَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لایَهْتَدُونَ: «چیزی نمی فهمیدند و هدایتی نداشتند» بودند.(۱)

گناهی ندارد که مردم را از چنین رسومات خرافی که میراث جاهلان ابله است باز دارد.

و در برابر تهدیدهای پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عذاب الهی، مسأله «دروغگوئی» را مطرح ساخته بودند، تا توده های مردم را آرام سازند.

و در برابر معجزات، تهمت «سحر» را مطرح می کردند، تا آن را به این وسیله توجیه کرده، مردم را از گرایش به آن باز دارند.

ولی، چنان که می دانیم و تاریخ اسلام گواه آن است، هیچ یک از این

---

۱ ـ بقره، آیه ۱۷۰.

وسوسه های شیطانی مؤثر نیفتاد، و سرانجام، مردم، فوج فوج وارد این آئین پاک شدند.

* * *

قرآن در آیه بعد، بر تمام ادعاهای آنها خط بطلان می کشد، هر چند ناگفته بطلانش روشن است، تمام ادعاهای واهی آنها را با یک جمله، پاسخ می دهد، می گوید: «ما قبلاً چیزی از کتابهای آسمانی را به آنها نداده ایم که آن را بخوانند، و بر اساس آن به انکار دعوت تو بپردازند، و قبل از تو هیچ پیامبری برای آنها نیز نفرستادیم» (وَ ما آتَیْناهُمْ مِنْ کُتُب یَدْرُسُونَها وَ ما أَرْسَلْنا إِلَیْهِمْ قَبْلَکَ مِنْ نَذِیر).

اشاره به این که: این ادعاها از کسی قابل طرح است که قبلاً پیامبری به سراغ او آمده، و کتاب آسمانی برای او آورده، و محتوای دعوت تازه را با آن مخالف می بیند، و به تکذیب برمی خیزد، گاه، می گوید: آئین نیاکانتان از دست نرود، و گاه، می گوید: این دعوت جدید دروغ است، و گاه، آورنده اش را ساحر می خواند.

کسی که تنها به اتکاء فکر خود ـ بدون هیچ گونه وحی آسمانی ـ و با نداشتن بهره ای از علم، خرافاتی به هم بافته، حق ندارد چنین قضاوت کند.

از این آیه، ضمناً این نکته استفاده می شود که: انسان تنها به نیروی عقل خویش نمی تواند راه پر نشیب و فراز زندگی را طی کند، بلکه باید از نیروی وحی مدد گیرد، و با کمک خضر رسالت، گام بردارد، و گر نه ظلمات است، که باید از خطر گمراهی بترسد.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، این گروه سرکش را با بیانی مؤثر و گویا، مورد تهدید قرار داده، چنین می گوید: «کسانی که قبل از اینها بودند نیز آیات الهی را

www.makarem.ir

تکذیب کردند» (وَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

«در حالی که اینها از نظر قوت و قدرت، حتی به یک دهم آنچه به اقوام پیشین دادیم نمی رسند» (وَ ما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَیْناهُمْ).

اما ببینید سرنوشت آنها به کجا رسید؟ آری: «آنها رسولان مرا تکذیب کردند، بنگرید مجازات من نسبت به آنها چگونه بود»؟! (فَکَذَّبُوا رُسُلِی فَکَیْفَ کانَ نَکِیرِ).

شهرهای ویران شده آنها در زیر ضربات کوبنده مجازات الهی در نزدیکی شما، و در مسیرتان به سوی «شام» قرار دارد، آنها را آئینه عبرت بگیرید، و پندهای لازم را از زبان این ویرانه ها بشنوید، و سرنوشت خود را بر آن قیاس کنید، که نه سنت الهی تغییر پذیر است، و نه شما از آنها برترید!

«مِعْشار» از ماده «عُشر» و به همان معنی است (یک دهم).

بعضی آن را به معنی «عُشر عُشر» یعنی «یک صدم» گرفته اند، ولی بیشتر کتب لغت و تفاسیر همان معنی اول را ذکر کرده اند، به هر حال، این گونه اعداد جنبه تعدادی ندارد، و برای تقلیل است، در مقابلِ عدد هفت و هفتاد و هزار و مانند آن، که برای تکثیر می باشد.

بنابراین، مفهوم آیه این است که: ما گردنکشان نیرومندی را در هم کوبیدیم، که اینها جزء کوچکی از قدرت آنان را ندارند!

نظیر همین معنی، در آیات متعدد دیگر قرآن وارد شده، از جمله، در آیه ٦ سوره «انعام» می خوانیم: أَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَکِّنْ لَکُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَیْهِمْ مِدْراراً وَ جَعَلْنَا الْأَنْهارَ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِینَ: «آیا مشاهده نکردند، چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم، اقوامی که از شما نیرومندتر بودند،

www.makarem.ir

امکاناتی به آنها داده بودیم که به شما ندادیم، بارانهای مفید پی درپی برای آنها فرستادیم، و نهرها از زیر درختان باغهای آنها جاری ساختیم، اما به هنگامی که طغیان کردند، آنان را به خاطر گناهانشان نابود کردیم، و گروه دیگری بعد از آنان به وجود آوردیم».

نظیر همین معنی در آیات ۲۱ سوره «مؤمن»، و ۹ سوره «روم»، نیز وارد شده است.

واژه «نَکِیر» از ماده «انکار» و به معنی همانست، و منظور از انکار خداوند همان مجازات و عذاب او است.(۱)

* * *

---

۱ ـ بعضی از مفسران، احتمال دیگری در تفسیر این آیه داده اند، و آن این که: منظور از جمله «وَ ما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَیْناهُمْ» این است که: حتی یک دهم از آیاتی که برای اتمام حجت در اختیار مشرکان «قریش» قرار دادیم، در اختیار اقوام پیشین نبود، هنگامی که گذشتگان را با این شدت عذاب کردیم، حال مشرکان قریش که مطابق ده برابر آنها اتمام حجت شده اند، روشن است.

ولی، تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

بنا بر تفسیر اول از چهار ضمیری که در آیه وجود دارد، ضمیر اول و دوم به کفار قریش برمی گردد، و ضمیر سوم و چهارم به مشرکان پیشین، اما بنا بر تفسیر دوم، ضمیر اول به مشرکان قریش، و دوم به کفار پیشین، و سوم به مشرکان قریش، و چهارم به کفار پیشین باز می گردد (دقت کنید).

www.makarem.ir

٤٦ قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنى وَ فُرادى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا ما بِصاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاّ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَىْ عَذاب شَدِيد

ترجمه:

٤٦ ـ بگو: «شما را تنها به یک چیز اندرز می دهم، که: دو نفر، دو نفر، یا به تنهائی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید این دوست و همنشین شما =]محمّد[هیچ گونه جنونی ندارد; او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است»!

تفسیر:

انقلاب فکری ریشه هر انقلاب اصیل

در این بخش از آیات، و آیات آینده، که بحثهای اواخر این سوره را تشکیل می دهد، بار دیگر به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: آنها را با دلائل مختلف به سوی حق دعوت کند، و از گمراهی باز دارد، و همچون بحثهای گذشته پنج بار پیامبر را مخاطب ساخته، می فرماید: «به آنها بگو...» (قُلْ...).

در نخستین آیه، به خمیرمایه همه تحولات و دگرگونی های اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اشاره کرده، و در جمله هائی بسیار کوتاه و پر محتوا می گوید: «به آنها بگو: من تنها شما را به یک چیز اندرز می دهم، و آن این که: برای خدا قیام کنید. دو نفر، دو نفر، یا یک نفر، یک نفر، سپس اندیشه کنید» (قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنى وَ فُرادى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا).

«این دوست و همنشین شما (محمّد) هیچ گونه انحراف فکری و جنون ندارد» (ما بِصاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ).

بلکه «او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید الهی است» (إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَىْ عَذاب شَدِيد).

کلمات و تعبیرات این آیه، هر کدام اشاره به مطلب مهمی است، که ده نکته آن را ذیلاً می آوریم:

۱ ـ جمله «أَعِظُكُم» (شما را اندرز می دهم) در حقیقت بیانگر این واقعیت است که، من خیر و صلاح شما را در این سخن در نظر می گیرم، نه هیچ مسأله دیگر.

۲ ـ تعبیر به «واحِدَةٌ» (تنها یک چیز) مخصوصاً با تأکید به وسیله «إِنَّما»، اشاره گویائی است به این واقعیت که: ریشه تمام اصلاحات فردی و جمعی به کار انداختن اندیشه هاست، مادام که فکر ملتی در خواب است، مورد هجوم دزدان و سارقان دین و ایمان و آزادی و استقلال قرار می گیرند، اما هنگامی که افکار بیدار شد، راه بر آنها بسته می شود.

۳ ـ تعبیر به «قیام» در اینجا به معنی ایستادن روی دو پا نیست، بلکه به معنی آمادگی برای انجام کار است، چرا که انسان هنگامی که روی پای خود می ایستد، آماده برای انجام برنامه های مختلف زندگی می شود، بنابراین، اندیشه کردن، نیاز به آمادگی قبلی دارد، انگیزه و حرکتی در انسان به وجود آید که با اراده و تصمیم به تفکر بپردازد.

٤ ـ تعبیر «لِلّه» بیانگر این معنی است که، قیام و آمادگی باید انگیزه الهی داشته باشد، و تفکری که از چنین انگیزه ای سرچشمه می گیرد، ارزنده است، اصولاً اخلاص در کارها و حتی در اندیشیدن، خمیرمایه نجات و سعادت و برکت است .

جالب این که، ایمان به «اللّه» در اینجا مسلم گرفته شده، بنابراین تفکر به خاطر مسائل دیگر است چرا که توحید یک امر فطری است که حتی بدون اندیشه

www.makarem.ir

نیز روشن است.

۵ ـ تعبیر به «مَثْنی وَ فُرادی» (دو، دو، یا یک، یک) اشاره به این است که، اندیشه و تفکر باید دور از غوغا و جنجال باشد، مردم به صورت تک نفری، یا حداکثر دو نفر، دو نفر قیام کنند، و فکر و اندیشه خود را به کار گیرند، چرا که تفکر در میان جنجال و غوغا عمیق نخواهد بود، به خصوص این که، عوامل خود خواهی و تعصب، در راه دفاع از اعتقاد، خود در حضور جمع، بیشتر پیدا می شود.

بعضی از مفسران، نیز احتمال داده اند: این دو تعبیر به منظور این است که افکار «فردی» و «جمعی» یعنی آمیخته با مشورت را فرا گیرد، انسان باید هم به تنهائی بیندیشد، و هم از افکار دیگران بهره گیرد، که استبداد در فکر و رأی مایه تباهی است، و هم فکری و تلاش برای حل مشکلات علمی به کمک یکدیگر ـ در آنجا که به جنجال و غوغا نکشد ـ مطمئناً اثر بهتری دارد، و شاید به همین دلیل «مَثْنی» بر «فُرادی» مقدم داشته است.

٦ ـ جالب این که: قرآن در اینجا می گوید: «تَتَفَکَّرُوا» (بیندیشید) اما در چه چیز؟ از این نظر مطلق است و به اصطلاح «حذف متعلق دلیل بر عموم، است» یعنی در همه چیز، در زندگی معنوی، در زندگی مادی، در مسائل مهم، در مسائل کوچک، و خلاصه در هر کار، باید نخست اندیشه کرد، اما، از همه مهمتر، اندیشه برای پیدا کردن پاسخ این چهار سؤال است:

از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بوده؟ به کجا می روم؟ و اکنون در کجا هستم؟

ولی، بعضی از مفسران معتقدند: متعلق «تفکر» در این جا جمله بعد از آن است «ما بِصاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّةٍ» یعنی اگر کمی تفکر کنید، به خوبی در می یابید، که

پیامبر(صلی الله علیه وآله) از اتهام واهی شما در مورد جنون، پاک و منزه است.
ولی معنی اول روشنتر به نظر می رسد.
اما مسلماً از اموری که باید در آن اندیشید، همین مسأله «نبوت» و صفات برجسته ای است که در شخص پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و عقل و درایت او بود، بی آن که منحصر به آن باشد.
۷ ـ تعبیر «صاحِبُکُم» (همنشین و دوست شما) در مورد شخص پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، اشاره به این است که: او برای شما چهره ناشناخته ای نیست، او سالیان دراز در میان شما بوده، او را به امانت، درایت و صدق و راستی شناخته اید، تاکنون نقطه ضعفی در پرونده زندگی او مشاهده نکرده اید، بنابراین، انصاف دهید اتهاماتی که به او می بندید، همه بی اساس است.
۸ ـ «جِنَّةٌ» به معنی «جنون» در اصل از ماده «جَنّ» (بر وزن ظن) به معنی ستر و پوشش است، و از آنجا که «مجنون» چنان است که گوئی عقلش پوشیده شده، این تعبیر درباره او به کار می رود، و به هر حال نکته قابل ملاحظه اینجاست که: گویا می خواهد این حقیقت را بیان کند که دعوت کننده به اندیشه و بیداری فکر، چگونه ممکن است خود مجنون باشد، و همین که منادی تفکر است، خود دلیل بر نهایت عقل و درایت اوست.
۹ ـ جمله «إِنْ هُوَ إِلاّ نَذِیرٌ لَکُمْ» رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در مسأله «انذار» خلاصه می کند، یعنی بیم دادن از مسئولیتها، از دادگاه و کیفر الهی، درست است که پیامبر، رسالت «بشارت» هم دارد، ولی آنچه بیشتر انسان را وادار به حرکت می کند، مسأله انذار است، و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن، نیز به عنوان تنها وظیفه پیامبر(صلی الله علیه وآله)ذکر شده، مانند آیه ۹ سوره «احقاف» : وَ ما أَنَا إِلاّ نَذِیرٌ مُبِینٌ: «من جز انذارکننده آشکار نیستم» نظیر این معنی در سوره «ص» آیه ٦٥ و آیات

www.makarem.ir

دیگر نیز آمده است.

۱۰ ـ تعبیر «بَیْنَ یَدَیْ عَذاب شَدِید»، اشاره به این است که، «قیامت» چنان نزدیک است که گوئی، پیش روی شما است، و به راستی در برابر عمر دنیا نیز چنین است، این تعبیر، در روایات اسلامی نیز آمده است که، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)فرمود: بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ کَهَاتَیْنِ (وَ ضَمَّ(صلی الله علیه وآله) الْوُسْطی وَ السَّبَّابَةَ): «بعثت من و قیام قیامت، مانند این دو است، سپس انگشت اشاره و انگشت وسط خود را به هم چسبانید و نشان داد».(۱)

* * *

نکته ها:

۱ ـ زیر بنای همه تحوّل ها

مکتبهای مادی و کمونیستی، که همیشه، از ناحیه مذاهب راستین احساس خطر می کنند، همواره اصرار دارند دعوت ادیان را دعوت به تخدیر افکار توده ها معرفی کنند، تعبیر رسوای آنها که: «دین افیون توده هاست» معروف است.

همچنین استعمارگران شرق و غرب، به خاطر هراسی که از قیام توده های مؤمن در سایه افکار مذهبی و استقبال از شهادت در راه خدا داشته اند، سعی می کردند: به روان شناسان و جامعه شناسان خود این مطلب را تلقین کنند، تا در کتابهای به اصطلاح علمیشان منعکس سازند، که مذهب، زائیده جهل و نادانی بشر نسبت به عوامل طبیعت است!

البته، این بحثی است دامنه دار، و در جای خود جوابهای قاطع و دندان شکن داده شده، که: اینجا جای شرح همه آنها نیست، ولی آیاتی از قبیل آیات مورد بحث، که دعوت به تفکر و اندیشه می کند ـ بلکه، عصاره دین و خمیرمایه تکامل

---

۱ ـ تفسیر «روح المعانی»، ذیل آیه مورد بحث، جلد ۲۲، صفحه ۱۴۳.

www.makarem.ir

و پیشرفت انسان را همین اندیشه و تفکر می داند ـ مشت این دروغ پردازان را باز می کند.
چگونه ممکن است آئینی همچون اسلام وسیله تخدیر یا مولود جهل باشد، در حالی که آورنده اش به اعلا صوت خود، همه انسانها را مخاطب ساخته و می گوید: قیام و نهضت برای زنده کردن اندیشه های خفته کنید، آن هم در محیطی آرام و خالی از غوغا.
در محیطی دور از هوا و هوس و امواج تبلیغاتی مسموم.
دور از تعصبها، و دور از لجاجتها.
برای خدا قیام کنید و اندیشه کنید.
که تنها اندرز من به شما همین است و بس!
آیا چنین آئینی را که نه تنها در اینجا، بلکه در موارد بسیار زیادی همین دعوت را تکرار کرده، متهم به تخدیر افکار ساختن، مضحک نیست؟!
به خصوص این که، می گوید: نه فقط در حال تنهائی و انفرادی اندیشه کنید، بلکه، به صورت دو نفری و با معاضدت یکدیگر به تفکر پردازید، محتوای دعوت انبیاء را بشنوید، دلائل آنها را مورد مطالعه قرار دهید و اگر با عقل شما هماهنگ بود پذیرا شوید.
حوادثی که در عصر و زمان ما، به خاطر قیام مسلمانان انقلابی در کشورهای مختلف، در برابر قدرتهای جهنمی شرق و غرب، روی داد، و دنیا را در نظر مستکبران تیره و تار کرد، و پایه های قدرتشان را لرزان ساخت، نشان داد که آنها این نکته را درست فهمیده بودند که: عقائد اصیل مذهبی، دشمن سرسخت آنها، و خطر عظیمی است برای آنها، و نیز نشان داد که: هدفِ این اتهاماتی که به مذهب بسته اند، چیست؟

www.makarem.ir

راستی عجیب است، در تحلیلهای ـ به اصطلاح فلسفی «جامعه شناسان غربی» ـ این مسأله را مسلم می گیرند که: جهانی ماوراء طبیعت نیست، و دین یک پدیده ساختگی بشر است، سپس بر سر این مسأله دعوا می کنند که عامل آن چیست؟ مسائل اقتصادی است؟ ترس انسانهاست؟ عدم آگاهی بشر است؟ عقده های روحی است و...؟

اما حاضر نیستند، حتی یک لحظه خود را از این پیش داوری غلط تهی کرده، و احتمال دهند، ماورای عالم طبیعت، عالم دیگری است و در دلائل روشن «توحید» و نشانه های آشکار نبوت پیامبرانی همچون محمّد(صلی الله علیه وآله) بیندیشند.

اینها بی شباهت به مشرکان عصر جاهلیت نیستند، با این تفاوت که آنها متعصب، لجوج و درس نخوانده بودند، اینها نیز متعصب و لجوجند، اما درس خوانده! و به همین دلیل خطرناکتر و اغوا کننده ترند!

جالب این که: آخرین قسمت بسیاری از آیات قرآن، دعوت به تفکر یا تعقل یا تذکر است:

گاه، می گوید: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْم یَتَفَکَّرُونَ».(۱)

و گاه، می گوید: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیات لِقَوْم یَتَفَکَّرُونَ».(۲)-(۳)-(٤)

و گاه، می گوید: «لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ».(۵)-(٦)

و گاه، همین جمله را به صورت رویارو، مطرح ساخته می فرماید: کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ: «این گونه خداوند آیاتش را برای شما

---

۱ ـ نحل، آیات ۱۱ و ٦۹.

۲ ـ رعد، آیه ۳.

۳ ـ زمر، آیه ٤۲.

٤ ـ جاثیه، آیه ۱۳.

۵ ـ حشر، آیه ۲۱.

٦ ـ اعراف، آیه ۱۷٦.

www.makarem.ir

بیان می کند شاید اندیشه کنید».(١)

و از این قبیل، در قرآن فراوان است، مانند دعوت به «فقه» (فهم) در آیات زیادی از قرآن، دعوت به «عقل و تعقل»، و مدح آنها که عقل خویش را به کار می گیرند، و مذمت شدید از آنها که فکر خود را به کار نمی اندازند که در ٤٦ آیه از آیات قرآن مجید وارد شده!

توصیف زیادی که از علما و دانشمندان و مقام علم و دانش نموده، که اگر بخواهیم همه آیات آن را گردآوری و تفسیر کنیم، خود کتاب مستقلی می شود.

در این مورد همین بس که، قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است: وَ قالُوا لَوْ کُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فِی أَصْحابِ السَّعِیرِ: «و دوزخیان می گویند: اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری داشتیم، در میان دوزخیان نبودیم»! (که جای عاقلان در دوزخ نیست).(٢)

و در جای دیگر می گوید: اصولاً افرادی که گوش دارند و نمی شنوند، چشم دارند و نمی بینند و عقل دارند و اندیشه نمی کنند، برای جهنم نامزد شده اند! : وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لایَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لایُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لایَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ:

«به طور مسلم، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ قرار دادیم، نشانه آنها اینست که عقل دارند، با آن اندیشه نمی کنند، چشم دارند، با آن نمی بینند، و گوش دارند و با آن نمی شنوند، آنها همچون چهارپایان اند، بلکه گمراه تر! آنها همان غافلان اند».(٣)

---

١ ـ بقره، آیات ٢١٩ و ٢٦٦.

٢ ـ ملک، آیه ١٠.

٣ ـ اعراف، آیه ١٧٩.

* * *

www.makarem.ir

۲ ـ گوشه ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه

در روایات اسلامی ـ به پیروی از قرآن ـ مسأله «فکر» و اندیشه در درجه اول اهمیت قرار گرفته، و تعبیرات بسیار گویا و جالبی در آن دیده می شود، که نمونه هائی از آن را در اینجا می آوریم:

الف ـ تفکر بزرگترین عبادت است

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) می خوانیم: لَیْسَ الْعِبادَةُ کَثْرَةَ الصَّلاةِ وَ الصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبادَةُ التَّفَکُّرُ فِی أَمْرِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ: «عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش است».(۱)

در روایت دیگری می خوانیم: کَانَ أَکْثَرَ عِبَادَةِ أَبِی ذَرّ التَّفَکُّرُ: «بیشترین عبادت ابوذر تفکر و اندیشه بود».(۲)

ب ـ یک ساعت تفکر از یک شب عبادت بهتر است.

در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم، شخصی سؤال کرد: این که مردم از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل می کنند: تَفَکُّرَ سَاعَةٍ خَیْرٌ مِنْ قِیَامِ لَیْلَةٍ: «یک ساعت اندیشه کردن بهتر از یک شب عبادت نمودن است» منظور چیست؟ و چگونه باید تفکر کند؟

امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود: یَمُرُّ بِالْخَرِبَةِ أَوْ بِالدّارِ فَیَقُولُ أَیْنَ سَاکِنُوکِ أَیْنَ بانُوکِ ما لَکِ لاتَتَکَلَّمِینَ: «هنگامی که از کنار ویرانه، یا خانه ای (که از ساکنان خالی شده) می گذرد بگوید: ساکنان تو کجا رفتند؟ بنیان گزارانت چه شدند؟ چرا

---

۱ ـ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۵، کتاب الکفر و الایمان، باب التفکر.

۲ ـ «سفینهٔ البحار»، جلد ۲، صفحه ۳۸۳، ماده «فکر».

www.makarem.ir

سخن نمی گوئی»؟.(۱)

ج ـ تفکر سرچشمه عمل است
امیر مؤمنان علی(علیه السلام) می فرماید: إِنَّ التَّفَکُّرَ یَدْعُو إِلَی الْبِرِّ وَ الْعَمَلِ بِهِ: «تفکر دعوت به نیکی و عمل به آن می کند».(۲)

* * *

۱ ـ همان مدرک، صفحه ۳۸۲.

۲ ـ همان مدرک، صفحه ۳۸۲.

www.makarem.ir

٤٧ قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّ عَلَى اللّهِ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

٤٨ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلاّمُ الْغُيُوبِ

٤٩ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ ما يُبْدِئُ الْباطِلُ وَ ما يُعِيدُ

٥٠ قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّما أَضِلُّ عَلى نَفْسِي وَ إِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِما يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ

ترجمه:

٤٧ ـ بگو: «هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام برای خود شماست; اجر من تنها بر خداوند است، و او بر همه چیز گواه است»!

٤٨ ـ بگو: «پروردگار من حق را (بر دل پیامبران خود) می افکند، که او دانای غیب ها (و اسرار نهان) است».

٤٩ ـ بگو: «حق آمد! و باطل (کاری از آن ساخته نیست و) نمی تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدیدکننده آن»!

٥٠ ـ بگو: «اگر من گمراه شوم، از ناحیه خود گمراه می شوم; و اگر هدایت یابم، به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می کند هدایت می یابم; او شنوای نزدیک است»!

تفسیر:

از باطل کاری ساخته نیست!

گفتیم: خداوند در این سلسله آیات پنج بار به پیامبرش دستور می دهد که از

طرق مختلف با این گمراهان بی ایمان، سخن بگوید، و راه عذر را از هر سو بر آنها ببندد.
در آیه گذشته، سخن از دعوت به تفکر، و نفی هر گونه عدم تعادل روحی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود.
در نخستین آیه مورد بحث، سخن از عدم مطالبه اجر و مزد در برابر رسالت است.
می گوید: «بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواستم برای شماست» (قُلْ ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ).
«اجر و پاداش من تنها بر خداست» (إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلَی اللّهِ).
اشاره به این که: انسان عاقل هر کاری را که می کند باید انگیزه ای داشته باشد، وقتی کمال عقل من بر شما ثابت شد، و می بینید، انگیزه مادی ندارم، باید بدانید محرک الهی و معنوی، مرا به این کار واداشته است.
به تعبیر دیگر: من شما را دعوت به تفکر کردم، اکنون بیندیشید، و از وجدان خود سؤال کنید، چه چیز، سبب شده که من شما را از عذاب شدید الهی انذار کنم؟ چه سودی از این کار، عائد من می شود؟ و چه فایده مادی برای من دارد؟
اضافه بر این، اگر بهانه شما در این اعراض و رویگردانی از حق این است که: باید بهای گزافی برای آن بپردازید، من اصولاً از شما اجر و پاداشی نخواسته ام.
چنان که همین معنی با صراحت در آیه ٤٦ سوره «قلم» آمده: أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ: «آیا تو از آنها پاداشی بر ادای رسالت خواسته ای که بر دوش آنها سنگینی می کند»؟!
در این که: جمله «فَهُوَ لَکُم» چه مفهومی دارد؟ دو تفسیر وجود دارد:

www.makarem.ir

نخست این که: کنایه از عدم مطالبه هر گونه اجرت به طور مطلق باشد، مثل این که، ما می گوئیم: «هر چه از تو خواسته ام، مال خودت» کنایه از این که: چیزی از تو نخواسته ام، شاهد این سخن، جمله بعد از آن است که می گوید: إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلَی اللّهِ: «پاداش من تنها بر خداست».

دوم این که: اگر می بینید من در بعضی از سخنانم که از سوی پروردگار آورده ام، به شما گفته ام: لاأَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی: «من از شما پاداشی نمی طلبم جز دوستی خویشاوندانم».(۱)

این نیز، سودش به خود شما بازگشت می کند، چرا که مودت «ذی القربی» بازگشت به مسأله «امامت و ولایت» و «تداوم خط نبوت» است، که آن نیز برای ادامه هدایت شما ضروری است.

شاهد این سخن، شأن نزولی است که بعضی در اینجا نقل کرده اند، که وقتی آیه «قُلْ لاأَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» نازل شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به مشرکان «مکّه» فرمود: خویشاوندان مرا ناراحت نکنید، آنها نیز این پیشنهاد را پذیرفتند، اما هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) از بتهای آنها بدگوئی کرد، گفتند: محمّد(صلی الله علیه وآله)منصفانه با ما رفتار نمی کند، از یکسو، از ما می خواهد خویشاوندانش را آزار ندهیم، ولی از سوی دیگر، با بدگوئی از خدایان ما، ما را آزار می دهد، در اینجا آیه: «قُلْ ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْر فَهُوَ لَکُمْ» (آیه مورد بحث) نازل شد و به آنها گفت: آنچه من در این باره، از شما خواستم به نفع خود شما بود، حال می خواهید، آنها را آزار بکنید، یا نکنید.(۲)

و در پایان آیه می فرماید: «و او بر هر چیزی شاهد و گواه است» (وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْء شَهِیدٌ).

---

۱ ـ شوری، آیه ۲۳.

۲ ـ تفسیر «روح البیان»، جلد ۷، صفحه ۳۰۸.

www.makarem.ir

اگر من پاداشم را از او می خواهم، به خاطر آن است که، او از همه اعمال و نیات من آگاه است.

به علاوه، او گواه حقانیت من است; چرا که این همه معجزات و آیات بینات را او در اختیار من گذارده.

و به راستی، برترین گواه اوست; زیرا کسی که حقایق را از همه بهتر می داند، و از همه بهتر می تواند ادا کند، و هیچ چیزی جز حق از او صادر نمی شود، او بهترین گواهان است و او خداست.

* * *

با توجه به آنچه پیرامون حقانیت دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفته شد، در آیه بعد می گوید: قرآن واقعیتی است انکارناپذیر، که از ناحیه خدا بر قلب پیامبر القا شده است: «بگو پروردگار من، حق را (بر دل پیامبران) می افکند که او علام الغیوب است و از تمام اسرار نهان آگاه است» (قُلْ إِنَّ رَبِّی یَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ).

با توجه به این که: «یَقْذِفُ» از ماده «قذف» (بر وزن حذف) به معنی افکندن به نقطه دور دست، یا پرتاب کردن از راه دور می باشد، برای این آیه، تفسیرهای متعددی گفته اند که با هم قابل جمع است:

نخست این که: منظور، افکندن «حق» یعنی کتب آسمانی و وحی الهی بر قلوب انبیاء و فرستادگان پروردگار است; چرا که او به حکم «علام الغیوب» بودن قلبهای آماده را می شناسد و بر می گزیند، و وحی را در آن می افکند تا در اعماقش نفوذ کند.

و به این ترتیب، بی شباهت به حدیث معروف: العِلْمُ نُورٌ یَقْذِفُهُ اللّهُ فِی قَلْبِ مَنْ یَشاءُ: «علم نوری است که خداوند در دلهای کسانی که بخواهد و

www.makarem.ir

شایسته ببیند می افکند»، نیست.(۱)

تعبیر به «علام الغیوب» این معنی را تأیید می کند.

و دیگر این که: منظور، افکندن حق بر باطل و کوبیدن باطل به وسیله حق است، یعنی حق آن چنان نیروئی دارد که تمام موانع را از سر راه خود بر می دارد، و هیچ کس را قدرت مقابله با آن نیست.

و به این ترتیب، تهدیدی است برای مخالفان، که به مقابله با قرآن بر نخیزند، و بدانند حقانیت قرآن آنها را در هم می کوبد.

و در این صورت، شبیه مطلبی است که: در آیه ۱۸ سوره «انبیاء» آمده: بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ: «ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را نابود و هلاک سازد، و باطل محو و نابود می شود».

این احتمال نیز، داده شده است که: منظور از تعبیر به «قذف» در اینجا نفوذ حقانیت قرآن در نقاط دور و نزدیک جهان است، و اشاره به این که سرانجام، این وحی آسمانی جهانگیر خواهد شد و همه جا را با نور خود روشن خواهد ساخت.

* * *

سپس برای تأکید بیشتر، می افزاید: «بگو حق آمد و از باطل در برابر آن کاری ساخته نیست، نه کار تازه ای می تواند انجام دهد و نه برنامه گذشته را تجدید کند» (قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ ما يُبْدِئُ الْباطِلُ وَ ما يُعِيدُ).(۲)

و به این ترتیب، باطل در برابر حق هیچ گونه نقشی نخواهد داشت، نه یک

---

۱ ـ «مصباح الشریعه»، صفحه ۱۶.

۲ ـ «يُبْدِءُ» از ماده «ابداء» به معنی ایجاد کردن ابتدائی است، و «يُعِيدُ» از ماده «اعاده» به معنی تکرار است، باطل فاعل آن است، و مفعول آن محذوف می باشد، و تقدیر چنین است: «ما يُبْدِئُ الْباطِلُ شَيئاً وَ ما يُعِيدُ شَيئاً».

www.makarem.ir

نقش جدید و آغازگر و نه یک نقش تکراری; چرا که نقشه هایش نقش بر آب است، و درست به همین دلیل نمی تواند نور حق را بپوشاند، و اثر آن را از خاطره ها بزداید .

گر چه بعضی از مفسران، خواسته اند: «حق» و «باطل» را در این آیه، در مصداقهای محدودی محصور کنند، ولی پیداست مفهوم آن دو وسیع و گسترده است: قرآن، وحی الهی، و تعلیمات اسلام، همه در مفهوم «حق» جمع است، و شرک و کفر، ضلالت، ظلم، گناه، وسوسه های شیطانی، و ابداعات طاغوتی همه در معنی «باطل» درج است.

در حقیقت این آیه شبیه آیه ٨١ سوره «اسراء» است که می فرماید: وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً: «بگو حق آمد و باطل از میان رفت; چرا که باطل از بین رفتنی است».

در روایتی از «ابن مسعود» چنین آمده: پیامبر(صلی الله علیه وآله) وارد «مکّه» شد، در حالی که در اطراف خانه خدا ٣٦٠ بت بود، با چوبی که به دست داشت یک یک بتها را فرو می انداخت، و می فرمود: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً جاءَ الْحَقُّ وَ ما یُبْدِیءُ الْباطِلُ وَ ما یُعِیْدُ».(١)

* * *

سؤال:

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: آیه فوق می گوید: با ظهور «حق»، «باطل» رنگ باخته شده، و به کلی ابتکار را از دست داده، با این که ما می بینیم هنوز باطل جولان دارد، و بسیاری از مناطق را زیر سیطره خود قرار داده است؟

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که:

---

١ ـ تفسیر «مجمع البیان»، جلد ٨، صفحه ٣٩٧.

www.makarem.ir

اولاً: با ظهور حق و آشکار شدن آن، باطل یعنی شرک و کفر و نفاق و آنچه از آن سرچشمه می گیرد، بی رنگ می گردد، و اگر به حیات خود ادامه دهد، از طریق زور و ظلم و فشار خواهد بود، و گرنه نقاب از صورتش برداشته شده، و چهره کریه آن بر جویندگان حق آشکار گشته، و منظور از آمدن حق، و محو شدن باطل، همین است. ثانیاً: برای تحقق حکومت «حق» و زوال حکومت «باطل» در پهنه جهان، علاوه بر امکاناتی که از سوی خداوند، در اختیار بندگان قرار داده شده، وجود شرائطی نیز از ناحیه آنان ضروری است، که مهمترین آنها ترتیب مقدمات برای استفاده از این امکانات است. و به تعبیر دیگر: پیروزی حق بر باطل، نه تنها در جنبه های مکتبی و منطقی و هدفی، بلکه در جنبه های اجرائی بر دو اساس قرار دارد: «فاعلیت فاعل» و «قابلیت قابل» و اگر بر اثر عدم تحقق قابلیتها در مرحله اجرا به پیروزی نرسد، دلیل بر عدم پیروزی آن نیست. چنان که قرآن ـ فی المثل ـ می گوید: ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ: «مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم»(١) اما می دانیم اجابت دعا بی قید و شرط نیست، چنان چه شرائطش حاصل شود، اجابتش قطعی است، و در غیر این صورت، نباید انتظار اجابت داشت، شرح این معنی در ذیل آیه ١٨٦ سوره «بقره» آمده است.(٢)

این، درست به آن می ماند که «طبیب حاذقی» را بر بالین بیماری حاضر کنیم، و بگوئیم: اسباب نجات تو فراهم شد، و هر گاه دارو را برای او آماده کردیم بگوئیم مشکل تو دیگر، حل شده است، در حالی که همه اینها مقتضی است نه علت تامه، بیمار باید از دارو استفاده کند، دستورات طبیب را به کار بندد، و پرهیزهای لازم را فراموش نکند، تا شفا، عینیت خارجی پیدا کند (دقت کنید).

* * *

---

١ ـ مؤمن، آیه ٦٠.

٢ ـ جلد اول، صفحه ٦٣٩.

www.makarem.ir

سپس، برای این که روشن سازد: آنچه می گوید، از سوی خداست، و هر هدایتی از ناحیه اوست، و در وحی الهی هرگز خطائی رخ نمی دهد، می افزاید: «بگو: اگر من گمراه شوم، از ناحیه خویشتن گمراه می شوم، و اگر هدایت یابم به وسیله آنچه پروردگارم، به من وحی می کند، هدایت می یابم» (قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّما أَضِلُّ عَلى نَفْسِي وَ إِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِما يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي).(١)

یعنی من نیز اگر به حال خود بمانم گمراه می شوم، چرا که پیدا کردن راه حق از میان انبوه باطل ها، جز به مدد پروردگار، ممکن نیست، و نور هدایتی که هیچ گمراهی در آن راه ندارد، نور وحی اوست. درست است که: «عقل» چراغی است پر فروغ، اما می دانیم که انسان، معصوم نیست، و شعاع این چراغ، نمی تواند همه پرده های ظلمت را بشکافد، پس شما هم بیایید دست به دامن این نور وحی الهی بزنید، تا از وادی ظلمات در آیید، و در سرزمین نور قدم بگذارید.

به هر حال، جائی که پیامبر با تمام علم و آگاهیش بدون هدایت الهی به جائی نرسد، تکلیف دیگران روشن است. و در پایان آیه، می افزاید: «او شنوا و نزدیک است» (إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ). مبادا فکر کنید: سخنان ما و شما را نمی شنود، و یا می شنود اما از ما دور است، نه او هم شنواست و هم نزدیک بنابراین ذره ای از گفتگوها و خواسته های ما از او مخفی نمی ماند.

* * *

---

١ ـ در این که: چرا در جمله اول «علی» آورده «عَلى نَفْسِي» و در جمله دوم «باء» «فَبِما يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي» بعضی از مفسران گفته اند: هر یک از این دو جمله محذوفی دارد که به قرینه دیگری حذف شده، و در اصل چنین بوده: «إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّما أَضِلُّ نَفْسِي وَ إِنِ اهْتَدَيْتُ فَإِنَّمَا اهْتَدِي لِنَفْسِي بِما يُوحى إِلَيَّ رَبِّي» (دقت کنید)، (تفسیر «روح المعانی»، ذیل آیه مورد بحث).

www.makarem.ir

٥١ وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكان قَرِيب
٥٢ وَ قالُوا آمَنّا بِهِ وَ أَنّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكان بَعِيد
٥٣ وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكان بَعِيد
٥٤ وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ما يَشْتَهُونَ كَما فُعِلَ بِأَشْياعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كانُوا فِي شَكّ مُرِيب

ترجمه:

٥١ ـ اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می شود، اما نمی توانند (از عذاب الهی) بگریزند، و آنها را از جای نزدیکی می گیرند (تعجب خواهی کرد)!

٥٢ ـ و می گویند: «به حق ایمان آوردیم»! ولی چگونه می توانند از فاصله دور به آن دسترسی پیدا کنند؟!

٥٣ ـ آنها پیش از این (که در نهایت آزادی بودند) به آن کافر شدند و دورا دور، و غایبانه (و بدون آگاهی) نسبتهای ناروا می دادند.

٥٤ ـ (سرانجام) میان آنها و خواسته هایشان جدائی افکنده شد، همان گونه که با پیروان (و هم مسلکان) آنها از قبل عمل شد، چرا که آنها در شک و تردید بودند!

تفسیر:

آنها راه فرار ندارند

در آیات مورد بحث، که آخرین آیات سوره «سبأ» است، با توجه به بحثهائی که پیرامون مشرکان لجوج در آیات پیشین گذشت، روی سخن را بار دیگر به

www.makarem.ir

پیامبر(صلی الله علیه وآله)کرده، حال این گروه را به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب الهی، مجسم می سازد، که چگونه آنها پس از گرفتاری، به فکر ایمان می افتند، اما ایمانشان سودی نخواهد داشت.

می فرماید: «اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می شود، اما نمی توانند فرار کنند، و از چنگال عذاب الهی بگریزند، و آنها را از مکان نزدیکی می گیرند و گرفتار می سازند، از بیچارگی آنها تعجب خواهی کرد» (وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكان قَرِيب).(۱)

در این که: این فریاد و فزع و بی تابی مربوط به چه زمانی است؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را مربوط به عذاب دنیا یا هنگام مرگ دانسته اند، و بعضی آن را مربوط به مجازات روز قیامت.

ولی در آخرین آیه مورد بحث، تعبیری است که نشان می دهد این آیات همه مربوط به دنیا و عذاب استیصال، و یا لحظه جان دادن است، چرا که در آخرین آیه، می گوید: «میان آنها و آنچه مورد علاقه آنها بود، جدائی افکنده می شود، همان گونه که قبل از آن درباره گروههای دیگری از کفار این عمل انجام گرفت».

این تعبیر، با عذاب روز قیامت، سازگار نیست، چرا که در آن روز همه یک جا برای حساب جمع می شوند، چنان که در آیه ۱۰۳ سوره «هود» آمده است: ذلِکَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ ذلِکَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ: «آن روزی است که همه مردم در آن جمع می شوند، و روزی است که همه آن را مشاهده می کنند»!

---

۱ ـ «وَ لَوْ تَرى» جمله شرطیه است و جزای آن محذوف است، و در تقدیر چنین است: «..لَرَأَيْتَ أَمْراً عَظِيْماً» یا «لَعَجِبْتَ مِنْ أَحْوالِهِم».

www.makarem.ir

و در آیات ٤٩ و ٥٠ سوره «واقعه» می خوانیم: قُلْ إِنَّ الأَوَّلِينَ وَ الآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلى مِيقاتِ يَوْم مَعْلُوم: «بگو، اولین و آخرین همگی برای وقت روز معینی جمع آوری می شوند».

بنابراین، منظور از جمله «أُخِذُوا مِنْ مَكان قَرِيب» این است که این افراد بی ایمان و ستمگر، نه تنها نمی توانند از حوزه قدرت خدا فرار کنند، بلکه خدا آنها را از جائی گرفتار می کند که، بسیار به آنها نزدیک است!

آیا «فرعونیان»، در امواج «نیل» که سرمایه افتخار آنها بود، دفن نشدند؟ و آیا «قارون» در میان گنجهایش به زمین فرو نرفت؟ و آیا قوم «سبأ» که داستانشان در همین سوره آمده، از نزدیکترین مکان، یعنی همان سد عظیمی که قلب آبادی آنها و مایه حیات و حرکت آنان بود، گرفتار نگشتند؟ بنابراین، خدا آنها را از نزدیکترین مکان گرفتار می سازد، تا بدانند قدرت نمائی او را.

بسیاری از پادشاهان ظالم، به وسیله نزدیکترین افرادشان به قتل رسیدند و نابود شدند، و بسیاری از قدرتمندان ستمگر از درون خانه هایشان آخرین ضربت را خوردند.

و اگر می بینیم، در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنت، نقل شده، این آیه بر خروج «سفیانی» (گروهی که پیرو مکتب ابوسفیانند و تفاله های عصر جاهلیتند و بر ضد طرفداران حق در آستانه قیام مهدی(علیه السلام) خروج می کنند) و لشکر او تطبیق شده است، که آنها به هنگام حرکت به سوی «مکّه» به قصد تسخیر آن، در صحرا گرفتار می شوند، و زمین لرزه شدیدی سبب شکافتن زمین و فرو رفتن آنها در آن می شود، در حقیقت بیان یکی از مصادیق «أُخِذُوا مِنْ مَكان قَرِيب» است، که آنها از نقطه ای که زیر پایشان است گرفتار چنگال عذاب الهی می شوند.

مضمون این حدیث را «ابن عباس»، «ابن مسعود»، «ابو هریره»، «ابو حذیفه»، «ام سلمه» و «عایشه» مطابق آنچه در کتب «اهل سنت» آمده، از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند.(۱)

و بسیاری از «تفاسیر شیعه»، مانند تفسیر «قمی»، «مجمع البیان»، «نور الثقلین»، «صافی» و جمعی از مفسران اهل سنت، مانند نویسنده تفسیر «روح المعانی»، «روح البیان» و «قرطبی» نیز آن را ذیل آیات مورد بحث آورده اند.

مرحوم «علامه مجلسی» روایات متعددی در «بحار الانوار» از امام باقر(علیه السلام)و پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) در این زمینه نقل کرده که، نشان می دهد: یکی از مصادیق آیات مورد بحث، مسأله خروج «سفیانی» به هنگام قیام مهدی(علیه السلام) است که خداوند آنها را از نزدیکترین مکان گرفته و نابود می کند.(۲)

همان گونه که بارها گفته ایم، روایاتی که در تفسیر آیات وارد می شود، غالباً به ذکر مصداقهای روشن می پردازد، و هرگز دلیلی بر محدودیت مفهوم آیات نیست.

* * *

در آیه بعد، وضع حال آنها را به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی، بیان کرده، می فرماید: «آنها می گویند ما به آن (قرآن و آورنده اش و مبدأ و معاد) ایمان آوردیم» (وَ قالُوا آمَنّا بِهِ).(۳)

«ولی چگونه آنها می توانند از آن فاصله دور دسترسی به آن پیدا کنند»؟! (وَ

---

۱ ـ تفسیر «المیزان»، جلد ۱۶، صفحه ۴۱۹.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۵۲، صفحه ۱۸۵ به بعد، باب علامات ظهور المهدی(علیه السلام)من السفیانی و الدجال.

۳ ـ ضمیر در «به» به «حق» باز می گردد که نزدیکترین مرجع به آن است، و می دانیم «حق»، در آیات گذشته به معنی «قرآن و محتوای آن و مبدأ ومعاد و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) است».

www.makarem.ir

أَنّی لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَکان بَعِید).

آری، با فرا رسیدن مرگ و عذاب استیصال، درهای بازگشت به کلی بسته می شود، و میان انسان و جبران خلافکاری های گذشته گوئی سد محکمی ایجاد می گردد، به همین دلیل، اظهار ایمان در آن هنگام، گوئی از نقطه دور دستی انجام می گیرد.

اصولاً چنین ایمانی که جنبه اضطراری دارد، و به خاطر وحشت فوق العاده از عذابی است که با چشم مشاهده می کنند، ارزشی ندارد، و لذا در آیات دیگر قرآن، می خوانیم: «اینها دروغ می گویند، اگر بازگردند همان برنامه ها را تکرار می کنند».(۱)

«تَناوُش» از ماده «نوش» (بر وزن خوف) به معنی بر گرفتن چیزی است، و بعضی آن را به معنی گرفتن با سهولت دانسته اند، یعنی آنها چگونه می توانند به آسانی به چنین هدف دور دستی راه یابند؟.

* * *

آنها چگونه می توانند، در این لحظه ای که همه چیز پایان گرفته، در مقام جبران خطاهای خویش بر آیند، و ایمان بیاورند: «در حالی که پیش از آن ـ در همان حالتی که در نهایت اختیار و آزادی اراده بودند ـ به آن کافر شدند»؟! (وَ قَدْ کَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ).

نه تنها کافر شدند، بلکه انواع اتهامات را به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و تعلیمات او بستند، و درباره جهان غیب ـ عالم ماوراء طبیعت، و قیامت و نبوت پیامبر ـ داوریهای نادرستی می کردند، «و از نقطه دور دستی نسبتهائی به آن می دادند» (وَ یَقْذِفُونَ بِالْغَیْبِ مِنْ مَکان بَعِید).

---

۱ ـ انعام، آیه ۲۸.

«قذف» چنان که گفتیم، به معنی «پرتاب کردن چیزی» است، «غیب» جهان ماوراء حس است، و «مکان بعید» به معنی نقطه دور دست است، و مجموعاً کنایه لطیفی است از کسی که بدون آگاهی و اطلاع درباره جهان ماوراء طبیعت، قضاوت می کند، همان گونه که پرتاب کردن چیزی از نقطه دور دست کمتر به هدف می خورد، این ظن و گمان و داوری آنها نیز، به هدف اصابت نمی کند.

آری، گاه پیامبر(صلی الله علیه وآله) را «ساحر» می خواندند، گاه «مجنون»، گاه «کذّاب» و گاه «قرآن» را «ساخته فکر بشر» می دانستند، و گاه «بهشت» و «دوزخ» و قیامت را به کلی انکار می کردند، تمام اینها یک نوع «رجم به غیب»، «تیر در تاریکی» و «قذف من مکان بعید» بود.

* * *

سپس، می افزاید: «سرانجام میان آنها و آنچه مورد علاقه آنان بود، به وسیله مرگ جدائی افکنده می شود، همان گونه که با گروه های مشابه آنها از قبل چنین عمل شد» (وَ حِیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ ما یَشْتَهُونَ کَما فُعِلَ بِأَشْیاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ).

در یک لحظه دردناک مشاهده می کنند که تمام اموال و ثروتها، تمام کاخها و مقامها، و تمام آرزوها از آنها جدا می شود، آنهائی که سخت به یک درهم و دینار چسبیده بودند، و دل از کمترین امکانات مادی بر نمی کندند، چه حالی خواهند داشت، در آن لحظه که باید با همه آن یک باره وداع گویند، و چشم بپوشند، و به سوی آینده ای تاریک و وحشتناک، گام بردارند؟

برای جمله «حِیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ ما یَشْتَهُونَ» (میان آنها و آنچه علاقه داشتند جدائی افکنده می شود) دو تفسیر بیان کرده اند:

نخست تفسیری است که در بالا گفته شد، دیگر این که: آنها می خواهند ایمان بیاورند و گذشته را جبران کنند، اما میان آنها و این تقاضا جدائی افکنده

www.makarem.ir

خواهد شد.

ولی تفسیر اول، با معنی جمله «ما یَشْتَهُونَ» مناسبتر است، به علاوه، در آیات قبل، جمله (أَنّی لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَکان بَعِید) مسأله عدم دسترسی آنها به ایمان در هنگام مرگ، و عذاب استیصال آمده بوده، و نیاز به تکرار نیست.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که: بسیاری از مفسران این آیات را ناظر به مجازات روز قیامت و ندامت گناهکاران در عرصه محشر دانسته اند، ولی چنان که گفتیم، آخرین آیه مورد بحث، با توجه به جمله «کَما فُعِلَ بِأَشْیاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ» با این معنی سازگار نیست، بلکه، منظور لحظه مرگ و مشاهده عذاب نابود کننده الهی است.

و چه زیبا می گوید امیر مؤمنان علی(علیه السلام) که، لحظات جان دادن و جدائی از نعمتهای دنیا را در کلمات نورانیش، به روشنترین وجه ترسیم می کند:

اجْتَمَعَتْ عَلَیْهِمْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ، وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ، فَفَتَرَتْ لَها أَطْرافُهُمْ وَ تَغَیَّرَتْ لَها أَلْوانُهُمْ!

ثُمَّ ازْدادَ الْمَوْتُ فِیهِمْ وُلُوجاً، فَحِیلَ بَیْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَیْنَ مَنْطِقِهِ، وَ إِنَّهُ لَبَیْنَ أَهْلِهِ، یَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَ یَسْمَعُ بِأُذُنِهِ...

یُفَکِّرُ فِیمَ أَفْنی عُمْرَهُ؟ وَ فِیمَ أَذْهَبَ دَهْرَهُ؟ وَ یَتَذَکَّرُ أَمْوالاً جَمَعَها أَغْمَضَ فِی مَطالِبِها وَ أَخَذَها مِنْ مُصَرَّحاتِها وَ مُشْتَبِهاتِها...!

فَهُوَ یَعَضُّ یَدَهُ نَدامَةً عَلَی ما أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَ یَزْهَدُ فِیما کانَ یَرْغَبُ فِیهِ أَیّامَ عُمُرِهِ، وَ یَتَمَنّی أَنَّ الَّذِی کانَ یَغْبِطُهُ بِها وَ یَحْسُدُهُ عَلَیْها قَدْ حازَها دُونَهُ!

«سکرات مرگ، و حسرت از دست دادن نعمتهای دنیا، به آنها هجوم می آورد، اعضای بدنشان به سستی می گراید و رنگ، از چهره آنها می پرد!

www.makarem.ir

سپس، پنجه مرگ در آنها بیشتر نفوذ می کند، آن چنان که زبانش از کار می افتد، در حالی که در میان خانواده خود قرار دارد، با چشم می بیند و با گوش می شنود (اما یارای سخن گفتن در او نیست!).

در این می اندیشد که: عمر خویش را در چه راهی تباه کرد؟ دوران زندگی خود را در چه راهی گذراند؟ به یاد ثروتهائی می افتد که، بدون توجه به حلال و حرام بودن جمع آوری کرد، و هرگز در طریق تحصیل آنها نیندیشید.

انگشت حسرت، به دهان می گیرد، و دست خود را از پشیمانی می گزد، چرا که به هنگام مرگ مسائلی بر او روشن می شود که تا آن زمان مخفی مانده بود، او در این حال نسبت به آنچه در دوران زندگی به شدت به آن علاقه داشت بی اعتنا می شود، آرزو می کند: ای کاش! کسانی که در گذشته به ثروت او غبطه می خوردند، و بر آن حسد می‌ورزیدند، این اموال در اختیار آنان بود، و نه او».(۱)

بالاخره، در آخرین جمله آیه مورد بحث، می گوید: «علت همه این مسائل آن است که آنها پیوسته در حال شک و تردید به سر می بردند» و طبعاً چنین سرنوشتی در انتظار آنها بود (إِنَّهُمْ كانُوا فِی شَکٍّ مُرِیب).

* * *

۱ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۰۹.

www.makarem.ir

پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده، که پیش از فوتِ فرصتها بیدار می شوند، و به جبران آنچه از آنها فوت شده، می پردازند!

بارالها! دام دنیا سخت است، و دشمن زورمند و قوی است، اگر لطف تو یار نشود، کار ما زار است!

خداوندا! ما را از کسانی قرار ده، که به هنگام روی آوردن نعمتها به شکر می پردازند، و مغرور و غافل نمی شوند، و به هنگام روی آوردن مصیبتها جزع نمی کنند، بلکه عبرت می گیرند!

آمِیْنَ یا رَبَّ العالَمِیْنَ

پایان سوره سبأ

۱۷ / جمادی الاول / ۱٤۰٤

۱ / ۱۲ / ۱۳٦۲

صفحه ١٧٧

سوره فاطر

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ٤٥ آیه است

تاریخ شروع
١٨ / جمادی الاول / ١٤٠٤
٢ / ١٢ / ١٣٦٢

www.makarem.ir

www.makarem.ir

محتوای سوره فاطر

این سوره، که گاه سوره «فاطر» و گاه سوره «ملائکه» نامیده شده (به خاطر سر آغاز آن که با عنوان «فاطر» و «ملائکه» شروع می شود) از سوره های «مکّی» است، هر چند بعضی دو آیه آن را استثناء کرده و «مدنی» شمرده اند (آیات ۲۹ و ۳۲) ولی، هیچ دلیل روشنی بر این استثناء در دست نیست.

و از آنجا که این سوره مکّی است محتوای عمومی سوره های مکّی یعنی سخن از «مبدأ»، «معاد»، «مبارزه با شرک»، دعوت رسالت انبیاء، ذکر نعمتهای پروردگار و سرنوشت مجرمان در روز جزا در آن کاملاً منعکس است.

آیات این سوره را در پنج بخش می توان خلاصه کرد:

۱ ـ بخش مهمی از آیات این سوره، پیرامون نشانه های عظمت خداوند در عالم هستی و دلائل توحید سخن می گوید.

۲ ـ بخش دیگری از آن از ربوبیت پروردگار، و تدبیر او نسبت به عموم جهان و خصوص انسان، و خالقیت و رازقیت او، و آفرینش انسان از خاک، و مراحل تکامل او بحث می کند.

۳ ـ بخش دیگر پیرامون «معاد»، و نتائج اعمال در آخرت، و رحمت گسترده الهی در این جهان، و سنت تخلف ناپذیر او درباره مستکبران است.

٤ ـ قسمتی از آیات آن نیز، اشاره به مسأله «رهبری انبیاء»، و مبارزه پی گیر و مستمرشان با دشمنان لجوج و سرسخت، و دلداری پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در این زمینه می باشد.

۵ ـ سرانجام، بخشی از آن بیان «مواعظ و اندرزهای الهی» در زمینه های

www.makarem.ir

مختلف است، که مکمل بحثهای گذشته می باشد.

بعضی از مفسران، تمام این سوره را در یک حلقه خلاصه کرده اند و آن مسأله «قاهریت خداوند» در تمام زمینه هاست.(۱)

این سخن، گر چه با توجه به قسمت قابل توجهی از آیات سوره، متناسب به نظر می رسد، ولی در عین حال وجود بخشهای مختلف دیگر را در این سوره نمی توان انکار کرد.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمَلائِکَةِ دَعَتْهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ ثَلاثَةُ أَبْواب مِنَ الْجَنَّةِ أَنِ ادْخُلْ مِنْ أَیِّ الأَبْوَابِ شِئْتَ!: «هر کس سوره فاطر را بخواند در روز قیامت، سه در از درهای بهشت، او را به سوی خود دعوت می کند، که از هر کدام می خواهی وارد شو»!.(۲)

با توجه به این که: می دانیم درهای بهشت همان عقائد و اعمال صالحی است که سبب وصول به بهشت می شود، همان گونه که در بعضی از روایات دری به عنوان «باب المجاهدین» یا مانند آن ذکر شده، ممکن است این روایت اشاره به ابواب سه گانه اعتقاد به «توحید»، «معاد» و «رسالت پیامبر»(صلی الله علیه وآله) باشد.

در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «دو سوره قرآن مجید (پشت سر هم قرار دارد) سوره «سبأ» و سوره «فاطر» که با «الحمد للّه» آغاز می شود، هر کس آنها را در شب بخواند خدا او را در کنف حمایت خود حفظ می کند، و هر کس در روز بخواند ناراحتی به او نمی رسد، و آن قدر خدا خیر دنیا و آخرت به او

---

۱ ـ تفسیر «فی ظلال»، آغاز سوره «فاطر».

۲ ـ «مجمع البیان»، آغاز سوره «فاطر».

www.makarem.ir

می بخشد، که بر قلب کسی خطور نکرده، و آرزوی کسی به آن نرسیده است».(۱)
چنان که قبلاً هم گفته ایم: قرآن برنامه عمل است، و تلاوت آن سر آغازی است برای تفکر و ایمان، و آن نیز وسیله ای است برای عمل به محتوای آن و این همه پاداشهای عظیم نیز از همین جا و با همین شرائط تحقق می یابد (دقت کنید).

* * *

۱ ـ «ثواب الاعمال»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ٣٤٥.

www.makarem.ir

۱ الْحَمْدُ لِلّهِ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ جاعِلِ الْمَلائِكَةِ رُسُلاً أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ ما يَشاءُ إِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

۲ ما يَفْتَحِ اللّهُ لِلنّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها وَ ما يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

۳ يا أَيُّهَا النّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خالِقٍ غَيْرُ اللّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرْضِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ فَأَنّى تُؤْفَكُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ ستایش مخصوص خداوندی است آفریننده آسمانها و زمین، که فرشتگان را رسولانی قرار داد دارای بالهای دو گانه و سه گانه و چهار گانه، او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید، او بر هر چیزی تواناست!

۲ ـ هر رحمتی را خدا به روی مردم بگشاید، کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد; و هر چه را امساک کند، کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست; و او عزیز و حکیم است!

۳ ـ ای مردم! به یاد آورید نعمت خدا را بر شما; آیا آفریننده ای جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟! هیچ معبودی جز او نیست; با این حال چگونه به سوی باطل منحرف می شوید؟!

www.makarem.ir

تفسیر:

گشاینده درهای بسته او است!

آغاز این سوره ـ مانند سوره های «حمد»، «سبأ» و «کهف» ـ با حمد پروردگار شروع می شود، حمد و ستایش او به خاطر آفرینش جهان پهناور هستی، می فرماید: «حمد مخصوص خداوندی است که، خالق آسمانها و زمین است»، و همه نعمتها و مواهب هستی از وجود ذی جود او سرچشمه می گیرد (الْحَمْدُ لِلّهِ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ).

«فاطِر» از ماده «فطور»، در اصل به معنی شکافتن از طول است، و از آنجا که آفرینش موجودات همانند شکافته شدن ظلمت عدم، و بیرون آمدن نور هستی است، این تعبیر در مورد خلقت و آفرینش، به کار می رود، مخصوصاً با توجه به علوم روز که می گوید: مجموعه عالم هستی در آغاز توده واحدی بوده، که تدریجاً شکافته شده، و بخشهائی از آن جدا گردیده، اطلاق کلمه «فاطر» بر ذات پاک خداوند، مفهوم تازه تر و روشنتری به خود می گیرد.(۱)

آری او را به خاطر خالقیتش حمد و سپاس می گوئیم، چرا که هر چه هست از ناحیه اوست، و هیچ کس جز او چیزی از خود ندارد.

و از آنجا که تدبیر این عالم، از سوی پروردگار ـ به حکم این که عالم، عالم اسباب است ـ بر عهده فرشتگان گذارده شده، بلافاصله از آفرینش آنها و قدرتهای عظیمی که پروردگار در اختیارشان گذارده سخن می گوید.

«خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد، که دارای بالهای دو گانه و سه گانه و چهار گانه اند» (جاعِلِ الْمَلائِکَةِ رُسُلاً أُولِی أَجْنِحَةٍ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ).

---

۱ ـ درباره معنی «فاطر» و «فطور» در جلد دهم، صفحه ۲۸۷ (ذیل آیه ۱۰ سوره «ابراهیم») و همچنین در جلد پنجم، صفحه ۱۷۱ (ذیل آیه ١٤ سوره «انعام») نیز سخن گفته ایم.

پس از آن می افزاید: «خداوند هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید، چرا که او بر هر چیزی قادر و توانا است» (يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ ما يَشاءُ إِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

در اینجا سه سؤال مطرح است:

نخست این که، رسالت ملائکه و فرشتگان که در آیه فوق آمده، در چه چیز است؟ آیا رسالت تشریعی است؟، یعنی همان پیام آوردن از سوی خدا برای انبیاء، یا رسالت تکوینی است؟ یعنی به عهده گرفتن مأموریتهای مختلف در جهان آفرینش، چنان که در بحث نکات به آن اشاره خواهد شد، و یا هر دو جهت است؟

با توجه به این که: در جمله قبل، سخن از آفرینش آسمانها و زمین بود، و در جمله مورد بحث، سخن از بالهای متعدد فرشتگان، که نشانه های قدرت آنهاست، و نیز با توجه به این که: عنوان رسالت را برای همه فرشتگان قائل شده (توجه داشته باشید: الملائکه جمعی است که با الف و لام همراه است و معنی عموم می دهد) چنین به نظر می رسد: رسالت در اینجا در معنی وسیع و گسترده ای به کار رفته، که هم «رسالت تشریعی» را شامل می شود و هم «رسالت تکوینی» را.

اطلاق رسالت، بر «رسالت تشریعی» و آوردن پیام وحی به انبیاء، در قرآن فراوان است، ولی اطلاق آن بر «رسالت تکوینی» نیز کم نیست.

در آیه ۲۱ سوره «یونس» می خوانیم: إِنَّ رُسُلَنا يَكْتُبُونَ ما تَمْكُرُونَ: «رسولان ما (فرشتگان ما) مکرهای شما را می نویسند».

و در آیه ٦١ «انعام» می خوانیم: حَتّى إِذا جاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا: «تا زمانی که مرگ یکی از شما فرا رسد، رسولان ما قبض روح او می کنند».

www.makarem.ir

در آیه ۳۱ سوره «عنکبوت» در مورد فرشتگانی که مأمور در هم کوبیدن سرزمین قوم «لوط» بودند آمده است: وَ لَمّا جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالُوا إِنّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَها كانُوا ظالِمِينَ: «هنگامی که رسولان ما نزد ابراهیم آمدند گفتند: ما اهل این آبادی را هلاک خواهیم کرد; چرا که مردمی ستمگرند».

در آیات دیگر قرآن نیز، می بینیم مأموریتهای مختلفی بر عهده فرشتگان گذاشته شده، که رسالتهای آنها محسوب می شود، بنابراین، رسالت، مفهوم وسیعی دارد.

دیگر این که، منظور از بالهای فرشتگان، آن هم بالهای دو گانه و سه گانه و چهار گانه چیست؟ بعید نیست، منظور از بال و پر، در اینجا قدرت جولان و توانائی بر فعالیت بوده باشد، که بعضی از آنها نسبت به بعضی برتر، و دارای توانائی بیشترند.

و لذا، برای آنها سلسله مراتب در بالها قائل شده که بعضی: دارای چهار بال (مثنی = دو دو) و بعضی دارای شش بال و بعضی دارای هشت بالند.

«أَجْنِحَه» جمع «جناح» (بر وزن جمال) به معنی بال پرندگان است که همانند دست، برای انسان می باشد، و از آنجا که بال وسیله نقل و انتقال پرندگان و حرکت و فعالیت آنها است، گاهی این کلمه در «فارسی» یا در «عربی» به عنوان کنایه از وسیله حرکت و اعمال قدرت و توانائی به کار می رود، مثلاً گفته می شود: فلان کس بال و پرش سوخته شد، کنایه از این که: نیروی حرکت و توانائی از او سلب گردید، یا فلان کس را زیر بال و پر خود گرفت، یا انسان باید با دو بال علم و عمل پرواز کند، و امثال این تعبیرات، که همگی بیانگر معنی کنائی این کلمه است.

www.makarem.ir

در موارد دیگر نیز، تعبیراتی مانند «عرش»، «کرسی»، «لوح» و «قلم» دیده می شود، که معمولاً توجه به مفاهیم معنوی آنها است نه جسم مادی آنها.

البته، بدون قرینه نمی توان الفاظ قرآنی را بر غیر معانی ظاهری آنها حمل کرد، اما در آنجا که پای قرائن روشن در کار است مشکلی ایجاد نمی شود.

در بعضی از روایات آمده است: «جبرئیل» (پیک وحی خداوند) ششصد بال دارد! و هنگامی که با این حالت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را ملاقات کرد، ما بین زمین و آسمان را پر کرده بود»!.(۱)

یا این که: «خداوند فرشته ای دارد که ما بین نرمی گوش او تا چشمش به اندازه پانصد سال راه به وسیله پرنده ای (تیز پرواز) است»!.(۲)

یا این که: در «نهج البلاغه» هنگامی که سخن از عظمت فرشتگان پروردگار در میان است، می فرماید: وَ مِنْهُمُ الثّابِتَةُ فِی الأَرَضِینَ السُّفْلَی أَقْدامُهُمْ وَ الْمارِقَةُ مِنَ السَّماءِ الْعُلْیا أَعْناقُهُمْ وَ الْخارِجَةُ مِنَ الأَقْطارِ أَرْکانُهُمْ وَ الْمُناسِبَةُ لِقَوائِمِ الْعَرْشِ أَکْتافُهُمْ: «بعضی از فرشتگان چنان عظمت دارند که پاهایشان در طبقات پائین زمین ثابت است، و گردنشان از آسمان برین برتر، ارکان وجودشان از اقطار جهان بیرون رفته، و شانه هایشان برای حمل عرش پروردگار متناسب است»!.(۳)

پیدا است: این گونه تعبیرات را بر جنبه های جسمانی مادی نمی توان حمل کرد، بلکه بیانگر عظمت معنوی و ابعاد قدرت آنها است.

اصولاً می دانیم بال تنها برای حرکت در جو زمین به کار می رود; چرا که اطراف کره زمین را هوای فشرده گرفته، و پرندگان، به وسیله بالشان روی امواج هوا قرار می گیرند، و می توانند بالا و پائین بروند، ولی از محیط جو زمین که

---

۱ و ۲ ـ تفسیر «علی بن ابراهیم»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ٣٤٩.

۳ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۱.

www.makarem.ir

خارج شویم، در آنجا که هوا نیست، بال، کوچکترین تأثیری برای حرکت ندارد، و از این نظر درست مانند سائر اعضاء می باشد.

از این گذشته، فرشته ای که پاهای او در اعماق زمین و سر او از برترین آسمان بالاتر است، نیازی به پرواز جسمانی ندارد!

بحث در این که: «فرشته» جسم لطیف است یا از مجردات، بحث دیگری است که در نکات به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد، فعلاً منظور آن است که بدانیم، بال و پر آنها وسیله فعالیت و حرکت و قدرت است، که قرائن فوق برای این هدف به قدر کافی گویا است، همان گونه که در بحث «عرش» و «کرسی» گفتیم، این دو کلمه گر چه به معنی تختهای «پایه بلند» و «پایه کوتاه» است، اما مسلماً منظور از آن قدرت پروردگار در ابعاد مختلف جهان می باشد.

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) آمده است: المَلائِکَةُ لایَأْکُلُونَ وَ لایَشْرَبُونَ وَ لایَنْکِحُونَ، وَ إِنَّما یَعِیْشُونَ بِنَسِیمِ الْعَرْشِ: «فرشتگان نه غذا می خورند، نه آب می نوشند، و نه ازدواج می کنند، آنها تنها با نسیم عرش زنده اند»!؟.(۱)-(۲)

سومین سؤال این است: آیا جمله: یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ: «هر چه بخواهد بر آفرینش خود می افزاید» اشاره به افزایش بال و پر فرشتگان است، آن گونه که بعضی از مفسران گفته اند، و یا معنی وسیعی دارد که هم آن را شامل می شود، و هم سایر افزایشهائی که در آفرینش موجودات صورت می گیرد؟

مطلق بودن جمله از یکسو، و بعضی از روایات اسلامی که در تفسیر آیات فوق وارد شده از سوی دیگر، نشان می دهد که معنی دوم مناسبتر است.

---

۱ ـ تفسیر «علی بن ابراهیم»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ۳٤۹.

۲ ـ و درباره معنی «عرش» به طور مشروح در جلد ششم، صفحه ۲۰٤، ذیل آیه ٥٤ سوره «اعراف» بحث کرده ایم.

از جمله، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) آمده است: در تفسیر این جمله فرمود: هُوَ الْوَجْهُ الْحَسَنُ، وَ الشَّعْرُ الْحَسَنُ، وَ الصَّوْتُ الْحَسَنُ: «منظور، صورت زیبا، و موی زیبا، و صدای خوش است»!.(۱)

در حدیث دیگری از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: حَسِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْواتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْناً وَ قَرَأَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ ما يَشاءُ: «قرآن را با صدای خوش زینت بخشید; چرا که صدای خوب، بر زیبائی قرآن، می افزاید، سپس این آیه را تلاوت فرمود: يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ ما يَشاءُ».(۲)

* * *

بعد از بیان خالقیت پروردگار، و رسالت فرشتگان، که واسطه فیض اند، سخن، از رحمت او به میان می آورد، که زیربنای تمام عالم هستی است، می فرماید: «آنچه را خداوند از رحمت برای مردم بگشاید، کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد» (ما يَفْتَحِ اللّهُ لِلنّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها).

«و آنچه را باز دارد، و امساک کند، کسی بعد از او قادر به فرستادن آن نیست» (وَ ما يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ).

«چرا که او قدرتمندی است شکست ناپذیر، و در عین حال حکیم و آگاه» (وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

خلاصه این که: تمام خزائن رحمت نزد او است، و هر کس را لایق ببیند مشمول آن می سازد، و هر کجا حکمتش اقتضا کند، درهای آن را می گشاید، و اگر جمله جهانیان دست به دست هم بدهند، تا دری را که او گشوده است ببندند، یا دری را که او بسته بگشایند، هرگز قادر نخواهند بود، و این در حقیقت شاخه

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث، «قرطبی» نیز در تفسیرش همین حدیث را ذیل آیه مورد بحث آورده است.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۹۳.

www.makarem.ir

مهمی از توحید است که منشأ شاخه های دیگری می باشد (دقت کنید).

شبیه این معنی، در سایر آیات قرآن نیز آمده، آنجا که می گوید: وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ إِلاّ هُوَ وَ إِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلا رادَّ لِفَضْلِهِ یُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ: «اگر خداوند (برای امتحان یا کیفر خطا) زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او آن را بر طرف نخواهد کرد، و اگر اراده خیری برای تو کند هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد، او به هر کس از بندگانش بخواهد فضل خود را می رساند، و او غفور و رحیم است».(۱)

* * *

در اینجا به چند «امر» باید توجه کرد:

۱ ـ تعبیر به «یَفْتَحِ» که از ماده «فتح» به معنی گشودن است، اشاره به وجود خزائن رحمت الهی است که در آیات دیگر قرآن نیز، به آن اشاره شده است، و جالب این که: این خزائن چنانند که به محض گشوده شدن، بر خلایق جاری می شوند، و نیاز به چیز دیگری نیست، و هیچ کس مانع از آن نتواند شد.

مقدم داشتن گشایش رحمت، بر امساک آن، به خاطر این است که: همیشه خداوند رحمتش، بر غضبش پیشی دارد.

۲ ـ تعبیر به «رحمت» معنی بسیار وسیع و گسترده ای دارد، که تمام مواهب جهان را شامل می شود، گاه، جنبه معنوی دارد، و گاه، جنبه مادی، به همین دلیل، گاه، که انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود بسته می بیند، احساس می کند، رحمت الهی بر قلب و جان او روان است، لذا شاد و خرسند است، آرام و مطمئن، هر چند در تنگنای زندان گرفتار باشد.

اما به عکس، گاه، انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود گشوده می بیند،

---

۱ ـ یونس، آیه ۱۰۷.

اما گوئی درِ رحمت الهی بر جان او بسته شده، چنان خود را در تنگنا و فشار احساس می کند که دنیا با تمام وسعتش برای او یک زندان، تاریک و وحشتناک می شود، و این چیزی است که برای بسیاری از مردم، محسوس و ملموس است.

۳ ـ تعبیر به دو وصف «عزیز و حکیم» بیانگر قدرت او بر «ارسال» و «امساک» رحمت است، و در عین حال، اشاره به این حقیقت می باشد که این گشودن و بستن در، همه جا، بر اساس حکمت است، چرا که قدرت او با حکمتش آمیخته است.

به هر حال، توجه به محتوای این آیه، چنان آرامشی به انسان مؤمن می دهد که در برابر تمام حوادث، مقاوم می شود، از هیچ مشکلی نمی ترسد و از هیچ پیروزی مغرور نمی گردد.(۱)

* * *

در آیه بعد، به مسأله «توحید عبادت» بر اساس «توحید خالقیت و رازقیت» اشاره کرده می فرماید:

«ای مردم! نعمت خداوند بر خودتان را به یاد آورید» (یا أَیُّهَا النّاسُ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ).

درست فکر کنید: این همه مواهب و برکات، و این همه امکانات حیاتی که در اختیار شما قرار گرفته و در آن غوطهورید، منشأ اصلی و سرچشمه آنها

---

۱ ـ قابل توجه این که: ضمیر در «فلا ممسک لها» به صورت مؤنث آمده، و در «فلا مرسل له» به صورت مذکر، چرا که مرجع اولی کلمه «رحمت»، و دومی کلمه «ما» و نیز «من بعده» ظاهراً به خداوند باز می گردد، یعنی بعد از خداوند هیچ کس قادر به گشودن نیست.

این احتمال نیز داده شده است که: ضمیر به «امساک» برگردد یعنی «من بعد امساک اللّه» که از نظر معنی تفاوت چندانی ندارد.

www.makarem.ir

کیست؟!

«آیا خالقی غیر از خدا، از آسمان و زمین به شما روزی می دهد»؟ (هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیْرُ اللّهِ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرْضِ).

چه کسی نور حیاتبخش آفتاب، و قطرات زنده کننده باران، و امواج روح پرور نسیم را از آسمان به سوی شما می فرستد؟ و چه کسی معادن و ذخائر زمین و مواد غذائی و انواع گیاهان و میوه ها و برکات دیگر را از این زمین برای شما خارج می کند؟ اکنون که می دانید: سرچشمه همه این برکات اوست، پس بدانید «معبودی جز او وجود ندارد و عبادت و پرستش تنها شایسته ذات پاک اوست» (لا إِلهَ إِلاّ هُوَ). «با این حال، چگونه از طریق حق به سوی باطل منحرف می شوید؟ و به جای اللّه در برابر بتها، سجده می کنید»؟ (فَأَنّی تُؤْفَکُونَ).

«تُؤْفَکُونَ» از ماده «افک» (بر وزن فکر) چنان که قبلاً نیز گفته ایم، به هر چیزی گفته می شود که از حالت اصلیش دگرگون گردد، لذا به هر سخنی که از حق، انحراف پیدا کند «افک» می گویند، و این که: می بینیم به معنی «دروغ و تهمت» به کار می رود از همین نظر است، منتهی بعضی معتقدند: این کلمه بیانگر دروغ و تهمتهای بزرگ است.

* * *

نکته:

ملائکه در قرآن مجید

در قرآن مجید از «ملائکه» فراوان یاد شده است.

آیات زیادی از قرآن درباره صفات، ویژگیها، مأموریت ها و وظائف فرشتگان سخن می گوید، حتی قرآن، ایمان به ملائکه را در ردیف ایمان به خدا و انبیاء و کتب آسمانی، قرار داده است، و این دلیل بر اهمیت بنیادی این

www.makarem.ir

مسأله است: آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ: «پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده، و مؤمنان نیز به خدا و فرشتگان او و کتابها و رسولانش همگی ایمان دارند».(۱)

بدون شک، وجود فرشتگان از امور غیبیه ای است که برای اثبات آن با این صفات و ویژگیها راهی جز ادله نقلیه نیست، و به حکم ایمان به غیب آنها را باید پذیرفت.

* * *

قرآن مجید روی هم رفته ویژگیهای آنها را چنین می شمرد:

۱ ـ فرشتگان موجوداتی عاقل و با شعورند، و «بندگان گرامی خدا هستند»، (بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ).(۲)

۲ ـ «آنها سر بر فرمان خدا دارند و هرگز معصیت او نمی کنند» (لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ).(۳)

۳ ـ آنها وظائف مهم و بسیار متنوعی از سوی خداوند بر عهده دارند:

گروهی حاملان عرشند.(٤)

و گروهی مدبرات امرند.(٥)

گروهی فرشتگان قبض ارواحند.(٦)

و گروهی مراقبان اعمال بشرند.(۷)

---

۱ ـ بقره، آیه ۲۸۵.

۲ ـ انبیاء، آیه ۲٦.

۳ ـ انبیاء، آیه ۲۷.

٤ ـ حاقه، آیه ۱۷.

٥ ـ نازعات، آیه ٥.

٦ ـ اعراف، آیه ۳۷.

۷ ـ انفطار، آیات ۱۰ تا ۱۳.

www.makarem.ir

گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند.(۱)

گروهی مأمور عذاب و مجازات اقوام سرکشند.(۲)

گروهی امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در جنگها هستند.(۳)

و بالاخره، گروهی مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی برای انبیاء می باشند(٤) که اگر بخواهیم یک یک وظائف و مأموریتهای آنها را بر شمریم، بحث به درازا می کشد.

٤ ـ آنها پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس خداوند هستند، چنان که در آیه ۵ سوره «شوری» می خوانیم: وَ الْمَلائِکَةُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الأَرْضِ: «فرشتگان تسبیح و حمد پروردگار خود را به جا می آورند، و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند».

۵ ـ با این حال، انسان به حسب استعداد تکامل، از آنها برتر و والاتر است، تا آنجا که همه فرشتگان بدون استثناء، به خاطر آفرینش آدم به سجده افتادند، و آدم معلم آنها گشت.(۵)

٦ ـ آنها گاه به صورت انسان در می آیند، و بر انبیاء، و حتی غیر انبیاء ظاهر می شوند، چنان که در سوره «مریم» می خوانیم: «فرشته بزرگ الهی به صورت انسان موزون بر مریم ظاهر شد» (فَأَرْسَلْنا إِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیّاً).(٦)

در جای دیگر، به صورت انسان هائی بر «ابراهیم» و بر «لوط» ظاهر شدند.(۷)

---

۱ ـ انعام، آیه ٦۱.

۲ ـ هود، آیه ۷۷.

۳ ـ احزاب، آیه ۹.

٤ ـ نحل، آیه ۲.

۵ ـ بقره، آیات ۳۰ تا ۳٤.

٦ ـ مریم، آیه ۱۷.

۷ ـ هود، آیات ٦۹ و ۷۷.

www.makarem.ir

حتی از ذیل این آیات، استفاده می شود که: قوم «لوط» نیز آنها را در همان اشکال موزون انسانی دیدند.(۱) آیا ظهور، در چهره انسان، یک واقعیت عینی است؟ یا به صورت تمثل و تصرف در قوّه ادراک؟ ظاهر آیات قرآن، معنی اول است، هر چند بعضی از مفسران بزرگ، معنی دوم را برگزیده اند. ۷ ـ از روایات اسلامی استفاده می شود: تعداد آنها به قدری زیاد است که به هیچ وجه قابل مقایسه با انسان نیست، چنان که در روایتی از امام صادق(علیه السلام)می خوانیم: هنگامی که از آن حضرت پرسیدند: آیا عدد فرشتگان بیشترند یا انسانها؟ فرمود: «سوگند به خدائی که جانم به دست او است، فرشتگان خدا در آسمانها بیشترند از عدد ذرات خاکهای زمین، و در آسمان جای پائی نیست مگر این که: در آنجا فرشته ای تسبیح و تقدیس خدا می کند».(۲) ۸ ـ آنها نه غذا می خورند، نه آب می نوشند، و نه ازدواج دارند، چنان که در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: المَلائِکَةُ لایَأْکُلُونَ وَ لایَشْرَبُونَ وَ لایَنْکِحُونَ، وَ إِنَّما یَعِیْشُونَ بِنَسِیمِ الْعَرْشِ: «فرشتگان غذا نمی خورند، آب نمی نوشند و ازدواج نمی کنند، بلکه با نسیم عرش الهی زنده اند»!.(۳) ۹ ـ آنها نه خواب دارند، نه سستی و غفلت، چنان که علی(علیه السلام) در حدیثی چنین می گوید: فَلَیْسَ فِیْهِمْ فَتْرَةٌ، وَ لا عِنْدَهُمْ غَفْلَةٌ، وَ لا فِیْهِمْ مَعْصِیَةٌ... لایَغْشاهُمْ نَوْمُ الْعُیُونِ وَ لا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَ لا فَتْرَةُ الأَبْدانِ، لَمْ یَسْکُنُوا الأَصْلابَ وَ لَمْ تَضُمُّهُمُ الأَرْحامُ: «در آنها نه سستی است، و نه غفلت، و نه عصیان... خواب بر آنها چیره نمی گردد و عقل آنها گرفتار سهو و نسیان نمی شود، بدن آنها به سستی نمی گراید ، و در صلب پدران و رحم مادران قرار نمی گیرند».(٤)

۱۰ ـ آنها مقامات مختلف و مراتب متفاوت دارند، بعضی همیشه در رکوعند و بعضی همیشه در سجود: وَ ما مِنّا إِلاّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ * وَ إِنّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ * وَ

---

۱ ـ هود، آیه ۷۸.

۲ ـ «بحار الانوا»، جلد ۵۹، صفحه ۱۷٦، حدیث ۷ ـ روایات فراوان دیگری در این زمینه نیز نقل شده است.

۳ ـ «بحار الانوار»، جلد ۵۹، صفحه ۱۷٤، حدیث ٤.

٤ ـ «بحار الانوار»، جلد ۵۹، صفحه ۱۷۵.

www.makarem.ir

إِنّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ: «هر یک از ما مقام معلومی دارد * ما همواره صف کشیده منتظر فرمان او هستیم * و پیوسته تسبیح او می گوئیم».(١)

امام صادق(علیه السلام) می گوید: وَ إِنَّ لِلّهِ مَلائِکَةً رُکَّعاً إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ وَ إِنَّ لِلّهِ مَلائِکَةً سُجَّداً إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ: «خداوند فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در رکوعند، و فرشتگانی دارد که تا قیامت در سجودند»!.(٢)

* * *

آیا با این اوصاف که برای فرشتگان ذکر شد، آنها موجوداتی مجرّدند یا مادی؟!

بدون شک، با این اوصاف نمی توانند از این ماده کثیف عنصری باشند، ولی مانعی ندارد که از اجسام لطیفی آفریده شده باشند، اجسامی مافوق این ماده معمولی که ما با آن آشنا هستیم.

اثبات «تجرد مطلق» برای فرشتگان ـ حتی از زمان و مکان و اجزاء ـ کار آسانی نیست، و تحقیق در این مسأله نیز فایده زیادی در بر ندارد، مهم آن است که: ما فرشتگان را به اوصافی که قرآن و روایات مسلم اسلامی توصیف کرده بشناسیم، و آنها را صنف عظیمی از موجودات والا و برجسته خداوند بدانیم، بی آن که مقامی جز مقام بندگی و عبودیت برای آنها قائل باشیم، و آنها را شریک خداوند در خلقت، یا عبادت بدانیم، که این شرک و کفر محض است.

---

١ ـ صافات، آیات ١٦٤ تا ١٦٦.

٢ ـ «بحار الانوار»، جلد ٥٩، صفحه ١٧٤.

برای آگاهی بیشتر از اوصاف ملائکه و اصناف آنها به کتاب «السماء و العالم» «بحار الانوار»، ابواب ملائکه، جلد ٥٩، صفحات ١٤٤ تا ٣٢٦ مراجعه فرمائید، (همچنین «نهج البلاغه»، خطبه های اول و ٩١ ـ خطبه اشباح ـ و ١٠٩ و ١٧١).

www.makarem.ir

در بحث، پیرامون فرشتگان، به همین مقدار قناعت می کنیم، و تفصیل را به کتبی که بالخصوص در این زمینه نگاشته شده موکول می نمائیم.

در بسیاری از عبارات «تورات» از فرشتگان تعبیر به «خدایان» می کند، که تعبیری است شرک آلود، و از نشانه های تحریف «تورات» کنونی است، ولی «قرآن مجید» از این گونه تعبیرات پاک و منزه است، چرا که برای آنها مقامی جز بندگی و عبادت، و اجرای فرمانهای الهی قائل نشده است، و حتی چنان که گفتیم، از آیات مختلف قرآن بر می آید که: مقام انسان کامل، از فرشتگان والاتر و بالاتر است.

* * *

www.makarem.ir

٤ وَ إِنْ يُكَذِّبُوکَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ وَ إِلَى اللّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ
٥ يا أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لايَغُرَّنَّكُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ
٦ إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً إِنَّما يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعِيرِ
٧ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ

ترجمه:

٤ ـ اگر تو را تكذيب كنند (غم مخور، موضوع تازه اى نيست) پيامبران پيش از تو نيز تكذيب شدند; و همه كارها به سوى خدا باز مى گردد.

٥ ـ اى مردم! وعده خداوند حق است; مبادا زندگى دنيا شما را بفريبد، و مبادا شيطان شما را فريب دهد و به (كَرَم) خدا مغرور سازد!

٦ ـ البته شيطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانيد; او فقط حزبش را به اين دعوت مى كند كه اهل آتش سوزان (جهنم) باشند!

٧ ـ كسانى كه راه كفر پيش گرفتند، براى آنان عذابى سخت است; و كسانى كه ايمان آوردند و كارهاى شايسته انجام دادند، آمرزش و پاداش بزرگ از آن آنهاست.

تفسیر:

دنیا و شیطان شما را نفریبد!

در بخش دوم از آیات این سوره، به دنبال سخنی که پیرامون «توحید خالقیت و رازقیت» بود، روی سخن را ابتدا به پیامبر(صلی الله علیه وآله) و بعد به عموم مردم کرده، برنامه های عملی آنها را به دنبال برنامه های عقیدتی گذشته تشریح می کند:

نخست: به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) درس استقامت در مسیر راهش می دهد، که مهمترین درس برای او همین است، می فرماید: «اگر تو را تکذیب کنند، غم مخور، این چیز تازه ای نیست، پیامبران قبل از تو نیز مورد تکذیب قرار گرفتند» (وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ).

آنها نیز در این راه مقاومت کردند، تا رسالت خویش را ادا ننمودند از پای ننشستند، تو نیز محکم بایست، و ادای رسالت کن، بقیه با خداست.

«مهم اینست که: همه کارها به سوی خدا باز می گردد، و او ناظر بر همه چیز و حساب کننده همه کارهاست» (وَ إِلَی اللّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ).

او هرگز زحمات تو را در این راه، نادیده نمی گیرد، همان گونه که تکذیب های این مخالفان لجوج را بی کیفر نمی گذارد، اگر روز قیامتی در کار نبود، جای نگرانی بود، اما با توجه به آن دادگاه بزرگ، و ثبت و ضبط همه اعمال مردم، برای آن روز بزرگ، دیگر چه جای نگرانی است؟

* * *

آن گاه به بیان مهمترین برنامه انسانها پرداخته، می گوید: «ای مردم وعده خداوند حق است» (یا أَیُّهَا النّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ).

قیامت، حساب، کتاب، میزان، مجازات، کیفر، جنت و نار، وعده هائی است تخلف ناپذیر از سوی خداوند قادر حکیم.

www.makarem.ir

با توجه به این وعده حق، «مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان مغرورکننده، شما را فریب دهد، و به عفو و کرم خدا مغرور سازد» (فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لايَغُرَّنَّكُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ).

آری، عوامل سرگرم کننده، و زرق و برقهای دل فریب این جهان، می خواهد تمام قلب شما را پر کند، و از آن وعده بزرگ الهی غافل سازد.

شیاطین جنّ و انس، با وسائل گوناگون فریبکاری، به طور مداوم به وسوسه مشغولند، آنها نیز می خواهند: تمام فکر شما را به خود متوجه سازند، و از آن روز موعود بزرگی که در پیش دارید، منحرف سازند، که اگر فریب و وسوسه های آنها مؤثر افتد، تمام زندگی شما تباه و آرزوی سعادتتان نقش بر آب است، مراقب آنها نیز باشید.

تکرار هشدار به مردم، که نه به وسوسه های شیاطین، مغرور شوند، و نه به دنیا، در واقع اشاره به این است که: راه نفوذ گناه در انسان دو راه است:

۱ ـ مظاهر فریبنده دنیا، جاه و جلال و مال و مقام، و انواع شهوات.

۲ ـ مغرور شدن به عفو و کرم الهی، و در اینجاست که شیطان از یکسو، زرق و برق این جهان را در نظر انسان زینت می دهد، و آن را متاعی نقد و پر جاذبه و دوست داشتنی و پر ارزش معرفی می کند.

و از سوی دیگر، هر گاه، انسان بخواهد با یاد قیامت و دادگاه عظیم پروردگار، خود را در برابر فریبندگی و جاذبه شدید دنیا کنترل کند، او را به عفو الهی و وسعت رحمتش، مغرور می سازد، و در نتیجه به گناه و طغیان دعوتش می کند.

غافل از این که: خداوند همان گونه که در موضع رحمت، «أَرْحَمُ الرّاحِمِين» است، در موضع مجازات و کیفر «أَشَدُّ الْمُعاقِبين» می باشد، رحمتش

www.makarem.ir

هرگز تشویق به گناه نمی کند، همان گونه که غضبش، نمی تواند سبب یأس گردد.

«غَرُور» (بر وزن جسور) صیغه مبالغه، و به معنی موجودی است فوق العاده فریبکار، و منظور از آن در اینجا ممکن است: هر عامل فریبکاری باشد، همان گونه که ممکن است منظور خصوص شیطان باشد.

البته معنی دوم، با آیه بعد مناسبتر است، به خصوص این که: کراراً در آیات قرآن «فریب و غرور» به شیطان نسبت داده شده است.

بعضی از مفسران، در اینجا تحلیلی دارند که: خلاصه اش چنین است:

افرادی که در برابر عوامل فریب قرار می گیرند، سه گروهند:

گروهی به قدری ناتوان و ضعیفند که به مختصر چیزی فریب می خورند.

گروهی که، از اینها نیرومندترند، تنها به وسیله زرق و برق دنیا فریفته نمی شوند، بلکه اگر وسوسه گری نیرومند آنها را تحریک کند، و مفاسد اعمالشان را در نظرشان سبک سازد، فریب می خورند، و لذات زود گذر، از یکسو، و وسوسه ها از سوی دیگر، آنها را تشویق به انجام اعمال زشت می کند.

گروه سومی، که از اینها هم نیرومندتر و پرمایه ترند، نه خود مغرور می شوند، و نه کسی می تواند آنها را بفریبد.

جمله «لا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا» اشاره به گروه اول است، و جمله «وَ لايَغُرَّنَّكُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ» اشاره به گروه دوم، و اما گروه سوم، در حقیقت داخل در عنوان «إِنَّ عِبادِی لَيْسَ لَکَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ» می باشند.(۱)

* * *

آیه بعد، هشداری است به همه مؤمنان، در ارتباط با مسأله وسوسه های شیطان، که در آیه قبل مطرح شده بود، می گوید: «شیطان به طور مسلم دشمن

---

۱ ـ تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۶، صفحه ۵.

www.makarem.ir

شماست، شما نیز او را دشمن خود بدانید» (إِنَّ الشَّیْطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً).

عداوت او از نخستین روز آفرینش آدم(علیه السلام) شروع شد، و هنگامی که بر اثر عدم تسلیم در برابر فرمان خدا در مورد «سجده بر آدم»، مطرود درگاه پروردگار گردید، سوگند یاد کرد که: برای همیشه کمر دشمنی نسبت به آدم و فرزندانش خواهد بست، و حتی برای این کار تقاضای مهلت و طول عمر از خدا نمود!

او بر سر گفته خود ایستاده، و کوچکترین فرصت را برای اعمال عداوت، و وارد کردن ضربه بر شما، غنیمت می شمرد، آیا عقل اجازه می دهد که شما او را به دشمنی نپذیرید و یک لحظه از او غافل بمانید؟ چه رسد به این که: بخواهید «خطوات شیطان» و گامهای او را پیروی کنید، یا این که: او را به عنوان رفیق شفیق و دوست ناصح بپذیرید؟: أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِی وَ هُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ: «آیا او و فرزندانش را اولیای خود به جای من انتخاب می کنید، در حالی که دشمن سر سخت شما هستند»؟!.(۱)

به علاوه، او دشمنی است که از هر طرف به شما هجوم می کند، چنان که خودش می گوید: ثُمَّ لَآتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَیْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ: «من از هر سو به سراغ فرزندان آدم می روم، از پیش رو، از پشت سر، از سمت راست و از سمت چپ».(۲)

و به خصوص این که: او در کمینگاهی است که: او انسان را می بیند و انسان او را نمی بیند: إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لاتَرَوْنَهُمْ: «شیطان و دار و دسته اش

---

۱ ـ کهف، آیه ۵۰.

۲ ـ اعراف، آیه ۱۷.

www.makarem.ir

شما را می بینند، از آنجا که شما آنها را نمی بینید».(۱)

البته این مانع از قدرت شما بر دفاع از خویشتن در برابر وسوسه های او نیست.

تعبیر جالبی در توصیه های پروردگار، به «موسی بن عمران» آمده، چنان که امیر مؤمنان علی(علیه السلام) نقل می کند: خداوند به موسی(علیه السلام) فرمود: چهار سفارش به تو دارم در حفظ آنها بکوش!

أُولاهُنَّ: مادُمْتَ لاتَری ذُنُوبَکَ تُغْفَرُ فَلاتَشْتَغِلْ بِعُیُوبِ غَیْرِکَ!

وَ الثّانِیَةُ: مادُمْتَ لاتَری کُنُوزی قَدْ نَفِدَتْ فَلاتَغْتَمَّ بِسَبَبِ رِزْقِکَ!

وَ الثّالِثَةُ: مادُمْتَ لاتَری زَوالَ مُلْکِی فَلاتَرْجُ أحَداً غَیْرِی!

وَ الرّابِعَةُ: مادُمْتَ لاتَرَی الشَّیْطانَ مَیِّتاً فَلاتَأْمَنْ مَکْرَهُ!:

«نخست این که: مادام که، گناهان خود را بخشوده نمی بینی، به عیوب دیگران مپرداز!

دوم: مادام که گنجهای من را پایان یافته نمی بینی، برای روزیت غمناک مباش!

سوم: مادام که حکومت مرا زائل نمی بینی، به دیگری جز من امید مبند!

چهارم: مادامی که شیطان را مرده نمی بینی، از مکر و فریب و نقشه های او ایمن مباش»!.(۲)

به هر حال، عداوت شیطان نسبت به بنی آدم مطلبی است که در آیات فراوانی از قرآن به آن اشاره شده است، و حتی مکرر بر مکرر به عنوان «عَدُوٌّ

---

۱ ـ اعراف، آیه ۲۷.

۲ ـ «سفینهٔ البحار»، جلد ۱، صفحه ۵۰۱، ماده «ربع».

www.makarem.ir

مُبِینٌ» (دشمن آشکار) از او یاد کرده.(۱)

از چنین دشمنی همیشه باید برحذر بود.

در دنباله آیه، برای تأکید بیشتر، می افزاید: «او فقط حزبش را برای این دعوت می کند که، اهل آتش سوزان جهنم باشند» (إِنَّما یَدْعُوا حِزْبَهُ لِیَکُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعِیرِ).

«حِزب» در اصل به معنی «جماعت و گروهی» است که دارای تشکل و شدت عمل باشند، ولی معمولاً به هر گروه و جمعیتی که پیروی از برنامه و هدف خاصی می کنند اطلاق می شود.

منظور از «حزب شیطان» پیروان او و کسانی که در خط او هستند می باشد.

البته شیطان، نمی تواند همه کس را عضو رسمی حزب خویش قرار دهد، و آنها را به سوی جهنم دعوت کند، نفرات حزب او کسانی هستند که در آیات دیگر قرآن، از آنها یاد شده، و دارای نشانه های زیرند:

کسانی که طوق بندگی و ولایت او را بر گردن نهاده اند: إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ: «سلطه او تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند».(۲)

«آنها که شیطان بر آنان، چیره شده، به گونه ای که خدا را از یاد آنها برده اند، آنان حزب شیطانند، و حزب شیطان زیانکاران واقعی هستند» (اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِکْرَ اللّهِ أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ).(۳)

جالب این که، در سه مورد از آیات قرآن، سخن از «حزب اللّه» به میان آمده، و در سه مورد از «حزب شیطان»، تا چه کسانی در این حزب نام نویسی

---

۱ ـ آیات ۱۶۸ و ۲۰۸ «بقره» ـ ۱۴۲ «انعام» ـ ۲۲ «اعراف» ـ ۵ «یوسف» ـ ۶۰ «یس» ـ و ۶۲ «زخرف».

۲ ـ نحل، آیه ۱۰۰.

۳ ـ مجادله، آیه ۱۹.

کنند، و چه کسانی عضو آن حزب باشند؟

ولی، به هر حال، طبیعی است که شیطان، حزب خود را به کجا دعوت می کند؟ به آلودگی و گناه، به پلیدیهای شهوات، به شرک و طغیان و ستم، و سرانجام به آتش جهنم.(۱)

شرح بیشتر، پیرامون ویژگیهای «حزب اللّه» و «حزب الشیطان» را به خواست خدا در ذیل آیه ۲۲ سوره «مجادله» خواهیم گفت.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، سرانجامِ کار «حزب اللّه» و عاقبت دردناک «حزب شیطان» را این چنین بیان می کند: «کسانی که کافر شدند، عذاب دردناک از آن آنهاست، و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند مغفرت و پاداش بزرگ دارند» (الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ کَبِیرٌ).

قابل توجه این که: در آیه فوق، در مورد «استحقاق عذاب» تنها به مسأله «کفر» قناعت می کند، ولی در مسأله «مغفرت و اجر کبیر» «ایمان» را کافی نمی شمرد، بلکه «عمل صالح» را نیز بر آن می افزاید، چرا که کفر، به تنهائی مایه خلود در عذاب است، ولی ایمان بدون عمل، دارای پاداش نخواهد بود، بلکه «ایمان و عمل» از یک نظر، متلازم و قرین یکدیگرند.(۲)

در پایان آیه فوق، اول سخن از مغفرت است، سپس از اجر کبیر، چرا که «مغفرت» در حقیقت مؤمنان را ابتدا شستشو می دهد، سپس آماده پذیرش «اجر کبیر» می کند، و به اصطلاح، اولی «تخلیه» است، دومی «تحلیه».

---

۱ ـ این نکته نیز قابل ذکر است که «لام» در «لیکونوا» می تواند «لام علت» باشد یا «لام عاقبت».

۲ ـ تنوین در «مغفرة» و «عذاب» برای تعظیم و تفخیم است، یعنی مغفرتی بزرگ و عذابی دردناک.

www.makarem.ir

* * *

٨ أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اللّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ فَلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرات إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِما يَصْنَعُونَ

٩ وَ اللّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّياحَ فَتُثِيرُ سَحاباً فَسُقْناهُ إِلى بَلَد مَيِّت فَأَحْيَيْنا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها كَذلِكَ النُّشُورُ

١٠ مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ

ترجمه:

٨ ـ آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را می یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند; پس جانت به خاطر شدت تأسف بر آنان از دست نرود; خداوند به آنچه انجام می دهند داناست!

٩ ـ خداوند کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهائی را به حرکت در آورند; ما آن را به سوی زمین مرده ای راندیم و به وسیله آن، زمین را پس از مردنش زنده می کنیم; رستاخیز نیز همین گونه است!

١٠ ـ کسی که خواهان عزّت است (باید از خدا بخواهد; چرا که) تمام عزّت برای خداست; سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند، و عمل صالح را بالا می برد; و آنها که

www.makarem.ir

نقشه های بد می کشند، عذاب سختی برای آنهاست و مکر (و تلاش افسادگرانه) آنان نابود می شود (و به جائی نمی رسد)!

تفسیر:

گفتار و کردار پاک و صالح به سوی خدا می رود!

از آنجا که در آیات گذشته، مردم به دو گروه تقسیم شدند «گروهی مؤمن» و «گروهی کافر» یا «گروهی حزب اللّه و دشمن شیطان» و «گروهی پیروان و حزب او»، در نخستین آیه مورد بحث، یکی از ویژگیهای مهم این دو گروه را که در واقع سرچشمه سایر برنامه های آنها است بیان کرده، می گوید: «آیا کسی که زشتی عملش در نظر او زینت داده شده، و آن را زیبا می بیند، همانند کسی است که واقعیات را آنگونه که هست، زشت و زیبا درک می کند»؟ (أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً).

در حقیقت، این مسأله کلید همه بدبختی های اقوام گمراه و لجوج است، که اعمال زشتشان به خاطر هماهنگ بودن با شهوات و قلبهای سیاهشان در نظرشان زیباست.

بدیهی است، چنین کسی، نه موعظه ای را پذیرا می شود، نه آمادگی برای شنیدن انتقاد دارد، و نه هرگز حاضر است مسیر خود را تغییر دهد.

نه پیرامون اعمال خویش به تجزیه و تحلیل می پردازد، و نه از عواقب آن بیمناک است.

و از آن بالاتر، هنگامی که سخن از زشتی و زیبائی به میان آید، مرجع ضمیر را در زیبائیها خودشان می دانند، و در زشتیها مؤمنان راستین را! وای بسا کفار لجوج، هنگامی که آیات گذشته را درباره «حزب شیطان» و سرنوشت دردناکشان شنیدند، آن را بر مؤمنان راستین تطبیق کردند، و خود را مصداق

www.makarem.ir

«حزب اللّه» شمردند!

و این مصیبت و فاجعه ای است بسیار بزرگ.

اما چه کسی اعمال سوء بدکاران را در نظرشان جلوه می دهد؟ خداوند؟ یا هوای نفس؟ و یا شیطان؟

بدون شک عامل اصلی، هوای نفس و شیطان است، اما چون خدا این اثر را در اعمال آنها آفریده، می توان آن را به خدا نسبت داد، زیرا انسانها هنگامی که گناهی را مرتکب می شوند، در آغاز که فطرتشان پاک و وجدانشان بیدار و عقلشان واقع بین است، از عمل خود ناراحت می شوند، اما هر قدر آن را تکرار می کنند از ناراحتی آنها کاسته می شود.

تدریجاً به مرحله بی تفاوتی می رسند، و اگر باز هم تکرار کنند زشتیها در نظرشان زیبا می شود، تا آنجا که آن را از افتخارات و فضائل خویش می پندارند، در حالی که در منجلاب بدبختی غوطهور شده اند.

جالب این که: قرآن، هنگامی که: این سؤال را مطرح می کند: «آیا کسی که زشتی عملش در نظرش تزیین شده، و آن را زیبا می بیند...» نقطه مقابل آن را صریحاً ذکر نمی کند، گوئی می خواهد: به شنونده مجال وسیعی بدهد: امور مختلفی را که می تواند، نقطه مقابل باشد، در نظر خویش مجسم کند و بیشتر و بیشتر بفهمد، گوئی می خواهد بگوید: آیا چنین کسی همانند افراد واقع بین است؟!...

آیا چنین کسی، همانند پاکدلانی است که همیشه به محاسبه نفس خویش مشغولند؟...

آیا چنین کسی امید نجات برای او هست؟(۱)

---

۱ ـ از اینجا روشن شد: که آیه، جمله ای در تقدیر دارد که ممکن است چنین باشد «کَمَنْ لَیْسَ کَذلِکَ... کَمَنْ یُحاسِبْ نَفْسَهُ وَ یَرَی الْقَبِیْحَ قَبِیحا... هَلْ یُرْجی لَهُ صَلاحٌ وَ مَتابٌ».

www.makarem.ir

سپس، قرآن به بیان علت تفاوت این دو گروه پرداخته، می افزاید: «خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند، و هر کس را بخواهد هدایت می نماید» (فَإِنَّ اللّهَ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ).

اگر گروه اول، اعمال زشتشان در نظرشان تزئین شده، این نتیجه اضلال الهی است، اوست که این خاصیت را در تکرار اعمال زشت قرار داده، که نفس انسان به آن خو می گیرد و عادت می کند، و همرنگ و هماهنگ آن می شود.

و اوست که به مؤمنان پاکدل چشمانی نافذ و بینا، و گوشهائی شنوا برای درک حقایق آن چنان که هست، می بخشد.

روشن است: این مشیت الهی توأم با حکمت اوست، و به هر کس آنچه لایق آن هست می دهد.

لذا در پایان آیه، می فرماید: «مبادا بر اثر شدت تأسف و حسرت بر وضع آنها جانت از دست برود» (فَلا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَرات).

این تعبیر، همانند تعبیری است که در آیه ۳ سوره «شعراء» آمده است: لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ أَلاَّ یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ: «گوئی می خواهی جان خود را از دست دهی که ایمان نمی آورند».(۱)

تعبیر به «حَسَرات» که به اصطلاح «مفعول لاجله» برای جمله قبل است، اشاره به این است که نه تنها یک حسرت بر آنها می خوری، بلکه حسرتها بر آنها داری!

---

۱ ـ برای آیه فوق، تفسیر دیگری نیز ذکر کرده اند و آن این که: منظور این است: پیامبر از شدت آزارها و مخالفت های آنان ناراحت نشود; چرا که خداوند اعمال آنها را به خوبی می داند و به موقع از آنها انتقام می گیرد.

www.makarem.ir

حسرت از دست دادن نعمت هدایت، حسرت ضایع کردن گوهر انسانیت، حسرت از دست دادن حس تشخیص، تا آنجا که زشت را زیبا می بینند، و بالاخره حسرت گرفتار شدن در آتش قهر و غضب پروردگار!

اما چرا حسرت نخورد؟: «برای این که: خداوند از اعمال آنها آگاه است و آنچه را شایسته آنند به آنها همان می دهد» (إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِما یَصْنَعُونَ).

از لحن آیه، دلسوزی فوق العاده پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نسبت به گمراهان و منحرفان کاملاً هویداست، و چنین است: حال یک رهبر الهی راستین، که از عدم پذیرش مردم نسبت به حق، و تسلیم در برابر باطل، و پشت پا زدن به تمام وسائل سعادت، آن چنان رنج می برد که: گوئی می خواهد قالب تهی کند.

* * *

در آیه بعد، با توجه به بحثهائی که قبلاً پیرامون هدایت و ضلالت و ایمان و کفر گذشت، به بیان کوتاه و روشنی پیرامون «مبدأ» و «معاد» می پردازد، و اثبات «مبدأ» را با اثبات «معاد» در یک دلیل جالب قرین کرده، می فرماید: «خداوند همان کسی است که بادها را فرستاد، تا ابرهائی را به حرکت در آورند» (وَ اللّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً).(۱)

«سپس ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده و خشکی می رانیم» (فَسُقْناهُ إِلی بَلَد مَیِّت).

«و به وسیله آن، زمین را بعد از مردنش زنده می کنیم» (فَأَحْیَیْنا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ

---

۱ ـ درباره این که: چرا فعل اول به صورت «ماضی» (أَرْسَلَ) و فعل دوم به صورت «مضارع» (فَتُثِیرُ)، یکی به صورت «غائب» است (أَرْسَلَ) و دیگری به صورت «متکلم» است (فَسُقْناه)، مفسران وجوهی ذکر کرده اند، ولی چون دقیق به نظر نرسید از آن صرف نظر شد، ممکن است برای تفنّن در بیان و تنوع در سخن بوده باشد.

مَوْتِها).

«آری، زنده شدن مردگان، بعد از مرگ نیز همین گونه است»! (کَذلِکَ النُّشُورُ).

نظام حساب شده ای که بر حرکت بادها، و سپس حرکت ابرها، و بعد از آن نزول قطره های حیات بخش باران، و به دنبال آن، زنده شدن زمینهای مرده حاکم است، خود بهترین دلیل، و بهترین گواه بر این حقیقت است که، دست قدرت حکیمی در پشت این دستگاه قرار دارد، و آن را تدبیر می کند.

نخست، به بادهای گرم و داغ دستور می دهد،از مناطق استوائی به سوی مناطق سرد حرکت کنند، و در مسیر خود آب دریاها را بخار کرده، به آسمان فرستند، سپس به جریانهای منظم سرد قطبی که دائماً در جهت مخالف جریان اول، حرکت می کنند، دستور می دهد بخارات حاصله را جمع آوری کرده و ابرها را تشکیل دهند.

باز به همان بادها دستور می دهد، ابرها را بر دوش خود حمل کنند، و به سوی بیابانهای مرده گسیل دارند، تا قطرات زنده کننده باران، از آنها سرازیر گردد.

آن گاه به شرائط خاص زمین، و بذرهای گیاهانی که در آن افشانده شده، فرمان پذیرش آب، و نمو و رویش می دهد، و از موجودی ظاهراً پست و بی ارزش، موجوداتی زنده و بسیار متنوع و زیبا، خرم و سرسبز، مفید و پر بار، به وجود می آورد، که هم دلیلی است بر قدرت او، و هم گواهی است بر حکمت او، و هم نشانه ای است از رستاخیز بزرگ!

در حقیقت، آیه فوق، از چند جهت دعوت به توحید می کند:

از نظر «برهان نظم»، و از نظر «برهان حرکت»، که هر موجود متحرکی محرکی می خواهد، و از نظر بیان نعمتها که از جهت فطری انگیزه ای است برای

www.makarem.ir

شکر منعم.

و از جهاتی نیز دلیل بر مسأله «معاد» است:

از نظر سیر تکاملی موجودات، و از نظر پدیدار شدن چهره حیات از زمین مرده، یعنی ای انسان! صحنه معاد در فصول هر سال در برابر چشم تو و در زیر پای تو است.

توجه به این نکته، نیز لازم است که، جمله «فَتُثِیرُ» از ماده «اثاره» به معنی منتشر ساختن و پراکندن است، و در اینجا اشاره به تولید ابرها بر اثر وزش بادها بر صفحه اوقیانوسها می باشد، زیرا مسأله حرکت ابرها در جمله بعد (فَسُقْناهُ إِلی بَلَد مَیِّت) آمده است.

جالب این که: در حدیثی از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) چنین می خوانیم: یکی از اصحاب عرض کرد: یا رَسُولَ اللّهِ کَیْفَ یُحْیِی اللّهُ الْمَوْتی وَ ما آیَةُ ذلِکَ فِی خَلْقِهِ؟: «ای رسول خدا! چگونه پروردگار، مردگان را زنده می کند، و نشانه و نمونه آن در جهان خلقت چیست»؟!

پیغمبر فرمود: أما مَرَرْتَ بِوادِی أهْلِکَ مُمْحِلاً ثُمَّ مرَرْتَ بِهِ یَهْتَزُّ خَضِراً؟ «آیا از سرزمین قبیله ات گذر نکرده ای در حالی که خشک و مرده بوده، و سپس از آنجا عبور کنی در حالی که از خرمی و سرسبزی گوئی به حرکت در آمده»؟

قُلْتُ: نَعَمْ! یا رَسُولَ اللّهِ: «گفتم آری ای پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)».

قالَ: فَکَذلِکَ یُحْیِی اللّهُ الْمَوْتی وَ تِلْکَ آیَتُهُ فِی خَلْقِهِ: «فرمود: این گونه خداوند مردگان را زنده می کند و این نمونه و نشانه او در آفرینش است».(۱)

در جلد ۱۶ تفسیر «نمونه» ذیل آیه ۴۸ سوره «روم» بحث دیگری در این زمینه داشته ایم.

---

۱ ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ۸، صفحه ۵۴۰۹، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

* * *

به دنبال این بحث توحیدی، به اشتباه بزرگ مشرکان که عزت خویش را از بتها می خواستند، و ایمان آوردن به پیامبر(صلی الله علیه وآله) را مایه پراکندگی مردم از دور خود می دیدند، و می گفتند: إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدی مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنا: «اگر هدایت را با تو پذیرا شویم، دشمنان نیرومند ما را از این سرزمین می ربایند».(۱)

اشاره کرده، می فرماید: «کسانی که عزت می خواهند، از خدا بطلبند، چرا که تمام عزت از آن خداست» (مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً).

«عِزَّت» به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل، آن حالتی است که انسان را مقاوم، و شکست ناپذیر می سازد، به زمینهای صلب و محکم نیز به همین جهت «عزاز» (بر وزن اساس) می گویند.

از آنجا که تنها ذات پاک اوست که شکست ناپذیر است، و گر نه همه مخلوقات به حکم محدودیتشان، قابل شکستند، لذا تمام عزت از آن اوست، و هر کس عزتی کسب می کند، از برکت دریای بی انتهای اوست.

در حدیثی از «انس» نقل شده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: إِنَّ رَبَّکُمْ یَقُولُ کُلَّ یَوْم أَنَا الْعَزِیزُ، فَمَنْ أَرادَ عِزَّ الدّارَیْنِ فَلْیُطِعِ الْعَزِیزَا: «پروردگار شما همه روزه می گوید: منم عزیز! و هر کس عزت دو جهان خواهد، باید اطاعت عزیز کند»!.(۲)

در حقیقت، انسان آگاه، باید آب را از سرچشمه بگیرد، که آب زلال و فراوان آنجاست، نه از ظروف کوچک و مختصری که هم محدود است و هم آلوده، و در دست این و آن می باشد.

در حالات امام حسن بن علی(علیهما السلام) می خوانیم: در ساعات آخر عمرش، هنگامی که یکی از یاران به نام «جنادة بن ابی سفیان» از او اندرز خواست،

---

۱ ـ قصص، آیه ۵۷.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ٦۵، صفحه ۱۲۰.

www.makarem.ir

نصایح ارزنده و مؤثری برای او بیان فرمود، از جمله این بود: وَ إِذا أَرَدْتَ عِزّاً بِلا عَشِیرَةٍ وَ هَیْبَةً بِلا سُلْطان فَاخْرُجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِیَةِ اللّهِ إِلَی عِزِّ طاعَةِ اللّهِ: «هر گاه بخواهی بدون داشتن قبیله عزیز باشی، و بدون قدرت حکومت، هیبت داشته باشی، از سایه ذلت معصیت خدا بدر آی، و در پناه عزت اطاعت او قرار گیر»!.(۱)

و اگر می بینیم در بعضی از آیات قرآن، «عزت» را علاوه بر خداوند، برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان قرار می دهد: «وَ لِلّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِیْنَ».(۲)

به خاطر آنست که، آنها نیز از پرتو عزت پروردگار، کسب عزت کرده اند، و در مسیر طاعت او گام بر می دارند.

آن گاه راه وصول به «عزت» را چنین تشریح می کند: «سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند» (إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ).

«و عمل صالح را بالا می برد» (وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ).

«الْکَلِمُ الطَّیِّبُ» به معنی سخنان پاکیزه است، و پاکیزگی سخن به پاکیزگی محتوای آن است، و پاکیزگی محتوا، به خاطر مفاهیمی است که بر واقعیتهای عینی پاک و درخشان تطبیق می کند، و چه واقعیتی بالاتر از ذات پاک خدا، و آئین حق و عدالت او، و نیکان و پاکانی که در راه نشر آن گام بر می دارند؟

لذا «الْکَلِمُ الطَّیِّبُ» را به «اعتقادات صحیح» نسبت به مبدأ و معاد، و آئین خداوند تفسیر کرده اند.

آری، یک چنین عقیده پاکی است که: به سوی خدا اوج می گیرد، و دارنده اش را نیز پرواز می دهد، تا در جوار قرب حق قرار گیرد، و غرق در عزت خداوند عزیز شود.

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ٤٤، صفحه ۱۳۹.

۲ ـ منافقون، آیه ۸.

www.makarem.ir

مسلماً از این ریشه پاک، شاخه هائی می روید، که میوه آن عمل صالح است، هر کار شایسته و مفید و سازنده، چه دعوت به سوی حق باشد، چه حمایت از مظلوم، چه مبارزه با ظالم و ستمگر، چه خودسازی و عبادت، چه آموزش و پرورش، و خلاصه هر چیز که در این مفهوم وسیع و گسترده داخل است، اگر برای خدا و به خاطر رضای او انجام شود، آن هم اوج می گیرد، و به آسمان لطف پروردگار عروج می کند، و مایه معراج و تکامل صاحب آن، و برخورداری از عزت حق می شود.

این همان چیزی است که در سوره «ابراهیم» آیات ٢٤ و ٢٥ به آن اشاره شده: أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ * تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها:

«آیا ندیدی خداوند چگونه برای سخن پاکیزه، مثالی زده است؟ همانند درختی پاک که ریشه آن ثابت و برقرار، و شاخه آن در آسمان افراشته * هر زمان میوه های خود را به اذن پروردگارش به مشتاقان می دهد».

از آنچه گفتیم روشن می شود، این که: بعضی از مفسران «کلمه طیبه» را به لا إِلهَ إِلاَّ اللّه، و بعضی دیگر به سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ أَكْبَرُ، و بعضی بعد از توحید محمّد رسول اللّه، و علی ولی اللّه و خلیفهٔ رسوله، تفسیر کرده اند، و یا در بعضی از روایات «اَلْكَلِمُ الطَّيِّبُ» و «اَلْعَمَلُ الصّالِحُ» به «ولایت اهل بیت»(علیهم السلام) یا مانند آن تفسیر شده، همه، از قبیل بیان مصداقهای روشن برای آن مفهوم وسیع و گسترده است، و محدودیتی در مفهوم آن ایجاد نمی کند، چرا که هر سخنی که محتوای پاک و عالی داشته باشد، همه، در این عنوان جمع است.

به هر حال، همان خداوندی که به مقتضای آیه گذشته، زمین مرده را با

www.makarem.ir

قطره های حیاتبخش باران زنده می کند، «کلام طیب» و «عمل صالح» را نیز پرورش می دهد، و به جوار قرب و رحمت خود می رساند.

سپس، به نقطه مقابل آن پرداخته، می گوید: «کسانی که نقشه سوء می کشند، عذاب شدیدی برای آنهاست» (وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ).

«و تلاش و کوشش آلوده و ناپاک و فاسدشان نابود می گردد، و به جائی نمی رسد» (وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ).

گر چه این فاسدان مفسد، چنین می پندارند که: با ظلم و ستم و دروغ و تقلب می توانند عزتی برای خود کسب کنند، و مال و ثروت و قدرتی، اما در پایان کار، هم عذاب الهی را برای خود فراهم ساخته اند، و هم تلاشهای آنها بر باد می رود.

کسانی بودند که: به گفته قرآن «خدایان ساختگی را مایه عزت خود می پنداشتند» (وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ آلِهَةً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزّاً).(١)

منافقانی بودند که: خود را عزیز، و مؤمنان را ذلیل فکر می کردند، و «می گفتند: اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد»! (یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَی الْمَدِینَةِ لَیُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ).(٢)

افراد دیگری بودند که، قرب فراعنه را مایه عزت خویش تصور می کردند، یا از گناه و ظلم و ستم آبرو می طلبیدند، اما همگی سقوط کردند، و تنها ایمان و عمل صالح است که به سوی خداوند عزیز بالا می رود!

«مَکر» گر چه در لغت به معنی «هر گونه چاره اندیشی» است، اما در مواردی به معنی چاره اندیشی های توأم با فساد به کار می رود که آیه مورد بحث، از آنهاست.

«سَیِّئات» در آیه فوق، همه زشتیها و بدیها را اعم از بدیهای عقیدتی یا عملی

---

١ ـ مریم، آیه ٨١.

٢ ـ منافقون، آیه ٨.

www.makarem.ir

شامل می شود.

و این که: بعضی آن را به توطئه های مشرکان برای کشتن یا تبعید کردن پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) از «مکّه» تفسیر کرده اند، در واقع یکی از مصادیق آن را بیان کرده اند، نه تمام مفهوم آن را.

جمله «یَبُورُ» از ماده «بوار» و «بوران» در اصل به معنی «کسادی مفرط» است، و از آنجا که این چنین کسادی، مایه نابودی است، این کلمه به معنی هلاک و نابودی به کار می رود، ضرب المثل معرفی است: کَسَدَ حَتّی فَسَدَ: «آن قدر کساد شد که فاسد گردید»!

* * *

نکته ها:

۱ ـ تمام «عزّت» از آن خدا است!

حقیقت عزّت چیست؟ آیا چیزی جز رسیدن به مرحله «شکست ناپذیری» می باشد،؟ اگر چنین است، عزّت را در کجا باید جستجو کرد، و چه چیز می تواند به انسان عزت دهد؟

در یک تحلیل روشن، به اینجا می رسیم که: حقیقت عزت در درجه نخست، قدرتی است که در دل و جان انسان ظاهر می شود، و او را از خضوع و تسلیم و سازش در برابر طاغیان و یاغیان، باز می دارد.

قدرتی که با داشتن آن، هرگز اسیر شهوات نمی شود، و در برابر هوا و هوس سر فرود نمی آورد.

قدرتی که او را به مرحله نفوذناپذیری در برابر «زر» و «زور» ارتقا می دهد.

آیا این قدرت، جز از ایمان به خدا، یعنی ارتباط با منبع اصلی قدرت و عزت سرچشمه می گیرد؟

این در مرحله فکر، و عقیده و روح و جان، و اما در مرحله عمل، عزت از اعمالی سرچشمه می گیرد، که دارای ریشه صحیح و برنامه و روش حساب شده

www.makarem.ir

باشد، و به تعبیر دیگر، آن را در عمل صالح، می توان خلاصه کرد، این دو است که به انسان سر بلندی و عظمت می دهد، و به او عزت و شکست ناپذیری می بخشد.

«ساحران دنیاپرست» معاصر فرعون، نیرنگهای خود را به نام و به عزت او آغاز کردند: وَ قالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنّا لَنَحْنُ الْغالِبُونَ: «گفتند به عزت فرعون سوگند، که ما پیروز خواهیم شد».(١)

اما به زودی از عصای چوپانی موسی(علیه السلام)، شکست خوردند، ولی همانها هنگامی که از زیر پرچم مذلت بار «فرعون» بیرون آمدند، و در سایه توحید قرار گرفتند و ایمان آوردند، چنان نیرومند و شکست ناپذیر شدند، که سخت ترین تهدیدهای فرعون، در آنها مؤثر نیفتاد، دست و پا و حتی جان خویش را عاشقانه در راه خدا دادند، و شربت شهادت نوشیدند، و با این عمل، نشان دادند که در برابر زر و زور تسلیم نمی شوند، و شکست ناپذیرند، و تاریخ پر افتخار آنها امروز برای ما یک دنیا درس آموزنده است.

* * *

٢ ـ فرق میان «کلام طیب» و «عمل صالح»

ممکن است سؤال شود: چرا آیه فوق در مورد «کلام طیب» می گوید: «خودش به سوی پروردگار اوج می گیرد»، اما در مورد «عمل صالح» می گوید: «خدا آن را بالا می برد»؟

این سؤال را چنین می توان پاسخ گفت: «کلام طیب»، همان گونه که گفتیم اشاره به ایمان و اعتقاد پاک است، و آن عین اوج گرفتن به سوی خداست، که حقیقت ایمان چیزی جز این نیست، ولی «عمل صالح» را او پذیرا می شود و قبول می کند و اجر مضاعف می دهد، و بقاء و دوام می بخشد و اوج می دهد (دقت کنید).

* * *

---

١ ـ شعراء، آیه ٤٤.

www.makarem.ir

۱۱ وَ اللّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُراب ثُمَّ مِنْ نُطْفَة ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْواجاً وَ ما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثى وَ لاتَضَعُ إِلاّ بِعِلْمِهِ وَ ما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّر وَ لايُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّ فِي كِتاب إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيرٌ

۱۲ وَ ما يَسْتَوِي الْبَحْرانِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ مِنْ كُلّ تَأْكُلُونَ لَحْماً طَرِيّاً وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَواخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ترجمه:

۱۱ ـ خداوند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای; سپس شما را به صورت زوجهائی قرار داد; هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم او، و هیچ کس عمر طولانی نمی کند، و یا از عمرش کاسته نمی شود مگر این که در کتاب (علم خداوند) ثبت است; اینها همه برای خداوند آسان است.

۱۲ ـ دو دریا یکسان نیستند: این یکی دریائی است که آبش گوارا و شیرین و نوشیدنش خوشگوار است، و آن یکی شور و تلخ و گلوگیر است; (امّا) از هر دو، گوشتی تازه می خورید و وسائل زینتی استخراج کرده می پوشید; و کشتی ها را در آن می بینی که آبها را می شکافند (و به سوی مقصد پیش می روند) تا از فضل خداوند بهره گیرید، و شاید شکر (نعمتهای او را) به جا آورید!

www.makarem.ir

تفسیر:

دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند!

با توجه به این که: در آیات گذشته، سخن از مسأله «توحید» و «معاد» و «صفات خدا» در میان بود، در آیات مورد بحث نیز، بخش دیگری از آیات انفسی و آفاقی را که دلیل بر «قدرت خدا» از یکسو، و «علم» او از سوی دیگر، و مسأله «امکان معاد» از سوی سوم است، شرح می دهد:

نخست به آفرینش انسان در مراحل مختلف، اشاره کرده می گوید: «خداوند شما را از خاک آفرید» (وَ اللّهُ خَلَقَکُمْ مِنْ تُراب).

«سپس از نطفه» (ثُمَّ مِنْ نُطْفَة).

«بعد از آن شما را به صورت همسران یکدیگر در آورد» (ثُمَّ جَعَلَکُمْ أَزْواجاً).

این سه مرحله از مراحل آفرینش انسان است خاک، و نطفه، و مرحله زوجیت.

مسلم است که انسان از خاک است، هم از این نظر که جد انسانها، «آدم» از خاک آفریده شده، و هم از این نظر که تمام موادی که جسم انسان را تشکیل می دهد، و یا انسان از آن تغذیه می کند، و یا نطفه او از آن منعقد می شود، همه سرانجام به موادی که در خاک ها نهفته است منتهی می شود.

بعضی احتمال داده اند: آفرینش از خاک، تنها اشاره به آفرینش نخستین است، اما آفرینش از نطفه اشاره به مراحل بعد است، که اولی، مرحله خلقت اجمالی انسان هاست (چرا که وجود همه در وجود آدم خلاصه شده بود) و دومی، مرحله تفصیلی است که آنها را از یکدیگر جدا می سازد.

و به هر حال، مرحله «زوجیت» مرحله تداوم نسل انسان و تکثیر مثل او است، و این که: بعضی احتمال داده اند «ازواج» در اینجا به معنی «اصناف» و یا

«روح و جسم» و مانند آن است، بسیار بعید به نظر می رسد.

پس از آن وارد چهارمین و پنجمین مرحله حیاتِ انسان شده، موضوع «بارداری مادران» و «وضع حمل» آنها را پیش کشیده، می گوید: «هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود، و وضع حمل نمی کند، مگر به علم پروردگار» (وَ ما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثی وَ لاتَضَعُ إِلاّ بِعِلْمِهِ).

آری، مسأله «بارداری» و تحولات و دگرگونی های بسیار عجیب و پیچیده جنین، سپس، رسیدن به مرحله وضع حمل، و دگرگونی های شگفت انگیزی که در آن لحظه حساس و بحرانی، به مادران از یکسو، و به جنین از سوی دیگر، دست می دهد، به قدری ظریف و دقیق است، که جز به اتکای علم بی پایان خداوند امکان پذیر نیست، که اگر نظام حاکم بر آن، سر سوزنی اختلال یابد برنامه حمل، یا وضع حمل، دچار آشفتگی و یا اختلال می گردد، و به فساد و تباهی، می کشد.

این پنج مرحله، از زندگی انسان، هر یک از دیگری عجیبتر و شگفت آورتر است.

خاک بی جان و مرده کجا؟ و انسان زنده عاقل و هوشیار و پر ابتکار کجا؟!

نطفه بی ارزش که از چند قطره آب متعفن تشکیل شده کجا؟، و انسانی رشید و زیبا و مجهز به حواس مختلف و دستگاههای گوناگون کجا؟!.(۱)

از این مرحله که بگذریم، مسأله تقسیم نوع انسان، به دو جنس «مذکر» و «مؤنث»، با تفاوتهای فراوان در جسم و جان، و مسائل فیزیولوژیکی به میان می آید، که از همان آغاز انعقاد نطفه، راه خود را از یکدیگر جدا کرده، و هر کدام به سوی رسالتی که بر عهده آنان گذارده شده، پیش می روند و تکامل می یابند.

---

۱ ـ «نطفه» در اصل به معنی آب صاف یا آب اندک است، سپس، به همین مناسبت به آب اندکی که مبدأ انعقاد جنین می شود: اطلاق شده است.

بعد مسأله رسالت مادر در قبول و تحمل این بار، و حفظ و تغذیه و پرورش آن پیش می آید، که قرنها است افکار دانشمندان بزرگ را به خود جلب کرده، و معترفند از عجیبترین مسائل عالم هستی است.

آخرین مرحله، در این قسمت، که مرحله تولد است، یک مرحله انقلابی و کاملاً بحرانی است، که با عجائب بسیاری همراه است:

چه عواملی به جنین دستور خارج شدن از شکم مادر را می دهد؟

چگونه هماهنگی کامل در میان این فرمان، و آماده شدن اندام مادر برای اجرای آن برقرار می شود؟

چگونه جنین می تواند وضعی را که نه ماه با آن عادت کرده، درست در یک لحظه، به کلی تغییر دهد، رابطه خود را با مادر قطع کند، از هوای آزاد استفاده نماید، مجرای غذای او از طریق بند ناف، ناگهان بسته شود، و مجرای جدید یعنی دهان به کار افتد، محیط ظلمانی شکم مادر را رها ساخته، در میان نور و روشنائی غوطهور گردد، و در برابر همه این دگرگونی ها مقاومت کند، و خود را فورا تطبیق دهد؟!

آیا اینها، بهترین نشانه قدرت و علم بی پایان خداوند نیست؟ و آیا ماده بی شعور و طبیعت بی هدف، با استفاده از «تصادفهای کور» امکان تنظیم یک حلقه کوچک از هزاران حلقه زنجیر خلقت را دارد؟ زهی بی انصافی، که انسانی درباره خلقت خود، این چنین احتمال موهومی را پذیرا شود!

بعد به مرحله «ششم» و «هفتم»، این برنامه شگرف در حلقه دیگر پرداخته، و به مراحل مختلف عمر و فزونی و کاستی آن بر اثر عوامل مختلف اشاره کرده، می گوید: «هیچ انسانی عمر طولانی نمی کند، و هیچ کس از عمرش کاسته نمی گردد، مگر این که: در کتاب علم خداوند ثبت است» و از قوانین و برنامه هائی تبعیت می کند، که حاکم بر آنها علم و قدرت اوست (وَ ما یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّر وَ

لایُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إلاّ فِی کِتاب).(۱)

چه عواملی در ادامه حیات انسان مؤثر است؟ چه عواملی با ادامه حیات او می جنگد؟ و خلاصه، چه عواملی، باید دست به دست هم بدهد، تا انسان بتواند یک صد سال یا کمتر و بیشتر به حیات خود ادامه دهد؟ و سرانجام چه عواملی موجب تفاوت عمر انسانها می گردد؟

همه اینها نیز محاسبات دقیق و پیچیده ای دارد که جز خداوند از آن آگاه نیست، و آنچه ما امروز، در این زمینه ها می دانیم، در برابر آنچه نمی دانیم بسیار کم و بی ارزش است.

«یُعَمَّر» از ماده «عمر» در اصل از «عمارت» به معنی آبادی گرفته شده است، و این که: به مدت حیات انسان «عمر» گفته می شود، به خاطر آنست که آبادی و عمارت بدن او در این مدت است.

واژه «مُعَمَّر» به معنی کسی است که عمر طولانی دارد.

و سرانجام، آیه را با این جمله پایان می دهد: «همه اینها بر خداوند آسان است» (إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیرٌ).

آفرینش این موجود عجیب از «خاک»، و آغاز خلقت یک انسان کامل از «آب نطفه»، و همچنین مسائل مربوط به جنسیت، زوجیت، بارداری، وضع حمل ، و افزایش و کاستی عمر، چه از نظر قدرت، و چه از نظر علم و محاسبه، همه، برای او سهل و ساده است، و اینها گوشه ای از آیات انفسی هستند، که از یکسو، ما را به مبدأ عالم هستی مربوط و آشنا می کنند، و از سوی دیگر، دلائل زنده ای بر مسأله «امکان معاد» محسوب می شوند.

آیا کسی که قادر بر آفرینش نخستین از «خاک» و «نطفه» بود، قادر بر تجدید

---

۱ ـ منظور از «کتاب» همان علم بی پایان خداوند است، و این که: بعضی آن را به «لوح محفوظ» و یا «نامه حیات انسان» تفسیر کرده اند، آن هم به علم خداوند باز می گردد.

حیات انسانها نیست؟

و آیا کسی که از تمام ریزه کاریهای مربوط به این قوانین با خبر است، در نگهداری حساب اعمال بندگان برای صحنه معاد مشکلی دارد؟!

* * *

در آیه بعد، به بخش دیگری از آیات آفاقی، که نشانه های عظمت و قدرت اویند، در مورد آفرینش دریاها و برکات و فوائد آنها اشاره کرده، می فرماید: «دو دریا یکسان نیستند، این یکی گوارا و شیرین و برای نوشیدن خوشگوار است، و آن دیگر، شور و تلخ» (وَ ما یَسْتَوِی الْبَحْرانِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ).(۱)

با آن که: هر دو روز نخست به صورت قطرات باران شیرین و گوارا از آسمان بر زمین نازل شده اند، و هر دو از یک ریشه مشتق اند، اما در دو چهره کاملاً مختلف با فوائد متفاوت ظاهر گشته اند.

و عجیب این که: «از هر دو، گوشت تازه می خورید» (وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْماً طَرِیّاً).

«و از هر دو، وسائل زینتی برای پوشیدن استخراج می کنید» (وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْیَةً تَلْبَسُونَها).

به علاوه، از هر دو می توانید، برای نقل و انتقالات خود و متاعها بهره بگیرید، لذا «کشتیها را می بینی که از هر طرف، دریاها را می شکافند و پیش می روند، تا از فضل خداوند، بهره گیرید، شاید حق شکر او را ادا کنید» (وَ تَرَی الْفُلْکَ فِیهِ مَواخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ).

---

۱ ـ «عَذْب» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید، به معنی پاکیزه و خنک است، و در «لسان العرب»، تنها به معنی آب پاکیزه تفسیر شده (الماءُ الطَّیِّب) که ممکن است خنک و شیرین بودن آن نیز در مفهوم «طیب» جمع باشد.

www.makarem.ir

* * *

به این چند امر دقت کنید:

۱ ـ «فُرات» به گفته «لسان العرب»، آبی است که در نهایت «عذوبت» (پاکیزگی و گوارائی) باشد.

«سائِغ» به معنی آبی است که به خاطر گوارائی، به راحتی از گلو پائین می رود، به عکس «ملح» (آب شور) و «اجاج» (آب تلخی) که گوئی گلو را می سوزاند و راه حلق را می بندد!

۲ ـ جمعی از مفسران معتقدند: آیه مثالی برای عدم مساوات «مؤمن» و «کافر» است، ولی آیات قبل و بعد، که همه سخن از آیات خلقت می گوید، و حتی ذیل خود این آیه، گواه بر این حقیقت است که، این جمله نیز، در زمینه اسرار توحید بحث می کند، و اشاره به تنوع آبها و آثار متفاوت و فوائد مشترک آنها است.

۳ ـ در این آیه، سه فایده از فوائد فراوان دریاها بیان شده است: مواد غذائی، وسائل زینتی، و حمل و نقل.

می دانیم، «دریا» منبع مهمی از منابع غذائی بشر است، و همه سال میلیونها تن گوشت تازه از آن گرفته می شود، بی آن که انسان رنج و زحمتی برای آن متحمل شده باشد، دستگاه آفرینش برنامه ریزی دقیقی در این زمینه کرده، که انسانها بتوانند با کمترین زحمتی، از این خوان نعمت بی دریغ و سفره گسترده الهی بهره گیرند.

وسائل زینتی مختلفی از قبیل «مروارید»، «صدف»، «درّ» و «مرجان» از آن استخراج می شود، و تکیه قرآن روی این مسأله، به خاطر آن است که روح انسان بر خلاف چهار پایان، دارای ابعاد مختلفی است، که یکی از آنها حس زیبائی است که سرچشمه پیدایشِ مسائل ذوقی، هنری و ادبی می باشد، که اشباع آن به

www.makarem.ir

صورت صحیح، و دور از هر گونه، افراط و تفریط و اسراف و تبذیر، روح را شاداب می سازد، و به انسان، نشاط و آرامش می بخشد، و برای انجام کارهایِ سنگین زندگی آماده می کند.

و اما مسأله حمل و نقل که یکی از مهمترین پایه های تمدن انسانی و زندگانی اجتماعی بشر است، با توجه به این که: دریاها قسمت عمده روی زمین را فرا گرفته، و به یکدیگر ارتباط دارند، می توانند مهمترین خدمت را در این زمینه به انسانها کنند.

حجم کالاهائی که به وسیله دریاها حمل و نقل، و مسافرانی که با آن جابجا می شوند، به قدری زیاد است که با هیچ وسیله نقلیه دیگر، قابل مقایسه نیست، چنان که گاه، یک کشتی می تواند، به اندازه دهها هزار اتومبیل! بار با خود ببرد.(١)

٤ ـ البته فوائد دریاها، منحصر به آنچه در فوق آمد نیست، و قرآن نمی خواهد آن را در این امور سه گانه، محدود سازد، چرا که تشکیل ابرها، مواد داروئی، نفت، وسائل پوششی، مواد تقویتی برای زمینهای بایر، تأثیر در ایجاد بادها، و غیر آن، برکات دیگر دریاها محسوب می شود.

٥ ـ تکیه قرآن روی «لحم طری» (گوشت تازه)، اشاره پر معنائی به فوائد تغذیه به چنین گوشتها، در برابر زیانهای گوشتهای کهنه و «کنسرو» و امثال آن است.

٦ ـ در اینجا سؤالی مطرح است: دریاهای آب شور در سراسر کره زمین گسترده است، اما دریای آب شیرین کجاست؟

---

١ ـ هم اکنون کشتی های پانصد هزار تنی ساخته شده که برای نقل و انتقال مواد نفتی مورد استفاده قرار می گیرد، که هیچ وسیله نقلیه دیگری ممکن نیست جای آن را بگیرد، و هیچ جاده ای به جز دریاها، قدرت تحمل آن را ندارد، و در گذشته نیز قدرت کشتی ها نسبت به چهار پایان زیادتر بود.

در پاسخ باید گفت: دریا و دریاچه های آب شیرین نیز در کره زمین کم نیستند، مانند دریاچه های آب شیرین ایالات متحده، و غیر آن، به علاوه، نهرهای عظیم را احیاناً دریا می نامند، همان گونه که در داستان موسی(علیه السلام) کلمه «بحر» به رود عظیم «نیل» اطلاق شده است.(۱)

از این گذشته، پیشرفت آب نهرهای عظیم در دریاها، با توجه به این که آبهای شور را به عقب می رانند، و تا مدتی با آن مخلوط نمی شوند، خود دریاهای عظیمی از آب شیرین را تشکیل می دهند.

۷ ـ جمله «لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» (تا از فضل او بهره گیرید) معنی وسیعی دارد، که هرگونه فعالیت اقتصادی ـ که از طریق راههای دریائی صورت گیرد ـ را شامل می شود.

و جمله «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» برای بیدار ساختن «حس شکرگزاری» انسانها آمده، که وسیله ای است برای خدا جوئی و خداشناسی.

* * *

نکته:

عوامل معنوی طول عمر و کوتاهی آن

به تناسب بحثی که در آیات فوق، درباره افزایش و کاستی عمر به فرمان پروردگار آمده، جمعی از مفسران به پیروی از روایاتی که در این زمینه وارد شده، بحثهائی در زمینه طول عمر و کوتاهی آن کرده اند.

البته یک سلسله عوامل طبیعی در افزایش یا کوتاهی عمر، دخالت دارند، که بسیاری از آنها برای بشر تاکنون شناخته شده است، همانند: تغذیه صحیح دور از افراط و تفریط، کار، و حرکت مداوم، پرهیز از هر گونه مواد مخدر و

---

۱ ـ بقره، ۵۰ ـ شعراء، ٦۳ ـ اعراف، ۱۳۸.

www.makarem.ir

اعتیادهای خطرناک، و مشروبات الکلی، دوری از هیجانات مداوم، و داشتن ایمان قوی، که بتواند انسان را در ناملایمات زندگی، آرامش و قدرت بخشد.

ولی علاوه بر اینها، عواملی وجود دارد که ارتباط ظاهری آن، با مسأله طول عمر بر ما چندان روشن نیست، اما در روایات اسلامی، دقیقاً روی آن تأکید شده است، به عنوان نمونه، به چند روایت زیر توجه فرمائید:

الف ـ پیغمبر گرامی(صلی الله علیه وآله) می فرماید: إِنَّ الصَّدَقَةَ وَ صِلَةَ الرَّحِمِ تَعْمُرانِالدِّیارِ، وَ تَزِیدانِ فِی الأَعْمارِ!: «انفاق در راه خدا و صله رحم، خانه ها را آباد، و عمرها را طولانی می کند»!(۱)

ب ـ در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَبْسُطَ فِی رِزْقِهِ وَ یُنْسی لَهُ فِی أَجَلِهِ فَلْیَصِلْ رَحِمَهُ: «کسی که دوست دارد رزقش افزون، و اجلش به تأخیر افتد، صله رحم به جا آورد».(۲)

ج ـ در مورد بعضی از معاصی، مانند «زنا»، مخصوصاً احادیثی وارد شده است که از عمر انسان می کاهد، از جمله، در حدیث معروف پیامبر(صلی الله علیه وآله) که می فرماید: یا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِینَ إِیّاکُمْ وَ الزِّنا فَإِنَّ فِیْهِ سِتَّ خِصال: ثَلاثٌ فِی الدُّنْیا، وَ ثَلاثٌ فِی الآخِرَةِ، أَمَّا الَّتِی فِی الدُّنْیا فَإِنَّهُ یَذْهَبُ بِالْبَهاء، وَ یُورِثُ الْفَقْرَ، وَ یَنْقُصُ الْعُمْرَ: «ای مسلمانان! از زنا بپرهیزید که شش پیامد سوء دارد: سه چیز در دنیا، و سه چیز در آخرت، اما آن سه که در دنیا است: بهاء و نورانیت را از انسان می برد، فقر و تنگدستی ببار می آورد، و از عمر انسان می کاهد».(۳)

د ـ امام باقر(علیه السلام) می فرماید: الْبِرُّ وَ الصَّدَقَةُ السِّرِّ یَنْفِیانِ الْفَقْرَ وَ یَزِیدانِ فِی الْعُمُرِ وَ یَدْفَعانِ سَبْعِیْنَ مِیتَةَ السَّوْءِ: «نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را بر طرف ساخته، عمر را افزون می کند، و از هفتاد گونه مرگ و میر بد جلوگیری به عمل

---

۱ و ۲ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحات ۳٥٤ و ۳٥٥.

۳ ـ همان مدرک.

می آورد».(۱)

درباره بعضی از گناهان دیگر، مانند ظلم، بلکه مطلق گناهان نیز در احادیث، اشاراتی آمده است.

بعضی از مفسران که نتوانسته اند میان «اجل حتمی» و «اجل معلق» فرق بگذارند، به این گونه احادیث حمله کرده، و آن را مخالف نصوص قرآنی دانسته اند، که حد عمر انسان را ثابت و لایتغیر می داند.(۲)

توضیح این که:

بدون شک، انسان دارای دو گونه سر آمد و اجل است:

سر آمد و اجل حتمی، که پایان استعداد جسم انسان برای بقاء است، و با فرا رسیدن آن، هر چیز به فرمان الهی پایان می گیرد.

سر آمد و اجل معلق، که با دگرگونی شرائط، دگرگون می شود، فی المثل انسانی دست به انتحار و خودکشی می زند، در حالی که اگر این گناه کبیره را انجام نمی داد، سالها زنده می ماند، و یا بر اثر روی آوردن به مشروبات الکلی، و مواد مخدر، و شهوت رانی بی حدّ و حساب، توانائی جسمی خود را در مدت کوتاهی از دست می دهد، در حالی که اگر این امور نبود، سالیان بسیاری می توانست عمر کند.

اینها اموری است که برای همه قابل درک و تجربه است، و احدی نمی تواند آن را انکار کند.

در زمینه حوادثِ ناخواسته، نیز اموری وجود دارد که مربوط به «اجل معلق» است، که آن نیز قابل انکار نمی باشد.

بنابراین، اگر در روایات فراوانی آمده است که: انفاق در راه خدا، یا صله رحم

---

۱ ـ «سفینهٔ البحار»، جلد ۲، صفحه ۲۳، ماده «صدقه».

۲ ـ تفسیر «آلوسی»، جلد ۲۲، صفحه ١٦٤، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

عمر را طولانی و بلاها را بر طرف می سازد، در حقیقت ناظر به همین عوامل است.

و هر گاه ما این دو نوع اجل و سرآمد عمر را از هم تفکیک نکنیم، درک بسیاری از مسائل در رابطه با «قضا و قدر» و «تأثیر جهاد و تلاش و کوشش در زندگی انسانها» لا ینحل خواهد ماند.

این بحث را ضمن یک مثال ساده، می توان روشن ساخت، و آن این که: انسان یک دستگاه اتومبیل نو تهیه می کند، که طبق پیش بینی های مختلفی که در ساختمان آن به کار رفته، می تواند مثلاً بیست سال عمر کند، اما مشروط به این که: به آن دقیقاً برسند، و مراقبتهای لازم را به عمل آورند، در این صورت اجل حتمی این اتومبیل همان بیست سال است که از آن فراتر نمی رود.

ولی اگر مراقبتهای لازم انجام نشود، و آن را به دست افراد ناآگاه و لاابالی بسپارند، و بیش از قدرت و ظرفیت، از آن کار بکشند، و در جاده های پر سنگلاخ همه روزه آن را به کار گیرند، ممکن است عمر بیست ساله آن به نصف، یا به عشر، تنزل پیدا کند، این همان «اجل معلق» آن است.

و ما تعجب می کنیم، چگونه بعضی از مفسران معروف، به مسأله روشنی مانند این مسأله، توجه نکرده اند.

* * *

۱۳ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَل مُسَمّیً ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ما یَمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیر

۱٤ إِنْ تَدْعُوهُمْ لایَسْمَعُوا دُعاءَکُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَکُمْ وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ وَ لایُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِیر

ترجمه:

۱۳ ـ او شب را در روز داخل می کند و روز را در شب; و خورشید و ماه را مسخّر (شما) کرده، هر یک تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهد; این است خداوند، پروردگار شما; حاکمیت (در سراسر عالم) از آن او است. و کسانی را که جز او می خوانید (و می پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند!

۱٤ ـ اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی گویند; و روز قیامت، شرک (و پرستش) شما را منکر می شوند; و هیچ کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) با خبر نمی سازد!

تفسیر:

این معبودهای دروغین حتی صدای شما را نمی شنوند!

باز در این آیات، به قسمت دیگری از آیات توحید و نعمتهای بی پایان پروردگار اشاره می کند، تا ضمن آگاهی دادن به انسان، حس شکرگزاری آنان را در مسیر شناخت معبود حقیقی، برانگیزد، و از هر گونه شرک و پرستشهای

www.makarem.ir

خرافی باز دارد، می فرماید: «او کسی است که شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند» (یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ).

«یُولِجُ» از ماده «ایلاج» به معنی داخل کردن است، و ممکن است اشاره به یکی از دو معنی و یا هر دو معنی زیر باشد:

افزایش و کاهش تدریجی شب و روز در طول سال، که مایه پیدایش فصول مختلف با آن همه آثار و برکات می باشد.

انتقال تدریجی از شب به روز و از روز به شب، به واسطه وجود شفق و بین الطلوعین، که از خطرات انتقال ناگهانی از ظلمت، به نور و از نور، به ظلمت جلوگیری می کند، و به انسان آمادگی کافی برای انتقال کاملاً آرام و بی خطر را از یکی به دیگری فراهم می سازد.(۱)

بعد، به مسأله «تسخیر خورشید و ماه» اشاره کرده، می گوید: «او خورشید و ماه را مسخر شما نمود» (وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ).

چه تسخیری از این برتر و بالاتر، که همه آنها در مسیر منافع انسان حرکت می کنند، و سرچشمه انواع برکات در زندگی بشرند، و ابر و باد و ماه و خورشید و فلک در کار هستند، تا انسان بتواند زندگی خود را تأمین کرده و در غفلت فرو نرود، و به یاد منبع اصلی این مواهب باشد.(۲)

اما این خورشید و ماه، در عین این که: به طور کاملاً منظم در مسیر خود

---

۱ ـ در زمینه تغییر تدریجی شب و روز در جلد دوم، صفحه ۳٦۷، ذیل آیه ۲۷ سوره «آل عمران» بحث کرده ایم.

۲ ـ در زمینه تسخیر خورشید و ماه بحث مشروحی در جلد دهم ذیل آیه ۲ سوره «رعد» و ۳۳ «ابراهیم»، صفحات ۱۲۰ و ۳٥٤ داشتیم.

www.makarem.ir

می گردند، و خدمتگزار لایق و خوبی برای انسانند، نظامی که حاکم بر آنهاست جاودانی نیست، حتی این سیارات عظیم، با آن همه نور و روشنائی سرانجام تاریک می شوند و از کار می افتند.

لذا، به دنبال بحث تسخیر می افزاید: «هر کدام از این دو، تا زمان مشخصی که برای آنها تعیین شده، به حرکت خود ادامه می دهند» (کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَل مُسَمّیً).

و به مقتضای «إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ * وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ»(۱) سرانجام همگی رو به تاریکی و خاموشی خواهند نهاد.

بعضی از مفسران، تفسیر دیگری برای «أَجَل مُسَمّی» (سرآمد معین) کرده اند، و آن حرکتِ دوریه خورشید و ماه است، که اولی در یک سال تمام، و دومی در یک ماه پایان می گیرد.(۲)

ولی، با توجه به موارد استعمال این تعبیر در آیات متعددی از آیات قرآن مجید، که به معنی پایان عمر آمده است، روشن می شود که تفسیر مزبور درست نیست، بلکه همان تفسیر اول، یعنی پایان عمر خورشید و ماه درست است.(۳)

سپس، به عنوان نتیجه گیری از این بحث توحیدی، می فرماید: «این است خداوند، پروردگار بزرگ شما» (ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ).

خداوندی که نظام نور و ظلمت، و حرکات حساب شده خورشید و ماه را با تمام برکاتشان، مقرّر فرموده است.

«حاکمیت در عالم مخصوص او است» (لَهُ الْمُلْکُ).

«و معبودهائی را که شما جز او می خوانید، حتی حاکمیت و مالکیت به اندازه پوست نازکی که روی هسته خرما کشیده شده، در سرتاسر عالم هستی ندارند»

---

۱ ـ تکویر، آیات ۱ و ۲.

۲ ـ تفسیر «روح البیان»، و «ابوالفتوح رازی».

۳ ـ به آیات ٦١ نحل ـ ٤٥ فاطر ـ ٤٢ زمر ـ ٤ نور و ٦٧ غافر مراجعه فرمائید.

(وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ما یَمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیر).(۱)

«قِطْمِیر» بنا به گفته «راغب» در «مفردات»: اثری است که در پشت هسته خرما وجود دارد، (فرورفتگی کوچکی است) و به گفته «طبرسی» در «مجمع البیان» و «قرطبی» در تفسیرش، پوسته نازک سفید رنگی است که سراسر هسته را پوشانده، و در هر حال، کنایه از موجودات بسیار کوچک و کم ارزش است.

آری، این بتها نه مبدأ سودی هستند، و نه منشاء زیانی، نه از شما دفاع می کنند، و نه از خویشتن، نه حاکمیت دارند، و نه مالکیت، حتی بر پوسته هسته خرمائی! با این حال، چگونه شما بی خردان آن را پرستش می کنید و حلّ مشکلاتتان را از آنها می خواهید؟!

* * *

سپس می افزاید: «اگر آنها را برای حل مشکلات خود بخوانید، هرگز صدای شما را نمی شنوند» (إِنْ تَدْعُوهُمْ لایَسْمَعُوا دُعاءَکُمْ).

چرا که قطعاتی از سنگ و چوب بیش نیستند، جمادند و بی شعور!

«و به فرض که ناله و اصرار و الحاح شما را بشنوند، هرگز توانائی پاسخ گوئی به نیازهای شما ندارند» (وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَکُمْ).

چرا که روشن شد، حتی به اندازه پوست نازک هسته خرمائی، مالک سود و زیانی در جهان هستی نیستند، با این حال چگونه انتظار دارید که برای شما کاری صورت دهند، یا گرهی را بگشایند؟

و از این بالاتر: «روز قیامت که می شود، آنها پرستش و شرک شما را منکر می شوند» (وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ).

---

۱ ـ تعبیر به «الَّذِین» که معمولاً برای جمع مذکر عاقل است، در مورد بتها به خاطر توهّمی است که آنها از این موجودات بی جان داشتند که قرآن، همان تعبیر آنان را ذکر کرده و سپس شدیداً رد می کند.

www.makarem.ir

و می گویند: خداوندا اینها پرستش ما نمی کردند، بلکه هوای نفس خویش را در حقیقت می پرستیدند.

این شهادت و گواهی، یا به زبان حال است، که هر کس به بتها بنگرد با گوش هوش، این سخن را از آنان می شنود، و یا این که: همان خداوندی که در آن روز اعضاء و جوارح و پوست تن انسان را به سخن در می آورد، به آنها فرمان سخن گفتن می دهد، تا شهادت دهند که: این بت پرستان منحرف، اوهام و شهوات خود را در حقیقت پرستش می کرده اند.

این آیه شبیه چیزی است که در آیه ۲۸ سوره «یونس» آمده است، آنجا که می فرماید: وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا مَکانَکُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَکاؤُکُمْ فَزَیَّلْنا بَیْنَهُمْ وَ قالَ شُرَکاؤُهُمْ ما کُنْتُمْ إِیّانا تَعْبُدُونَ: «به خاطر بیاورید، روزی را که همه آنها را جمع می کنیم، آن گاه به مشرکان می گوئیم: شما و معبودهایتان در جای خود باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود) سپس آنها را از هم جدا می کنیم (تا از هر یک، جداگانه سؤال شود) در اینجا معبودهایشان به آنها می گویند: شما هرگز ما را عبادت نمی کردید»؟!

جمعی از مفسران، احتمال داده اند که: این تعبیرات در مورد معبودهائی همچون «فرشتگان» و حضرت مسیح(علیه السلام) باشد; چرا که سخن گفتن روز قیامت تنها از آنها ساخته است و جمله «إِنْ تَدْعُوهُمْ لایَسْمَعُوا دُعاءَکُمْ» اشاره به این است که: آنها آن چنان به خود مشغولند که، اگر آنها را بخوانید سخنان شما را نمی شنوند.(۱)

ولی، با توجه به وسعت مفهوم «وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ»، ظاهر این است که: منظور بتها است، به خصوص این که: جمله «إِنْ تَدْعُوهُمْ لایَسْمَعُوا

---

۱ ـ این احتمال در تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «آلوسی» و «قرطبی» آمده است.

www.makarem.ir

دُعاءَکُمْ» (اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند) ظاهراً مربوط به دنیاست.

در پایان آیه، برای تأکید بیشتر، می فرماید: «هیچ کس مانند خداوندی که از همه چیز آگاه است، تو را با خبر نمی سازد» (وَ لایُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِیر).

اگر می گوید: بتها در قیامت پرستش شما را انکار می کنند، و از شما بیزاری می جویند، تعجب نکنید، زیرا کسی از این موضوع خبر می دهد که از تمام عالم هستی و ذره ذره آن آگاه است، آینده همچون گذشته، و حال در پیشگاه علم او روشن و آشکار است.

گر چه مخاطب در این جمله ظاهراً شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، ولی پیداست، نظر به همه انسانها است.

* * *

نکته:

سوء استفاده از آیات و تفسیرهای انحرافی

گر چه در خلال تفسیر آیات، روشن شد که منظور از آخرین آیه مورد بحث «إِنْ تَدْعُوهُمْ لایَسْمَعُوا دُعاءَکُمْ...» بتها است، که نه گوش شنوائی برای تقاضاهای عابدان خود دارند، و نه اگر می داشتند قادر بر حل مشکلی بودند، و نه در جهان هستی سر سوزنی مالکیت و حاکمیت دارند.

ولی جمعی از «وهابیین قشری»، برای بریدن ارتباط مسلمین از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و پیشوایان بزرگ از طریق توسل و شفاعت طلبیدن، به این آیه و مانند آن تمسک جسته، گفته اند: قرآن می گوید: تمام کسانی را که غیر از خدا می خوانید ـ حتی پیامبران! ـ سخن شما را نمی شنوند، و اگر بشنوند اجابت نمی کنند.

و یا چنان که در آیه ۱۹۷ سوره «اعراف» آمده: وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ

www.makarem.ir

لایَسْتَطِیعُونَ نَصْرَکُمْ وَ لاأَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ: «کسانی را که غیر از خدا می خوانید، نمی توانند شما را یاری کنند، و نه حتی خویشتن را در برابر مشکلات یاری دهند» و مانند این گونه آیات.

و به این ترتیب، هرگونه توسل به ارواح پیامبران و امامان را نفی می کنند، و آن را مخالف توحید می شمرند!

در حالی که، یک نگاه ساده به آیاتی که قبل از این آیات، و بعد از آن است، برای درک این حقیقت کافی است که، منظور از آن بتها می باشد، چرا که در همه اینها سخن از بتها در میان است، سخن از سنگ و چوبهائی است که آنها را شریک خدا می پنداشتند، و برای آنها قدرتی در برابر قدرت خدا قائل بودند.

ولی، چه کسی است که نداند: انبیاء و اولیاء، همچون شهدای راه خدا که قرآن با صراحت از حیات آنها سخن می گوید، دارای حیات برزخی هستند، و می دانیم در حیات برزخی فعالیت روح گسترده تر و وسیعتر است; چرا که از حواجب مادی و تعلقات دنیوی، رهائی یافته، این از یک سو.

از سوی دیگر، بدون شک، توسل به این ارواح پاک نه به این معنی است که برای آنها در مقابل خداوند، استقلالی قائل شویم، بلکه هدف آن است که از آبرو و جاه آنها در پیشگاه خدا مدد بطلبیم، و از احترام و عظمتی که در درگاه خدا دارند، کمک بخواهیم، که، این عین توحید و عبودیت پروردگار است (دقت کنید).

بنابراین، همان گونه که قرآن صریحاً در مسأله «شفاعت» می گوید: آنها به اذن و فرمان خدا شفاعت می کنند: مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ: «چه کسی است که بتواند در درگاه خدا، جز به فرمان او شفاعت کند»(۱) همچنین توسل به

---

۱ ـ بقره، آیه ۲۵۵.

www.makarem.ir

آنان، نیز از همین طریق و همین رهگذر است.

چه کسی می تواند آیات صریح توسل را انکار کند؟ و یا آن را شرک بپندارد و در مقابل قرآن بایستد و دم از توحید زند؟ جز جاهلان مغروری که این نغمه های شوم را، که منجر به ایجاد تفرقه بین مسلمین است، سر داده اند!

لذا در حالات صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: آنها در مشکلات به کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) می آمدند، و توسل می جستند، و از روح پاک او در درگاه خدا یاری می طلبیدند.

چنان که «بیهقی» محدث معروف اهل سنت، نقل می کند: در زمان خلیفه دوم خشکسالی و قحطی شد، «بلال» به همراه عده ای از صحابه به کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد و چنین گفت: یا رَسُولَ اللّهِ اسْتَقِ لِأُمَّتِکَ... فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَکُوا...: «ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله)برای امتت باران بخواه... که هلاک شدند».(۱)

بعضی از مفسران اهل سنت، مانند «آلوسی» احادیث زیادی در این زمینه نقل کرده، و پس از گفتگو و سخت گیری در مورد این احادیث، سرانجام چنین می گوید : بعد از تمام این گفتگوها، من مانعی در توسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر (صلی الله علیه وآله)نمی بینم، چه در حال حیات، و چه بعد از ممات... سپس کسان دیگری را که در پیشگاه خدا مقامی دارند، نیز، بر آن افزوده و اعتراف به جواز توسل به آنها می کند.(۲)

بحث مشروح دیگری نیز در این زمینه در جلد چهارم صفحه ۳٦٦ ذیل آیه ۳۵ سوره «مائده» داشته ایم.

* * *

---

۱ ـ از کتاب «التوصل الی حقیقة التوسل».

۲ ـ «روح المعانی».

www.makarem.ir

۱۵ یا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ
۱٦ إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَأْتِ بِخَلْق جَدِید
۱۷ وَ ما ذلِکَ عَلَی اللّهِ بِعَزِیز
۱۸ وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلی حِمْلِها لایُحْمَلْ مِنْهُ شَیْءٌ وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی إِنَّما تُنْذِرُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ مَنْ تَزَکّی فَإِنَّما یَتَزَکّی لِنَفْسِهِ وَ إِلَی اللّهِ الْمَصِیرُ

ترجمه:

۱۵ ـ ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدائید; تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است!

۱٦ ـ اگر بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی می آورد.

۱۷ ـ و این برای خداوند مشکل نیست!

۱۸ ـ هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد; و اگر شخص سنگین باری دیگری را برای حمل گناه خود بخواند، چیزی از آن را بر دوش نخواهد گرفت، هر چند از نزدیکان او باشد. تو فقط کسانی را بیم می دهی که از پروردگار خود در پنهانی می ترسند و نماز را بر پا می دارند; و هر کس پاکی (و تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش باز می گردد; و بازگشت (همگان) به سوی خداست!

www.makarem.ir

تفسیر:

هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نخواهد کشید

در تعقیب دعوت مؤکدی که در آیات گذشته به سوی توحید و مبارزه با هر گونه شرک و بت پرستی آمده بود، ممکن است این توهم برای بعضی پیش آید که: خداوند چه نیازی به پرستش ما دارد که این همه اصرار و تأکید می کند؟ لذا در آیات مورد بحث، برای بیان این حقیقت که ما نیازمند به عبادت او هستیم، نه او نیازمند به عبادت ما، می فرماید: «ای مردم! شما نیازمند به خدا هستید و او از هر نظر بی نیاز و شایسته حمد و ستایش است» (یا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ).

چه سخن مهم و پر ارزشی، که موقعیت ما را در عرصه عالم هستی در برابر هستی بخش، روشن می سازد، و بسیاری از معماها را می گشاید، و به سؤالات زیادی پاسخ می گوید.

آری، بی نیاز حقیقی و قائم بالذات در تمام عالم هستی، یکی است، و او خدا است، همه انسانها، بلکه همه موجودات سر تا پا نیازند و فقیر و وابسته به آن وجود مستقل که اگر لحظه ای ارتباطشان قطع شود هیچ اند و پوچ.

همان گونه که او بی نیاز مطلق است، انسانها فقر مطلقند، و همان گونه که او قائم به ذات است، مخلوقات همه قائم به او هستند، چرا که او وجودی است بی نهایت از هر نظر، و واجب الوجود در ذات و صفات.

با این حال، او چه نیازی به عبادت ما ممکن است داشته باشد؟، این ما هستیم که از طریق عبادت و اطاعت او، راه تکامل را می پیمائیم، و به آن مبدأ بی پایان فیض در پرتو عبودیتش لحظه، به لحظه نزدیکتر می شویم، و از انوار ذات و صفاتش بهره می گیریم.

www.makarem.ir

در حقیقت این آیه، توضیحی است برای آیات قبل، که می فرمود: ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ...: «این است خداوند پروردگار شما، که مالکیت و حاکمیت در جهان هستی مخصوص او است، و دیگران حتی به اندازه پوسته نازک هسته خرما از خود چیزی ندارند».

بنابراین، انسانها نیازمند به او هستند و نه غیر او، و لذا هرگز نباید سر تعظیم و تسلیم بر آستان غیر او بگذارند، و رفع نیازمندی خود را از غیر او بطلبند، که آنها نیز همه مانند خودش نیازمند و محتاجند، حتی بزرگداشت پیامبران الهی و پیشوایان حق، به خاطر آن است که، فرستادگان و نمایندگان اویند، نه این که: از خود استقلال دارند.

از این رو، او هم «غنی» است و هم «حمید»، یعنی در عین بی نیازی آن قدر بخشنده و مهربان است که شایسته هرگونه حمد و سپاس گزاری است، و در عین بخشندگی و بنده نوازی، از همگان بی نیاز می باشد.

توجه به این واقعیت، دو اثر مثبت در انسانهای مؤمن می گذارد، از یک سو، آنها را از مرکب غرور و خود خواهی و طغیان پیاده می کند، و به آنها هشدار می دهد که، چیزی از خود ندارند که به آن ببالند، هر چه هست امانتهای پروردگار نزد آنهاست.

و از سوی دیگر، دست نیاز به درگاه غیر او دراز نکنند، و طوق عبودیت غیر اللّه را بر گردن ننهند، از رنگ همه تعلقات آزاد باشند، تا همگان غلام همتشان گردند.

مؤمنان با این دید، و جهان بینی، هر چه در عالم می بینند از پرتو وجود او می دانند، و هرگز توجه به اسباب، آنها را از «مسبب الاسباب» غافل نمی کند.

جمعی از فلاسفه، این آیه را اشاره به برهان معروف «فقر و امکان» یا

www.makarem.ir

«امکان و وجوب» در مورد اثبات «واجب الوجود» دانسته اند، گر چه آیه، در مقام بیان استدلال بر اثبات وجود خدا نیست، بلکه، اوصاف او را بازگو می کند، ولی برهان مذکور را می توان به عنوان لازمه مفاد آیه دانست.

* * *

توضیح برهان امکان و وجوب (فقر و غنی)

تمام موجوداتی که در این جهان می بینیم، همه روزی معدوم بوده اند سپس لباس وجود بر تن کرده اند، و یا به تعبیر دقیقتر، روزی هیچ نبوده اند و سپس موجود شده اند، این دلیل بر آن است که آنها «معلول» وجود دیگری هستند، و از خود، هستی ندارند.

و می دانیم: هر وجود معلولی وابسته و قائم به «علت» خویش و سراپا نیاز و احتیاج است، و اگر آن علت، نیز معلول علت دیگری باشد، او هم به نوبه خود محتاج و نیازمند خواهد بود، و اگر این امر، تا بی نهایت تسلسل پیدا کند، مجموعه ای از موجودات نیازمند و فقیر، خواهیم داشت، مسلم است: چنین مجموعه ای هرگز، وجود نخواهد یافت; چرا که بی نهایت نیاز، نیاز است، و بی نهایت فقر، فقر، هرگز از بی نهایت صفر، عددی به وجود نمی آید، و از بی نهایت وابسته، استقلالی حاصل نمی شود.

از اینجا نتیجه می گیریم که، سرانجام، باید به وجودی برسیم که قائم به ذات است، و مستقل از تمام جهات، علت است و معلول نیست، و او واجب الوجود است.(۱)

---

۱ ـ باید توجه داشت، «برهان امکان و وجوب» دو تفسیر دارد، زیرا فلاسفه «امکان» را دو معنی کرده اند، امکان ماهوی و امکان وجودی، و از آنجا که نظر محققان فلاسفه بر اصالة الوجود است، بنابراین امکان، در اینجا باید به صورت «امکان وجودی» تفسیر شود، که نیاز و وابستگی به علت در اصل وجود است (توضیح بیشتر را در این زمینه در کتب فلسفی بخوانید).

www.makarem.ir

* * *

در اینجا این سؤال، پیش می آید که، چرا در آیه فوق تنها سخن از انسانها و نیاز آنان به «اللّه» است؟ در حالی که این فقر، جنبه عمومی در عالم هستی دارد.

پاسخ این است که: اگر انسان، که گل سر سبد موجودات این جهان است، سر تا پا نیاز به او است، حال بقیه موجودات روشن است، و به تعبیر دیگر، بقیه نیز در علت فقر که همان امکان وجود باشد، با انسان شریک اند.

علاوه، سخن از خصوص انسان به خاطر این است که، هدف این بوده: انسان را از مرکب غرور پیاده سازد، و به نیازش در همه حال، و در همه چیز و در همه جا، به خدا توجه دهد، همان توجهی که، ریشه اصلی صفات فضیله و ملکات اخلاقی است، همان توجهی که، رمز تواضع، ترک ظلم و ستم، ترک غرور و کبر و نخوت ، و ترک بخل و حرص و حسد، و انگیزه تواضع در برابر حق، می باشد.

* * *

در آیه بعد، برای تأکید همین فقر و نیاز انسانها، به او می فرماید: «اگر بخواهد شما را می برد، و خلق جدیدی را می آورد» (إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَأْتِ بِخَلْق جَدِید).

بنابراین، او نیازی به شما و عبادتتان ندارد، و این شما هستید که به او نیازمندید.

این آیه، نظیر مطلبی است که در آیه ۱۳۳ سوره «انعام» آمده، آنجا که می فرماید: وَ رَبُّکَ الْغَنِیُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِکُمْ ما یَشاءُ کَما أَنْشَأَکُمْ مِنْ ذُرِّیَّةِ قَوْم آخَرِینَ: «پروردگار تو بی نیاز و مهربان است، اگر

بخواهد شما را می برد، و به جای شما هر کس را بخواهد جانشین می سازد، همان گونه که شما را از نسل اقوام دیگری به وجود آورد».

او، نه نیازی به طاعت شما دارد، و نه بیمی از گناهانتان، و در عین حال رحمت واسعه او همه شما را در بر گرفته است، نه از میان رفتن تمام جهان چیزی از عظمت او می کاهد، و نه آفرینش این عالم، چیزی بر مقام کبریائی او افزوده.

* * *

و در آخرین آیه، باز به عنوان تأکید مجدد می فرماید: «و این کار برای خدا ناممکن نیست» (وَ ما ذلِکَ عَلَی اللّهِ بِعَزِیز).

آری، او هر چه را اراده کند، به آن فرمان می دهد: موجود باش! آن نیز بلافاصله موجود می شود، انسان که سهل است، این سخن درباره تمام عالم هستی صادق است.

به هر حال، اگر به شما دستور ایمان و اطاعت و پرستش می دهد، همه برای خود شما است، و سود و برکات آن عائد خود شما می گردد.

* * *

آخرین آیه مورد بحث، به پنج «نکته» در ارتباط با آیات قبل اشاره می کند: نخست این که، در آیات گذشته آمده بود: «اگر خدا بخواهد شما را می برد و قوم دیگری را به جای شما می آورد» این سخن، ممکن است برای بعضی این سؤال را به وجود آورد که، مخاطبین این آیه، همه از افراد گنهکار نیستند، چرا که در هر عصر و زمانی مؤمنان صالحی وجود داشته و دارند، آیا ممکن است آنها نیز گرفتار عواقب گناهان دیگران شوند، و محکوم به فنا گردند؟

اینجاست که می فرماید: «هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد» (وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری).

www.makarem.ir

«وِزر» به معنی سنگینی است، و از «وَزَر» (بر وزن نظر) گرفته شده که به معنی پناهگاه در کوه است، و گاه به معنی مسئولیت نیز آمده است، چنان که «وزیر» را از این نظر، وزیر می گویند که، بار مسئولیت سنگینی بر دوش می کشد، «موازره» نیز به معنی معاونت است، چرا که هر کسی به هنگام معاونت، قسمتی از بار دیگری را بر دوش می کشد.

این جمله، که یکی از پایه های اساسی در اعتقادات اسلامی است، در حقیقت از یکسو، ارتباط به عدل خداوند دارد، که هر کس را در گرو کار خود می شمرد، به سعی ها و تلاشهای او پاداش می دهد، و به گناهان او کیفر.

و از سوی دیگر، به شدت مجازات روز رستاخیز، اشاره دارد، که احدی حاضر نمی شود بار گناه دیگری را بر دوش گیرد، هر چند فوق العاده به او علاقه داشته باشد.

توجه به این معنی، تأثیر زیادی در خودسازی انسانها دارد، که: هر کس مراقب خویش باشد، هرگز به بهانه این که: اطرافیان او یا جامعه او فاسد است تن به فساد ندهد، و آلودگی محیط را مجوزی بر آلودگی خویش، نشمرد، چرا که هر کس بار گناه خود را بر دوش می کشد.

و از سوی سوم، این درک و دید را به انسانها می دهد که، حساب خداوند با جامعه ها حساب مجموع و یکپارچه نیست، بلکه هر کسی مستقلاً مورد محاسبه قرار می گیرد، یعنی اگر هم در رابطه با پاکسازی خویشتن، و هم مبارزه با فساد انجام وظیفه کرده باشد، هیچ ترس و وحشتی بر او نیست، هر چند تمام جهانیان غیر از او آلوده کفر، شرک، ظلم و گناه باشند.

اصولاً هیچ برنامه تربیتی، بدون توجه دادن به این اصل اساسی مؤثر نخواهد افتاد (دقت کنید).

www.makarem.ir

در جمله دوم، همین مسأله را به صورت دیگری مطرح می کند، می گوید: «اگر فرد سنگین باری دیگری را دعوت به حمل گناهانش کند، چیزی از گناه و مسئولیت او را حمل نخواهد کرد، هر چند از نزدیکان و بستگان او باشد» (وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلی حِمْلِها لایُحْمَلْ مِنْهُ شَیْءٌ وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی).(١)

در حدیثی آمده است که، «در قیامت مادر و فرزندی را می آورند که هر دو بار سنگینی از گناه بر دوش دارند، مادر از فرزند تقاضا می کند، در عوض آن همه زحمات که در دنیا برای تو کشیدم، مقداری از بار مسئولیت گناه مرا بر دوش گیر، فرزند به مادر می گوید: از من دور شو، که من از تو گرفتارترم»!(٢)

در اینجا این سؤال پیش می آید که: آیا این آیه با آنچه در روایات فراوان درباره سنّت «حسنه» و «سیئهٔ» وارد شده، منافات ندارد؟; چرا که این روایات می گوید: «هر کس سنت نیکوئی بگذارد، اجر تمام کسانی که به آن عمل کنند، برای او نوشته خواهد شد، بی آن که از پاداش آنها کاسته شود، و کسی که سنت بدی بگذارد وزر کسانی که به آن عمل کنند بر او خواهد بود، بی آن که از گناه آنها کاسته شود».

ولی با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این که: در

---

١ ـ «مُثْقَلَهٔ» به معنی «سنگین بار» است، و منظور در اینجا کسی است که بار گناهان بر دوش می کشد، و «حِمل» (بر وزن شعر) به گفته «راغب» در «مفردات» باری است که بر پشت حمل می شود، در مقابل «حَمل» (بر وزن حمد) که باری است که بر شکم حمل می شود، مانند «جنین»، و یا آبهائی که در دل ابرها قرار دارد، و یا میوه ای که بر درخت است، و چون در آیه مورد بحث، گناه تشبیه به باری شده که بر دوش کشیده می شود، حمل به کسر حاء گفته شده.

٢ ـ گر چه این حدیث، در تفاسیر مختلف گاهی از «فضیل بن عیاض» و گاهی از «ابن عباس» نقل شده، ولی بعید به نظر می رسد که آنها این سخن را از خود گفته باشند، ممکن است اصل حدیث از پیامبر(صلی الله علیه وآله)باشد (به تفسیر «ابوالفتوح رازی» و «قرطبی» و «روح البیان» مراجعه شود).

www.makarem.ir

صورتی گناه کسی را بر دیگری نمی نویسند که، هیچ دخالتی در آن نداشته باشد، اما اگر از طریق ایجاد سنت، یا معاونت و کمک، یا تشویق و ترغیب، سهمی در ایجاد آن عمل داشته باشد، مسلماً عمل او محسوب می شود، و در آن شریک و سهیم است.

بالاخره، در سومین جمله، پرده از این حقیقت بر می دارد که، انذارهای پیامبر(صلی الله علیه وآله) تنها در دلهای آماده اثر می گذارد، می فرماید: «تو فقط کسانی را انذار می کنی، که از پروردگار خود در غیب و پنهانی می ترسند، و نماز را بر پا می دارند» (إِنَّما تُنْذِرُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ).

تا در دلی خوف خدا نباشد، و در نهان و آشکار احساس مراقبت یک نیروی معنوی بر خود نکند، و با انجام نماز ـ که قلب را زنده می کند و به یاد خدا می دارد، به این احساس درونی مدد نرساند ـ انذارهای انبیاء و اولیاء بی اثر خواهد بود.

در آغاز کار که انسان هیچ عقیده ای را انتخاب نکرده و ایمان نیاورده، اگر روح حقجوئی و حق طلبی نداشته باشد، و احساس مسئولیت در برابر شناخت واقعیتها نکند، گوش به دعوت انبیاء فرا نخواهد داد، و در آیات پروردگار در جهان هستی نمی اندیشد!

در جمله چهارم، باز به این حقیقت بر می گردد که، خدا از همگان بی نیاز است و می افزاید: «هر کس پاکی و تقوا پیشه کند، نتیجه این پاکی به خود او باز می گردد» (وَ مَنْ تَزَکّی فَإِنَّما یَتَزَکّی لِنَفْسِهِ).

و سرانجام در پنجمین و آخرین جمله، هشدار می دهد: اگر نیکان و بدان به نتائج اعمال خود در این جهان نرسند، مهم نیست، چرا که «بازگشت همگی به سوی خدا است» و سرانجام حساب همه را خواهد رسید! (وَ إِلَی اللّهِ الْمَصِیرُ).

* * *

www.makarem.ir

١٩ وَ ما يَسْتَوِى الأَعْمى وَ الْبَصِيرُ
٢٠ وَ لاَ الظُّلُماتُ وَ لاَ النُّورُ
٢١ وَ لاَ الظِّلُّ وَ لاَ الْحَرُورُ
٢٢ وَ ما يَسْتَوِى الأَحْياءُ وَ لاَ الأَمْواتُ إِنَّ اللّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِى الْقُبُورِ
٢٣ إِنْ أَنْتَ إِلاَّ نَذِيرٌ

ترجمه:

١٩ ـ و نابينا و بينا هرگز برابر نيستند.

٢٠ ـ و نه ظلمتها و روشنائى.

٢١ ـ و نه سايه (آرام بخش) و باد داغ و سوزان!

٢٢ ـ و هرگز مردگان و زندگان يكسان نيستند. خداوند پيام خود را به گوش هر كس بخواهد مى رساند، و تو نمى توانى سخن خود را به گوش آنان كه در گور خفته اند برسانى!

٢٣ ـ تو فقط انذار كننده اى (و اگر ايمان نياورند نگران نباش).

تفسير:

نور و ظلمت يكسان نيست!

به تناسب بحثهائى كه پيرامون ايمان و كفر در آيات گذشته بود، در آيات مورد بحث، چهار مثال جالب براى «مؤمن» و «كافر» ذكر مى كند، كه آثار «ايمان»

www.makarem.ir

و «کفر» به روشن ترین وجه در آن مجسم شده است:

در نخستین مثال «کافر» و «مؤمن» را به «نابینا» و «بینا» تشبیه کرده، می گوید: «هرگز اعمی و بینا مساوی نیستند» (وَ ما یَسْتَوِی الأَعْمی وَ الْبَصِیرُ).

«ایمان» نور است و روشنی بخش، و به انسان در جهان بینی، اعتقاد، عمل، و تمام زندگی روشنائی و آگاهی می دهد، اما «کفر» ظلمت است و تاریکی، و در آن نه بینش صحیحی از کل عالم هستی است، و نه از اعتقاد درست و عمل صالح خبری.

قرآن مجید در آیه ۲۵۷ سوره «بقره» در همین زمینه، حَقِّ مطلب را ادا کرده می گوید: اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ: «خداوند ولی، راهنما و سرپرست مؤمنان است، آنها را از تاریکی ها به روشنائی، هدایت می کند، اما ولی و سرپرست کافران، طاغوت است، که آنها را از روشنائی به ظلمتها می کشاند، آنها اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن می مانند»!

* * *

و از آنجا که چشم بینا به تنهائی کافی نیست، باید روشنائی و نوری نیز باشد، تا انسان با کمک این دو عامل، موجودات را مشاهده کند، در آیه بعد می افزاید: «و نه تاریکی ها با نور برابرند» (وَ لاَ الظُّلُماتُ وَ لاَ النُّورُ).

چرا که «تاریکی» منشاء گمراهی است، «تاریکی» عامل سکون و رکود است، تاریکی عامل انواع خطرات می باشد، اما «نور» و روشنائی منشاء حیات، زندگی، حرکت، جنبش و رشد و نمو و تکامل است، که اگر نور از میان برود، تمام انرژی ها در جهان خاموش می شوند، و مرگ، سراسر عالم ماده را فرا

www.makarem.ir

می گیرد، و چنین است نور ایمان در جهان معنی، که عامل رشد و تکامل و سبب حیات و حرکت می باشد.

* * *

سپس می افزاید: «هرگز سایه (آرام بخش) با باد داغ و سوزان یکسان نیستند» (وَ لاَ الظِّلُّ وَ لاَ الْحَرُورُ).

مؤمن در سایه ایمانش، در آرامش و أمن و امان به سر می برد، اما کافر به خاطر کفرش، در ناراحتی و رنج می سوزد.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «حَرُور» (بر وزن قبول) به معنی باد داغ و سوزان است (بادی مرگبار و خشک کننده).

بعضی آن را به معنی «باد سموم» دانسته اند، و بعضی به معنی شدت حرارت آفتاب.

«زمخشری» در «کشاف» می گوید: «سموم» به بادهای موذی و کشنده ای می گویند که، در روز می‌وزد، اما «حرور» به همین بادها گفته می شود، اعم از این که: در روز باشد، یا در شب، به هر حال، چنین بادی کجا و سایه خنک و نشاط آفرین، که روح و جسم انسان را نوازش می دهد کجا؟

* * *

و سرانجام در آخرین تشبیه می گوید: «و هرگز زندگان و مردگان یکسان نیستند»! (وَ ما یَسْتَوِی الأَحْیاءُ وَ لاَ الأَمْواتُ).

مؤمنان زندگانند، و دارای تلاش، کوشش و حرکت و جنبش، رشد و نمو دارند، شاخه و برگ و گل و میوه دارند، اما کافر همچون چوب خشکیده ای است که، «نه طراوتی، نه برگی، نه گلی و نه سایه دارد» و جز برای سوزاندن مفید نیست.

در آیه ۱۲۲ سوره «انعام» می خوانیم: أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها: «آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم، و نوری برای او قرار دادیم که در میان مردم با آن راه برود، همچون کسی است که تا ابد، در ظلمات غوطهور است، و هرگز از آن خارج نمی شود»؟!

و در پایان آیه، می افزاید: «خداوند هر کس را بخواهد شنوا می سازد، تا دعوت حق را به گوش جان بشنود، و به ندای منادیان توحید لبیک گوید» (إِنَّ اللّهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشاءُ).

«و تو هرگز نمی توانی، سخن خود را به گوش مردگانی که در قبرها خفته اند برسانی»! (وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ).

فریاد تو هر قدر رسا، و سخنانت هر اندازه دلنشین، و بیانت هر مقدار گویا باشد، مردگان از آن چیزی درک نمی کنند، و کسانی که بر اثر اصرار در گناه، و غوطهور شدن در تعصب و عناد و ظلم و فساد، روح انسانی خود را از دست داده اند، مسلماً آمادگی برای پذیرش دعوت تو ندارند.

* * *

بنابراین، از عدم ایمان آنها نگران نباش، و بی تابی مکن، وظیفه تو ابلاغ و انذار است «تو تنها بیم دهنده ای» (إِنْ أَنْتَ إِلاّ نَذِیرٌ).

* * *

نکته ها:

۱ ـ آثار ایمان و کفر

می دانیم قرآن برای مرزهای جغرافیائی و نژادی و طبقاتی و مانند آن، که انسانها را از یکدیگر جدا می کند، اهمیتی قائل نیست، تنها مرز را مرز «ایمان» و

«کفر» شمرده است، و به این ترتیب، تمام جامعه انسانی را به دو گروه «مؤمن» و «کافر» تقسیم می کند.

قرآن در معرفی «ایمان» در موارد متعددی آن را تشبیه به «نور» کرده است، و «کفر» را به «ظلمت» و تاریکی، و این تشبیه، زنده ترین معرف برای برداشتی است که قرآن از کفر و ایمان دارد.(۱)

«ایمان»، یک نوع درک و دید باطنی است، یک نوع، علم و آگاهی توأم با عقیده قلبی و جنبش و حرکت است، یک نوع، باور که در اعماق جان انسان نفوذ می کند، و سرچشمه فعالیتهای سازنده، می شود.

اما «کفر»، جهل است و ناآگاهی و ناباوری، که نتیجه آن عدم تحریک و فقدان احساس مسئولیت و حرکتهای شیطانی و مخرب است.

این را نیز می دانیم که «نور» در جهان ماده، مبدأ هرگونه حیات و حرکت و نمو و رشد در انسان، حیوان و گیاه است، و به عکس «ظلمت» و تاریکی عامل خاموشی و خواب، و در صورت ادامه موجب مرگ و نابودی حیات است.

بنابراین، جای تعجب نیست که در آیات فوق، یک جا «ایمان» و «کفر» به «نور» و «ظلمت»، و جای دیگر به «حیات» و «مرگ»، یک جا به «سایه آرام بخش» و «باد سموم» و جای دیگر، «مؤمن» و «کافر» به «بینا» و «نابینا» تشبیه گردیده است.

و همه گفتنی ها در ضمن این چهار تشبیه، بیان شده.

راه دور نرویم، هنگامی که با یک فرد «مؤمن» نشست و برخاست می کنیم، اثر این نور را در تمام وجودش احساس می نمائیم، افکارش روشنی بخش است، سخنانش درخشنده است، اعمال و اخلاقش ما را به حقیقت زندگی و حیات

---

۱ ـ به آیات ۲۵۷ بقره، ۱۵ و ۱۶ مائده، ۱ و ۵ ابراهیم، ۲۲ زمر، ۹ حدید و ۱۱ طلاق مراجعه شود.

واقعی آشنا می سازد.

اما «کافر» از تمام وجودش ظلمت می بارد، جز به منافع مادی و زودگذر خویش نمی اندیشد، فضا و افق فکرش از محدوده زندگی شخصیش فراتر نمی رود، در لابلای شهوات غوطهور است، و همنشینی او قلب و روح انسان را در امواج ظلمات فرو می برد که:

همدمیِ مرده، دهد مردگی‌صحبت افسرده، دل افسردگی!

و به این ترتیب، آنچه را که قرآن در این آیات بیان کرده به طور محسوس و ملموس قابل درک است.

* * *

۲ ـ آیا مردگان حقیقتی را درک نمی کنند؟

با توجه به آنچه در آیات فوق آمده، دو سؤال مطرح می شود:

نخست این که: چگونه قرآن می گوید: تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی؟

با این که: در حدیث معروفی آمده است: پیامبر(صلی الله علیه وآله) در روز جنگ «بدر» دستور داد، اجساد کفار را بعد از پایان جنگ، در چاهی بیفکنند، سپس آنها را صدا زده فرمود: هَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ حَقّاً؟ فَإِنِّی وَجَدْتُ ما وَعَدَنِیَ اللّهُ حَقّاً!: «آیا شما آنچه را که خدا و رسولش وعده داده بود به حق یافتید؟ من که آنچه را خداوند به من وعده داده بود، به حق یافتم».

در اینجا «عمر» اعتراض کرد گفت: ای رسول خدا! چگونه با اجسادی سخن می گوئی که روح در آنها نیست؟!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: ما أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِما أَقُولُ مِنْهُمْ، غَیْرَ أَنَّهُمْ لایَسْتَطِیعُونَ أَنْ یَرُدُّوا شَیْئاً!: «شما سخنان مرا از آنها بهتر نمی شنوید، چیزی که هست آنها توانائی

www.makarem.ir

پاسخگوئی را ندارند».(۱)

و یا این که، یکی از آداب میت این است که عقائد حق، به او تلقین داده شود، این با آیات مورد بحث چگونه سازگار است؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که: آیات مورد بحث سخن از عدم درک مردگان به طور عادی و طبیعی می گوید، اما روایت جنگ «بدر» یا «تلقین میت» مربوط به شرائط فوق العاده است، که خداوند سخنان پیامبرش را به طور فوق العاده به گوش آن مردگان می رساند.

به تعبیر دیگر، ارتباط انسان در جهان برزخ، با عالم دنیا قطع می شود، جز در مواردی که خداوند فرمان می دهد، این ارتباط برقرار گردد، به همین دلیل در شرایط عادی، ما نمی توانیم ارتباط با مردگان پیدا کنیم.

سؤال دیگر این که: اگر صدای ما به گوش مردگان نمی رسد، سلام بر پیامبر(صلی الله علیه وآله)و امامان(علیهم السلام) و توسل به آنها و زیارت قبورشان، و تقاضای شفاعت از آنان در پیشگاه خدا چه مفهومی دارد؟

جمعی از وهّابی ها که عموماً به جمود فکری معروفند نیز، با تکیه بر همین پندار از ظواهر ابتدائی، بی آن که آیات دیگر قرآن را بررسی کنند، و به احادیث بسیاری که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده وقعی بنهند، مسأله توسل را نفی کرده، و به گمان خود خط بطلان بر آن کشیده اند.

پاسخ این سؤال، نیز از آنچه در پاسخ سؤال اول گفتیم، روشن می شود، زیرا حساب پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مردان خدا، از دیگران جدا است، آنها همانند «شهداء» (بلکه در صف مقدم بر آنان) قرار دارند، و زندگان جاویدند، و به مصداق: أَحْیاءٌ عِنْدَ

---

۱ ـ تفسیر «روح البیان»، ذیل آیات مور بحث، در «صحیح بخاری» نیز همین حدیث با اندک تفاوتی آمده است («صحیح بخاری»، جلد ۵، صفحه ۹۷، باب قتل «ابی جهل»).

www.makarem.ir

رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ: «از روزیهای پروردگار بهره می گیرند» و به فرمان خداوند، ارتباط خود را با این جهان حفظ می کنند، همان گونه که در این جهان می توانند با مردگان ـ همچون کشتگان «بدر» ـ ارتباط برقرار سازند.

روی همین جهت، در روایات فراوانی که در کتب اهل سنت و شیعه آمده است، می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامان(علیهم السلام) سخن کسانی را که از دور و نزدیک بر آنها سلام می فرستند، می شنوند، و به آنها پاسخ می گویند، و حتی اعمال امت را بر آنها عرضه می دارند.(۱)

قابل توجه این که: ما مأموریم در تشهد نماز سلام بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) بفرستیم، و این اعتقاد همه مسلمین، اعم از شیعه و اهل سنت است، چگونه ممکن است او را مخاطب سازیم، به چیزی که هرگز آن را نمی شنود؟!

در روایات متعددی، در «صحیح مسلم» از «ابو سعید خدری» و «ابو هریره» از شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: لَقِّنُوا مَوْتاكُمْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ: «مردگان خود را تلقین لا اله الا اللّه کنید».(۲)

در «نهج البلاغه» نیز، به مسأله بر قرار ساختن ارتباط با ارواح مردگان اشاره شده، که علی(علیه السلام) با ارواح مؤمنانی که در قبرستان پشت «کوفه» بودند سخن گفت.(۳)

* * *

۳ ـ تنوع تعبیرات، بخشی از فصاحت است

---

۱ ـ «کشف الارتیاب»، صفحه ۱۰۹ ـ در ذیل آیه ۱۰۵ سوره «توبه» نیز اشاره به روایات «عرض اعمال» کردیم (به جلد ۸ تفسیر «نمونه» صفحه ۱۲۵ مراجعه شود).

۲ ـ «صحیح مسلم»، جلد ۲، صفحه ٦۳۱، کتاب الجنائز، احادیث ۱ و ۲.

۳ ـ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۳۰.

www.makarem.ir

در تشبیهات چهارگانه ای که در آیات فوق آمده، تعبیرات کاملاً متفاوتی دیده می شود، مثلاً «اعمی» و «بصیر» و «ظل» و «حرور» به صورت مفرد آمده، در حالی که «احیاء» و «اموات» هر دو به صورت جمع است و «ظلمات» و «نور»، یکی مفرد و دیگری به صورت جمع.

از سوی دیگر، در تشبیه اول و دوم، آنچه جنبه منفی دارد، مقدم داشته شده، (اعمی و ظلمات) در حالی که در تشبیه سوم و چهارم آنچه جنبه مثبت دارد، تقدم یافته (ظل و احیاء).

از سوی سوم، در تشبیه اول، حرف نفی تکرار نشده، در حالی که در تشبیهات سه گانه دیگر، تکرار شده است.

از سوی چهارم، جمله «ما یَسْتَوِی» تنها در تشبیه اول و آخر آمده، و در بقیه اثری از آن نیست.

بعضی از مفسران نکاتی برای این تفاوتها ذکر کرده اند، که بعضی قابل ملاحظه است و بعضی قابل ایراد.

از جمله نکاتی که قابل ملاحظه است، این است که: جمع بودن «ظلمات» و مفرد بودن «نور»، به خاطر آن است که، «ظلمت» یعنی کفر، شعب فراوانی دارد، اما حقیقت ایمان و توحید یکی بیش نیست، «ایمان» همچون خط مستقیم است، که در میان دو نقطه، جز یک خط مستقیم وجود ندارد، اما «ظلمت کفر» همچون خطوط انحرافی است، که در میان دو نقطه، هزاران هزار خط انحرافی موجود است.

و نیز تقدیم جنبه های منفی، در دو مثال اول، اشاره به آغاز اسلام است، که مردم از نابینائی جاهلیت و ظلمات شرک به روشنائی و بینائی اسلام هدایت یافتند، و اما دو مثال دیگر، اشاره به مراحل دیگر است که، اسلام ریشه های خود

www.makarem.ir

را در سرزمین دلها محکم کرده بود، و جنبه های اثباتی خود را در جامعه گسترده ساخت.

اما از اینها که بگذریم، اصولاً تنوع در بیان، روح و طراوت خاصی به سخن می دهد، و آن را دلنشین و زیبا و جالب می سازد، در حالی که تکرار یک نواخت ـ جز در موارد استثنائی ـ لطافت سخن را می گیرد، به همین دلیل، همیشه فصیحان و بلیغان سعی دارند، تعبیرات گفتار خود را متنوع و دلنشین سازند، و می دانیم قرآن در اعلی درجه فصاحت و بلاغت است.

بنابراین، اگر نکته دیگری جز رعایت فصاحت در کار نبود، همین معنی کافی بود، هر چند ممکن است آیندگان به اسرار دیگری جز آنچه گفتیم دست یابند، که امروز از ما پوشیده است.

* * *

www.makarem.ir

٢٤ إِنّا أَرْسَلْناکَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّ خَلا فِيها نَذِيرٌ
٢٥ وَ إِنْ يُكَذِّبُوکَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتابِ الْمُنِيرِ
٢٦ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ

ترجمه:

٢٤ ـ ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم; و هر امتی در گذشته انذار کننده ای داشته است!

٢٥ ـ اگر تو را تکذیب کنند (عجب نیست); کسانی که پیش از آنان بودند (نیز پیامبران خود را) تکذیب کردند; آنها با دلائل روشن و کتابهای موعظه و کتب آسمانی روشنگر به سراغ آنان آمدند (اما کوردلان ایمان نیاوردند).

٢٦ ـ سپس کافران را گرفتم; مجازات من نسبت به آنان چگونه بود؟!

تفسیر:

اگر کوردلان ایمان نیاورند عجب نیست

در آیات گذشته به اینجا رسیدیم: افرادی هستند همچون مردگان و نابینایان، که سخنان انبیاء در دل آنان، کمترین اثری ندارد، به دنبال آن، در آیات مورد بحث، برای این که پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در این زمینه دلداری دهد، تا زیاد غمگین و ناراحت نگردد، نخست می فرماید: «ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم، و هیچ امتی در گذشته نبود، مگر این که انذارکننده ای داشت» (إِنّا

www.makarem.ir

أَرْسَلْناکَ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاَّ خَلا فِیها نَذِیرٌ).

همین قدر که در انجام وظیفه «بشارت» و «انذار» کوتاهی نکنی برای تو کافی است، تو ندای خود را به گوش آنان برسان، به پاداشهای الهی بشارت ده، و از کیفرهای پروردگار آنها را بترسان، خواه پذیرا شوند، یا بر سر عناد و لجاج بایستند.

قابل توجه این که: در آخرین آیه بحث گذشته، فرمود: «إِنْ أَنْتَ إِلاَّ نَذِیرٌ»، ولی در نخستین آیه مورد بحث، می گوید: «ما تو را بشیر و نذیر به حق فرستادیم» اشاره به این که: اگر تو انذارکننده ای، از سوی خودت این کار را نمی کنی، این مأموریتی است که ما بر عهده ات گذارده ایم.

و اگر در آیه گذشته، تنها روی انذار تکیه شده بود، به خاطر آن بود که سخن از جاهلان لجوجی در میان بود که، همچون مردگان قبرستان، پذیرای هیچ سخنی نبودند، اما در اینجا وظیفه انبیاء را به طور کلی بیان می کند، که دارای هر دو جنبه بشارت و انذار است، منتها در پایان این آیه، مجدداً روی «نذیر» تکیه می کند; چرا که بخش اصلی دعوت انبیاء، در برابر مشرکان و ظالمان از طریق «انذار» بوده است.

«خَلا» از ماده «خلاء»، در اصل به معنی مکانی است که ساتری در آن نباشد، این واژه، هم در مورد زمان به کار می رود، و هم مکان، و از آنجا که زمان در گذر است، به ازمنه گذشته «ازمنه خالیه» گفته می شود، زیرا اکنون اثری از آنها نیست، و دنیا از آن خالی شده است.

بنابراین، جمله «وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاَّ خَلا فِیها نَذِیرٌ»، به این معنی است که: هر امتی از امتهای پیشین، انذارکننده ای داشته است.

این نکته نیز قابل توجه است که: بر طبق آیه فوق، تمام امتها دارای

www.makarem.ir

انذارکننده الهی یعنی پیامبر بوده اند، هر چند بعضی آن را به معنی وسیعتری گرفته اند، که شامل علما و دانشمندانی که مردم را انذار می کنند، نیز می شود، ولی این معنی بر خلاف ظاهر آیه است.

اما به هر حال، معنی این سخن آن نیست که در هر شهر و دیار پیامبری مبعوث شود، بلکه همین اندازه که دعوت پیامبران و سخنان آنها به گوش جمعیتها برسد، کافی است; چرا که قرآن می گوید: «خَلا فِیها نَذِیرٌ» (در آنها انذارکننده ای بود، و نمی گوید «منها» یعنی از میان خود آنها).

بنابراین، آنچه در آیه فوق می خوانیم، منافاتی با آیه ٤٤ سوره «سبأ» ندارد که می گوید: وَ ما أَرْسَلْنا إِلَیْهِمْ قَبْلَکَ مِنْ نَذِیر: «ما قبل از تو هیچ انذارکننده ای به سوی مشرکان مکّه نفرستاده بودیم».

در اینجا منظور انذارکننده از میان خود آنها است، در حالی که در آیه قبل، منظور وصول دعوت پیامبران به آنها است.

* * *

در آیه بعد می افزاید: «اگر تو را تکذیب کنند، عجب نیست و غمگین مباش; زیرا کسانی که قبل از آنها بودند نیز، پیامبرانشان را تکذیب کردند، در حالی که فرستادگان آنها، با معجزات و دلائل روشن، و کتابهای محتوی پند و اندرز، و کتابهای آسمانی مشتمل بر احکام و قوانین روشنی بخش، به سراغشان آمدند» (وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْکِتابِ الْمُنِیرِ).

تنها تو نیستی که با داشتن معجزات و کتاب آسمانی، مورد تکذیب این قوم جاهل قرار گرفته ای، پیامبران پیشین نیز با این مشکل دست به گریبان بودند، بنابراین، غمگین مباش و محکم در مسیر خود گام بردار، و بدان آنها که باید

بپذیرند، می پذیرند.

در این که: فرق میان «بیّنات»، «زبر» و «کتاب منیر» چیست؟ مفسران نظرات مختلفی اظهار داشته اند، که از همه روشن تر دو تفسیر زیر است:

۱ ـ «بیّنات» به معنی دلائل روشن و معجزاتی است که حقانیت پیامبر را به ثبوت می رساند، اما «زبر» جمع «زبور» به معنی کتاب هائی است که خط آنها با استحکام نوشته شده (همچون نوشته بر سنگ و مانند آن)، که در اینجا کنایه از استحکام مطالب آن است.(۱)

و به هر حال، اشاره به کتاب هائی است که قبل از موسی(علیه السلام) نازل شده، در حالی که «کتاب منیر» اشاره به کتاب موسی و کتب آسمانی دیگری است که بعد از آن نازل گردیده (زیرا در قرآن مجید در سوره «مائده» آیات ٤٤ و ٤٦ از «تورات» و «انجیل» به عنوان هدایت و نور، یاد شده، و در آیه ۱۵ همان سوره در مورد قرآن مجید تعبیر «نور» نیز آمده است).

۲ ـ منظور از «زبر» آن قسمت از کتب انبیاء است، که تنها محتوی پند و اندرز و نصیحت و مناجات بوده (مانند «زبور» داود) و اما «کتاب منیر» آن دسته از کتاب های آسمانی است که، دارای احکام و قوانین و دستورات مختلف اجتماعی و فردی است، مانند «تورات»، «انجیل» و «قرآن» و این تفسیر مناسبتر به نظر می رسد.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، به کیفر دردناک این گروه، اشاره کرده می فرماید: چنان نبود که آنها از کیفر الهی مصون بمانند، و دائماً به تکذیب های خود ادامه

---

۱ ـ «راغب» در «مفردات» می گوید: «زَبَرْتُ الْکِتابَ کَتَبْتُهُ کِتابَةً عَظِیْمَةً وَ کُلُّ کِتاب غَلِیظِ الْکِتابَةِ یُقالُ لَهُ زَبُورٌ» (مفردات، ماده زبر).

www.makarem.ir

دهند، «سپس، کافران را گرفتم و سخت مجازات کردم» (ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا).(١)

عده ای را گرفتار طوفان ساختیم، گروهی را گرفتار تندباد ویرانگر، و جمعی را به وسیله صیحه آسمانی، صاعقه و زلزله در هم کوبیدیم!

سپس، در پایان، برای تأکید و بیان عظمت و شدت مجازات آنها می گوید: «مجازات من نسبت به آنها چگونه بود»؟! (فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ).

این درست به آن می ماند که، شخصی عمل مهمی را انجام می دهد، و بعد از حاضران، سؤال می کند، کار من چگونه بود؟

به هر حال، این آیات از یکسو، به تمام رهروان راه اللّه و مخصوصاً رهبران و پیشوایان راستین هر امتی در هر عصر و زمان، دلداری و دلگرمی می دهد، که از نغمه های مخالف، دلسرد، و مأیوس نشوند، و بدانند دعوت های الهی همیشه با مخالفتهای شدید از سوی متعصبان لجوج و سودجویان ستمگر مواجه بوده، و در عین حال طالبان دلسوز و عاشقان پاکبازی، نیز بوده اند که در کنار داعیان راه حق جان فشانی می کردند.

و از سوی دیگر، تهدیدی است برای این مخالفان لجوج، که بدانند برای همیشه نمی توانند به اعمال ننگین و مخرب خود ادامه دهند، دیر یا زود کیفرهای الهی دامانشان را خواهد گرفت.

* * *

---

١ ـ «أَخَذْتُ» از ماده «أخذ» به معنی گرفتن است، ولی در این موارد کنایه از مجازات است، زیرا گرفتن و دستگیر کردن، مقدمه مجازات می باشد.

٢٧ أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ ثَمَراتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوانُها وَ مِنَ الْجِبالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُها وَ غَرابِيبُ سُودٌ

٢٨ وَ مِنَ النّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الأَنْعامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ كَذلِكَ إِنَّما يَخْشَى اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ

ترجمه:

٢٧ ـ آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که به وسیله آن میوه هائی رنگارنگ (از زمین) خارج ساختیم و از کوهها نیز (به لطف پروردگار) جاده هائی آفریده شده، سفید و سرخ و به رنگهای مختلف و گاه به رنگ کاملاً سیاه.

٢٨ ـ و از انسانها و جنبندگان و چهار پایان انواعی با رنگهای مختلف، (آری) حقیقت چنین است. از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند; خداوند توانا و آمرزنده است!

تفسیر:

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود!

بار دیگر در این آیات، به مسأله «توحید» باز می گردد، و صفحه تازه ای از کتاب تکوین را در برابر دیدگان انسانها می گشاید، تا پاسخی دندان شکن به مشرکان لجوج و منکران سرسخت توحید باشد.

در این صفحه زیبا، از این کتاب بزرگ آفرینش، تنوع موجودات بی جان، و

چهره های مختلف و زیبای حیات در جهان نبات و حیوان و انسان، مورد توجه قرار گرفته، که چگونه خداوند «از آب بی رنگ صدهزاران رنگ» پدید آورده، و از عناصر معین و محدود، موجودات کاملاً متنوع، که هر یک از دیگری زیباتر است آفریده.

این نقاش چیره دست، با یک قلم و یک مرکب، انواع نقشها را ابداع کرده، که بینندگان را مجذوب و شیفته و مفتون می کند.

نخست می گوید: «آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی نازل کرد، و به وسیله آن میوه هائی با الوان مختلف به وجود آوردیم»؟ (أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ ثَمَرات مُخْتَلِفاً أَلْوانُها).

شروع این جمله، با استفهام تقریری، ضمن تحریک حس کنجکاوی انسانها، اشاره به این است که، این مطلب آن چنان روشن و آشکار است که هر کس بنگرد می بیند، آری، می بیند که از آب و زمین واحد، یکی بی رنگ و دیگری تنها دارای یک یا چند رنگ، این همه رنگهای مختلفی از میوه های گوناگون، گلهای زیبا، برگها و شکوفه ها، در چهره های مختلف به وجود آمده است.

«الوان» ممکن است به معنی رنگهای ظاهری میوه ها باشد، که حتی در یک نوع میوه مانند سیب، الوان گوناگونی وجود دارد، تا چه رسد به میوه های مختلف، و ممکن است، کنایه از تفاوت در طعم و ساختمان و خواص گوناگون آنها بوده باشد، تا آنجا که حتی در یک نوع میوه، باز اصناف گوناگونی وجود دارد، چنان که مثلاً در انگور، شاید بیش از ۵۰ نوع، و در خرما حدود ۷۰ نوع وجود دارد!

جالب این که: آیه فوق در آغاز می گوید: «خداوند از آسمان آبی فرستاد» (به صورت فعل غائب) سپس اضافه می کند: «ما به وسیله آن میوه های رنگارنگی خارج ساختیم» (به صورت متکلم) این طرز تعبیر، منحصر به این آیه نیست، در

www.makarem.ir

مواردی دیگر از قرآن مجید نیز، همانند آن دیده می شود، گوئی بیان جمله نخست، درک و معرفت جدیدی درباره خدا به مخاطب می دهد، و با این درک و شناخت در پیشگاه خدا حاضر می شود، و در حضور با آنها سخن می گوید.

در دنباله آیه، به تنوع طرقی که در کوهها وجود دارد، و سبب شناخت جاده ها از یکدیگر می شود اشاره کرده، می گوید: «از کوهها نیز جاده هائی آفریده شده به رنگ سفید و سرخ، با رنگ هائی متفاوت و (گاه) به رنگ کاملاً سیاه» (وَ مِنَ الْجِبالِ جُدَدٌ بِیضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُها وَ غَرابِیبُ سُودٌ).(۱)

این تفاوت الوان، از یکسو، زیبائی خاصی به کوهها می بخشد، و از سوی دیگر، سببی برای پیدا کردن راهها و گم نشدن در جاده های پرپیچ و خم کوهستانی است، و در نهایت دلیل است بر قدرت خداوند بر همه چیز.

«جُدَد» جمع «جُدّه» (بر وزن غده) به معنی جاده و طریق است.

«بِیض» جمع «ابیض» به معنی سفید و «حُمْر» جمع «احمر» به معنی سرخ است.

«غَرابِیب» جمع «غِرْبیب» (بر وزن کبریت) به معنی سیاه پر رنگ است، و این که: عرب به کلاغ «غراب» می گوید، نیز از همین جهت است.

بنابراین ذکر کلمه «سود» که آن نیز جمع «اسود» به معنی سیاه است، پشت سر آن تأکیدی است بر معنی سیاهی شدیدِ بعضی از جاده های کوهستانی.(۲)

---

۱ ـ بعضی این جمله را جمله «استینافیه» دانسته اند («من الجبال» خبر مقدم و «جدد» مبتدای مؤخر است).

و بعضی گفته اند در تقدیر چنین است: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ مِنَ الْجِبالِ جُدَداً بِیضاً وَ حُمْراً مُخْتَلِفاً أَلْوانُها».

۲ ـ به طوری که بعضی از کتب لغت مانند «لسان العرب» و بعضی از مفسران تصریح کرده اند: «سود» در آیه بالا، بدل از «غرابیب» است، زیرا در مورد رنگها تأکید مقدم نمی شود (توجه داشته باشید: «غرابیب» تأکید بیشتری از نظر سیاهی در بر دارد تا «سود») لذا گفته اند در اصل، «سود غرابیب» بوده است.

www.makarem.ir

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که: خود کوهها همانند خطوط و جاده هائی است که بر سطح زمین، کشیده شده است، که مخصوصاً از فاصله های دور کاملاً محسوس است، خطوطی است که، بعضی سفید، بعضی سرخ رنگ و بعضی سیاه پر رنگ است، خطوطی است که دست تقدیر پروردگار بر چهره زمین ترسیم کرده.(١)

به هر حال، ساختمان کوهها با رنگهای کاملاً متفاوت از یکسو، و جاده های کوهستانی با الوان گوناگون، از سوی دیگر، نشانه دیگری از عظمت و قدرت و حکمت او است، که هر لحظه به شکلی در می آید، و هر زمان به لباس دگری خود را می آراید.

* * *

در آیه بعد، مسأله تنوع الوان را در انسانها و جانداران دیگر مطرح کرده می گوید: «از انسانها و جنبندگان و چهار پایان نیز افرادی آفریده شده، که رنگهای متفاوتی دارند» (وَ مِنَ النّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الأَنْعامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ).

آری، انسانها با این که همه از یک پدر و مادرند، دارای نژادها و رنگهای کاملاً متفاوتند، بعضی سفید، همچون برف، بعضی سیاه، همچون مُرَکّب، حتی در یک نژاد نیز تفاوت در میان رنگها بسیار است، بلکه فرزندان دوقلو هم، که تمام مراحل جنینی را با یکدیگر طی کرده، و از آغاز در آغوش هم بوده اند، با دقت که نگاه کنیم از نظر رنگ کاملاً یکسان نیستند، با این که: از یک پدر و یک مادر و در یک زمان نطفه آنها منعقد شده، و از یک نوع غذا تغذیه کرده اند.

گذشته از چهره ظاهری، رنگهای باطنی آنها، و خلق و خوهای آنها، و صفات و ویژگیهای آنان و استعداد و ذوقهایشان، کاملاً متنوع و مختلف است، تا

---

١ ـ تفسیر «المیزان»، جلد ١٧، صفحه ٤٢.

www.makarem.ir

مجموعاً یک واحد منسجم با تمام نیازمندیها را به وجود آورد.

در جهانِ جنبندگان، هزاران هزار نوع حشره، پرنده، خزنده، حیوانات دریائی، و حیوانات وحشی بیابانی وجود دارد، که هر کدام با ویژگیها و عجائب خلقتشان، نشانه ای از قدرت و عظمت و علم آفریدگارند.

هنگامی که به یک باغ وحش بزرگ، قدم می گذاریم، با این که بیش از جزئی از هزاران جزء، از موجودات زنده جهان در آنجا حضور ندارد، چنان مات و مبهوت و مسحور و مجذوب می شویم، که بی اختیار لب به ستایش خداوندگاری که، این همه نقش عجب را بر در و دیوار وجود زده است، می گشائیم.

پس از بیان این نشانه های توحیدی، در پایان به صورت یک جمع بندی، می گوید: «آری مطلب چنین است» (کَذلِکَ).(۱)

و از آنجا که بهره گیری از این آیات بزرگ آفرینش، بیش از همه، برای بندگان خردمند و دانشمند است، در دنباله آیه می فرماید: «تنها بندگان عالم و دانشمندند، که از خدا می ترسند» (إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ).

آری، از میان تمام بندگان، دانشمندانند که به مقام عالی خشیت، یعنی «ترس از مسؤلیت، توأم با درک عظمت مقام پروردگار» نائل می گردند، این حالت «خشیت» مولود سیر در آیات آفاقی و انفسی و آگاهی از علم و قدرت

---

۱ ـ در این که «کَذلِکَ» چه محلی از اعراب دارد، احتمالات مختلفی داده اند، بعضی آن را یک جمله مستقل دانسته اند که در تقدیر چنین بوده: (الأَمْرُ کَذلِکَ) و ما در تفسیر، همین معنی را انتخاب کردیم، چون جالبتر و مناسبتر است.

ولی بعضی، آن را به جمله قبل زده اند و گفته اند: معنی چنین است: «کَما أَنَّ الثَّمَراتِ وَ جُدَدَ الْجِبالِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُها کَذلِکَ النّاسُ وَ الدَّوَابُّ وَ الأَنْعامُ».

این احتمال نیز داده شده که مربوط به جمله بعد باشد و معنی چنین است: «کَذلِکَ تَخْتَلِفُ أَحْوالُ الْعِبادِ فِی الْخَشْیَةِ».

پروردگار، و هدف آفرینش است.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «خشیت» به معنی ترسی است آمیخته با تعظیم، و غالباً در مواردی به کار می رود که، از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می گیرد.

و لذا در قرآن مجید، این مقام، مخصوص عالمان شمرده شده است.

کراراً گفته ایم، ترس از خدا، به معنی ترس از مسئولیت هائی است که انسان در برابر او دارد، ترس از این که: در ادای رسالت و وظیفه خویش، کوتاهی کند، و از این گذشته، اصولاً، درک عظمت، آن هم عظمتی که نامحدود و بی پایان است برای موجود محدودی، همچون انسان، خوف آفرین است (دقت کنید).

از این جمله، ضمناً این نتیجه به خوبی گرفته می شود که: عالمان واقعی آنها هستند که، در برابر وظائف خود، احساس مسئولیت شدید دارند، و به تعبیر دیگر، اهل علم اند، نه سخن، چرا که علمِ بی عمل، دلیل بر عدم خشیت است، و صاحبان آن در آیه فوق، در زمره علماء محسوب نیستند.

همین حقیقت در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین(علیهم السلام) آمده است که فرمود: وَ مَا الْعِلْمُ بِاللّهِ وَ الْعَمَلُ إِلاّ إِلْفانِ مُؤْتَلِفانِ فَمَنْ عَرَفَ اللّهَ خافَهُ وَ حَثَّهُ الْخَوْفُ عَلَى الْعَمَلِ بِطاعَةِ اللّهِ وَ إِنَّ أَرْبابَ الْعِلْمِ وَ أَتْباعَهُمُ الَّذِينَ عَرَفُوا اللّهَ فَعَمِلُوا لَهُ وَ رَغِبُوا إِلَيْهِ وَ قَدْ قالَ اللّهُ: إِنَّما يَخْشَى اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ:

«علم و عمل دو دوست صمیمی اند، کسی که خدا را بشناسد از او می ترسد، و همین ترس، او را وادار به عمل و اطاعت فرمان خدا می کند، صاحبان علم و پیروان آنها، کسانی هستند که، خدا را به خوبی شناخته اند و برای او عمل می کنند، و به او عشق می‌ورزند، چنان که خداوند فرموده: إِنَّما يَخْشَى اللّهَ مِنْ عِبادِهِ

www.makarem.ir

الْعُلَماءُ».(١)

و در حدیث دیگری، از امام صادق(علیه السلام) در تفسیر همین آیه می خوانیم: یَعْنِی بِالْعُلَماءِ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فِعْلُهُ وَ مَنْ لَمْ یُصَدِّقْ قَوْلَهُ فِعْلُهُ فَلَیْسَ بِعالِم: «منظور از علما کسانی هستند که اعمال آنها هماهنگ با سخنان آنها باشد، کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد، عالم نیست».(٢)

و در حدیث دیگری آمده: أَعْلَمُکُمْ بِاللّهِ أَخْوَفُکُمْ لِلّهِ: «از همه شما عالمتر کسی است که ترسش از خدا از همه بیشتر باشد».(٣)

کوتاه سخن این که: «عالمان» در منطق قرآن، کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه آراء و افکار این و آن، و انباشته از قوانین و فورمولهای علمی جهان، و زبانشان گویای این مسائل، و محل زندگیشان مدارس و دانشگاهها و کتابخانه هاست، بلکه، علماء آن گروه از صاحب نظران و دانشمندانند که، نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته، و نسبت به وظائفشان سخت احساس مسئولیت می کنند، و از همه پای بندترند.

در سوره «قصص» نیز خواندیم: وقتی «قارونِ» مغرور، و از خود راضی، که مدعی مقام علم نیز بود، ثروت خود را به نمایش گذاشت، جمعیت دنیاپرستان که سخت تحت تأثیر آن زرق و برق قرار گرفته بودند، آرزو کردند: ای کاش! آنها نیز دارای چنین بهره ای از اموال دنیا بودند، ولی «عالمانِ بنی اسرائیل بر آنها فریاد زدند، وای بر شما! پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، بهتر است، و این مقام، تنها در اختیار شکیبایان و افراد پر استقامت قرار می گیرد» (وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ

---

١ ـ «روضه کافی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ٣٥٩.

٢ و ٣ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

صالِحاً وَ لایُلَقّاها إلاّ الصّابِرُونَ).(١)

و در پایان آیه، به عنوان یک دلیل کوتاه، بر آنچه گذشت می فرماید: «خداوند عزیز و غفور است» (إنَّ اللّهَ عَزِیزٌ غَفُورٌ).

«عزت» و «قدرت» بی پایانش، سرچشمه خوف و خشیت اندیشمندان است، و «غفوریتش» که نشانه رحمت بی انتهای او است، سبب رجاء و امید آنان است، و به این ترتیب این دو نام مقدس، بندگان خدا را در میان خوف و رجاء نگه می دارد، و می دانیم: حرکت مداوم به سوی تکامل، بدون اتصاف به این دو وصف ممکن نیست.

* * *

١ ـ قصص، آیه ٨٠.

٢٩ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتابَ اللّهِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرّاً وَ عَلانِيَةً يَرْجُونَ تِجارَةً لَنْ تَبُورَ
٣٠ لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ

ترجمه:

٢٩ ـ کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم پنهان و آشکار انفاق می کنند، تجارتی (پر سود و) بی زیان و خالی از کساد را امید دارند!

٣٠ ـ (آنها این اعمال صالح را انجام می دهند) تا خداوند اجر و پاداش کامل به آنها دهد و از فضلش بر آنها بیفزاید که او آمرزنده و شکرگزار است.

تفسیر:

معامله پر سود با پروردگار!

از آنجا که در آیات گذشته، به مقام «خوف و خشیت» عالمان اشاره شده بود، در آیات مورد بحث به مقام «امید و رجاء» آنها اشاره می کند، چرا که گفتیم: تنها به وسیله این دو بال است که انسان می تواند، به اوج آسمانِ سعادت پرواز کند، و مسیر تکامل را طی نماید.

نخست می فرماید: «کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند، و نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به آنها روزی داده ایم، در پنهان و آشکار انفاق می کنند، آنها امید تجارتی دارند که نابودی و فساد و کساد در آن نیست» (إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتابَ

اللّهِ وَ أقامُوا الصَّلاةَ وَ أنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِراً وَ عَلانِيَةً يَرْجُونَ تِجارَةً لَنْ تَبُورَ).(۱)

بدیهی است که، «تلاوت» در اینجا به معنی قرائت سرسری و خالی از تفکر و اندیشه نیست، خواندنی است که سرچشمه فکر باشد، فکری که سرچشمه عمل صالح گردد، عملی، که از یکسو، انسان را به خدا پیوند دهد، که «مظهر آن نماز »است، و از سوی دیگر، به خلق خدا ارتباط دهد که «مظهر آن انفاق» است، انفاق از تمام آنچه خدا به انسان داده: از علمش، از مال و ثروت و نفوذش، از فکر نیرومندش، از اخلاق و تجربیاتش، و خلاصه، از تمام مواهب خدا دادی.

این انفاق، گاهی «مخفیانه صورت می گیرد»، تا نشانه اخلاص کامل باشد (سِراً).

و گاه «آشکارا، تا مشوق دیگران گردد» و تعظیم شعائر شود (عَلانِيَةً).

آری، علمی که چنین اثری دارد، مایه رجاء و امیدواری است.

با توجه به آنچه در این آیه و آیه پیشین آمده، چنین نتیجه می گیریم که علمای راستین دارای این صفاتند:

از نظر روحی، قلبشان مملو از خشیت و ترس آمیخته با عظمت خدا است.

از نظر گفتار، زبانشان به تلاوت آیات خدا مشغول است.

از نظر عمل روحی و جسمی، نماز می خوانند و او را عبادت می کنند.

از نظر عمل مالی، از آنچه دارند در آشکار و پنهان انفاق می نمایند.

و سرانجام از نظر هدف، افق فکرشان آن چنان بالا است که دل از دنیای مادی زودگذر بر کنده، تنها به تجارت پر سود الهی می نگرند، که دست فنا به دامانش دراز نمی شود.

این نکته نیز قابل توجه است که، «تَبُور» از ماده «بوار» به معنی شدت

---

۱ ـ توجه داشته باشید که «يَرْجُون» خبر «إنَّ» است.

www.makarem.ir

کسادی است، و از آنجا که شدت کسادی، باعث فساد می شود «بوار» به معنی هلاکت آمده، به این ترتیب، «تجارت خالی از بوار» تجارتی است که نه کساد دارد و نه فساد!

در حدیث جالبی چنین آمده: مردی خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) عرض کرد: چرا من مرگ را دوست ندارم؟!

فرمود: آیا مال و ثروتی داری؟ عرض کرد: آری.

فرمود: آن را پیش از خودت بفرست، عرض کرد نمی توانم!

فرمود: إِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ مَعَ مالِهِ إِنْ قَدَّمَهُ أَحَبَّ أَنْ يَلْحَقَ بِهِ، وَ إِنْ أَخَّرَهُ أَحَبَّ أَنْ يَتَأَخَّرَ مَعَهُ: «قلب انسان همراه اموال او است، اگر آن را پیش از خود بفرستد، دوست دارد به آن ملحق شود، و اگر آن را نگهدارد دوست دارد، همراه آن بماند»!.(۱)

این حدیث، در حقیقت روح آیه فوق را منعکس ساخته، زیرا می گوید: آنها که نماز را برپا می دارند و انفاق در راه خدا می کنند، امید و علاقه به سرای دیگر دارند، چرا که نیکها را قبل از خود فرستاده اند، و مایلند به آن ملحق شوند.

* * *

آخرین آیه مورد بحث، هدف این مؤمنان راستین را چنین بیان می کند: «آنها این اعمال صالح را انجام می دهند، تا خداوند اجر و پاداششان را به طور کامل بپردازد، و از فضلش بر آنها بیفزاید، که او آمرزنده و شکور است» (لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ).(۲)

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ٤۰۷، ذیل آیات مورد بحث.

۲ ـ جمله «لِيُوَفِّيَهُم» یا متعلق است به جمله «يَتْلُونَ كِتابَ اللّهِ...» و بنابراین مفهومش این می شود: هدف آنها از تلاوت و نماز و انفاق به دست آوردن اجر الهی است، و یا متعلق به «لَنْ تَبُور» و مفهومش این خواهد بود که، تجارت آنها هرگز به فساد نمی گراید، زیرا پاداش دهنده آنها خدا است.

www.makarem.ir

این جمله، در حقیقت اشاره به نهایت «اخلاص» آنهاست، که در اعمال نیک خود جز به پاداش الهی نظر ندارند، هر چه می خواهند، از او می خواهند، و برای ریا و تظاهر، تحسین و تمجید این و آن، گامی بر نمی دارند، چرا که مهمترین مسأله در اعمال صالح، همان «نیت خالص» است.

تعبیر به «أُجُور» (جمع اجر) به معنی «مزد»، در حقیقت لطفی است از سوی پروردگار، گوئی بندگان را در مقابل اعمال صالح، طلبکار خود می داند، در حالی که بندگان هر چه دارند، از اوست، حتی قدرت برای انجام اعمال صالح نیز از سوی او اعطا شده.

و از این تعبیر، محبت آمیزتر، جمله «وَ یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» است که به آنان نوید می دهد، علاوه بر پاداش معمولی، که آن را خود گاهی صدها یا هزاران برابر عمل است، از فضل خود بر آنان می افزاید، و مواهبی که در هیچ فکری نمی گنجد، و هیچ کس در این جهان توانائی تصور آن را ندارد، از فضل گسترده اش به آنها می بخشد.

در حدیثی از «ابن مسعود» آمده: پیامبر(صلی الله علیه وآله) در تفسیر همین آیه فرمود: هُوَ الشَّفاعَةُ لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النّارُ مِمَّنْ صَنَعَ إِلَیْهِ مَعْرُوفاً فِی الدُّنْیا: «منظور مقام شفاعت است که به آنها داده می شود، تا درباره کسانی که در دنیا به آنها خوبی کرده اند، ولی بر اثر اعمالشان مستحق عذابند، شفاعت کنند».(۱)

به این ترتیب، آنها نه تنها خود اهل نجاتند، که برای دیگران نیز به فضل پروردگار مایه نجاتند.

بعضی از مفسران، جمله «وَ یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» را اشاره به مقام «شهود»

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

دانسته اند، که در قیامت برای مؤمنان حاصل می شود که، به جمال و جلال پروردگار می نگرند، و برترین لذت را از این تماشا می برند.

ولی ظاهراً جمله مزبور، معنی وسیعی دارد که، هم محتوای حدیث را شامل می شود، و هم مواهب ناشناخته دیگر را.

جمله «إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ» نشان می دهد: نخستین لطف پروردگار در حق آنها همان آمرزش گناهان و لغزش هائی است که احیاناً از آنها سر زده، چرا که بیشترین نگرانی انسان، نگرانی از این ناحیه است.

بعد از آن که از این نظر آسوده خاطر شدند، آنها را مشمول «شکر» خود قرار می دهد، یعنی از اعمالشان تشکر می کند، و برترین جزا را به آنها می بخشد.

در تفسیر «مجمع البیان» ضرب المثل جالبی ـ در اینجا از عرب ـ نقل شده که می گویند: أَشْكَرُ مِنْ بَرْوَقَةَ: «فلان کس از درخت بروقه(۱) سپاسگزارتر است» و این اشاره به درخت کوچکی است که در سرزمین «عربستان» وجود داشته، و اعتقاد اعراب این بوده، هنگامی که ابر بر سر آن سایه می افکند، به زودی سبز می شود، و برگ بیرون می آورد، بی آن که ابر ببارد!، و این ضرب المثلی است برای نهایت سپاسگزاری، که در برابر کمترین خدمت بزرگترین پاداش را بدهند.(۲)

البته خالق چنین درختی از آن هم سپاسگزارتر و بخشنده تر است.

* * *

نکته:

شرایط عجیب این تجارت

جالب این که، در بسیاری از آیات قرآن، این جهان به تجارتخانه ای تشبیه شده، که تاجران آن، انسانها، مشتری پروردگار بزرگ، متاع آن عمل صالح، و بها

---

۱ ـ «بروقه» (بر وزن حنجره).

۲ ـ «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ٤٠٧.

www.makarem.ir

بهشت و رحمت و رضای او است.(۱)

و اگر درست بیندیشیم، این تجارت عجیب با خداوند کریم، بی نظیر است، چرا که دارای امتیازاتی است، که در هیچ تجارتی وجود ندارد:

۱ ـ تمام سرمایه را خودش در اختیار فروشنده گذارده، سپس در مقام خریداری بر می آید!

۲ ـ او خریدار است، در حالی که هیچ نیازی به خریداری این اعمال ندارد، چرا که خزائن همه چیز نزد او است!

۳ ـ او «متاع قلیل» را به «بهای گزاف» می خرد: یَا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسِیرَ وَ یَعْفُو عَنِ الْکَثِیرِ: «ای خدائی که عمل کم را می پذیری، و گناهان بسیار را می بخشی».(۲)

٤ ـ حتی متاع بسیار ناچیز را خریدار است «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ».(۳) ۵ ـ گاه بها را هفتصد برابر و گاه افزونتر از آن می دهد.(٤)

٦ ـ علاوه بر پرداخت این بهای عظیم، باز از فضل و رحمتش آنچه در فکر نمی گنجد بر آن می افزاید: «وَ یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (آیه مورد بحث).

و چه تأسف آور است! که، انسان خردمند آزاده، چشم از چنین تجارتی بر بندد، و به غیر آن روی آورد، و از آن بدتر که متاع هستی خود را به هیچ بفروشد!

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می فرماید: لَیْسَ لِأَنْفُسِکُمْ ثَمَنٌ إِلاَّ الْجَنَّةَ فَلا تَبِیعُوها إِلاَّ بِها: «بدانید که برای سرمایه هستی شما، بهائی غیر از بهشت نیست آن را به غیر این بها نفروشید».(۵)

* * *

---

۱ ـ سوره «صف»، آیه ۱۰ ـ توبه ۱۱۱ ـ بقره ۲۰۷ و نساء ۷٤.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ٦۸، صفحه ۷۵.

۳ ـ زلزال، آیه ۷.

٤ ـ بقره، آیه ۲٦۱.

۵ ـ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ٤۵٦.

www.makarem.ir

۳۱ وَ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ إِنَّ اللّهَ بِعِبادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ

۳۲ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ

ترجمه:

۳۱ ـ و آنچه از کتاب به تو وحی کردیم حق است، و تصدیق کننده و هماهنگ با کتب پیش از آن; خداوند نسبت به بندگانش خبیر و بیناست!

۳۲ ـ سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم، (اما) از میان آنها عده ای بر خود ستم کردند، و عده ای میانه رو بودند، و گروهی به اذن خدا در نیکیها (از همه) پیشی گرفتند، و این، همان فضیلت بزرگ است.

تفسیر:

وارثان حقیقی میراث انبیاء

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از مؤمنان پاکدلی در میان بود که آیاتِ کتاب الهی را تلاوت می کنند و به کار می بندند، در آیات مورد بحث، از این کتاب آسمانی و دلائل صدق آن، و همچنین حاملان واقعی کتاب، سخن می گوید، و بحثی را که در آیاتِ پیشین، پیرامون «توحید» بود، با این بحث، که پیرامون «نبوت» است، تکمیل می کند.

www.makarem.ir

می فرماید: «آنچه از کتاب بر تو وحی فرستادیم، حق است، و آنچه را در کتب پیشین آمده، تصدیق می کند، خداوند نسبت به بندگانش آگاه و بینا است» (وَ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ إِنَّ اللّهَ بِعِبادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ).

با توجه به این که «حق» به معنی چیزی است که با واقعیت منطبق و هماهنگ است، این تعبیر، دلیلی است برای اثبات این مقصود، که این کتاب آسمانی از سوی پروردگار نازل شده، زیرا هر چه بیشتر در محتوای آن دقت می کنیم، آن را با واقعیتها هماهنگ تر می بینیم.

تناقضی در آن وجود ندارد، دروغ و خرافه ای در آن دیده نمی شود، اعتقادات و معارف آن، هماهنگ با منطق عقل است، و تاریخ هایش خالی از اسطوره ها و افسانه ها، و قوانینش موافق با نیازمندی های انسانها، این حقانیت دلیل روشنی است بر این که: از سوی خدا نازل شده است.

در اینجا برای تبیین موقعیت قرآن از کلمه «حق» استفاده شده، در حالی که در آیات دیگری از قرآن از کلمه «نور»، «برهان»، «فرقان»، «ذکر»، «موعظه» و «هدی» استفاده گردیده است، که هر کدام ناظر به یکی از برکات قرآن و ابعاد آن است، و کلمه حق، جامع همه آنهاست.

«راغب» در «مفردات» می گوید: اصل «حق» به معنی «مطابقت و موافقت» است، و این کلمه، بر چند معنی اطلاق می شود:

نخست، کسی که چیزی را بر اساس حکمت ایجاد می کند، و به همین دلیل به خداوند حق گفته می شود «فَذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمُ الْحَقُّ».(۱)

دوم ـ به چیزی که بر اساس حکمت ایجاد شده نیز حق گفته می شود، و چون

---

۱ ـ یونس، آیه ۳۲.

عالم هستی فعل خدا است و موافق با حکمت، تمام آن حق است، چنان که قرآن می گوید: ما خَلَقَ اللّهُ ذلِکَ إِلاّ بِالْحَقِّ: «خداوند این موجودات (خورشید و ماه و منازل آنها) را جز به حق نیافریده».(۱)

سوم ـ به اعتقاداتی که مطابق واقعیتهاست حق گفته می شود: فَهَدَی اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ الْحَقِّ: «خداوند مؤمنان را به سوی آنچه از حق اختلاف کرده بودند رهنمون شد».(۲)

چهارم ـ به سخنان و افعالی که بر طبق وظیفه و در وقت مقرر انجام می شود نیز، حق گفته می شود، همان گونه که می گوئیم: «سخن تو حق است و کردارت حق».(۳)

بنابراین، «حق بودن قرآن مجید» هم از این نظر است که: سخنی است مطابق مصالح و واقعیتها، و هم از این نظر که عقائد و معارف موجود در آن با واقعیت هماهنگ است، و هم کار خداوندی است که آن را بر اساس حکمت فرستاده و خود خداوند که عین حق است در آن تجلی کرده، و عقل، چیزی را که حق و واقعیت است تصدیق می کند.

جمله «مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ»، دلیل دیگری بر صدق این کتاب آسمانی است; چرا که هماهنگ با نشانه هائی است که در کتب پیشین، درباره آن و آورنده اش آمده است.(٤)

جمله «إِنَّ اللّهَ بِعِبادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ» بیانگر علت حقانیت قرآن و هماهنگی آن

---

۱ ـ یونس، آیه ۵.

۲ ـ بقره، آیه ۲۱۳.

۳ ـ «مفردات راغب»، ماده «حق».

٤ ـ به جلد اول، صفحه ۲۱۰ به بعد، ذیل آیه ٤۱ سوره «بقره» مراجعه شود که بحث مشروحی در این زمینه داشته ایم.

www.makarem.ir

با واقعیتها و نیازها است; چرا که از سوی خداوندی نازل شده، که بندگان خود را به خوبی می شناسد و نسبت به نیازهایشان بصیر و بینا است.

در این که: فرق میان «خبیر» و «بصیر» چیست؟ بعضی گفته اند: «خبیر» به معنی آگاهی از بواطن و عقائد و نیات و ساختمان روحی انسان، و «بصیر» به معنی بینائی نسبت به ظواهر و پدیده های جسمانی او است.(۱)

بعضی دیگر «خبیر» را اشاره به اصل آفرینش انسان و «بصیر» را اشاره به اعمال و افعال او می دانند.(۲)

البته تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، هر چند اراده هر دو معنی از آیه بعید نیست.

* * *

آیه بعد، به موضوع مهمی در این رابطه، یعنی به حاملان این کتاب بزرگ آسمانی اشاره کرده ـ همان کسانی که بعد از نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر(صلی الله علیه وآله) این مشعل فروزان را هم در آن زمان و هم در قرون و اعصار دیگر، حفظ و پاسداری نمودند ـ می فرماید: «سپس، این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم» (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا).

روشن است: منظور از «کتاب» در اینجا، همان چیزی است که در آیه قبل آمده است (قرآن مجید) و به اصطلاح «الف و لام» در آن «الف و لام عهد» است.

این که: بعضی آن را اشاره به همه کتب آسمانی دانسته، و «الف و لام» آن را «الف و لام جنس» گرفته اند، بسیار بعید به نظر می رسد و تناسبی با آیات قبل ندارد.

---

۱ ـ «فخر رازی»، در تفسیر «کبیر»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ ـ «روح البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

تعبیر به «ارث» در اینجا، و موارد دیگری شبیه آن در قرآن مجید، به خاطر آن است که، «ارث» به چیزی گفته می شود که: بدون دادوستد و زحمت به دست می آید، و خداوند این کتاب بسیار بزرگ را این گونه در اختیار مسلمانان قرار داد.

در اینجا روایات فراوانی از طرق اهل بیت(علیهم السلام) وارد شده، که در همه آنها «بندگان برگزیده خدا» به امامان معصوم(علیهم السلام) تفسیر شده است.(۱)

این روایات چنان که بارها گفته ایم، بیان مصادیق روشن و درجه اول است، و مانع از آن نخواهد بود که، علماء و دانشمندان امت، و صالحان و شهدائی که در طریق پاسداری از این کتاب آسمانی، و تداوم بخشیدن به دستورات آن تلاش و کوشش کردند، در عنوان «الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا» (بندگان برگزیده خداوند) داخل باشند.

آن گاه به یک تقسیم بندی مهم، در این زمینه پرداخته، می گوید:

«از میان آنها عده ای به خویشتن ستم کردند، و گروهی راه میانه را در پیش گرفتند، و گروهی به فرمان خدا در نیکیها بر دیگران پیشی گرفتند، و این فضیلت بزرگی است» (فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ).

ظاهر آیه این است که: این گروههای سه گانه در میان «برگزیدگان خداوند» که وارثان و حاملان کتاب الهی هستند می باشند.

به تعبیر روشن تر، خداوند پاسداری این کتاب آسمانی را، بعد از پیامبرش بر عهده این امت گذاشته، امتی که برگزیده خدا است، ولی در میان این امت گروههای مختلفی یافت می شود:

بعضی به وظیفه بزرگ خود در پاسداری از این کتاب، و عمل به احکامش

---

۱ ـ به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ٣٦١ به بعد مراجعه شود.

www.makarem.ir

کوتاهی کرده، و در حقیقت بر خویشتن ستم نمودند، اینها مصداق «ظالِمٌ لِنَفْسِهِ» می باشند.
گروهی دیگر، تا حد زیادی به این وظیفه پاسداری و عمل به کتاب قیام نموده اند، هر چند لغزشها و نارسائی هائی در کار خود نیز داشته اند، اینها مصداق «مُقْتَصِد» (میانه رو) می باشند.
و بالاخره، گروه ممتازی وظائف سنگین خود را به نحو احسن انجام داده، و در این میدان مسابقه بزرگ، بر همگان پیشی گرفته اند، این گروه پیشرو همانها هستند که در آیه فوق از آنها به عنوان «سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللّهِ» تعبیر شده.
ممکن است در اینجا گفته شود: وجود گروه «ظالم» با جمله «اصْطَفَیْنا» که دلیل بر این است همه این گروهها برگزیدگان خدا هستند، منافات دارد.
در پاسخ می گوئیم، این شبیه همان چیزی است که در مورد «بنی اسرائیل» در آیه ۵۳ سوره «مؤمن» آمده که، می فرماید: وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْهُدی وَ أَوْرَثْنا بَنِی إِسْرائِیلَ الْکِتابَ: «ما به موسی هدایت (و کتاب آسمانی) بخشیدیم و این کتاب آسمانی را به عنوان میراثی به بنی اسرائیل دادیم».
در حالی که می دانیم، همه بنی اسرائیل وظیفه خود را در برابر این میراث بزرگ انجام ندادند.
و یا نظیر آیه ۱۱۰ سوره «آل عمران» است که می گوید: کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ: «شما مسلمانان بهترین امتی بودید که به سود انسانها قدم به عرصه حیات گذاشتید».
و یا در آیه ۱۶ سوره «جاثیه» در مورد «بنی اسرائیل» نیز می گوید: وَ فَضَّلْناهُمْ عَلَی الْعالَمِینَ: «ما آنها را بر جهانیان فضیلت بخشیدیم».
همچنین در آیه ۲۶ سوره «حدید» می خوانیم: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهِیمَ

www.makarem.ir

وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْکِتابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَد وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ:

«ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در دودمان آنها نبوت و کتاب قرار دادیم، بعضی از آنها هدایت یافته اند و بسیاری از آنها عصیانگر و فاسقند».

کوتاه سخن این که: هدف از این گونه تعبیرات فرد، فرد امت نیست، بلکه مجموعه امت است، هر چند در میان آنها قشرها و گروههای مختلفی یافت شود.(۱)

در روایات زیادی که از طرق اهل بیت(علیهم السلام) رسیده «سابِقٌ بِالْخَیْرات» به امام معصوم، تفسیر شده است، و «ظالِمٌ لِنَفْسِه» به کسانی که معرفت و شناخت امام را ندارند، و «مُقْتَصِد» به پیروان عارف امام(علیه السلام).(۲)

این تفسیرها گواه روشنی است بر آنچه در تفسیر کل آیه، برگزیدیم، که مانعی ندارد این گروههای سه گانه در میان وارثان کتاب الهی وجود داشته باشند.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که، تفسیر روایات فوق، از قبیل بیان مصادیق روشن است، یعنی امام معصوم(علیهم السلام) در صف اول «سابقین بالخیرات» است، و علماء و دانشمندان و پاسداران آئین الهی در صفوف دیگر جای دارند.

تفسیری که درباره «ظالم» و «مقتصد» در این روایات آمده، نیز، از قبیل بیان مصداق است.

---

۱ ـ اما این که: بعضی احتمال داده اند: این تقسیم مربوط به «عبادنا» بوده باشد، نه برگزیدگان از عباد، و بنابراین، این گروههای سه گانه در وارثان کتاب الهی یافت نمی شوند، بلکه آنها در مجموعه بندگان خدا هستند، و برگزیدگان، تنها گروه سوم یعنی «سابقین بالخیرات» هستند، بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا ظاهر این است که: این گروهها از کسانی هستند که در آیه مطرح می باشند، و می دانیم سخن در آیه از «کل عباد» نیست، بلکه از برگزیدگان است، از این گذشته، اضافه «عباد» به «نا»، خود یک نوع مدح و تمجید را می رساند که با تفسیر دوم سازگار نیست.

۲ ـ به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ٣٦١ به بعد مراجعه شود و همچنین «اصول کافی»، جلد ۱، باب «ان من اصطفاه اللّه من عباده...».

www.makarem.ir

و اگر می بینیم در پاره ای از روایات، دخول علماء در مفهوم آیه به کلی نفی شده، در حقیقت برای توجه دادن به وجود امام معصوم در پیشاپیش این صفوف است.

قابل توجه این که: جمعی از مفسران گذشته و امروز در تفسیر این گروههای سه گانه فوق، احتمالات زیاد دیگری داده اند، که در حقیقت همه آنها از قبیل بیان مصداق است.(۱)

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: چرا نخست از گروه ظالمان، بعد میانه روان، و سپس سابقین بالخیرات سخن می گوید، در حالی که از جهاتی عکس آن اولی به نظر می رسد؟!

بعضی مفسران بزرگ، در پاسخ این سؤال گفته اند: هدف بیان ترتیب مقامات مردم در سلسله تکاملی است، زیرا نخستین مرحله، مرحله عصیان و غفلت است، بعد از آن مقام توبه و انابه، و سرانجام توجه و قرب به خدا،

---

۱ ـ بعضی گفته اند: «سابق بالخیرات» یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله)و «مقتصد» طبقه «تابعین» و «ظالم لنفسه» افراد دیگرند!

بعضی دیگر «سابق» را به کسانی که باطنشان بهتر از ظاهرشان است، تفسیر کرده اند، و «مقتصد» را به آنها که ظاهر و باطنشان یکی است، و «ظالم» را به آنها که ظاهرشان بهتر از باطنشان است!

بعضی گفته اند: «سابقون» صحابه اند و «مقتصدون» تابعان آنها و «ظالمون» منافقان اند.

بعضی آیه را اشاره به گروههای سه گانه ای دانسته اند که در سوره «واقعه» آیات ۷ تا ۱۱ آمده: وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً * فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ * وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ * وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ * أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ».

و در حدیثی «سابق بالخیرات» به ائمه بزرگوار: علی(علیه السلام)و امام حسن(علیه السلام)و امام حسین(علیه السلام)و شهیدان آل محمّد(صلی الله علیه وآله)تفسیر شده، و «مقتصد» به متدیّنان مجاهد، و «ظالم» به کسانی که اعمال صالح خویش را با اعمال ناصالحی آمیخته اند.

همه این تفسیرها، به عنوان بیان مصداق، قابل قبول است، جز تفسیر اول که مفهوم درستی ندارد.

www.makarem.ir

هنگامی که معصیتی از انسان سر می زند، او «ظالم» است، و هنگامی که به مقام توبه برمی آید «مقتصد» است، و زمانی که توبه او به مقام قبول رسید و مجاهداتش در راه خداوند افزون گشت، به مقام قرب او می رسد، و در سلسله «سابقین بالخیرات» قرار می گیرد.(۱)

بعضی، نیز افزوده اند: این ترتیب به خاطر فزونی و کمی افراد این سه گروه است، ظالمان اکثریت را تشکیل می دهند، و مقتصدان در مرحله بعد، و سابقین بالخیرات که خاصان و پاکانند، از همه کمترند، هر چند از نظر کیفیت از همه والاترند.(۲)

جالب این که: در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که، فرمود: ظالم را از این نظر مقدم داشته تا از رحمتش مأیوس نگردد، و سابقین به خیرات را از این رو مؤخر نموده تا به عملشان مغرور نگردند(۳) البته هر سه معنی ممکن است منظور نظر باشد.

آخرین سخن در تفسیر این آیه این که، در جمله «ذٰلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ» (این فضیلت بزرگی است) در میان مفسران گفتگو است که مشار الیه آن چیست؟ بعضی گفته اند: همان میراث کتاب الهی است، و بعضی آن را اشاره به توفیقی دانسته اند که شامل حال سابقین بالخیرات می شود، و به اذن خدا این راه را طی می کنند، ولی معنی اول با ظاهر آیه مناسبتر است.

* * *

نکته:

پاسداران کتاب الهی کیانند؟

به گواهی قرآن مجید، خداوند بزرگ، مواهب عظیمی به امت اسلامی داده،

---

۱ ـ «طبرسی» در «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ ـ تفسیر «فی ظلال القرآن»، ذیل آیات مورد بحث.

۳ ـ تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۹، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

که از مهمترین آنها همین میراث بزرگ الهی قرآن است.

امت مسلمان را بر سایر امم برگزیده، و این نعمت را به آنها داده، ولی به همان نسبت که آنها را مورد لطف خاص خویش قرار داده، مسئولیت سنگین نیز بر عهده آنها گذارده است.

تنها در صورتی می توانند، حق پاسداری این میراث عظیم را انجام دهند که، در صف «سابقین بالخیرات» در آیند.

یعنی از تمام امتها در انجام نیکیها پیشی گیرند، در فراگیری علم و دانش سبقت جویند، در تقوا و پرهیزگاری، در عبادت و خدمت به خلق، در جهاد و کوشش، در نظم و حساب، و در ایثار و فداکاری، در همه این امور پیشگام باشند، در غیر این صورت، حق آن را ادا نکرده اند.

مخصوصاً تعبیر به «سابقین بالخیرات» آن چنان مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که، تقدم در همه جنبه های مثبت زندگی، اعمال نیک را شامل می شود.

آری، حاملان چنان میراثی تنها چنین کسانی می توانند باشند.

حتی آنها که به این هدیه بزرگ آسمانی پشت می کنند، و حرمتش را نگاه نمی دارند، به مصداق «ظالم لنفسه» بر خویشتن ستم می کنند; چرا که محتوای آن چیزی جز نجات و خوشبختی و پیروزی آنها نیست، آن کس که نسخه شفابخشی را پشت سر می افکند، به ادامه درد و رنج خود کمک کرده است، و آن کس که، به هنگام طی طریق ظلمانی چراغ روشن خود را می شکند، خویشتن را به بیراهه و پرتگاه سوق می دهد، چرا که خداوند از همگان بی نیاز و مستغنی است.

در عین حال این گروه گنهکار نباید این حقیقت را فراموش کنند که، آنها نیز به مضمون آیه فوق، در زمره «برگزیدگان پروردگار» بوده اند، و بالقوه این استعداد را دارند که مرحله «ظلم» را پشت سر نهاده، به مرحله «مقتصد» و میانه رو گام بگذارند، و از آنجا پرواز کرده به اوج افتخار «سابقین بالخیرات» برسند، که آنها نیز از نظر فطرت و ساختمان روحی، برگزیدگان حقند.

* * *

www.makarem.ir

۳۳ جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ

۳٤ وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ

۳۵ الَّذِی أحَلَّنا دارَ الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لا یَمَسُّنا فِیها نَصَبٌ وَ لا یَمَسُّنا فِیها لُغُوبٌ

ترجمه:

۳۳ ـ (پاداش آنان) باغهای جاویدان بهشت است که در آن وارد می شوند، در حالی که با دستبندهائی از طلا و مروارید آراسته اند، و لباسشان در آنجا حریر است!

۳٤ ـ آنها می گویند: حمد (و ستایش) برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت; پروردگار ما آمرزنده و سپاسگذار است.

۳۵ ـ همان کسی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که نه در آن رنجی به ما می رسد و نه سستی و واماندگی!

تفسیر:

آنجا که نه غمی است، نه رنجی، و نه درماندگی!

این آیات، در حقیقت نتیجه ای است برای آنچه در آیات گذشته آمده بود، می فرماید: «پاداش پیشگامان در خیرات و نیکی ها، باغهای جاویدان بهشت است

www.makarem.ir

که همگی در آن وارد می شوند» (جَنّاتُ عَدْن یَدْخُلُونَها).(۱)

«جنّات» جمع «جنة» به معنی «باغ»، و «عدن»، به معنی استقرار و ثبات است، و «معدن» را به این جهت «معدن» می گویند که جایگاه استقرار فلزات و جواهرات است، بنابراین «جنات عدن» باغهای جاویدان بهشتی است.

به هر حال، این تعبیر، نشان می دهد: نعمتهای عظیم بهشتی جاودانی و ثابت است، و همچون مواهب دنیای مادی آمیخته به اضطراب ناشی از بیم زوال نیست، بهشتیان نه تنها باغی از بهشت که باغهای بسیاری در اختیار دارند.

آن گاه، به سه بخش از نعمتهای بهشتی که بعضی جنبه مادی دارد و ظاهری، و بعضی جنبه معنوی و باطنی، و قسمتی نیز ناظر به نفی و طرد هر گونه مانع و مزاحم است اشاره کرده، می گوید: «این پیشگامان در خیرات در آن بهشت جاویدان به دستبندهائی از طلا و مروارید آراسته اند و لباسشان در آنجا حریر است»! (یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أساوِرَ مِنْ ذَهَب وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ).

آنها در این دنیا، به زرق و برقها بی اعتنائی کردند، و خود را اسیر زور زیور نساختند، و در حالی که محرومان، لباس کرباس هم در تن نداشتند، در بند لباسهای فاخر نبودند، خداوند به جبران اینها در جهان دیگر، بهترین لباسهای و زیورها را بر آنها می پوشاند.

آنها در این جهان، ظاهر خویش را به خیرات آراستند، خدا نیز در جهان

---

۱ ـ «جَنّاتُ عَدْن...» ممکن است خبر مبتدای محذوفی باشد، و در تقدیر «جَزائُهُم جَنّاتُ عَدْن...» یا ـ «أُولئِکَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْن» بوده است (نظیر آیه ۳۱ سوره «کهف»).

بعضی نیز آن را «بدل» از «فضل کبیر» دانسته اند، ولی با توجه به این که «فضل کبیر» اشاره به میراث کتاب آسمانی است، «جنات» نمی تواند بدل آن بوده باشد، مگر از باب این که مسبب را جانشین سبب کرده باشیم.

www.makarem.ir

دیگر که جهان تجسم اعمال است، ظاهرشان را به انواع زیورها می آراید.
بارها گفته ایم: الفاظ ما که برای زندگی محدود این جهان وضع شده، هرگز نمی تواند بیانگر مفاهیم عالم بزرگ قیامت باشد، برای بیان آن نعمتها الفبای دیگر و فرهنگ و قاموس دیگری لازم است، ولی، به هر حال، برای این که: شبحی از آن نعمتهای بزرگ به ما زندانیان این جهان نشان داده شود، باید از توانائی ناچیز همین الفاظ، در تبیین آن نعمتها کمک گیریم.

* * *

بعد از ذکر این نعمت مادی، به نعمت معنوی خاصی اشاره کرده، می فرماید: «آنها می گویند حمد و ستایش مخصوص خداوندی است، که غم و اندوه را از ما بر طرف ساخت» (وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ).
آنها از این موهبت عظیم که نصیبشان شده، و تمام عوامل غم و اندوه به برکت لطف الهی از محیط زندگانیشان دور گشته، و آسمان روحشان از لکه های ابرهای تاریک اندوه، پاک شده، خدا را حمد و ستایش می کنند، نه ترسی از عذاب الهی دارند، نه وحشتی از مرگ و فنا، نه موجبات ناامنی خاطر فراهم است، و نه آزار بداندیشان و تحمیلات ناپاکان و جباران و همنشینی بدان و نااهلان.
بعضی از مفسران، این حزن و اندوه را اشاره به غمهائی نظیر آنچه در دنیا است دانسته اند.
و بعضی اشاره به اندوهی که در محشر درباره نتیجه کار خود دارند، می دانند، در حالی که این دو تفسیر، با هم تضادی ندارند، و می تواند در معنی آیه جمع باشد.
«حَزَن» (بر وزن عدم) و «حُزن» (بر وزن مزد) چنان که در بسیاری از کتب لغت و تفسیر آمده، هر دو به یک معنی است، و در اصل به معنی ناهمواری زمین

www.makarem.ir

است، و از آنجا که غم و اندوه روح انسان را ناهموار و خشن می سازد، این تعبیر در این معنی به کار رفته است.(۱)

سپس، این مؤمنان بهشتی می افزایند: «پروردگار ما غفور و شکور است» (إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ).

با وصف غفوریتش، اندوه سنگین لغزش ها و گناهان را بر طرف ساخته، و با وصف شکوریتش، مواهب جاودانی که هرگز سایه شوم غم بر آنها نمی افتد، به ما ارزانی داشته.

گناهان بسیار ما را غفرانش پوشانده، و اعمال اندک و ناچیز ما را با شکوریتش پاداش فراوان بخشیده.

* * *

سرانجام، به سراغ آخرین نعمت، که نبودن عوارض ناراحتی و عوامل مشقت و خستگی و رنج و تعب است رفته، از قول آنها می گوید: «ستایش برای آن خدائی است که، با فضل خود ما را در این سرای اقامت جاویدان جای داد، که نه در آنجا رنج و تعبی به ما می رسد، و نه خستگی و واماندگی»! (الَّذِی أَحَلَّنا دارَ الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لا یَمَسُّنا فِیها نَصَبٌ وَ لا یَمَسُّنا فِیها لُغُوبٌ).

از یکسو، آنجا سرای اقامت است، و چنان نیست که انسان تا می خواهد به محیط آن آشنا شود و به آن دل ببندد، بانگ «الرحیل» سر داده شود.

و از سوی دیگر، با این که: عمر طولانی آن به ابدیت می پیوندد، و در چنین

---

۱ ـ در «تاج العروس» از بعضی از علمای ادب نقل شده، هنگامی که این کلمه با اعراب رفع و جر به کار می رود، با سکون «ز» تلفظ می شود، و هنگامی که به صورت منصوب است با فتح «ز»، البته این سخن نمی تواند به صورت یک قانون همیشگی در ادبیات عرب باشد، هر چند غالباً چنین است، زیرا در قرآن مجید در بعضی از موارد در حالت نصبی نیز با سکون «ز» آمده است.

www.makarem.ir

مدتی قاعدتاً انتظار تعب و درد و مشقتی می رود، مطلقاً در آنجا خبری از این امور نیست، حتی طول مدت نیز باعث ملال و خستگی نمی شود، که هر روز نعمت جدید و جلوه تازه ای از نعمتها و جلوه های پروردگار به بهشتیان ارائه می شود.

«نَصَب» (بر وزن حسب) به معنی مشقت و زحمت است، و «لُغُوب» را نیز بسیاری از ارباب لغت و مفسران به همین معنی دانسته اند، در حالی که بعضی میان این دو چنین فرق گذاشته اند: «نَصَب» را به مشقتهای جسمانی می گویند، و «لُغُوب» را به تعب و زحمت روحانی.(۱)

بعضی نیز «لُغُوب» را به معنی سستی و واماندگی ناشی از مشقت و رنج دانسته اند، و به این ترتیب «لُغُوب» نتیجه «نَصَب» می شود.(۲)

و به این ترتیب، در آنجا نه عوامل مشقت بار جسمانی وجود دارد، نه از اسباب رنج روحی خبری است.

* * *

---

۱ و ۲ ـ تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۲، صفحه ۱۸٤، ذیل آیه مورد بحث.

۳٦ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ نارُ جَهَنَّمَ لایُقْضی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَ لایُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها کَذلِکَ نَجْزِی کُلَّ کَفُور

۳۷ وَ هُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیها رَبَّنا أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ ما یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَنْ تَذَکَّرَ وَ جاءَکُمُ النَّذِیرُ فَذُوقُوا فَما لِلظّالِمِینَ مِنْ نَصِیر

۳۸ إِنَّ اللّهَ عالِمُ غَیْبِ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُور

ترجمه:

۳٦ ـ و کسانی که کافر شدند، آتش دوزخ برای آنهاست; هرگز فرمان مرگشان صادر نمی شود تا بمیرند، و نه چیزی از عذابش از آنان تخفیف داده می شود; این گونه هر کفران کننده ای را کیفر می دهیم!

۳۷ ـ آنها در دوزخ فریاد می زنند: «پروردگارا! ما را خارج کن تا عمل صالحی انجام دهیم غیر از آنچه انجام می دادیم»! (به آنان گفته می شود:) آیا شما را به اندازه ای که هر کس اهل تذکر است در آن متذکر می شود، عمر ندادیم، و انذارکننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟ اکنون بچشید که برای ظالمان هیچ یاوری نیست!

۳۸ ـ خداوند از غیب آسمانها و زمین آگاه است و آنچه را در درون دلهاست می داند!

تفسیر:

ما را باز گردانید تا عمل صالح انجام دهیم!

www.makarem.ir

معمولاً قرآن در کنار «وعده ها» به «وعیدها» و در کنار «بشارتها» به «انذارها» می پردازد، تا دو عامل خوف و رجاء را که انگیزه حرکت تکاملی است تقویت کند، چرا که انسان به مقتضای حب ذات، تحت تأثیر غریزه «جلب منفعت» و «دفع ضرر» است، لذا در تعقیب آیات گذشته، که از پاداشهای عظیم و روح پرور «مؤمنان پیشی گیرنده در خیرات» سخن می گفت، در آیات مورد بحث از مجازات دردناک کافران سخن می گوید.

در اینجا نیز، سخن از مجازاتهای مادی و معنوی است.

نخست می فرماید: «آنها که راه کفر را پیش گرفتند، آتش دوزخ برای آنها است» (وَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ نارُ جَهَنَّمَ).

همان گونه که بهشت دار مقام و سرای جاویدان است، دوزخ نیز، برای این گروه جایگاه ابدی است.

پس از آن می افزاید: «هرگز فرمان مرگ آنها صادر نمی شود تا بمیرند» و از این رنج و الم رهائی یابند (لایُقْضی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا).(۱)

با این که: آن آتش سوزان و آن همه عذاب دردناک هر لحظه می تواند آنها را به کام مرگ فرو برد، ولی چون فرمان خداوند که همه چیز ـ و از جمله مرگ و حیات ـ به دست او است صادر نشده، نمی میرند، باید زنده بمانند تا عذاب الهی را بچشند.

مرگ برای این گونه اشخاص، یک دریچه نجات است، اما با جمله گذشته این دریچه بسته شده، باقی می ماند دریچه دیگر و آن این که، زنده بمانند و مجازاتشان تدریجاً تخفیف یابد، و یا تحمل آنها را بیفزاید، تا نتیجه آن تخفیف درد و رنج باشد، این دریچه را نیز با جمله دیگری می بندد و می گوید: «چیزی از

---

۱ ـ «لایُقْضی عَلَیْهِمْ» به معنی «لایُحْکَمُ عَلَیْهِم» می باشد.

عذاب دوزخ از آنها تخفیف داده نخواهد شد» (وَ لایُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها).

و در پایان آیه، به عنوان تأکید بر قاطعیت این «وعید الهی» می فرماید: «این گونه هر کفران کننده ای را جزا می دهیم»! (کَذلِکَ نَجْزِی کُلَّ کَفُور).

آنها که در درجه اول، نعمت وجود انبیاء و کتب آسمانی را کفران کردند، سپس، سرمایه های خداداد را که می توانست برای نیل به سعادت به آنها کمک کند، به باد فنا دادند، آری، جزای کفران کننده، سوختن در عذاب دردناک آتش است، آتشی که با دست خود آن را در زندگی دنیا افروخته، و هیزمش را افکار و اعمال و وجود او تشکیل می دهد.

و چون «کَفور» صیغه مبالغه است، معنی عمیق تری از «کافر» دارد، به علاوه واژه «کافر» در مقابل «مؤمن» به کار می رود، ولی «کفور» در مورد کفران تمام نعمتها، لذا مفهوم آن گسترده تر است، به این ترتیب «کفور» اشاره به کسانی است که همه نعمتهای الهی را کفران کرده اند، و تمام درهای رحمت او را در این جهان به روی خود بسته اند، لذا در آخرت نیز خدا تمام درهای نجات را به روی آنها می بندد.

* * *

آیه بعد، به قسمت دیگری از عذاب دردناک آنها پرداخته، و انگشت روی بعضی از نکات حساس در این زمینه گذارده، می گوید: «آنها در دوزخ فریاد می زنند: ای پروردگار ما! ما را از اینجا خارج کن، تا عمل صالحی به جا بیاوریم غیر از آنچه انجام می دادیم» (وَ هُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیها رَبَّنا أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَیْرَ الَّذِی کُنّا نَعْمَلُ).(۱)

---

۱ ـ «یَصْطَرِخُون» از ماده «صراخ»، به معنی فریاد شدیدی است که انسان در مقام استغاثه و طلبیدن یار و یاور، برای بر طرف ساختن درد و رنج، از دل برمی کشد.

آری، آنها با مشاهده نتائج اعمال سوء خود، در ندامت عمیقی فرو می روند، و از پرده دل فریاد می کشند، و تقاضای مجالی می کنند، تقاضای بازگشت به دنیا برای انجام اعمال صالح.

تعبیر به «صالِحاً» (به صورت نکره) اشاره به این است که ما کمترین عمل صالحی انجام ندادیم، و لازمه اش این است: این همه عذاب و رنج برای کسانی است که هیچ راهی به سوی خدا در زندگی نداشته اند، و غرق در عصیان و گناه بودند، بنابراین، انجام پاره ای از اعمال صالح نیز ممکن است مایه نجات گردد.

تعبیر به «نَعْمَلُ» که فعل مضارع است، و دلیل بر استمرار می باشد نیز تأکیدی بر همین معنی است، که ما پیوسته مشغول اعمال ناصالح بودیم.

بعضی از مفسران گفته اند: توصیف «صالح» به جمله «غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ» نکته لطیفی در بر دارد، و آن این که، ما اعمال زشت خود را بر اثر تزیین هوای نفس و شیطان، اعمال صالح می پنداشتیم، الآن تصمیم داریم بر گردیم و اعمال صالح واقعی غیر از آنچه داشتیم به جا آوریم.

آری، گناهکار در آغاز کار طبق فطرت پاک انسانی زشتی اعمال خود را درک می کند، ولی کم کم به آن خو می گیرد و قبح آن در نظرش کاسته می شود، کم کم از این فراتر می رود، و در نظرش خوب جلوه می کند، چنان که قرآن می گوید: زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ: «اعمال زشتشان در نظرشان زینت داده شده است».(۱)

و گاه می گوید: وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً: «آنها چنین می پندارند که عمل نیکی انجام می دهند».(۲)

به هر حال، در برابر این تقاضا یک پاسخ قاطع از سوی خداوند به آنها داده می شود، می فرماید: «آیا به شما به مقدار کافی برای بیداری و تذکر عمر ندادیم»؟!

---

۱ ـ توبه، آیه ۳۷.

۲ ـ کهف، آیه ۱۰٤.

www.makarem.ir

(أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ ما يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ).

«و آیا بیم دهنده الهی به سراغ شما نیامد»؟! (وَ جاءَكُمُ النَّذِيرُ).

اکنون که چنین است، و تمام وسائل نجات در اختیارتان بوده و از آن بهره نگرفتید، باید در همین جا گرفتار باشید، «پس بچشید که برای ستمگران یار و یاوری نیست»! (فَذُوقُوا فَما لِلظّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ).

این آیه با صراحت می گوید: شما چیزی کم نداشتید، زیرا به اندازه کافی فرصت در اختیارتان بود، و به مقدار لازم انذارکننده الهی به سراغ شما آمد، و این دو رکن بیداری و نجات حاصل گشت، بنابراین، عذر و بهانه ای برای شما وجود ندارد، اگر مهلت کافی نداشتید عذری بود، و اگر مهلت داشتید و معلم و مربی و رهبر و هادی به سراغ شما نمی آمد، باز عذری، اما با وجود این دو دیگر چه عذر و بهانه ای؟!

«نَذِیر» (بیم دهنده) معمولاً در آیات قرآن، اشاره به وجود انبیاء مخصوصاً پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) است، ولی بعضی از مفسران، در اینجا معنی گسترده تری برای آن ذکر کرده اند، که هم پیامبران را شامل می شود، هم کتب آسمانی، و هم حوادث بیدارکننده، همچون مرگ دوستان و نزدیکان و پیری و ناتوانی، به خصوص که در اشعار عرب کلمه «نَذِیر» در معنی پیری بسیار به کار رفته است، مانند شعر زیر:

رَأَيْتُ الشَّيْبِ مِنْ نُذُرِ المُنايالِصاحِبِهِ وَ حَسْبُکَ مِنْ نَذِيرا!

«من موی سپید پیری را، از انذارکنندگان مرگ برای صاحبش دیدم، و همین نذیر برای تو کافی است».(١)

این نکته نیز شایان توجه است که: در روایات اسلامی درباره حدی از عمر که برای بیداری و تذکر انسان کافی است، تعبیرات گوناگونی وارد شده است:

---

١ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

در بعضی به شصت سال تفسیر شده، چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)می خوانیم: مَنْ عَمَّرَهُ اللّهُ سِتِّیْنَ سَنَةً فَقَدْ أَعْذَرَ إِلَیْهِ: «کسی که خدا شصت سال عمر به او داده، راه عذر را بر او بسته».(۱)

همین معنی از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) نیز نقل شده است.(۲)

در حدیث دیگری از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: إِذَا کانَ یَوْمُ الْقِیامَةِ نُودِیَ (أَیْنَ) أَبْناءُ السِّتِّیْنَ؟ وَ هُوَ الْعُمْرُ الَّذِی قالَ اللّهُ فِیْهِ: أَوَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ ما یَتَذَکَّرُ فِیْهِ مَنْ تَذَکَّرَ: «هنگامی که روز قیامت شود، منادی ندا کند، انسانهای شصت ساله کجا هستند؟ این همان عمری است که خداوند درباره آن فرموده: آیا ما شما را به مقداری که افراد متذکر شوند، عمر ندادیم»؟!(۳)

ولی در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) مقدار آن فقط، هیجده سال تعیین شده است.(٤)

البته ممکن است روایت اخیر اشاره به حداقل، و روایات قبل اشاره به حداکثر باشد، بنابراین، منافاتی میان این روایات نیست، حتی بر سنین دیگر نیز ـ به تفاوت افراد ـ قابل تطبیق است، و به هر حال، گستردگی مفهوم آیه، محفوظ خواهد بود.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، به تقاضائی که کفار در دوزخ برای بازگشت به دنیا دارند چنین پاسخ می گوید: «خداوند غیب آسمانها و زمین را می داند، چنین خدائی مسلماً از آنچه در درون دلها است آگاه است» (إِنَّ اللّهَ عالِمُ غَیْبِ

---

۱ و ۲ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۳ ـ تفسیر «قرطبی»، و تفسیر «درّ المنثور».

٤ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

السَّماواتِ وَ الأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ).

در حقیقت، جمله اول، دلیلی است بر جمله دوم، یعنی چگونه ممکن است خداوند، از اسرار درون دلها بی خبر باشد، در حالی که تمام اسرار زمین و آسمان و غیب عالم هستی برای او آشکار است؟

آری، او می داند اگر به درخواست دوزخیان، پاسخ مثبت گفته شود و باز به دنیا برگردند، همان اعمال گذشته را ادامه خواهند داد، همان گونه که در آیه ۲۸ سوره «انعام» صریحاً آمده است: وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ: «اگر باز گردند، به سراغ همان کارهائی می روند که از آن نهی شده بودند، آنها دروغ می گویند».

علاوه بر این، آیه هشداری است به همه مؤمنان که در اخلاص نیات خویش بکوشند، و جز خدا کسی را در نظر نداشته باشند، که اگر کمترین ناخالصی در نیت و انگیزه آنها باشد، او که از همه غیوب آگاه است، آن را می داند و بر طبق آن جزا می دهد.

* * *

نکته ها:

۱ ـ منظور از «ذات الصدور» چیست؟

در آیات بسیاری از قرآن مجید (بیش از ۱۰ آیه) این جمله عیناً، یا با تفاوت مختصری تکرار شده است: «إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ».

واژه «ذات» که مذکر آن «ذو» می باشد، در اصل به معنی «صاحب» آمده است، هر چند در تعبیرات فلاسفه به معنی عین و حقیقت و گوهر اشیاء به کار می رود، اما به گفته «راغب» در «مفردات» این اصطلاحی است که در کلام عرب وجود ندارد.

www.makarem.ir

بنابراین، جمله «إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» مفهومش این می شود: خداوند از صاحب و مالک دلها با خبر است، این جمله، کنایه لطیفی از عقائد و نیات انسانها است، چرا که اعتقادات و نیات هنگامی که در دل مستقر شوند، گوئی مالک قلب انسان می گردند، و بر آن حکومت می کنند، و به همین دلیل، این عقائد و نیات صاحب و مالک دل انسانی، محسوب می شود.

این همان است که بعضی از بزرگان علما، از آن استفاده کرده، و در این عبارت آن را مجسم کرده اند: الإِنْسانُ آرائُهُ وَ أَفْکارُهُ، لا صُورَتُهُ وَ أَعْضائُهُ!: «انسان همان عقائد و افکارش می باشد، نه صورت و اعضاء پیکرش».(۱)

* * *

۲ ـ هیچ راه بازگشتی وجود ندارد!

مسلماً قیامت و زندگی بعد از مرگ یک مرحله تکاملی نسبت به دنیا است، و بازگشت از آن به این جهان، معقول نیست، آیا ما می توانیم به دیروز باز گردیم؟ آیا نوزاد می تواند به دوران جنینی باز گردد؟ و آیا میوه ای که از شاخه جدا شده امکان دارد، به شاخه باز گردد؟ به همین دلیل، بازگشت به دنیا برای اهل آخرت ممکن نیست.

تازه به فرض، چنین بازگشتی امکان پذیر باشد، مسلماً انسان فراموشکار، به همان روش پیشین خود ادامه خواهد داد!

راه دور نرویم، ما بارها خود را آزموده ایم که در شرائط خاصی که در تنگنا قرار می گیریم، با خدای خود مخلصانه قرارها می گذاریم، ولی همین که آن شرائط تغییر کرد، قول و قرارها را به کلی فراموش می کنیم، مگر کسانی که به راستی تحول عمیقی پیدا می کنند، نه تحولی مشروط به همان شرائط که با عوض

---

۱ ـ عالم بزرگوار مرحوم «کاشف الغطاء» در کتاب «اصل الشیعه و اصولها».

شدن آن به حال اول باز می گردند.

این حقیقت در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است، از جمله در آیه ۲۸ سوره «انعام» که در بالا اشاره شد، که قرآن صریحاً چنین اشخاصی را تکذیب کرده می گوید: «اگر باز گردند برنامه، همان برنامه سابق است».

ولی در آیه ۵۳ «اعراف» تنها به این قناعت می کند که، آنها افراد زیانکاری هستند ولی به درخواستشان برای بازگشت، صریحاً پاسخی نمی گوید: فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاءَ فَيَشْفَعُوا لَنا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ: «آیا امروز شفیعانی برای ما پیدا می شود تا برای ما شفاعت کنند؟ یا به ما اجازه می دهند که باز گردیم، و غیر از آنچه عمل می کردیم انجام دهیم؟ آنها سرمایه وجود خویش را از دست دادند و زیان کردند، و افتراهائی را که می بستند همه گم شدند، و اثری از معبودهای ساختگی آنها در آنجا پیدا نمی شود»!

همین معنی در آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره «مؤمنون» به گونه ای دیگر آمده است: رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنَّا ظالِمُونَ * قالَ اخْسَؤُا فِيها وَ لا تُكَلِّمُونِ: «پروردگارا ما را از دوزخ خارج کن، اگر ما باز گشتیم (و همان اعمال را تکرار کردیم) ما ستمکاریم، در پاسخ آنها می فرماید: دور شوید و با من سخن مگوئید»!

به هر حال، اینها تقاضائی است بیهوده، و آرزوهائی است محال، و شاید خود آنها نیز کم و بیش می دانند، اما از شدت استیصال و بیچارگی این تقاضا را تکرار می کنند، باید تا فرصت در دست داریم هر چه می خواهیم انجام دهیم.

* * *

۳۹ هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ فِی الأَرْضِ فَمَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَ لایَزِیدُ الْکافِرِینَ کُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلاّ مَقْتاً وَ لایَزِیدُ الْکافِرِینَ کُفْرُهُمْ إِلاّ خَساراً

۴۰ قُلْ أَ رَأَیْتُمْ شُرَکاءَکُمُ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ أَرُونِی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّماواتِ أَمْ آتَیْناهُمْ کِتاباً فَهُمْ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ یَعِدُ الظّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلاّ غُرُوراً

۴۱ إِنَّ اللّهَ یُمْسِکُ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَکَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ کانَ حَلِیماً غَفُوراً

ترجمه:

۳۹ ـ اوست که شما را جانشینانی در زمین قرار داد; هر کس کافر شود، کفر او به زیان خودش خواهد بود، و کافران را کفرشان جز خشم و غضب در نزد پروردگار چیزی نمی افزاید، و (نیز) کفرشان جز زیان و خسران چیزی بر آنها اضافه نمی کند!

۴۰ ـ بگو: «به من خبر دهید این معبودانی را که جز خدا می خوانید چه چیزی از زمین را آفریده اند؟ یا این که شرکتی در (آفرینش و مالکیت) آسمانها دارند؟ یا به آنان کتابی (آسمانی) داده ایم و دلیلی از آن برای (شرک) خود دارند»؟! نه، هیچ یک از اینها نیست، ظالمان فقط وعده های دروغین به یکدیگر می دهند!

۴۱ ـ خداوند آسمانها و زمین را نگاه می دارد و تا از نظام خود منحرف نشوند; و هر گاه منحرف گردند، کسی جز او نمی تواند آنها را نگاه دارد او بردبار و آمرزنده است.

www.makarem.ir

تفسیر:

آسمانها و زمین با دست قدرت او برپاست!

به دنبال بحثهائی که در آیات گذشته پیرامون سرنوشت کفار و مشرکان آمده بود، در آیات مورد بحث از طریق دیگری آنها را مورد باز خواست قرار داده، بطلان طریقه آنها را با دلائل آشکاری روشن می سازد: نخست می گوید: «او کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد» (هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ فِی الأَرْضِ).

«خَلائِف» در اینجا خواه به معنی جانشینان و نمایندگان خدا در زمین باشد، خواه به معنی جانشینان اقوام پیشین (هر چند معنی دوم در اینجا نزدیکتر به نظر می رسد) دلیل بر نهایت لطف خداوند بر انسانهاست که همه امکانات زندگی را در اختیار آنها گذاشته است.

او عقل و شعور و فکر و هوش داده، او انواع نیروهای جسمانی را به انسان ارزانی داشته، او صفحه روی زمین را مملو از انواع نعمتها کرده، و او طریقه استفاده کردن از این امکانات را به انسان آموخته است، با این حال چگونه ولی نعمت اصلی خود را فراموش کرده، دست به دامن معبودهای خرافی و ساختگی می زند؟!

در حقیقت، این جمله بیان «توحید ربوبیت» است که خود دلیلی بر «توحید عبادت» می باشد.

این جمله، در ضمن، هشداری است به همه انسانها که بدانند دوران آنها ابدی و جاودانی نیست، همان گونه که آنها جانشین اقوام دیگر شدند، پس از چند روزی آنها نیز می روند و اقوام دیگری جانشین آنها خواهند شد، لذا درست باید بنگرند که در این چند روز زندگی، چه می کنند؟ چه آینده ای را برای خود

رقم می زنند؟ و چگونه تاریخی از آنها در جهان یادگار می ماند؟!

به همین دلیل، بلافاصله می گوید: «هر کس کافر شود کفر او به زیان خودش خواهد بود» (فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ).

«و کفر کافران در نزد پروردگارشان، چیزی جز خشم و غضب نمی افزاید» (وَ لايَزِيدُ الْكافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلاّ مَقْتاً).

و به هر حال «کفرشان چیزی جز زیان و خسران به آنان نمی افزاید» (وَ لايَزِيدُ الْكافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلاّ خَساراً).

در حقیقت دو جمله اخیر، تفسیری است بر جمله «مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ»; زیرا این جمله می گوید: کفر انسان، تنها به زیان خود او تمام می شود، سپس دو دلیل برای این مسأله اقامه می کند:

نخست این که: این کفران و بی ایمانی در نزد پروردگار آنها، که بخشنده همه نعمتها است چیزی جز خشم و غضب به بار نمی آورد.

دیگر این که: علاوه بر خشم الهی، این کفر چیزی جز زیان بر آنها نمی افزاید سرمایه عمر و هستی خویش را از کف می دهند، و شقاوت و انحطاط و تاریکی و ظلمت را برای خود می خرند، چه زیانی از این بالاتر؟!

و هر یک از این دو دلیل، برای محکوم ساختن این روش نادرست کافی است.

تکرار «لايَزِيد» (نمی افزاید) آن هم به صورت فعل مضارع که دلیل بر استمرار است، اشاره ای به این حقیقت است که:

انسان طبعاً در جستجوی افزایش و زیاده است، اگر در مسیر توحید قرار گیرد، افزایش سعادت و کمال خواهد داشت، و اگر در مسیر کفر گام نهد، افزایش خشم و غضب پروردگار و زیان و خسران نصیبش خواهد شد.

این نکته نیز، لازم به یادآوری است که: خشم و غضب پروردگار نه به آن معنی است که در انسان می باشد، زیرا خشم در انسان یک نوع هیجان و برافروختگی درونی است که سرچشمه حرکات تند و شدید و خشن می شود، و نیروهای وجود انسان را برای دفاع، یا گرفتن انتقام، بسیج می کند، ولی در مورد پروردگار، هیچ یک از این مفاهیم که از آثار موجودات متغیر و ممکن است وجود ندارد، بلکه خشم الهی به معنی برچیدن دامنه رحمت و دریغ داشتن لطف از کسانی است که مرتکب اعمال زشتی شده اند.

* * *

آیه بعد، پاسخ قاطع دیگری به مشرکان می دهد، و به آنها خاطر نشان می سازد که اگر انسان از چیزی تبعیت می کند، یا به آن دل می بندد، باید دلیلی از عقل بر آن داشته باشد، یا دلیلی از نقل قطعی، شما که هیچ یک از این دو را در اختیار ندارید، پس تکیه گاهی جز فریب و غرور نخواهید داشت.

می فرماید: «به آنها بگو به من خبر دهید این معبودهائی را که جز خدا می خوانید چه چیزی را از زمین آفریده اند»؟! (قُلْ أَ رَأَیْتُمْ شُرَکاءَکُمُ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ أَرُونِی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الأَرْضِ).

«یا این که در آفرینش آسمانها شریکند»؟! (أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّماواتِ).(۱)

با این حال، پرستش آنها چه دلیلی دارد؟! معبود بودن، فرع بر خالق بودن است، اکنون که شما می دانید، خالق آسمان و زمین منحصراً خدا است، معبود هم غیر از او نخواهد بود; چرا که همیشه «توحید خالقیت» دلیل در «توحید

---

۱ ـ جمله «أَ رَأَیْتُم» به معنی آیا نمی بینید؟ آیا فکر نمی کنید؟ می باشد، ولی بعضی از مفسران آن را به معنی «اخبرونی» (به من خبر دهید) گرفته اند، ما بحث مشروحی در این زمینه در جلد ۵، صفحه ۲۳۱، ذیل آیه ٤٠ سوره «انعام» داشتیم.

عبودیت» است.

حال که ثابت شد، هیچ دلیل عقلی برای مدعای شما نیست، آیا دلیلی از نقل در اختیار دارید؟ «آیا کتابی (آسمانی) در اختیار آنها گذارده ایم و آنها دلیل روشنی از آن بر کار خود دارند»؟! (أَمْ آتَيْناهُمْ كِتاباً فَهُمْ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْهُ).

نه، آنها هیچ دلیل و بینه و برهان روشنی از کتب الهی در اختیار ندارند.

پس سرمایه آنها چیزی جز مکر و فریب نیست «بلکه این ستمگران به یکدیگر وعده های دروغین می دهند» (بَلْ إِنْ يَعِدُ الظّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلاّ غُرُوراً).

به تعبیر دیگر: اگر بت پرستان و سایر مشرکان از هر گروه و هر صنف، ادعا دارند بتها قدرتی در انجام خواسته های آنها در روی زمین دارند، باید نمونه ای از خلقت زمینی آنها را ارائه دهند.

و اگر معتقدند: این بتها مظهر فرشتگان و ملائکه و مقدسین آسمانی هستند ـ همان گونه که عقیده جمعی از آنها بود ـ باید شرکت آنها را در آفرینش آسمانها نشان دهند.

و اگر معتقدند: اینها شریک در خلقت نیستند، تنها مقام شفاعت به آنها واگذار شده ـ همان گونه که بعضی ادعا داشتند ـ باید سندی از کتب آسمانی برای اثبات این مدعا بیاورند.

حال که هیچ یک از این مدارک را در اختیار ندارند، پس ستمگران فریبکاری هستند که در گوش یکدیگر سخنان دروغین می گویند.

قابل توجه این که: منظور از «زمین و آسمان» در اینجا مجموعه مخلوقات زمینی و آسمانی است، و تعبیر به خلقت، در مورد زمین و شرکت در مورد آسمان، اشاره به این است که: شرکت در آسمانها باید از طریق خلقت باشد.

www.makarem.ir

و تعبیر به «کِتاباً» به صورت نکره، آن هم با استناد به پروردگار، اشاره به این است که در هیچ یک از کتب آسمانی کوچکترین دلیلی بر مدعای آنها نیست.

تعبیر به «بَیِّنَةٌ» اشاره به این است که: دلیل روشن را از کتب آسمانی می توان یافت.

تعبیر به «ظالِمُون» بار دیگر، تأکیدی است بر این معنی که «شرک»، «ظلم» و ستم آشکار است.

تعبیر به وعده های «غرور» ناظر به این است که: بت پرستان این خرافات و اوهام را به صورت وعده های تو خالی از یکدیگر می گرفتند، و به صورت شایعه و تقلیدهای بی اساس، بعضی به بعض دیگر القا می کردند.

* * *

در آیه بعد، سخن از حاکمیت خدا بر مجموعه آسمانها و زمین است، و در حقیقت بعد از نفی دخالت معبودهای ساختگی در جهان هستی، به اثبات «توحید خالقیت» و «ربوبیت» پرداخته، می فرماید: «خداوند آسمانها و زمین را نگه می دارد تا از مسیر خود منحرف نشوند و زائل نگردند» (إِنَّ اللّهَ یُمْسِکُ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ أَنْ تَزُولا).(١)

نه تنها آفرینش در آغاز با خدا است که نگهداری و تدبیر و حفظ آنها نیز به دست قدرت او است، بلکه آنها هر لحظه آفرینش جدیدی دارند، و هر زمان خلقت نوینی، و فیض هستی، لحظه به لحظه از آن مبدأ فیاض به آنها می رسد، که اگر لحظه ای رابطه آنها با آن مبدأ بزرگ قطع شود، راه فنا و نیستی را پیش می گیرند:

اگر نازی کند یک دم *** فرو ریزند قالبها!

---

١ ـ جمله «أَنْ تَزُولا» در تقدیر چنین بوده: «لِئَلاّ تَزُولا» یا «کِراهَةَ أَنْ تَزُولا».

درست است که آیه، روی مسأله حفظ نظام عالی هستی، تکیه می کند، ولی همان گونه که در بحثهای فلسفی به اثبات رسیده، ممکنات در بقای خود همان گونه نیازمند به مبدأ هستند که در حدوث خود، و به این ترتیب، حفظ نظام جز ادامه آفرینش جدید و فیض الهی چیزی نیست.

قابل توجه این که: کرات آسمانی بی آن که به جائی بسته باشند، میلیونها سال در قرارگاه خود، یا مداری که برای آنها تعیین شده، در حرکتند، بی آن که کمترین انحراف پیدا کنند، همان گونه که نمونه آن را در منظومه شمسی می نگریم، کره زمین ما میلیونها بلکه میلیاردها سال است بر دور آفتاب در مسیر خود با نظم دقیقی که از تعادل نیروی جاذبه و دافعه سرچشمه می گیرد، می چرخد و سر بر فرمان پروردگار دارند.

سپس به عنوان تأکید، می افزاید: «و هر گاه بخواهند از محل و مسیر خود خارج شوند، کسی غیر از خداوند نمی تواند آنها را نگاهداری کند» (وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَكَهُما مِنْ أَحَد مِنْ بَعْدِهِ).

نه بتهای ساختگی شما، نه فرشتگان، و نه غیر آنها، هیچ کس قادر بر این کار نیست.

در پایان آیه، برای این که: راه توبه را به روی مشرکان گمراه نبندد و اجازه بازگشت در هر مرحله، به آنها دهد می فرماید: «خداوند همیشه حلیم و غفور است» (إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً).

به مقتضای حلمش، در مجازات آنها تعجیل نمی کند و به مقتضای غفوریتش، توبه آنها را با شرائطش در هر مرحله که باشد، پذیرا می شود. بنابراین، ذیل آیه ناظر به وضع مشرکان و شمول رحمت الهی نسبت به آنان به هنگام توبه و بازگشت است.

www.makarem.ir

بعضی از مفسران، این دو وصف را در ارتباط با نگهداری آسمان و زمین دانسته اند، چرا که زوال آنها عذاب و مصیبت است، و خداوند به مقتضای حلم و غفرانش، این عذاب و مصیبت را دامنگیر مردم نمی کند، هر چند گفتار و اعمال بسیاری از آنها ایجاب می کند که این عذاب نازل گردد، همان گونه که در آیات ۸۸ تا ۹۰ سوره «مریم» آمده است: وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدّاً * تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدّاً: «آنها گفتند خداوند رحمان فرزندی برای خود اختیار کرده * چه سخن زشت و زننده ای؟! * نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود، و کوهها به شدت فرو ریزد».

این نکته نیز قابل توجه است که: جمله «وَ لَئِنْ زالَتا...» به این معنی نیست که اگر آنها زائل شوند، کسی جز خداوند آنها را نگهداری نمی کند، بلکه به این معنی است که اگر در آستانه زوال و سقوط قرار گیرند، تنها خدا می تواند آنها را حفظ کند، و گرنه حفظ کردن بعد از زوال مفهومی ندارد.

بارها در طول تاریخ بشر، این مطلب پیش آمده است که: بعضی از ستاره شناسان پیش بینی کرده اند: ممکن است فلان ستاره دنباله دار و یا غیر آن در مسیر خود از کنار کره زمین بگذرد، و احتمالاً با آن تصادف کند، این پیش بینی ها افکار تمام جهانیان را در نگرانی فرو برده است، در این شرایط، این احساس برای همه پیدا می شده که در مقابل این ماجرا هیچ کاری از هیچ کس ساخته نیست، چرا که اگر فلان کره آسمانی به سوی زمین بیاید و تحت تأثیر جاذبه با یکدیگر بر خورد کنند، اثری از تمدن چندین هزار ساله بشر، و حتی موجودات زنده دیگر بر صفحه زمین باقی نخواهد ماند، و هیچ قدرتی جز قدرت پروردگار، قادر به جلوگیری از این حادثه نیست.

www.makarem.ir

در این گونه حالات، همگان احساس نیاز مطلق، به خداوند بی نیاز مطلق می کنند، اما هنگامی که خطرات احتمالی بر طرف می شود، فراموشکاری و نسیان بر وجود انسانها سایه می افکند.
نه تنها تصادم سیارات و کرات آسمانی، فاجعه آفرین است، مختصر انحراف یک سیاره، همچون زمین از مدارش ممکن است فاجعه ها بیافریند.

* * *

نکته:

کوچک و بزرگ در برابر قدرت او یکسان است

جالب این که: در آیات فوق نگاهداری آسمانها بر جای خود، به قدرت خدا استناد داده شده در آیات دیگر قرآن همین تعبیر در مورد نگهداری پرندگان بر فراز امواج هوا آمده است: أَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ مُسَخَّرات فِی جَوِّ السَّماءِ ما یُمْسِکُهُنَّ إِلاَّ اللّهُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیات لِقَوْم یُؤْمِنُونَ:
«آیا آنها پرندگانی را که بر فراز آسمان تسخیر شده اند ندیدند؟ هیچ کس جز خدا آنها را نگاه نمی دارد، در این امر نشانه هائی است از عظمت و قدرت خدا برای آنها که ایمان می آورند».(۱)

این هماهنگی تعبیرات، نشان می دهد: برای قدرت بی انتهای پروردگار نگاهداری مجموعه کرات آسمان و زمین، همچون نگاهداری یک پرنده بر فراز امواج هوا است.

در یک جا آفرینش آسمان پهناور را نشانه وجود خود معرفی می کند، و در جای دیگر آفرینش حشره کوچکی همچون پشه را.

گاهی به «خورشید» سوگند یاد می کند که منبع عظیم انرژی در عالم هستی

---

۱ ـ نحل، آیه ۷۹.

www.makarem.ir

است، و گاه به میوه بسیار ساده ای همچون «انجیر» قسم می خورد.

اشاره به این که: در برابر قدرت او کوچک و بزرگ فرقی ندارند.

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می فرماید: وَ مَا الْجَلِیْلُ وَ اللَّطِیْفُ وَ الثَّقِیْلُ وَ الْخَفِیْفُ، وَ الْقَوِیُّ وَ الضَّعِیْفُ، فِی خَلْقِهِ إِلاَّ سَوَاءٌ: «کوچک و بزرگ، سنگین و سبک، قوی و ناتوان، همه در برابر توانائی او یکسانند».(۱)

دلیل همه این مسائل یک چیز است و آن این که: وجود خداوند وجودی است بی نهایت از هر جهت، و دقت روی مفهوم «بی نهایت» این حقیقت را به خوبی ثابت می کند: مفاهیمی همچون «سخت» و «آسان»، «کوچک» و «بزرگ»، «پیچیده» و «ساده»، تنها در برابر موجودات محدود قابل طرح است، اما هنگامی که سخن از قدرت نامحدود به میان آید این مفاهیم به کلی تغییر شکل می دهند و همگی در یک صف و یک ردیف قرار می گیرند، بی آن که کمترین تفاوتی در این مقایسه با هم داشته باشند! (دقت کنید).

* * *

۱ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۵.

www.makarem.ir

٤٢ وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لَئِنْ جاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدى مِنْ إِحْدَى الأُمَمِ فَلَمّا جاءَهُمْ نَذِيرٌ ما زادَهُمْ إِلاّ نُفُوراً

٤٣ اسْتِكْباراً فِي الأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ لايَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلاّ بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ سُنَّتَ الأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَبْدِيلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَحْوِيلاً

٤٤ أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ ما كانَ اللّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الأَرْضِ إِنَّهُ كانَ عَلِيماً قَدِيراً

ترجمه:

٤٢ ـ آنان با نهايت تأكيد به خدا سوگند خوردند كه اگر پيامبرى انذاركننده به سراغشان آيد، هدايت يافته ترين امتها خواهند بود; اما چون پيامبرى براى آنان آمد، جز فرار و فاصله گرفتن (از حق) چيزى بر آنها نيفزود!

٤٣ ـ اينها همه به خاطر استكبار در زمين و نيرنگ هاى بدشان بود، اين نيرنگ ها تنها دامان صاحبانش را مى گيرد; آيا آنها چيزى جز سنت پيشينيان (و عذابهاى دردناک آنان) را انتظار دارند؟! هرگز براى سنت خدا تبديلى نخواهى يافت، و هرگز براى سنت الهى تغييرى نمى يابى!

٤٤ ـ آيا آنان در زمين نگشتند تا ببينند عاقبت كسانى كه پيش از آنها بودند چگونه بود؟! همانها كه از اينان قوى تر (و نيرومندتر) بودند; نه چيزى در آسمان ها و نه چيزى در زمين از حوزه قدرت او بيرون نخواهد رفت; او دانا و توانا است.

www.makarem.ir

شأن نزول:

در تفسیر «درّ المنثور»، «روح المعانی» و «مفاتیح الغیب» و تفاسیر دیگر چنین آمده است: «مشرکان عرب هنگامی که می شنیدند: بعضی از امتهای پیشین همچون یهود، پیامبران الهی را تکذیب کردند، و آنها را به شهادت رساندند، می گفتند: ولی ما چنین نیستیم! اگر فرستاده الهی به سراغ ما بیاید ما هدایت پذیرترین امتها خواهیم بود! ولی همانها هنگامی که آفتاب عالم تاب اسلام، از افق سرزمینشان طلوع کرد، و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) همراه بزرگترین کتاب آسمانی، به سراغشان آمد، نه تنها نپذیرفتند، بلکه در مقام تکذیب و مبارزه و انواع مکر و فریب بر آمدند».

آیات فوق نازل شد، و آنها را بر این ادعاهای تو خالی و بی اساس مورد ملامت و سرزنش قرار داد.(۱)

* * *

تفسیر:

استکبار و حیله گری سر چشمه بدبختی های آنها بود

در آیات پیشین، سخن از مشرکان و سر نوشت آنها در دنیا و آخرت، در میان بود، آیات مورد بحث نیز، همین مطلب را ادامه می دهد.

نخستین آیه می فرماید: «آنها با نهایت تأکید سوگند یاد کردند، اگر انذار کننده ای به سراغشان بیاید، به طور مسلم از همه امتها هدایت یافته تر خواهند بود» (وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ لَئِنْ جاءَهُمْ نَذِیرٌ لَیَکُونُنَّ أَهْدی مِنْ إِحْدَی الْأُمَمِ).(۲)

---

۱ ـ غالب تفاسیر، ذیل آیات مورد بحث.

۲ ـ از آنجا که «إِحْدی» مفرد است، مفهوم آیه در بدو نظر چنین می شود که: آنها هدایت یافته تر از یکی از امتها خواهند بود که احتمالاً اشاره به قوم «یهود» است (چون مفرد در جمله اثباتیه معنی عموم ۲

ندارد) ولی، به طوری که بعضی از مفسران نیز اشاره کرده اند، قرائن حال نشان می دهد: منظور آنها از این مفرد، عموم بوده است زیرا آنها در مقام مبالغه و تأکید بودند، و می خواستند: ادعا کنند در صورت مبعوث شدن پیامبری در میان آنان بر همه امتها پیشی خواهند گرفت.

«أیْمان» جمع «یمین» به معنی سوگند است، و در اصل «یمین» به معنی دست راست می باشد، اما از آنجا که به هنگام سوگند و بستن عهد و پیمان دست راست را به هم می دهند، و قسم یاد می کنند، این کلمه تدریجاً در معنی سوگند به کار رفته است.

«جَهد» از ماده «جهاد» به معنی تلاش و کوشش است، بنابراین تعبیر «جَهْدَ أیْمانِهِم» اشاره به سوگند مؤکد است.

آری، آنها هنگامی که تماشاگر صفحات تاریخ گذشته بودند که از بی‌وفائی ها و ناسپاسی ها و کارشکنی ها و جنایات امتهای پیشین، مخصوصاً یهود نسبت به پیامبرانشان سخن می گفت، بسیار تعجب می کردند و همه گونه ادعا درباره خود داشتند و لافها می زدند.

اما هنگامی که: «محک تجربه آمد به میان» و کوره امتحان سخت داغ و خواسته آنها عملی شد، نشان دادند که آنها نیز از همان قماشند، به طوری که قرآن در دنباله همین آیه، فرموده: «هنگامی که انذارکننده الهی آمد جز فرار و فاصله گرفتن از حق، چیزی بر آنها نیفزود»! (فَلَمّا جاءَهُمْ نَذِیرٌ ما زادَهُمْ إلاّ نُفُوراً).

این تعبیر، نشان می دهد: آنها قبلاً نیز، بر خلاف ادعاهایشان، طرفدار حق نبودند، قسمتی از آئین «ابراهیم»(علیه السلام) را که در میان آنها وجود داشت، محترم نمی شمردند، و هر روز، به بهانه ای آن را زیر پا می گذاشتند، برای «مستقلات

عقلیه» و فرمان خرد نیز، ارج و بهائی قائل نبودند، و با قیام پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و جریحه دار شدن تعصب جاهلانه آنها، و به خطر افتادن منافع نامشروعشان، فاصله آنها از حق بیشتر شد، آری همیشه از حق، فاصله داشتند و اکنون بیش از هر زمان.

* * *

آیه بعد، توضیحی است بر آنچه در آیه قبل گذشت، می گوید: «دوری آنها از حق، به خاطر این بود که: طریق استکبار در زمین را پیش گرفتند، و هرگز حاضر نشدند در برابر حق تسلیم شوند» (اسْتِکْباراً فِی الأَرْضِ).(۱)

«و نیز به خاطر آن بود که حیله گریهای زشت و بد را پیشه کردند« (وَ مَکْرَ السَّیِّئِ).(۲)

«ولی، این حیله گری های سوء تنها دامان صاحبانش را می گیرد» (وَ لایَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلاّ بِأَهْلِهِ).

جمله «لایَحِیقُ» از ماده «حاق» به معنی «نازل نمی شود و اصابت نمی کند و احاطه نمی یابد» می باشد، اشاره به این که: حیله گریها ممکن است موقتاً دامن دیگران را بگیرد، ولی، سرانجام به سراغ صاحب آن می آید، او را در برابر خلق خدا رسوا و بینوا، و در پیشگاه الهی شرمسار می کند، همان سرنوشت شومی که

---

۱ ـ بسیاری از مفسران گفته اند: «استِکباراً» از نظر ترکیب نحوی «مفعول له» می باشد، و بیان علت «نُفُور» و فاصله گیری آنان از حق است، و «مَکْرَ السَّیِّئ» را عطف بر آن می دانند و بعضی عطف بر «نفوراً» دانسته اند.

۲ ـ « وَ مَکْرَ السَّیِّئِ» از قبیل اضافه جنس به نوع است، مانند: «علم الفقه»، زیرا «مکر» به معنی هر گونه چاره اندیشی است خواه بد باشد یا خوب، لذا گاهی به خداوند نیز نسبت داده شده است، «وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللّهُ» (سوره آل عمران، آیه ٥٤) ولی «سَیِّئِ» نوع خاصی از مکر است که همان حیله گری باشد.

www.makarem.ir

مشرکان «مکّه» پیدا کردند.

در حقیقت، این آیه، می گوید: آنها تنها به فاصله گرفتن از این پیامبر بزرگ الهی قناعت نکردند، بلکه، برای ضربه زدن به آن، از تمام توان و قدرت خود کمک گرفتند، و انگیزه اصلی آن، کبر و غرور، و عدم خضوع در مقابل حق بود.

در دنباله آیه، این گروه مستکبرِ مکار و خیانتکار را با جمله پر معنی و تکان دهنده ای تهدید کرده، می گوید: «آیا آنها انتظاری جز این دارند که گرفتار همان سرنوشت پیشینیان شوند»؟! (فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاَّ سُنَّتَ الأَوَّلِینَ).(۱)

این جمله کوتاه، اشاره ای به تمام سرنوشتهای شوم اقوام گردنکش و طغیان گری همچون، قوم «نوح»، و «عاد»، و «ثمود»، و قوم «فرعون» است که هر کدام به بلای عظیمی گرفتار شدند، و قرآن بارها به گوشه هائی از سرنوشت شوم و دردناکشان اشاره کرده، و در اینجا با همین یک جمله کوتاه، تمام آنها را در مقابل چشم این گروه، مجسم می سازد.

سپس، برای تأکید بیشتر می افزاید: «هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نمی یابی، و هرگز برای سنت الهی، دگرگونی نخواهی یافت» (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَبْدِیلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَحْوِیلاً).

چگونه امکان دارد خداوند قوم و جمعیتی را به خاطر اعمالی کیفر دهد، ولی گروه دیگری را که دارای همان برنامه اند، معاف دارد؟ مگر او حکیم و عادل نیست؟ و همه چیز را از روی حکمت و عدل، انجام نمی دهد؟

نوسان و دگرگونی سنتها درباره کسی تصور می شود، که آگاهی محدودی دارد، و با گذشت زمان، به مسائلی واقف می شود که، او را از سنت دیرینه اش باز

---

۱ ـ «نظر» و «انتظار» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید، گاه به یک معنی می آید.

www.makarem.ir

می دارد، یا کسی که آگاه است، اما روی میزان حکمت و عدالت رفتار نمی کند، و تمایلات خاصی بر فکر او حاکم است.

ولی، پروردگاری که از همه این امور، منزه و پاک می باشد، سنتش درباره آیندگان، همانست که درباره پیشینیان بوده است، سنتهایش ثابت و تغییرناپذیر است.

قرآن، در آیات متعددی، روی مسأله تغییرناپذیر بودن سنتهای الهی، تکیه کرده است که در ذیل آیه ٦٢ سوره «احزاب» (جلد ١٧) مشروحاً از آن بحث کردیم.

اجمالاً در این جهان در عالم تکوین و تشریع، قوانین ثابت و لایتغیری است که قرآن از آنها به سنتهای الهی تعبیر کرده، که هرگز دگرگونی در آنها راه ندارد، این قوانین همان گونه که بر گذشته حاکم بوده، بر امروز و فردا نیز حاکم است، مجازات مستکبران بی ایمان، هنگامی که اندرزهای الهی سود نبخشد، همچنین یاری رهروان راه حق به هنگامی که دست از تلاش مخلصانه بر ندارند، از این سنتها است و هر دو در گذشته و امروز تغییر ناپذیر بوده و هست.(١)

قابل توجه این که: در بعضی از آیات قرآن مجید تنها سخن از: عدم تبدیل سنتهای الهی آمده(٢) و در بعضی دیگر سخن از: عدم تحویل آنها.(٣)

ولی در آیه مورد بحث، هر دو را به صورت تأکید پشت سر هم آورده،

---

١ ـ در این زمینه علاوه بر جلد ١٧، ذیل آیه ٦٢ سوره «احزاب»، در جلد ١٢، ذیل آیه ٧٧ سوره «اسراء» نیز بحث کرده ایم (جلد ١٢، صفحه ٢١٨).

٢ ـ احزاب، آیه ٦٢.

٣ ـ اسراء، آیه ٧٧.

www.makarem.ir

می فرماید: «نه برای سنت الهی تبدیلی می یابی و نه تحویلی»!
آیا این هر دو، یک معنی را می رساند که برای تأکید بیان شده است، و یا هر کدام اشاره به معنی مستقلی است؟
با توجه به ریشه این دو واژه، ظاهر این است که: به دو معنی مختلف اشاره می کند: «تبدیل» آن است که چیزی را به کلی عوض کنند، یعنی آن را بردارند و چیز دیگری جانشین آن نمایند، ولی «تحویل» آن است که همان موجود را از نظر «کیفی» یا «کمی» دگرگون سازند.
به این ترتیب، سنتهای الهی نه به کلی عوض می شود، و نه حتی کم و زیاد و ضعیف و شدید می شود، از جمله این که: خداوند در مورد گناهان و جرائم مشابه، مجازاتهای مشابهی از هر جهت قائل می شود، نه این که: مجازاتی را برای گروهی قائل شود و گروه دیگری را معاف سازد، و نه این که: مجازات گروهی را کمتر و یا ضعیفتر کند، و چنین است قانونی که از ریشه ثابتی مایه گرفته که: نه تبدیل در آن است و نه دگرگونی و تغییر.(۱)
آخرین نکته ای که: در مورد این آیه، به نظر می رسد این است که: در یک جا «سنت» را به «اللّه» اضافه کرده، و در جای دیگر از همین آیه «سنت» را به «اولین» و پیشینیان، ممکن است در بدو نظر منافاتی بین این دو تصور شود، ولی

---

۱ ـ جمعی از مفسران «تحویل» را در اینجا به معنی «نقل مکان عذاب» تفسیر کرده اند به این معنی که: خداوند، مجازاتش را از کسی بردارد و بر دیگری بگذارد، ولی این تفسیر با آیه فوق، مناسب به نظر نمی رسد، زیرا سخن از این نیست که کسی را به جای دیگری مجازات کنند، بلکه سخن از این است که: مجازات کم و زیاد و تغییر و تبدیل پیدا نمی کند، گویا، این مفسران، ماده «تحول» را با «تحویل» اشتباه گرفته اند، در بعضی، از متون لغت مانند: «مجمع البحرین» چنین آمده است: «التَّحوِیلُ: تَصْییرُ الشَّیءِ عَلی خِلافِ ما کانَ وَ التَّحَوُّلُ: التَّنَقُّلُ مِنْ مَوْضِعٍ إِلی مَوْضَعٍ»!

www.makarem.ir

چنین نیست، زیرا در آنجا که به «اللّه» نسبت داده شده، اضافه به فاعل است، و در مورد دیگر به مفعول، در مورد اول، سخن از سنت گذار است، و در مورد دوم سخن از کسی است که این سنت الهی درباره او اجرا می شود.

* * *

آیه بعد، این گروه مشرک و مجرم را به پی گیری آثار گذشتگان و سرنوشتی که به آن گرفتار شدند، دعوت می کند، تا آنچه را از تاریخ درباره آنها شنیده اند با چشم در سرزمینهای متعلق به آنها، و در لابلای آثارشان ببینند، تا بیان به عیان تبدیل گردد.

می فرماید: «آیا سیر در زمین نکردند تا بنگرند عاقبت کار کسانی که پیش از آنها بودند چه شد»؟! (أَ وَ لَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

اگر اینها چنین تصور می کنند که: از آنان نیرومندترند، سخت در اشتباهند; چرا که «آنها از اینها قویتر و پر قدرت تر بودند» (وَ کانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً).

فرعونیان که، سرزمین «مصر» را جولانگاه قدرت خویش قرار داده بودند و نمرودیان که، با قدرت تمام بر پهنه سرزمین «بابل» و کشورهای دیگر، حکومت می کردند آن چنان قوی بودند که: بت پرستان «مکّه» در برابر آنها هیچ به حساب نمی آیند.

به علاوه انسانها، هر قدر نیرومند و قوی باشند، قدرت آنها در برابر قدرت خداوند، صفر است، چرا که: «نه چیزی در آسمان ها، نه در زمین، از حوزه قدرت او فرار نخواهد کرد، و او را عاجز و ناتوان نخواهد ساخت» (وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعْجِزَهُ

مِنْ شَیْءٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرْضِ).(۱)

«او هم دانا است و هم توانا» (إِنَّهُ کانَ عَلِیماً قَدِیراً).

نه چیزی از نظرش مخفی و پنهان می ماند، و نه کاری در برابر قدرتش مشکل است، و نه کسی بر او چیره می شود.

این کوردلان مستکبر، و حیله گران مکار، اگر گمان می کنند: از چنگال قدرتش می توانند بگریزند، کور خوانده اند، و اگر دست از اعمال زشت و ننگین خود بر ندارند، سرانجام، به همان سرنوشت مرگبار گردنکشان پیشین گرفتار خواهند شد.

بارها در قرآن مجید، به این مطلب بر خورد می کنیم که: خداوند افراد بی ایمان و سرکش را به «سیر در ارض» و مشاهده آثار اقوامی که گرفتار عذاب الهی شده اند، دعوت می کند. در آیه ۹ سوره «روم» چنین آمده است:

أَ وَ لَمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثارُوا الأَرْضَ وَ عَمَرُوها أَکْثَرَ مِمّا عَمَرُوها وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانَ اللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ:

«آیا آنها سیر در زمین نکردند، تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند به کجا منتهی شد؟ همانها که نیروئی بیشتر از اینان داشتند، و زمین را دگرگون ساختند، و بیش از آنچه اینها آباد کردند آنها عمران نمودند، و پیامبرانشان با دلائل آشکار به سراغشان آمدند، (اما به خیره سری خود ادامه دادند ، و به مجازات دردناک الهی گرفتار شدند)، خداوند هرگز به آنها ستم نکرد ولی آنها به خویشتن

---

۱ ـ جمله «لِیُعْجِزَهُ» همان گونه که قبلاً گفته ایم: از ماده «اعجاز» به معنی ناتوان ساختن است و به همین علت، در بسیاری از موارد، به معنی گریختن از قلمرو قدرت یا دست نیافتن بر کسی آمده است.

www.makarem.ir

ستم کردند».(۱)

این تأکیدهای مکرر، دلیل بر تأثیر فوق العاده این مشاهدات، در نفوس انسانها است، آنها باید بروند و آنچه را در تاریخ خوانده اند و یا از مردم شنیده اند با چشم ببینند. بروند، و ملک بر تاراج رفته فراعنه، کاخهای ویران شده کسراها، قبرهای درهم ریخته قیصرها، و استخوانهای پوسیده و خاک شده نمرودها، و سرزمینهای بلادیده قوم «لوط» و «ثمود» را از نزدیک تماشا کنند، و پندهای خموشان را بشنوند، و به خروش خفتگان در دل خاک گوش فرا دهند، و آنچه را سرانجام بر سر خودشان خواهد آمد با چشم خود ببینند!.(۲)

* * *

---

۱ ـ شبیه همین معنی در سوره «یوسف» آیه ۱۰۹، «حج» آیه ٤٦، «غافر» آیات ۲۱ و ۸۲، و سوره «انعام» آیه ۱۱ و بعضی دیگر از سوره های قرآن آمده است.

۲ ـ یکی از شعرای معاصر اشعار جالبی در این زمینه سروده و این حقیقت قرآنی را بعد از سفر به «مصر» و مشاهده آثار «فراعنه» با تعبیرهائی بسیار لطیف و جذاب، در اشعار تکان دهنده خود آورده است، می گوید:

به «مصر» رفتم و آثار باستان دیدم *** به «مصر» آنچه شنیدم ز داستان، دیدم
بسی چنین و چنان خوانده بودم، از تاریخ *** به «مصر»، از تو چه پنهان، که بر عیان، دیدم
تو کاخ دیدی و من خفتگان در دل خاک *** هنوز در طلب ملکِ جاودان، دیدم
تو تاج دیدی و من ملک رفته، بر تاراج *** تو عاج دیدی و من، مشت استخوان دیدم
تو تخت دیدی، و من بخت واژگون از تخت *** تو صخره دیدی و من سخره زمان دیدم
گذشته، در دل آینده آنچنان پنهان داشت *** به «مصر» از تو چه پنهان که بر عیان دیدم

در زمینه «سیر در ارض» و مطالعه در آثار تکوینی خدا و همچنین آثار گذشتگان و اثرات فوق العاده آن در ساختن روح انسان، بحث مشروحی ذیل آیه ۱۳۷ سوره «آل عمران»، جلد ۳، صفحه ۱۰۲ داشته ایم.

www.makarem.ir

٤٥ وَ لَوْ يُؤاخِذُ اللّهُ النّاسَ بِما كَسَبُوا ما تَرَكَ عَلى ظَهْرِها مِنْ دَابَّةٍ وَ لكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمّىً فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللّهَ كانَ بِعِبادِهِ بَصِيراً

ترجمه:

٤٥ ـ اگر خداوند مردم را به سبب کارهائی که انجام داده اند مجازات کند، جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت! ولی (به لطفش) آنها را تا سر آمد معینی تاخیر می اندازد اما هنگامی که اجل آنان فرا رسد، (خداوند هر کس را به مقتضای عملش جزا می دهد) او نسبت به بندگانش بیناست.

تفسیر:

اگر لطف او نبود، جنبنده ای بر پشت زمین نبود!

آیه فوق، که آخرین آیه سوره «فاطر» است بحثهای تند و تهدیدهای شدید گذشته، این سوره را با بیان لطف و رحمت پروردگار، بر مردم روی زمین پایان می دهد، همان گونه که: این سوره را با گشایش رحمت خدا، بر مردم آغاز کرد.

به این ترتیب، آغاز و انجام آن، در بیان رحمت الهی، متفق و هماهنگ است.

افزون بر این، آیه گذشته که مجرمان بی ایمان را تهدید به سرنوشت پیشینیان می کرد، این سؤال را برای بسیاری از آنها و دیگران مطرح می سازد که: اگر سنت الهی درباره همه گردنکشان چنین است، پس چرا این قوم مشرک و سرکش «مکّه» را مجازات نمی کند؟!

در پاسخ این سؤال می فرماید: «اگر خداوند همه مردم را به خاطر اعمالی که

www.makarem.ir

انجام داده اند مجازات کند (و هیچ مهلتی برای اصلاح، تجدیدنظر و خودسازی به آنان ندهد) جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت» (وَ لَوْ يُؤاخِذُ اللّهُ النّاسَ بِما كَسَبُوا ما تَرَكَ عَلى ظَهْرِها مِنْ دَابَّةٌ).

آن چنان مجازاتها پی درپی نازل می شود، صاعقه ها و زلزله ها و طوفانها گنهکاران ظالم را در هم می کوبد که، زمین جای زندگی برای کسی نخواهد بود.

«ولی خداوند به لطف و کرمش آنها را تا زمان معینی، به تأخیر می اندازد، و به آنها فرصت برای توبه، و اصلاح می دهد» (وَ لكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلى أَجَل مُسَمّىً).

اما این حلم و فرصت الهی، حسابی دارد، تا زمانی است که، اجل آنها فرا نرسیده باشد، «اما هنگامی که اجل آنها فرا رسد، هر کس را به مقتضای عملش جزا می دهد; چرا که خداوند نسبت به بندگانش بصیر و بیناست» هم اعمال آنها را می بیند و هم از نیات آنها با خبر است (فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللّهَ كانَ بِعِبادِهِ بَصِيراً).(۱)

در اینجا دو سؤال مطرح می شود، که پاسخ آنها از آنچه گفتیم روشن می شود:

نخست این که: این حکم عام (اگر خداوند مردم را به اعمالشان مجازات کند کسی را بر صفحه زمین باقی نخواهد گذاشت) شامل انبیاء و اولیاء و صالحان نیز

---

۱ ـ جمله «إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ» شرط است و جزای آن، در تقدیر می باشد در واقع چنین بوده است: «فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ يُجازى كُلُّ أَحَد بِما عَمِلَ» بنابراین، جمله «فَإِنَّ اللّهَ» از قبیل علت جزاء است که جانشین معلول محذوف شده است.

این احتمال، نیز وجود دارد که: جزاء «لايَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لايَسْتَقْدِمُونَ» باشد که در آیات دیگر قرآن، مانند آیه ٦١ سوره «نحل» آمده، بنابراین جمله «إِنَّ اللّهَ كانَ بِعِبادِهِ بَصِيراً» اشاره به این است که: همه را می شناسد، و می داند: اجل کدامین فرا رسیده است تا او را با قدرت خود بگیرد.

می شود؟!

پاسخ این سؤال، روشن است، زیرا این گونه احکام نظر به توده انسانها و اکثریت قاطع آنها دارد، و پیامبران، امامان و صالحان که در اقلیّت اند مسلماً از آن خارج می باشند، خلاصه، هر حکمی استثنائی دارد، و آنها از این حکم مستثنی هستند.

این درست، به آن می ماند که: می گوئیم اهل جهان غافلند، حریصند، و مغرورند، منظور اکثریت آنها است، در آیه ٤١ سوره «روم» می خوانیم: ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ: «فساد در خشکی و دریا به خاطر اعمال مردم آشکار شد، خدا می خواهد: بعضی از نتائج اعمال آنها را به آنها بچشاند، شاید باز گردند»!

بدیهی است، فساد نتیجه اعمال همه مردم نیست، بلکه نظر به اکثریت است.

آیه ۳۲ همین سوره، که انسانها را به سه گروه «ظالم» و «میانه رو» و «سابق بالخیرات» (نیکان و پاکان) تقسیم می کند، شاهد دیگری بر این معنی است.

بنابراین، آیه فوق هیچ گونه منافاتی با مسأله «عصمت» انبیاء ندارد.

دیگر این که: آیا تعبیر به «دابهٔ» (جنبنده) در آیه فوق، شامل غیر انسانها نیز می شود، یعنی آنان هم، به خاطر مجازات انسانها از میان خواهند رفت؟!

پاسخ این سؤال با توجه به این نکته که، فلسفه وجود جنبندگان دیگر بهره گیری انسانها از آنان است و هنگامی که نسل بشر، بر چیده شود ضرورتی برای وجود آنها نیست، روشن است.(۱)

---

۱ ـ «دابّه» از ماده «دبیب» به معنی آهسته راه رفتن و گام های کوتاه برداشتن است، ولی از نظر معنی لغوی معمولاً هر جنبنده ای را شامل می شود، خواه سریع راه برود و یا آهسته، ولی گاهی «دواب» به خصوص حیوانات سواری اطلاق می گردد.

www.makarem.ir

سرانجام، این بحث را با حدیثی که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) در تفسیر آیه اخیر وارد شده، پایان می دهیم:

طبق این حدیث، پیامبر(صلی الله علیه وآله) می گوید: خداوند عز و جل فرموده: «ای فرزند آدم، به وسیله اراده و خواست من است که تو مختار آفریده شده ای، و می توانی هر چه را بخواهی برای خودت بخواهی، و به اراده من تو صاحب اراده شده ای که می توانی هر چه را بخواهی برای خویشتن اراده نمائی، با نعمتهائی که به تو دادم نیرو پیدا کرده ای، و مرتکب معصیت من شدی، و با قدرت و عافیت من توانستی فرایض مرا انجام دهی، بنابراین من نسبت به حسنات تو از خودت اولی هستم، و تو نسبت به گناهانت از من اولی هستی، پیوسته خیرات از سوی من به وسیله نعمتهائی که به تو داده ام، واصل می شود، و همواره شر و بدی از سوی تو، به خودت به خاطر جنایاتت می رسد... من هرگز از انذار و اندرز تو فروگذار نکردم، و به هنگام غرور و غفلت، تو را فوراً مورد مجازات قرار ندادم» (بلکه فرصت کافی برای توبه و اصلاح در اختیار تو گذاردم) سپس پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: این همانست که خدا می فرماید: «وَ لَوْ یُؤاخِذُ اللّهُ النّاسَ بِما کَسَبُوا ما تَرَکَ عَلی ظَهْرِها مِنْ دَابَّةٍ».(۱)

* * *

۱ ـ تفسیر «علی بن ابراهیم»، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ۳۷۰.

www.makarem.ir

پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده، که قبل از فوت فرصتها بیدار می شوند و به سوی تو باز می گردند، و گذشته تاریک خود را با نور حسنات و جلب رضای تو روشن می سازند!
بارالها! اگر رحمتت شامل حال ما نبود، آتشی که از درون اعمال سوء ما زبانه می کشد، ما را در کام خود فرو برده بود، و اگر نور و تابش غفرانت بر قلب ما پاشیده نمی شد، لشکر شیطان آن را اشغال کرده بود!
خداوندا! ما را از هر گونه شرک برکنار دار، و چراغ ایمان و توحید خالص را در دل ما بیفروز، و فروغ تقوا را در گفتار و اعمال ما افزون گردان!

آمِیْنَ یا رَبَّ العالَمِیْنَ

پایان سوره فاطر
۱۲ / رجب الخیر / ۱٤۰٤

www.makarem.ir

سوره یس

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۸۳ آیه است

تاریخ شروع
۱۳ / رجب الخیر / ١٤٠٤
مصادف با میلاد مولای متقیان
امیر المؤمنین علی(علیه السلام)، جعلنا اللّه من
شیعته و محبّیه و رزقنا شفاعته!

www.makarem.ir

www.makarem.ir

www.makarem.ir

محتوای سوره یس

چنان که می دانیم این سوره در «مکّه» نازل شده است، بنابراین، محتوای آن از نظر کلی همان محتوای عمومی سوره های مکّی است که از توحید و معاد و وحی و قرآن و انذار و بشارت، سخن می گوید، در این سوره چهار بخش عمده مخصوصاً دیده می شود:

۱ ـ نخست سخن از رسالت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و قرآن مجید و هدف از نزول این کتاب بزرگ آسمانی و گروندگان به آن است و تا آیه یازده آن را ادامه می دهد.

۲ ـ بخش دیگری از این سوره از رسالت سه نفر از پیامبران الهی، و چگونگی دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه پی گیر و طاقت فرسای آنها با شرک، سخن می گوید که در حقیقت یک نوع تسلی و دلداری به پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ارائه طریق در انجام رسالت بزرگ او است.

۳ ـ بخشی از این سوره، از آیه ۳۳ شروع می شود و تا آیه ٤٤ ادامه دارد، مملوّ از نکات جالب توحیدی، و بیان گویا از آیات و نشانه های عظمت پروردگار در عالم هستی است، در قسمتهای اخیر سوره نیز مجدداً به همین بحث توحیدی و آیات الهی باز می گردد.

٤ ـ بخش مهم دیگری از این سوره در مسائل مربوط به «معاد» و دلائل گوناگون آن و چگونگی حشر و نشر، و سؤال و جواب در روز قیامت، و پایان جهان، و بهشت و دوزخ سخن می گوید، که در این قسمت، نکته های بسیار مهم و دقیقی نهفته شده است.

www.makarem.ir

و در لابلای این بحثهای چهارگانه آیاتی تکان دهنده برای بیداری و هشیاری غافلان و بی خبران آمده است که اثری نیرومند در دلها و جانها دارد.

خلاصه این که: در این سوره، انسان با صحنه های مختلفی از آفرینش، قیامت و زندگی و مرگ، انذار و بشارت روبرو می شود که، مجموعه ای بیدارکننده و نسخه ای شفابخش را تشکیل می دهد.

* * *

فضیلت سوره «یس»

سوره «یس» به گواهی احادیث متعددی که در این زمینه وارد شده، یکی از مهمترین سوره های قرآنی است، به گونه ای که در احادیث، به عنوان «قلب قرآن» نامیده شده است.

در حدیثی از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) می خوانیم:

إِنَّ لِكُلِّ شَیْءٍ قَلْباً وَ إِنَّ قَلْبَ الْقُرْآنِ یس: «هر چیز قلبی دارد، و قلب قرآن یس است»!.(۱)

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) نیز، همین معنی آمده است، و در ذیل آن می افزاید: ... مَنْ قَرَأَها قَبْلَ أَنْ یَنامَ أَوْ فِی نَهارِهِ قَبْلَ أَنْ یُمْسِیَ کانَ فِی نَهارِهِ مِنَ الْمَحْفُوظِینَ وَ الْمَرْزُوقِینَ حَتّی یُمْسِیَ وَ مَنْ قَرَأَها فِی لَیْلِهِ قَبْلَ أَنْ یَنامَ وَکَّلَ اللّهُ بِهِ مِائَةَ أَلْفِ مَلَک یَحْفَظُونَهُ مِنْ کُلِّ شَیْطان رَجِیم وَ مِنْ کُلِّ آفَةٍ: «هر کس آن را قبل از خوابیدن، یا در روز پیش از غروب بخواند، در تمام طول روز محفوظ و پر روزی خواهد بود، تا این که غروب شود، و هر کس آن را در شب پیش از خفتن بخواند، خداوند هزار فرشته را بر او مأمور می کند که او را از هر شیطان رجیم و هر آفتی حفظ کنند...» و به دنبال آن فضائل مهم دیگری نیز بیان

---

۱ ـ «مجمع البیان»، آغاز سوره «یس».

www.makarem.ir

می فرماید.(۱)

باز در حدیثی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: سُورَةُ یس تُدْعی فِی التَّوْراةِ الْمُعِمَّةُ! قِیْلَ وَ مَا الْمُعِمَّةُ؟ قالَ تَعُمُّ صاحِبَها خَیْرَ الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ...: «سوره یس در تورات به عنوان عمومیت آفرین نامیده شده، سؤال شد: از چه رو به آن «عمومیت آفرین» گفته می شود؟ فرمود: به خاطر این که کسی که همدم و همنشین این سوره باشد او را مشمول تمام خیر دنیا و آخرت می کند...».(۲)

روایات دیگری، نیز در این زمینه در کتب شیعه و اهل سنت آمده است که اگر بخواهیم، همه آنها را نقل کنیم، سخن به درازا می کشد.

به این ترتیب، باید اعتراف کرد که: شاید کمتر سوره ای در قرآن مجید دارای این همه فضیلت بوده باشد.

و همان گونه که بارها گفته ایم، این فضیلت برای کسانی نیست که تنها الفاظ آن را بخوانند، و مفاهیم آن را به طاق نسیان زنند، بلکه این عظمت به خاطر محتوای عظیم این سوره است.

محتوائی بیدارگر، ایمان بخش، مسئولیت آفرین و تقوازا که وقتی انسان در آن اندیشه کند، و این اندیشه در اعمال او پرتوافکن گردد، خیر دنیا و آخرت را برای او به ارمغان می آورد.

فی المثل، در آیه ۶۰ این سوره سخن از پیمانی به میان می آورد که: خداوند از تمام فرزندان آدم گرفته، که شیطان را پرستش نکنند چون شیطان دشمن آشکاری است: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَنْ لاتَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ

---

۱ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ٤، صفحه ۸۸٦، باب ٤٨ از ابواب قرائة القرآن ـ «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۲۸۸ ـ «مجمع البیان»، آغاز سوره «یس» (با کمی تفاوت).

۲ ـ همان مدرک.

مُبِینٌ».

روشن است، هرگاه انسان به این پیمان الهی پایبند باشد، همان گونه که در احادیث فوق آمده، از هر شیطان رجیمی در امان خواهد بود ولی، اگر این آیه را سرسری بخواند و در عمل از دوستان مخلص و یاران وفادار شیطان باشد، نمی تواند به این افتخار بزرگ نائل گردد، همچنین درباره فرد فرد آیات و کلمات این سوره، باید این محاسبه را انجام داد.

* * *

www.makarem.ir

١ يس
٢ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ
٣ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
٤ عَلى صِراط مُسْتَقِيم
٥ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ
٦ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ
٧ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لايُؤْمِنُونَ
٨ إِنّا جَعَلْنا فِى أَعْناقِهِمْ أَغْلالاً فَهِىَ إِلَى الأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ
٩ وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لايُبْصِرُونَ
١٠ وَ سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لايُؤْمِنُونَ

ترجمه:

١ ـ يس.

٢ ـ سوگند به قرآن حكيم.

٣ ـ كه تو قطعاً از رسولان (خداوند) هستى.

٤ ـ بر راهى راست (قرار دارى).

۵ ـ این قرآنی است که از سوی خداوند توانا و مهربان نازل شده است.
٦ ـ تا قومی را بیم دهی که پدرانشان انذار نشدند از این رو آنان غافلند.
۷ ـ فرمان (الهی) درباره بیشتر آنها تحقق یافته، به همین جهت ایمان نمی آورند!
۸ ـ ما در گردنهای آنان غلهائی قرار دادیم که تا چانه ها ادامه دارد، و سرهای آنان را به بالا نگاهداشته است!
۹ ـ و در پیش روی آنان سدّی قرار دادیم، و در پشت سرشان سدّی، و چشمانشان را پوشانده ایم، لذا نمی بینند!
۱۰ ـ برای آنان یکسان است; چه انذارشان کنی، یا نکنی، ایمان نمی آورند!

تفسیر:

سر آغاز «قلب قرآن»

این سوره همانند ۲۸ سوره دیگر قرآن مجید، با «حروف مقطعه» آغاز می شود (یا و سین).
درباره تفسیر حروف مقطعه قرآن، در آغاز سوره های «بقره»، «آل عمران» و «اعراف» بحثهای فراوانی داشته ایم.(۱)
ولی، در خصوص سوره «یس» تفسیرهای دیگری نیز برای این حروف مقطعه وجود دارد:
از جمله این که: این کلمه مرکب از «یا» (حرف ندا) و «سین» یعنی شخص پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) است، و به این ترتیب، پیامبر(صلی الله علیه وآله) را برای بیان مطالب بعد مخاطب می سازد.

---

۱ ـ به جلد اول تفسیر «نمونه»، صفحه ٦۱ به بعد، و جلد دوم، صفحه ۳۰۳، و جلد ششم، صفحه ۷۷ مراجعه فرمائید.

در احادیث مختلفی نیز، آمده است: این کلمه یکی از نامهای پیغمبر گرامی اسلام است.(۱)
دیگر این که: مخاطب در اینجا انسان است و «سین» اشاره به او است، ولی این احتمال، با آیات بعد سازگار نیست، زیرا در این آیات روی سخن تنها به پیامبر(صلی الله علیه وآله)است.
لذا، در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: یس اسْمُ رَسُولِ اللّه(صلی الله علیه وآله) وَ الدَّلِیلُ عَلی ذلِکَ قَولُهُ تَعالی إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ عَلی صِراط مُسْتَقِیم: «یس نام رسول خداست و دلیل آن این است که بعد از آن می فرماید تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی».(۲)

* * *

به دنبال این حروف مقطعه ـ همانند بسیاری از سوره هائی که با حروف مقطعه آغاز شده ـ سخن از قرآن مجید به میان می آورد، منتها در اینجا به آن سوگند یاد کرده می گوید: «سوگند به قرآن حکیم» (وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ).
جالب این که: «قرآن» را به «حکیم» توصیف می کند، در حالی که حکمت، معمولاً صفت شخص زنده و عاقل است، گوئی قرآن را موجودی زنده و عاقل و رهبر و پیشوا معرفی می کند که می تواند درهای حکمت را به روی انسانها بگشاید، و به صراط مستقیمی که در آیات بعد، به آن اشاره کرده راهنمائی کند.
البته، خداوند نیازی به سوگند ندارد، ولی سوگندهای قرآن، همواره دارای دو فایده مهم است: نخست، تأکید روی مطلب، و دیگر، بیان عظمت چیزی که به آن سوگند یاد می شود، زیرا هیچ کس به موجودات کم ارزش سوگند یاد نمی کند.

* * *

---

۱ و ۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ۳۷٤ و ۳۷۵.

www.makarem.ir

آیه بعد، چیزی را که سوگند آیه قبل، به خاطر آن بوده است، بازگو می کند، می فرماید: «مسلماً تو از رسولان خداوند هستی» (إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ).

* * *

«رسالتی که توأم با حقیقت است، و بودن تو بر صراط مستقیم» (عَلی صِراط مُسْتَقِیم).(۱)

* * *

سپس، می افزاید: «این قرآنی است که از ناحیه خداوند عزیز و رحیم نازل شده» (تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ).(۲)

تکیه روی «عزیز بودن» خداوند، برای بیان قدرت او، بر چنین کتاب بزرگ شکست ناپذیری است که در تمام طول اعصار و قرون، به صورت یک معجزه جاویدان باقی می ماند، و هیچ قدرتی نمی تواند، عظمت آن را از صفحه دلها محو کند.

و تکیه روی «رحیمیت» خداوند، برای بیان این حقیقت است که: رحمت او ایجاب کرده، چنین نعمت بزرگی را در اختیار انسانها بگذارد.

بعضی از مفسران، این دو توصیف را برای بیان دو نوع عکس العمل متفاوت می دانند که، ممکن است مردم در برابر نزول این کتاب آسمانی و

---

۱ ـ در ترکیب جمله «عَلی صِراط مُسْتَقِیم» در میان مفسران گفتگو است: بعضی، جار و مجرور را متعلق به «مُرسَلین» می دانند، که مفهومش این است: «رسالت تو بر جاده مستقیم است».

بعضی، نیز آن را خبر بعد از خبر دانسته اند، و مفهومش این است که تو بر صراط مستقیم قرار داری.

بعضی نیز آن را در موضع نصب بنا بر حال بودن، گرفته اند و مفهومش این است که تو از مرسلین هستی در حالی که بر صراط مستقیم می باشی (البته تفاوت چندانی از نظر معنی در این سه احتمال نیست).

۲ ـ منصوب بودن «تَنْزِیلَ» به خاطر آن است که: مفعول فعل مقدری است و در تقدیر چنین بوده: «نَزَّلَ تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ» احتمالات دیگری نیز در نحوه ترکیب این جمله داده شده است.

فرستادن این رسول نشان دهند:

اگر به انکار و تکذیب بر خیزند، خداوند با عزت و قدرتش آنها را تهدید کرده، و اگر از در تسلیم و قبول در آیند، خدا با رحمتش آنها را بشارت داده.(۱)

بنابراین، عزت و رحمتش که یکی مظهر «انذار» و دیگری مظهر «بشارت» است با هم آمیخته و این کتاب بزرگ آسمانی را در اختیار انسانها گذارده است.

در اینجا سؤالی مطرح است که: مگر می توان حقانیت یک پیامبر یا کتاب آسمانی را، با سوگند و تأکید اثبات کرد؟!

پاسخ این سؤال، در دل آیات فوق نهفته است; زیرا از یکسو، قرآن را توصیف به حکیم بودن می کند، اشاره به این که: حکمتش بر کسی پوشیده نیست، و خود دلیل بر حقانیت خویش است.

دیگر این که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به ره سپردن بر «صراط مستقیم» توصیف کرده، یعنی محتوای دعوت او، خود بیان می کند که مسیر او مسیر مستقیمی است، سوابق زندگی او نیز نشان می دهد که او طریقی جز طریق مستقیم ندارد.

و ما در بحثهای دلائل حقانیت پیامبران به این مطلب اشاره کرده ایم که: یکی از بهترین طرق، برای پی بردن به حقانیت آنها این است که: محتوای دعوت آنان دقیقاً بررسی شود، هر گاه هماهنگ با فطرت، عقل و وجدان بود، و در سطحی قرار داشت که از انسان با نیروی بشری، امکان پذیر نیست، به علاوه سوابق زندگی شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنان بود که نشان می داد، مرد امانت و صداقت است، نه دروغ و مکر و تزویر، این امور، قرائن زنده ای می شود بر این که: او فرستاده خدا است، و آیات فوق، در حقیقت اشاره ای به هر دو مطلب است، بنابراین، سوگند، و ادعای فوق هرگز بی دلیل نیست.

---

۱ ـ تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

www.makarem.ir

از این گذشته، از نظر «فنّ مناظره»، برای نفوذ در دلهای منکران لجوج هر قدر عبارات محکمتر و قاطعتر و توأم با تأکید بیشتر، مطرح شود، این افراد را بیشتر تحت تأثیر قرار می دهد.

باز سؤال دیگری مطرح می شود که: چرا مخاطب را در این جمله، شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) قرار داده است، نه مشرکان، و نه عموم مردم؟

پاسخ این که: هدف این بوده: تأکید کند، تو بر حقی و بر صراط مستقیمی، خواه آنها بپذیرند، و خواه نپذیرند، به همین دلیل، در رسالت سنگین خود، کوشا باش، و از عدم قبول مخالفان، کمترین سستی به خود راه مده.

* * *

آیه بعد، هدف اصلی نزول قرآن را این گونه شرح می دهد: «قرآن را بر تو نازل کردیم، تا قومی را انذار کنی، که پدرانِ آنها انذار نشدند، و به همین دلیل آنها در غفلت فرو رفته اند»(لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ).(۱)

مسلماً منظور از این قوم، همان مشرکان عرب می باشد، و اگر گفته شود، به اعتقاد ما هیچ امتی بدون انذارکننده نبوده، و زمین هرگز از حجت خدا خالی

---

۱ ـ در این که: «ما» در آیه فوق، «نافیه» است یا غیر آن، احتمالات مختلفی داده شده است.

بسیاری از مفسران، آن را «نافیه» گرفته اند و ما هم در تفسیر فوق بر همین معنی تکیه کردیم; زیرا اولاً: جمله «فَهُمْ غافِلُون» گواه بر این معنی است، چون عدم وجود انذارکننده سبب غفلت می گردد، آیه ۳ سوره «سجده» نیز شاهد بر آن است، آنجا که می گوید: لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذِیر مِنْ قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ: «هدف آن است که قومی را انذار کنی پیش از تو انذارکننده ای برای آنها نیامده است شاید هدایت شوند».

بعضی «ما» را موصوله دانسته اند که، مفهوم جمله این می شود: «آنها را به همان چیزی انذار کنی که پدرانشان به آن انذار شدند.

و بعضی احتمال داده اند: «ما» مصدریه باشد و معنی جمله، چنین می شود: تا انذار کنی قومی را به همان انذار که پدرانشان شدند ولی، این دو احتمال ضعیف است.

www.makarem.ir

نخواهد شد، به علاوه در آیه ۲٤ سوره «فاطر» خواندیم: وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّ خَلا فِيها نَذِيرٌ: «هیچ امتی نبود مگر این که بیم دهنده ای در آنها وجود داشت».

در پاسخ می گوئیم: منظور از آیه مورد بحث، انذارکننده آشکار و پیامبر بزرگی است که آوازه او، همه جا بپیچد، و گرنه در هر زمانی حجت الهی برای مشتاقان و طالبان، وجود دارد، و اگر می بینیم، دوران میان حضرت مسیح(علیه السلام) و قیام پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را دوران فترت، شمرده اند، نه به این معنی است که مطلقاً حجت الهی برای آنها وجود نداشته، بلکه فترت از نظر قیام پیامبران بزرگ، و اولو العزم است.

أمیر مؤمنان علی(علیه السلام) در این زمینه می فرماید: إِنَّ اللّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً(صلی الله علیه وآله) وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتاباً وَ لايَدَّعِي نُبُوَّةً!: «خداوند هنگامی محمد را مبعوث ساخت که احدی از عرب کتاب آسمانی نمی خواند و ادعای نبوت نمی کرد».(۱)

به هر حال، هدف از نزول قرآن، این بود که: مردم غافل را هشیار، و خواب زدگان را بیدار، سازد، و خطراتی که آنها را احاطه کرده، و گناهانی که در آن فرو رفته اند، و شرک و فسادی که به آن آلوده شده اند، به آنها یادآوری کند، آری، قرآن پایه آگاهی و بیداری، و کتاب پاکسازی دل و جان است.

* * *

سپس، قرآن به عنوان یکی پیشگوئی درباره سران کفر و سردمداران شرک، می گوید: «فرمان و وعده الهی بر اکثر آنها تحقق یافته و به همین دلیل ایمان نمی آورند» (لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لايُؤْمِنُونَ).

در این که: منظور از «قَول» در اینجا چیست؟ مفسران احتمالاتی داده اند، ولی ظاهراً، منظور، همان وعده عذاب جهنم برای پیروان شیاطین است، چنان که

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۳۳ و ۱۰٤.

www.makarem.ir

در آیه ۱۳ سوره «سجده» آمده است: وَ لکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجْمَعِینَ: «ولی سخن من درباره آنها تحقق یافته، که دوزخ را از جن و انس پر می کنم»، و در آیه ۷۱ سوره «زمر» می خوانیم: وَ لکِنْ حَقَّتْ کَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَی الْکافِرِینَ: «ولی حکم و وعده عذاب درباره کافران محقق شده است».

به هر حال، این در مورد کسانی است که: تمام خطوط ارتباطی خود را با خدا قطع کرده بودند، پیوندها را گسسته، و تمام دریچه های هدایت را به روی خود بسته بودند، و لجاجت، عناد و خیره سری را به حد اعلی رسانده، آری، اینها هرگز ایمان نخواهند آورد، و راه بازگشتی ندارند، چرا که تمام پل ها را در پشت سر خود ویران کرده اند.

حقیقت این است که: انسان در صورتی اصلاح پذیر و قابل هدایت است که: فطرت توحیدی خود را با اعمال زشت و اخلاق آلوده اش، به کلی پایمال نکرده باشد، و گر نه تاریکی مطلق، بر قلب او چیره خواهد شد، و تمام روزنه های امید، بر او بسته می شود.

ضمناً، از این سخن روشن شد که: منظور از این اکثریتی که هرگز ایمان نمی آورند، سران شرک و کفرند، و همین گونه شد، که: گروهی در جنگهای اسلامی در حال شرک و بت پرستی کشته شدند، و بعضی، که باقیماندند تا پایان کار در دل ایمان نداشتند، و گرنه اکثریت مشرکان عرب، بعد از فتح «مکّه» به مفاد «یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللّهِ أَفْواجاً» گروه گروه وارد اسلام شدند.(۱)

آیات بعد از آن، که سخن از وجود سدّی پیش رو و پشت سر آنها می گوید، و چشمهای آنها را نابینا می شمرد، و تصریح می کند، که انذار کردن و ناکردن برای

---

۱ ـ نصر، آیه ۲.

آنها یکسان است، شاهد همین معنی است.(۱)

* * *

آیه بعد، ادامه توصیف این گروه نفوذناپذیر است، در نخستین توصیف آنها می گوید: «ما در گردنهای آنها غلهائی قرار دادیم که تا چانه های آنها ادامه دارد، و سرهای آنها را به بالا نگاه داشته است» (إِنّا جَعَلْنا فِی أَعْناقِهِمْ أَغْلالاً فَهِیَ إِلَی الأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ).

«اَغلال» جمع «غل» در اصل از ماده «غلل» به معنی چیزی است که در وسط اشیائی قرار گرفته، مثلاً به آب جاری که از لابلای درختان عبور می کند «غلل» می گویند (بر وزن عمل) و «غل» حلقه ای بود که بر گردن، یا دستها قرار می دادند، سپس آن را با زنجیر می بستند، و از آنجا که گردن، یا دست در میان آن قرار گرفته، این کلمه در مورد آن، به کار رفته است، گاه غلهائی که بر گردن بوده، جداگانه به زنجیر بسته می شد، و غلهای بر دست جدا بوده، اما گاهی دستها را در غل می کردند و به حلقه ای که بر گردن بود می بستند، و شخص زندانی و اسیر را شدیداً در محدودیت فشار و شکنجه قرار می دادند.

و اگر به حالت عطش، یا شدت اندوه و خشم «غله» (بر وزن قله) گفته می شود آن نیز، به خاطر نفوذ این حالت در درون قلب و جسم انسان است، اصولاً، ماده (غل بر وزن جد) هم به معنی داخل شدن و هم داخل کردن آمده، لذا در آمد خانه یا زراعت و مانند آن را «غَلّه» می گویند.(۲)

در هر صورت گاهی طوق «غل» که بر گردن گذارده می شد، تا چانه ادامه پیدا

---

۱ ـ بنا بر آنچه گفته شد، روشن می شود: ضمیر در «اکثرهم» به «قوم» که قبل از آن است باز نمی گردد، بلکه به سران قوم برمی گردد و شاهد آن، آیات بعد از این آیه است.

۲ ـ «مفردات راغب»، «قطر المحیط» و «مجمع البحرین»، ماده «غلل».

می کرد، و سر را به بالا نگه می داشت، و در حالی که اسیر و زندانی، فوق العاده از این جهت شکنجه می دید، از مشاهده اطراف خود، باز می ماند.

و چه جالب است، تشبیهی که از حال بت پرستان لجوج، به چنین انسانهائی شده، آنها طوق «تقلید» و زنجیر «عادات و رسوم خرافی» را بر گردن و دست و پای خود بسته اند، و غلهای آنها آن قدر پهن و گسترده است که سر آنها را بالا نگاهداشته و از دیدن حقایق محروم ساخته، آنها اسیرانی هستند که نه قدرت فعالیت و حرکت دارند و نه قدرت دیدا.(١)

به هر حال، آیه فوق، هم می تواند ترسیمی از حال این گروه بی ایمان در دنیا باشد، و هم بیان حال آنها در آخرت، که تجسمی است از مسائل این جهان، و اگر این جمله به صورت ماضی ذکر شده، مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا در بسیاری از آیات قرآن مجید حوادث مسلم آینده با صیغه فعل ماضی بیان شده است، و این همانست که در زبان ادباء معروف است که «مضارع متحقق الوقوع به شکل ماضی در می آید» و نیز می تواند اشاره به هر دو معنی باشد، هم حال آنها در این جهان و هم حالشان در جهان دیگر.

جمعی از مفسران، شأن نزولهائی برای آیه فوق، و آیه بعد از آن، ذکر کرده اند که درباره «ابو جهل» یا مردی از طایفه «بنی مخزوم» یا قبیله «قریش» نازل شده، آنها کراراً تصمیم بر قتل پیغمبر(صلی الله علیه وآله) گرفتند، ولی خداوند از طریق اعجاز، آنها را از این کار بازداشت، و در آن لحظه حساس که به پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسیده می خواستند ضربه کاری بزنند چشمانشان از کار افتاد، یا قدرت حرکت از آنها

---

١ ـ بنا بر آنچه در بالا گفتیم، معلوم شد: ضمیر «هِیَ» در «فَهِیَ إِلَی الأَذْقان» به «اغلال» باز می گردد، که تا ذقن و چانه آنها کشیده شده است، و جمله «فَهُمْ مُقْمَحُونَ» تفریع بر آن است، و این که: جمعی احتمال داده اند: «هِیَ» به «أیدی» (دستها) برمی گردد که در آیه ذکر نشده، بسیار بعید به نظر می رسد.

www.makarem.ir

سلب شد.(۱)

ولی این شأن نزولها مانع از عمومیت مفهوم آیه و گستردگی معنی آن درباره همه سردمداران کفر و متعصبان لجوج، نخواهد بود، ضمناً تاییدی است بر آنچه در بالا در تفسیر جمله «فَهُمْ لایُؤْمِنُون» بیان کردیم که منظور از آن اکثریت مشرکان نیست، بلکه اکثریت سردمداران شرک و کفر و نفاق است.

* * *

آیه بعد، توصیف دیگری از همین افراد است، و ترسیم گویائی از عوامل نفوذناپذیری آنها، می فرماید: «ما در پیش روی آنها سدی قرار دادیم و در پشت سرشان سدی» (وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً).

آنها در میان این دو سد، چنان محاصره شده اند که نه راه پیش دارند و نه راه بازگشت!

و در همین حال، «چشمان آنها را پوشاندیم لذا چیزی را نمی بینند» (فَأَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لایُبْصِرُونَ).

عجب ترسیم گویائی؟ از یکسو، همچون اسیرانی هستند که در غل و زنجیرند.

از سوی دیگر، حلقه غل چنان پهن و گسترده است که سرهای آنها را به آسمان متوجه ساخته و مطلقاً از اطراف خود چیزی نمی بینند!

از سوی سوم، سدی از پیش رو و پشت سر، آنها را در محاصره خود قرار داده، و راه پیش و پس را بر آنها بسته است.

از سوی چهارم، چشمان آنها بسته شده، و قدرت دید و باصره آنها به کلی از کار افتاده است.

---

۱ ـ تفسیر «آلوسی»، جلد ۲۲، صفحه ۱۹۹.

www.makarem.ir

خوب فکر کنید، کسی که دارای چنین اوصافی است، چه کاری از او ساخته است؟ چه چیزی می فهمد؟ چه چیزی می تواند ببیند؟ و چگونه می تواند گام بردارد؟ و چنین است حال مستکبرانِ خودخواه، و خودبین، و مقلدان کور و کر، و متعصبان لجوج در برابر چهره حقایق!

* * *

به همین دلیل، در آخرین آیه مورد بحث، صریحاً می گوید: «برای آنها یکسان است، چه آنها را انذار کنی، یا نکنی، ایمان نمی آورند»! (وَ سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لايُؤْمِنُونَ).

گفتار تو هر قدر نافذ، و وحی آسمانی هر قدر مؤثر باشد، تا در زمینه آماده وارد نشود تأثیر نخواهد گذاشت، اگر هزاران سال آفتاب عالمتاب بر شوره زار بتابد، و بارانهای پر برکت بر آن نازل شود، و نسیم بهاری مرتباً از آن بگذرد، محصولی جز خس و خاشاک نخواهد داشت که قابلیت قابل در کنار فاعلیت فاعل شرط است.

* * *

نکته ها:

۱ ـ از کار افتادن ابزار شناخت!

انسان برای این که: بتواند از عالم بیرون وجود خود، آگاه شود از وسائل و ابزاری بهره می گیرد که به آن ابزار شناخت گفته می شود.

قسمتی از آنها «درون ذاتی» هستند، و قسمتی «برون ذاتی» عقل و خرد و وجدان و فطرت از ابزار شناخت درون ذات است، و حواس ظاهری انسان همچون بینائی و شنوائی و مانند آن، ابزار شناخت برون ذاتی اند.

این وسائل خداداد، اگر مورد بهره برداری صحیح قرار گیرند، روز به روز

www.makarem.ir

قوی تر و نیرومندتر می شوند، و بهتر و دقیقتر حقایق را نشان می دهند.
اما اگر مدتی در مسیرهای انحرافی قرار گیرند، و یا اصلاً از آنها استفاده نشود، تدریجاً تحلیل رفته و یا به کلی دگرگون می شوند، و حقایق را وارونه نشان می دهند، درست همانند آئینه صافی که گرد و غبار ضخیمی آن را بپوشاند، و یا خراشهای زیاد و عمیقی بر چهره آن وارد شود، که دیگر نمی تواند چیزی را نشان دهد، و اگر نشان دهد هرگز با واقعیت آن تطبیق نمی کند.
این اعمال نادرست، و موضعگیریهای انحرافی انسان است که، نعمت بزرگ ابزار شناخت را از او می گیرد، و به همین دلیل، مقصر اصلی خود او و گناه آن نیز بر گردن خود او است.
آیات فوق، ترسیم گویائی از همین مسأله مهم و سرنوشت ساز است، هوسبازان مستکبر، و خود خواهان متعصب، و دنباله روان بی قید و شرط را به کسانی تشبیه می کند که: از یکسو، در غل و زنجیر گرفتارند، این همان زنجیرهای هوس و کبر و غرور و تقلید کورکورانه است که خود بر دست و گردن خویش نهاده اند، و به کسانی تشبیه می کند که در محاصره دو سد نیرومند و غیر قابل عبور قرار گرفته اند.
و از سوی دیگر، چشمانشان نیز بسته و نابینا است.
غل و زنجیر به تنهائی برای جلوگیری از حرکت آنها کافی است، آن دو سد عظیم نیز به تنهائی مانع فعالیت آنها است، نداشتن چشم و نابینائی خود نیز عامل مستقلی است.
این دو سد، گوئی به قدری بلند و نزدیک اند که به تنهائی قدرت دید آنها را می گیرند همان گونه که قدرت حرکت را از آنها سلب می کنند.
کراراً گفته ایم، هدایت پذیری انسان تا زمانی است که به این مرحله نرسیده

www.makarem.ir

باشد، اما هنگامی که به این مرحله برسد، اگر تمام انبیاء و اولیاء نیز جمع شوند، و تمام کتب آسمانی را بر او بخوانند مؤثر نخواهد شد!

و این که: در روایات اسلامی و همچنین در آیات قرآن، تأکید شده که اگر لغزشی برای انسان پیدا شد، و گناهی از او سر زد، فوراً توبه کند و به سوی خدا باز گردد، و از «تسویف»، «تأخیر»، «اصرار» و «تکرار» بپرهیزد برای این است که، به این مرحله نرسد، زنگارها را بشوید، موانع کوچک را قبل از تبدیل شدن به یک سد بزرگ، ویران کند، و راه پیشرفت و حرکت را باز نگهدارد، و گرد و غبار را از مقابل دیدگان خود، فرو بنشاند تا «نظر تواند کرد».

* * *

۲ ـ سدهائی از پیش و پس!

این سؤال برای بعضی از مفسران مطرح شده است که، مانع اصلی برای ادامه حرکت، سدهای پیش رو است، سد پشت سر چه معنی دارد؟

بعضی پاسخ گفته اند: انسان دارای دو گونه هدایت است، هدایت نظری و استدلالی، و هدایت فطری و وجدانی، سد پیش رو اشاره به این است که او از هدایت نظری محروم می گردد، می خواهد به عقب باز گردد و به هدایت فطری نظر بیفکند، سد و مانع پشت سر، او را از بازگشت به فطرت باز می دارد.(۱)

بعضی دیگر گفته اند: سد پیش رو اشاره به موانعی است که او را از وصول به آخرت و سعادت جاویدان باز می دارد، و سد پشت سر، چیزی است که او را حتی از رسیدن به سعادت و آرامش در دنیا مانع می شود.(۲)

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد: انسان هنگامی که در طریق به سوی مقصد به مانعی برخورد کند، به عقب بر می گردد، تا راه دیگری به سوی مقصد پیدا کند، اما وقتی در دو طرف، سدی ایجاد شده است از پیدا کردن راه به

---

۱ ـ تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ ـ تفسیر «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

سوی مقصد، به هر حال محروم می شود.

ضمناً پاسخ این سؤال، که: چرا سخنی از سد در طرف راست و چپ به میان نیامده؟ نیز روشن شد، زیرا رفتن به راست و چپ هرگز انسان را به مقصد نمی رساند باید راهی به پیش بگشاید.

به علاوه، معمولاً سد را در جائی ایجاد می کنند که طرف راست و چپ آن بسته است تنها گذرگاهی میان آن دو قرار دارد که با ایجاد سد، آن گذرگاه نیز بسته می شود، و عملاً انسان در محاصره قرار می گیرد.

* * *

۳ ـ محرومیت از سیر آفاقی و انفسی

برای شناخت خداوند، معمولاً دو راه برای مطالعه وجود دارد، مطالعه در نشانه های خدا که در جسم و جان انسان است، و آن را «آیات انفسی» می نامند، و مطالعه در آیاتی که در بیرون وجودِ او، در زمین و آسمان و ثوابت و سیارات و کوه و دریا وجود دارد، و آن را «آیات آفاقی» می گویند، که قرآن مجید در آیه ۵۳ سوره «فصلت» به آن اشاره کرده، می فرماید: سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ: «به زودی آیات خود را در آفاق و انفس به آنها نشان می دهیم تا برای آنها ثابت شود که خداوند حق است».

هنگامی که قدرت شناخت انسان از کار می افتد، هم طریق مشاهده آیات انفسی بر او بسته می شود، و هم مشاهده آیات آفاقی.

در آیات فوق جمله «إِنّا جَعَلْنا فِی أَعْناقِهِمْ أَغْلالاً فَهِیَ إِلَی الأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» اشاره به معنی اول است، زیرا غلها چنان سر آنها را به بالا نگاه می دارد که حتی قدرت دیدن خویشتن را ندارند، و سدهای پیش و پس، چنان چشم آنها را از مشاهده اطراف خود باز می دارد که هر چه نگاه می کنند جز دیوار سد، چیزی را نمی بینند، و از مشاهده آیات آفاقی محروم می شوند.

* * *

www.makarem.ir

١١ إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ

١٢ إِنّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتى وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ

ترجمه:

١١ ـ تو فقط کسی را انذار می کنی که از این یادآوری (الهی) پیروی کند و از خداوند رحمان در نهان بترسد; چنین کسی را به آمرزش و پاداشی پر ارزش بشارت ده!

١٢ ـ به یقین ما مردگان را زنده می کنیم، و آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می نویسیم; و همه چیز را در کتاب آشکارکننده ای برشمرده ایم!

تفسیر:

چه کسانی انذار تو را می پذیرند؟

در آیات گذشته، سخن از گروهی در میان بود که به هیچ وجه آمادگی پذیرش انذارهای الهی را نداشتند و انذار و عدم انذار برای آنها یکسان بود، آیات مورد بحث از گروه دیگری که درست در نقطه مقابل آنها قرار گرفته اند سخن می گوید، تا با مقایسه با یکدیگر ـ همان گونه که روش قرآن است ـ مسأله روشنتر شود.

می فرماید: «تو تنها کسی را انذار می کنی که از ذکر پیروی کند، و از خداوند رحمن در نهان بترسد» (إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ).

www.makarem.ir

«و کسی که چنین است او را بشارت به مغفرت و پاداش پر ارزش ده» (فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ کَرِیم).

* * *

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱ ـ در این آیه، دو وصف برای کسانی که «انذار» و «اندرز» پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آنها مؤثر است ذکر شده: پیروی از «ذکر»، و «خشیت از خداوند در پنهان»، البته منظور از بیان این دو وصف، همان آمادگی و جنبه «بالقوه» آن است، یعنی انذار تنها در کسانی مؤثر واقع می شود که گوش شنوا و قلب آماده دارند، انذار در آنها دو اثر می گذارد: نخست پیروی از ذکر و قرآن، و دیگر احساس ترس در برابر پروردگار و مسئولیتها.

و به تعبیر دیگر، این دو حالت، بالقوه در آنها وجود دارد، اما بعد از انذار به فعلیت می رسد، بر خلاف کوردلان لجوج و غافل، که هرگز نه گوش شنوا دارند نه آماده خشیت اند.

این آیه، درست مانند آیات نخستین سوره «بقره» است که می گوید: ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ: «این کتاب آسمانی شکی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزکاران است».

* * *

۲ ـ منظور از «ذکر»، به عقیده بسیاری از مفسران، «قرآن مجید» است; زیرا این کلمه، به همین صورت کراراً در قرآن، در همین معنی، به کار رفته است.(۱)

ولی، مانعی ندارد که منظور، معنی لغوی آن یعنی هر گونه یادآوری بوده

---

۱ ـ نحل ٤٤، فصلت ٤١، زخرف ٤٤، قمر ٢٥، در عین حال واژه «ذکر» به معنی مطلق یادآوری نیز در قرآن کراراً استعمال شده است.

www.makarem.ir

باشد، که شامل آیات قرآن و سایر انذارهای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و رهبران الهی می شود.

* * *

۳ ـ «خشیت» ـ چنان که در گذشته نیز گفته ایم ـ به معنی ترسی است که آمیخته با احساس عظمت باشد، و تعبیر به «رحمان» که مظهر رحمت عامه خداوند است در اینجا نکته لطیفی در بر دارد، و آن این که: در عین ترس از عظمت خداوند، باید امید به رحمت او نیز داشته باشند، تا دو کفه «خوف» و «رجا» که عامل حرکت مستمر تکاملی است متوازن گردد.

جالب این است که: در بعضی از آیات قرآن، در مورد «رجا و امید» نام «اللّه» ذکر شده که مظهر هیبت و عظمت است: «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الآخِرَ»(۱) اشاره به این که: هم رجا باید با خوف آمیخته شود و هم خوف با رجا (دقت کنید).

* * *

٤ ـ تعبیر «بالغیب» در اینجا اشاره به شناخت خداوند از طریق استدلال و برهان است، چرا که ذات پاک او از حواس انسان پنهان می باشد، تنها با چشم دل و از لابلای آثارش، می توان جمال و جلال او را مشاهده کرد.

این احتمال نیز، وجود دارد که «غیب» در اینجا به معنی پنهان از چشم مردم بوده، یعنی مقام «خشیت» و ترس او جنبه ریائی و در حضور مردم نداشته، بلکه در نهان نیز دارای خشیت باشد.

بعضی نیز آن را به معنی «قیامت» تفسیر کرده اند، چرا که از مصداقهای روشن اموری است که از حس ما پنهان است، ولی معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

---

۱ ـ احزاب، آیه ۲۱.

www.makarem.ir

* * *

۵ ـ جمله «فَبَشِّرْهُ» در حقیقت تکمیل «انذار» است، زیرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آغاز انذار می کند، و هنگامی که پیروی از فرمان خدا و ترس آمیخته با عظمت نسبت به او، پیدا شد و اثراتش در «قول» و «فعل» انسان ظاهر گشت، بشارت می دهد.

به چه چیز بشارت می دهد؟ نخست به چیزی که بیشتر از هر موضوع دیگر فکر انسان را به خود مشغول می دارد، و آن لغزشهائی است که احیاناً از او سر زده ، به او بشارت می دهد که خدای بزرگ همه آنها را بخشوده است، سپس به اجر کریم و پاداش پر ارزش، که هیچ کس جز خداوند ابعاد آن را نمی داند.

جالب این که: هم «مغفرت» به صورت نکره ذکر شده و همچنین «اجر کریم» و می دانیم: نکره آوردن در این گونه موارد، برای بیان عظمت است.

* * *

٦ ـ بعضی از مفسران، معتقدند: «فاء» در جمله «فَبَشِّرْهُ» که برای تفریع است، اشاره به این می باشد که: آن دو عمل (پیروی از ذکر، و خشیت از پروردگار) نتیجه اش این دو اثر است: مغفرت، و اجر کریم، که اولی، از اول سرچشمه می گیرد و دومی از دوم.

* * *

سپس به تناسب بحثی که در آیات گذشته، پیرامون اجر و پاداش پر ارزش مؤمنان و پذیرندگان انذارهای انبیاء آمده بود، در آیه بعد به مسأله «معاد و رستاخیز و ثبت و ضبط اعمال برای حساب و جزا» اشاره کرده، می فرماید: «ما مردگان را زنده می کنیم» (إِنّا نَحْنُ نُحْیِ الْمَوْتی).

تکیه روی عنوان «نَحْنُ» (ما) اشاره به این است که با قدرت عظیمی که همه در ما سراغ دارید، دیگر جای بحث و گفتگو نیست که چگونه استخوانهای

www.makarem.ir

پوسیده و عظام رمیم از نو جان می گیرد، و لباس حیات در تن می پوشد؟

نه تنها مردگان را زنده می کنیم که: «تمام آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می نویسیم» (وَ نَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ).

بنابراین، چیزی فروگذار نخواهد شد مگر این که در نامه اعمال، برای روز حساب محفوظ خواهد بود.

جمله «ما قَدَّمُوا» (آنچه را از پیش فرستادند) اشاره به اعمالی است که انجام داده اند، و اثری از آن باقی نمانده، اما تعبیر به «وَ آثارَهُم» اشاره به اعمالی است که، از انسان باقی می ماند و آثارش در محیط منعکس می شود، مانند صدقات جاریه (بناها و اوقاف و مراکزی که بعد از انسان باقی می ماند و مردم از آن منتفع می شوند).

این احتمال نیز، در تفسیر آیه وجود دارد که «ما قَدَّمُوا» اشاره به اعمالی است که جنبه شخصی دارد، و «آثارَهُمْ» اشاره به کارهائی که سنت می شود و بعد از انسان نیز موجب خیر و برکت، و یا شر و زیان و گناه می گردد.

البته مفهوم آیه گسترده است و ممکن است هر دو تفسیر در مفهوم جمع باشد.

و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر، می افزاید: «ما همه چیز را در کتاب آشکار احصا کرده ایم» (وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ).

غالب مفسران «إِمامٍ مُبِین» را در اینجا به عنوان «لوح محفوظ» همان کتابی که همه اعمال و همه موجودات و حوادث این جهان در آن ثبت و محفوظ است، تفسیر کرده اند.

و تعبیر به «إِمام» ممکن است از این نظر باشد که این کتاب در قیامت رهبر و پیشوا است، برای همه مأموران ثواب و عقاب، و معیاری است برای سنجش

www.makarem.ir

ارزش اعمال انسانها و پاداش و کیفر آنها.

جالب این که: این تعبیر (امام) در بعضی دیگر، از آیات قرآن در مورد «تورات» به کار رفته، آنجا که می فرماید: أَ فَمَن کانَ عَلی بَیِّنَهٔ مِّن رَّبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِّنْهُ وَ مِن قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحْمَهً: «آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهدی از سوی او می باشد، و پیش از آن کتاب موسی که امام و رحمت بود گواهی بر آن می دهد (همچون کسی است که چنین نباشد)».(۱)

اطلاق کلمه «امام» در این آیه، بر «تورات» به خاطر معارف و احکام و دستورات آن است، و همچنین به خاطر نشانه های پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) که در آن آمده، و در تمام این امور، می توانست رهبر و پیشوای خلق باشد، بنابراین، کلمه مزبور در هر مورد متناسب با آن مفهومی دارد.

* * *

نکته ها:

۱ ـ انواع کتاب های ثبت اعمال

از آیات قرآن مجید، چنین استفاده می شود: اعمال انسان در چند کتاب ثبت و ضبط می گردد، تا به هنگام حساب هیچ گونه عذر و بهانه ای برای کسی باقی نماند.

نخست «نامه اعمال شخصی» است که ثبت کننده تمام کارهای یک فرد در سراسر عمر او است، قرآن می گوید: روز قیامت به هر کس گفته می شود: اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً: «خودت نامه اعمالت را بخوان، کافی است که خود حسابگر خویش باشی».(۲)

---

۱ ـ هود، آیه ۱۷.

۲ ـ اسراء، آیه ۱٤.

www.makarem.ir

اینجاست که فریاد مجرمان بلند می شود و «می گویند: وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی نیست، مگر این که آن را ثبت و احصا کرده است»؟! (وَ یَقُولُونَ یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لایُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلاّ أَحْصاها).(۱)

این، همان کتابی است که: «نیکوکاران آن را در دست راست دارند و بدکاران در دست چپ».(۲)

دوم کتابی است که «نامه اعمال امتها» است، و بیانگر خطوط اجتماعی زندگی آنها می باشد چنان که قرآن می گوید: کُلُّ أُمَّةٍ تُدْعی إِلی کِتابِها: «روز قیامت هر امتی به نامه اعمالش فرا خوانده می شود».(۳)

و سومین کتاب همان کتاب «نامه جامع و عمومی لوح محفوظ» است که نه تنها اعمال همه انسانها از اولین و آخرین، بلکه همه حوادث جهان در آن یک جا ثبت است، و گواه دیگری در آن صحنه بزرگ، بر اعمال آدمی است، و در حقیقت امام و رهبر برای فرشتگان حساب، و ملائکه پاداش و عقاب است.(٤)

* * *

۲ ـ همه چیز ثبت می شود حتی...

در حدیث گویا و بیدارکننده ای از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)نَزَلَ بِأَرْض قَرْعاءَ، فَقالَ لِأَصْحابِهِ: ائْتُوا بِحَطَب فَقالُوا: یا رَسُولَ اللّهِ نَحْنُ بِأَرْض قَرْعاءُ! ما بِها مِنْ حَطَب قالَ فَلْیَأْتِ کُلُّ إِنْسانٌ بِما قَدَرَ عَلَیْهِ فَجاءُوا

---

۱ ـ کهف، آیه ٤۹.

۲ ـ حاقه، آیات ۱۹ و ۲۵.

۳ ـ جاثیه، آیه ۲۸.

٤ ـ درباره «لوح محفوظ»، در جلد ۱۰ تفسیر «نمونه»، صفحه ۲٤۱، ذیل آیه ۳۹ سوره «رعد» و همچنین در جلد پنجم، صفحه ۲٦۸، ذیل آیه ۵۹ «انعام» بحث کرده ایم.

www.makarem.ir

بِهِ حَتَّی رَمَوْا بَیْنَ یَدَیْهِ بَعْضَهُ عَلَی بَعْض.
فَقالَ: رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) هکَذا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ ثُمَّ قالَ إِیّاکُمْ وَ الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لِکُلِّ شَیْء طالِباً أَلا وَ إِنَّ طالِبَها یَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ کُلَّ شَیْء أَحْصَیْناهُ فِی إِمام مُبِین:
«رسول خدا وارد زمین بی آب و علفی شد، به یارانش فرمود: هیزم بیاورید، عرض کردند: ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله)! اینجا سرزمین خشکی است که هیچ هیزم در آن نیست.
فرمود: بروید، هر کدام، هر مقدار می توانید جمع کنید، هر یک از آنها مختصر هیزم یا چوب خشکیده ای با خود آورد، و همه را پیش روی پیغمبر(صلی الله علیه وآله)روی هم ریختند (شعله ای در آن افکند و آتشی عظیم از آن زبانه کشید).
سپس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: این گونه گناهان (کوچک) روی هم متراکم می شوند (و شما برای تک تک آنها اهمیتی قائل نیستید!) آن گاه فرمود: بترسید از گناهان کوچک که هر چیزی طالبی دارد، و طالب آنها آنچه را از پیش فرستادند، و آنچه را از آثار باقی گذاشته اند، می نویسد و همه چیز را در کتاب مبین ثبت کرده ایم».(۱)
این حدیث تکان دهنده، ترسیمی است گویا از تراکم گناهان کم اهمیت و آتش عظیمی که از مجموع آنها زبانه می کشد.
در حدیث دیگری آمده است: «قبیله «بنو سلمه» در نقطه دور دستی از شهر «مدینه» قرار داشتند، تصمیم گرفتند، به نزدیکی مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل مکان کنند، آیه فوق نازل شد: «إِنّا نَحْنُ نُحْیِ الْمَوْتی...» و پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آنها فرمود: إِنَّ آثارَکُمْ تُکْتَبُ: «آثار شما (گامهای شما به سوی مسجد) در نامه اعمالتان نوشته خواهد

---

۱ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ۳۷۸.

www.makarem.ir

شد (و پاداش خواهید گرفت) هنگامی که «بنو سلمه» این سخن را شنیدند، صرف نظر کردند و در جای خود ماندند».(۱)

روشن است: آیه، مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هر یک از این امور، مصداقی از آن است. آنچه ممکن است در بدو نظر، ناهماهنگ با تفسیر فوق تصور شود، روایاتی است از طرق اهل بیت(علیهم السلام) که «امام مبین» در آن، به امیرمؤمنان علی(علیه السلام) تفسیر شده است.

از جمله در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) از پدرش از جدش(علیهم السلام) نقل شده است که فرمود: «هنگامی که این آیه: «وَ کُلَّ شَیْء أَحْصَیْناهُ فِی إِمام مُبین» نازل شد «ابوبکر» و «عمر» برخاستند و عرض کردند: ای پیامبر! آیا منظور از آن «تورات» است؟ فرمود: نه.

عرض کردند: «انجیل» است؟ فرمود: نه.

عرض کردند: منظور «قرآن» است؟ فرمود: نه.

در این حال امیر مؤمنان علی(علیه السلام) به سوی پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد، هنگامی که چشم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بر او افتاد، فرمود: هُوَ هذا! إِنَّهُ الإِمامُ الَّذِی أَحْصَی اللّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی فَیْهِ عِلْمَ کُلِّ شَیء: «امام مبین این مرد است! او است امامی که خداوند متعال علم همه چیز را در او احصا فرموده»!.(۲) در تفسیر «علی بن ابراهیم» از «ابن عباس» از خود امیرمؤمنان(علیه السلام) نیز نقل شده است که، فرمود: أَنَا وَ اللّهِ الإِمامُ

---

۱ ـ تفسیر «قرطبی» این حدیث را از «ابو سعید خدری»، از «صحیح ترمذی» نقل کرده، و شبیه آن در «صحیح مسلم» از «جابر بن عبداللّه انصاری» نیز آمده است، مفسران دیگر، مانند «آلوسی» و «فخر رازی» و «طبرسی» و «علامه طباطبائی» نیز آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده اند.

۲ ـ «معانی الاخبار صدوق»، صفحه ۹۵، باب معنی الامام المبین.

www.makarem.ir

الْمُبِيْنُ، أُبَيِّنُ الْحَقَّ مِنَ الْباطِلِ وَرِثْتُهُ منْ رَسُولِ اللّه: «به خدا سوگند! منم امام مبین، که حق را از باطل آشکار می سازم، این علم را از رسول خدا به ارث برده و آموخته ام».(۱) گر چه بعضی از مفسران، همچون «آلوسی» از نقل این گونه روایات از طریق شیعه وحشت کرده، و آن را به نادانی و بی خبری از تفسیر آیه، نسبت داده اند، ولی با کمی دقت روشن می شود: این گونه روایات منافاتی با تفسیر «امام مبین» به لوح محفوظ ندارد، زیرا قلب پاک پیامبر(صلی الله علیه وآله) در درجه اول، و قلب وسیع جانشین او در درجه بعد، آئینه هائی است که لوح محفوظ را منعکس می کند، و قسمت عظیمی از آنچه در لوح محفوظ است از سوی خدا به آن الهام می گردد، به این ترتیب، نمونه ای از «لوح محفوظ» می باشد، و بنابراین اطلاق «امام مبین» بر آن، مطلب عجیبی نیست، چرا که فرعی است که از آن اصل گرفته شده، و شاخه ای است که به آن ریشه باز می گردد. از این گذشته، وجود انسان کامل ـ چنان که می دانیم ـ عالم صغیری است که عالم کبیر را در خود خلاصه کرده است، و طبق شعر معروف منسوب به علی(علیه السلام). أ تَزْعَمُ أَنَّکَ جِرْمٌ صَغِيرٌ؟وَ فِيْکَ إِنْطَوَى الْعالَمُ الأَكْبَرُ؟!:

«آیا گمان می کنی که تو موجود کوچکی هستی ـ در حالی که عالم بزرگ در تو خلاصه شده است»؟ و نیز می دانیم: عالم هستی از یک نظر، صفحه علم خدا و لوح محفوظ است.عجب این که: «آلوسی» با این که: روایات فوق را شدیداً انکار می کند، تفسیر اخیر را چندان بعید نشمرده است، و به هر حال در این که: منظور از «امام مبین» «لوح محفوظ» است شکی نیست، روایات فوق نیز قابل تطبیق بر آن می باشد (دقت کنید).

* * *

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ۳۷۹.

www.makarem.ir

١٣ وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً أَصْحابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ
١٤ إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِث فَقالُوا إِنّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ
١٥ قالُوا ما أَنْتُمْ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا وَ ما أَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَيْء إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ تَكْذِبُونَ
١٦ قالُوا رَبُّنا يَعْلَمُ إِنّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ
١٧ وَ ما عَلَيْنا إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِينُ
١٨ قالُوا إِنّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنّا عَذابٌ أَلِيمٌ
١٩ قالُوا طائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ

ترجمه:

١٣ ـ و برای آنها، اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزن هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند.

١٤ ـ هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم، اما آنان رسولان (ما) را تکذیب کردند; پس برای تقویت آن دو، شخص سومی فرستادیم; رسولان گفتند: «ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم»!

١٥ ـ اما آنان گفتند: «شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، شما فقط دروغ می گوئید»!

١٦ ـ (رسولان ما) گفتند: «پروردگار ما آگاه است که ما قطعاً فرستادگان (او) به

سوی شما هستیم.
۱۷ ـ و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست»!
۱۸ ـ آنان گفتند: «ما شما را به فال بد گرفته ایم (و وجود شما را شوم می دانیم) و اگر (از این سخنان) دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و شکنجه دردناکی از ما به شما خواهد رسید!
۱۹ ـ (رسولان) گفتند: «شومی شما از خودتان است اگر درست بیندیشید، بلکه شما گروهی اسرافکارید!

تفسیر:
سرگذشت «اصحاب القریه» برای آنها عبرتی است
در تعقیب بحثهائی که در زمینه قرآن و نبوت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان راستین و منکران لجوج گذشت، آیات مورد بحث، نمونه ای از وضع امتهای پیشین در همین زمینه را مطرح کرده.
و در ضمن این آیات، و چندین آیه بعد که مجموعاً ۱۸ آیه را تشکیل می دهد، سرگذشتی از چند تن از پیامبران پیشین نقل نموده است.
این پیامبران مأمور هدایت قوم مشرک و بت پرستی بودند; که قرآن از آنها به عنوان «اصحاب القریه» یاد نموده است.
اصحاب قریه به مخالفت برخاستند و آنان را تکذیب کردند، اما سرانجام به عذاب دردناکی گرفتار شدند.
قرآن ماجرای این پیامبران و اصحاب قریه را بازگو نموده تا هم هشداری برای مشرکان «مکّه» باشد، و هم تسلی و دلداری برای پیامبر و مؤمنان اندک آن روز.
به هر حال، تکیه بر این سرگذشت، در قلب این سوره که خود قلب قرآن

www.makarem.ir

است به خاطر شباهت تمامی است که با موقعیت مسلمانان آن روز دارد.

نخست می فرماید: «و برای آنها اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند» (وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً أَصْحابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ).(۱)

«قریه» در اصل، نام برای محلی است که مردم در آن جمع می شوند، و گاهی به خود انسانها نیز «قریه» گفته می شود، بنابراین مفهوم گسترده ای دارد که هم شهرها را شامل می گردد و هم روستاها را، هر چند در زبان فارسی معمولی، تنها به روستا اطلاق می شود، ولی در لغت عرب و در قرآن مجید، کراراً به شهرهای مهم و عمده مانند «مصر» و «مکّه» و امثال آن، اطلاق شده است.

در این که: این شهر، کدام یک از شهرها بوده است؟ معروف و مشهور در میان مفسران این است که «انطاکیه» از شهرهای شامات و یکی از شهرهای بسیار معروف «روم» قدیم بوده است، و هم اکنون از نظر جغرافیائی جزء قلمرو کشور «ترکیه» است که شرح بیشتر درباره آن را در نکات، بیان خواهیم کرد.

به هر صورت از آیات این سوره، به خوبی بر می آید که، اهل این شهر، بت پرست بودند و این رسولان برای دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه با شرک آمده بودند.

* * *

سپس، قرآن بعد از این بیان اجمالی و سربسته، به شرح ماجرا پرداخته، چنین می گوید: «در آن زمان که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم، اما آنها رسولان ما را تکذیب کردند، لذا برای تقویت آن دو شخص، سومی ارسال

---

۱ ـ بعضی معتقدند: «أَصْحابَ الْقَرْيَةِ» مفعول اول «اضْرِب» است و «مَثَلاً» مفعول دوم آن است که مقدم بر مفعول اول شده است و بعضی آن را بدل از «مَثَلاً» گرفته اند، ولی احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد.

www.makarem.ir

نمودیم، آنها همگی گفتند: ما فرستادگان به سوی شما، از طرف پروردگاریم» (إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ).(۱)

به این ترتیب، سه نفر از رسولان پروردگار (دو نفر در آغاز و یک نفر در اثناء، برای تقویت آنها) به سوی این قوم گمراه فرستاده شدند.

در این که: این رسولان چه کسانی بودند؟ در میان مفسران گفتگو است: جمعی گفته اند: نام آن دو نفر «شمعون» و «یوحنا» بود و نام سومین «بولس» و بعضی نامهای دیگری برای آنها ذکر کرده اند.

و نیز در این که: آنها پیامبران و رسولان خداوند بودند، و یا فرستادگان حضرت مسیح(علیه السلام) (و اگر خداوند می فرماید: ما آنها را فرستادیم به خاطر آنست که رسولان مسیح(علیه السلام) هم رسولان او هستند) باز در میان مفسران گفتگو است: هر چند ظاهر آیات فوق، موافق تفسیر اول است، گر چه در نتیجه ای که قرآن می خواهد بگیرد تفاوتی نمی کند.

* * *

اکنون، ببینیم آن قوم گمراه در مقابل دعوت رسولان، چه واکنشی نشان دادند؟ قرآن می گوید: همان بهانه ای را که بسیاری از کافران سرکش، در برابر پیامبران الهی پیش کشیدند، مطرح نمودند: «گفتند: شما بشری همانند ما هستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، سرمایه شما چیزی جز دروغ نیست»! (قالُوا ما أَنْتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنا وَ ما أَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ تَكْذِبُونَ).

اگر بنا بود، فرستاده ای از طرف خدا بیاید، باید فرشته مقربی باشد نه انسانی همچون ما، و همین را دلیل برای تکذیب رسولان و انکار نزول فرمان

---

۱ ـ بعضی از مفسران، کلمه «إذ» را در اینجا بدل از «اصحاب القریه» دانسته، و بعضی آن را متعلق به فعل محذوف یعنی «اذکر» می دانند.

الهی، پنداشتند.

در حالی که شاید خودشان نیز می دانستند: در طول تاریخ، همه پیامبران از نسل آدم بوده اند، از جمله ابراهیم(علیه السلام) را که همگی به رسالت می شناختند مسلماً انسان بود، و از این گذشته، مگر نیازها و مشکلات و دردهای انسانها را جز انسان می تواند درک کند؟.(١)

در این که: چرا در آیه، روی صفت «رحمانیت» خداوند تکیه شده، ممکن است از این نظر باشد که: خداوند ضمن نقل سخن آنها، مخصوصاً روی این صفت تکیه می کند، که پاسخ آنها در نقل گفته خودشان نهفته باشد، زیرا چگونه ممکن است خداوندی که رحمت عامش سراسر عالم را فرا گرفته است، پیامبرانی برای تربیت نفوس و دعوت به رشد و تکامل انسان، نفرستد؟ این احتمال، نیز داده شده است که: آنها مخصوصاً روی وصف رحمان تکیه کردند، که بگویند: خداوند مهربان، کار بندگان خود را با فرستادن پیامبران و تنظیم تکالیف، مشکل نمی کند! آنها را آزاد می گذارد! این منطق سست و بی پایه با سطح افکار این گروه متناسب بود.

* * *

به هر حال، این پیامبران از مخالفت سرسختانه آن قوم گمراه، مأیوس نشدند، ضعف و سستی به خود راه ندادند، و در پاسخ آنها چنین «گفتند: پروردگار ما می داند که ما قطعاً فرستادگان او به سوی شما هستیم» (قالُوا رَبُّنا یَعْلَمُ إِنّا إِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ).

* * *

---

١ ـ درباره فلسفه همگونی پیامبران با امت ها در جلد ١٢، صفحه ٢٨٩، ذیل آیه ٩٤ «اسراء» مشروحاً بحث کرده ایم.

«و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ رسالت، به طور آشکار و روشن نیست» (وَ ما عَلَیْنا إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِینُ).

مسلماً آنها تکیه بر ادعا نکردند، و تنها به سوگند قناعت ننمودند، بلکه از تعبیر «بلاغ مبین» اجمالاً استفاده می شود که: دلائل و معجزاتی از خود نشان دادند، و گرنه ابلاغ آنها مصداق «بلاغ مبین» نبود، زیرا «بلاغ مبین» باید چنان باشد که واقعیت را به همه، برساند، و این جز به کمک دلائل متقن و معجزات گویا ممکن نیست.

در بعضی از روایات، نیز آمده است که: آنها همانند حضرت مسیح(علیه السلام)بعضی از بیماران غیر قابل علاج را ـ به فرمان خدا ـ شفا دادند.

* * *

ولی این کوردلان، در برابر آن منطق روشن و معجزات، تسلیم نشدند، بلکه بر خشونت خود افزودند، و از مرحله تکذیب، پا فراتر نهاده به مرحله تهدید و شدت عمل، گام نهادند «گفتند: ما شما را به فال بد گرفته ایم، وجود شما شوم است و مایه بدبختی شهر و دیار ما»! (قالُوا إِنّا تَطَیَّرْنا بِکُمْ).(١)

ممکن است مقارن آمدن این پیامبران الهی، بعضی مشکلات در زندگی مردم آن دیار بر اثر گناهانشان و یا به عنوان هشدار الهی، حاصل شده باشد، چنان که بعضی از مفسران، نیز نقل کرده اند: مدتی نزول باران قطع شد(٢) ولی آنها نه تنها عبرتی نگرفتند، بلکه این حادثه را به دعوت رسولان پیوند دادند.

باز به این هم قناعت نکردند، بلکه با تهدیدی صریح و آشکار نیات شوم و

---

١ ـ درباره «تَطَیَّر» و فال بد زدن، و ریشه اصلی این لغت به طور مشروح در جلد ششم، صفحه ٣١٧، ذیل آیه ١٣١ «اعراف»، و جلد ١٥، صفحه ٤٩١، ذیل آیه ٤٧ «نمل» بحث کرده ایم.

٢ ـ تفسیر «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

زشت خود را ظاهر ساختند، گفتند: «اگر از این سخنان دست برندارید مسلماً شما را سنگسار خواهیم کرد، و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید»!

(لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنّا عَذابٌ أَلِيمٌ).

آیا مجازات دردناک (عذاب الیم) تأکیدی است بر مسأله سنگسار کردن (رجم) و یا مجازاتی افزون بر آنست؟ دو احتمال وجود دارد.

احتمال دوم، نزدیکتر به نظر می رسد; چرا که سنگسار کردن، یکی از بدترین انواع عذاب و شکنجه هاست که گاهی منتهی به مرگ می شود.

ممکن است ذکر «عذاب الیم» اشاره به این باشد که سنگسار نمودن شما را آن قدر ادامه می دهیم تا مایه مرگ شما شود.

یا این که: علاوه بر سنگسار کردن، انواع دیگری از شکنجه ها را که جنایتکاران پیشین انجام می دادند، مانند میله های داغ در چشم فرو کردن، یا فلز گداخته در حلق ریختن، و امثال اینها را درباره شما انجام خواهیم داد.

بعضی از مفسران، این احتمال را نیز داده اند که: سنگسار کردن عذاب جسمانی بوده، اما «عذاب الیم» عذاب معنوی و روحی بوده است.(۱)

اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

آری طرفداران باطل و حامیان ظلم و فساد چون منطق قابل عرضه ای ندارند همیشه تکیه بر تهدید و فشار و خشونت می کنند، غافل از آن که رهروان راه «اللّه» هیچ گاه در برابر این تهدیدها تسلیم نخواهند شد، بلکه بر استقامتشان خواهد افزود، آن روز که آنها پا به این میدان گذاشتند جان خود را بر کف گرفتند و آماده ایثار گشتند.

* * *

۱ ـ و این در صورتی است که «لَنَرْجُمَنَّكُم» از ماده «رجم» به معنی دشنام، ناسزا و تهمت نباشد.

www.makarem.ir

اینجا بود که رسولان الهی با منطق گویای خود، به پاسخ هذیانهای آنها پرداخته، «گفتند: شومی شما از خود شما است و اگر درست بیندیشید. به این حقیقت واقف خواهید شد» (قالُوا طائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ).

اگر بدبختی، تیره روزی و حوادث شوم، محیط جامعه شما را فرا گرفته، و برکات الهی از میان شما رخت بربسته، عامل آن را در درون جان خود، در افکار منحط و اعمال زشت و شومتان، جستجو کنید، نه در دعوت ما، این شما هستید که با بت پرستی، هوا پرستی، بیدادگری و شهوترانی فضای زندگی خود را تیره و تار کرده، و برکات خدا را از خود قطع کرده اید.

جمعی از مفسران، جمله «أَإِنْ ذُكِّرْتُمْ» را اشاره به مطلب مستقلی دانسته اند و گفته اند: مفهومش این است: آیا اگر پیامبران الهی بیایند، و شما را تذکر دهند، و انذار کنند، جزایش این است که آنها را تهدید به عذاب و مجازات کنید، و وجودشان را شوم پندارید، آنها برای شما نور و هدایت، و خیر و برکت به ارمغان آورده اند، آیا پاسخ چنین خدمتی آن تهدیدها و سخنان زشت است.(۱)

و سرانجام، آخرین سخن این فرستادگان پروردگار، به آنان این بود که: «شما گروهی اسرافکار و متجاوزید» (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ).

درد اصلی شما، همان اسراف و تجاوزگری شما است، اگر توحید را انکار کرده، به شرک روی می آورید، دلیل آن اسراف و تجاوز از حق است، و اگر جامعه شما گرفتار سرنوشت شوم شده است، سبب آن نیز اسراف در گناه و آلودگی به شهوات است، بالاخره، اگر در برابر خیر خواهی خیر خواهان آنها را تهدید به مرگ می کنید، این نیز به خاطر تجاوزگری شما است!

---

۱ ـ به هر حال جزای «جمله شرطیه» محذوف است، و در تقدیر چنین است: «أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ قابَلْتُمُونا بِهذِهِ الْأُمُورِ»؟ یا «أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ عَلِمْتُمْ صِدْقَ ما قُلْنا».

www.makarem.ir

پیرامون ماجرای تاریخی این رسولان و محل وقوع این حوادث بعد از تفسیر آیات باقیمانده این داستان، مشروحاً سخن خواهیم گفت.

* * *

www.makarem.ir

٢٠ وَ جاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعى قالَ يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ
٢١ اتَّبِعُوا مَنْ لايَسْئَلُكُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ
٢٢ وَ ما لِيَ لا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
٢٣ أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لاتُغْنِ عَنِّي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لايُنْقِذُونِ
٢٤ إِنِّي إِذاً لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ
٢٥ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ
٢٦ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ يا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ
٢٧ بِما غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ

ترجمه:

٢٠ ـ و مردی (با ایمان) از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: «ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید!

٢١ ـ از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی خواهند و خود هدایت یافته اند!

٢٢ ـ من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می شوید؟!

٢٣ ـ آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد؟!

٢٤ ـ اگر چنین کنم من در گمراهی آشکاری خواهم بود!
٢٥ ـ من به پروردگارتان ایمان آوردم; پس به سخنان من گوش فرا دهید»!
٢٦ ـ (سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد: «وارد بهشت شو»! گفت: «ای کاش قوم من می دانستند.
٢٧ ـ که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است»!

تفسیر:

مجاهدی جان بر کف!

در آیات مورد بحث، بخش دیگری از مبارزات رسولانی که در این داستان به آنها اشاره شده، آمده است، و آن مربوط به حمایت حساب شده و شجاعانه مؤمنان اندک، از آنها است که در برابر اکثریت کافر و مشرک و لجوج، ایستادند و تا سر حد جان از پیامبران الهی دفاع کردند.

نخست می فرماید: «مردی (با ایمان)، از نقطه دور دست شهر، با سرعت و شتاب، به سراغ گروه کافران آمد گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید» (وَ جاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعى قالَ يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ).

این مرد که غالب مفسران، نامش را «حبیب نجار» ذکر کرده اند، از کسانی بود که در برخوردهای نخستین، با رسولان پروردگار، به حقانیت دعوت آنها و عمق تعلیماتشان پی برد، و مؤمنی ثابت قدم و مصمم از کار در آمد، هنگامی که به او خبر رسید: در قلب شهر، مردم بر این پیامبران الهی شوریده اند، و شاید قصد شهید کردن آنها را دارند، سکوت را مجاز ندانست، و چنان که از کلمه «يَسْعى» بر می آید، با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید، و آنچه در توان داشت در دفاع از حق، فروگذار نکرد.

www.makarem.ir

تعبیر به «رجل» به صورت ناشناخته، شاید اشاره به این نکته است که: او یک فرد عادی بود، قدرت و شوکتی نداشت، و در مسیر خود تک و تنها بود، در عین حال نور و حرارت ایمان، آن چنان او را روشن و گرم ساخته بود که بی اعتنا به پیامدهای این دفاع سرسختانه، از مبارزان راه توحید، وارد معرکه شد، تا مؤمنان عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آغاز اسلام، که عده قلیلی بیش نبودند سرمشق بگیرند، و بدانند حتی یک نفر مؤمن تنها، نیز دارای مسئولیت است و سکوت برای او جائز نیست.

تعبیر به «اقصی المدینهٔ»، نشان می دهد: دعوت این رسولان به نقاط دور دست شهر، نیز کشیده شد، و دلهای آماده را تحت تأثیر خود قرار داده بود، گذشته از این، نقاط دور دست شهر همیشه مرکز مستضعفانی است که آمادگی بیشتر برای پذیرش حق دارند، به عکس، در قلب شهرها مردم مرفهی زندگی می کنند که جذب آنها به سوی حق، به سادگی ممکن نیست.

تعبیر به «یا قَوم» (ای قوم من) بیانگر دلسوزی این مرد نسبت به اهل شهر و مردم آن دیار است، و دعوت به پیروی از رسولان، دعوتی است خالصانه که هیچ نفعی برای شخص او در آن مطرح نیست.

* * *

اکنون ببینیم این مؤمن مجاهد به چه منطق و دلیلی برای جلب توجه همشهریانش متوسل گشت؟

نخست از این در وارد شد: «از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و مزدی در برابر دعوت خود نمی خواهند» (اتَّبِعُوا مَنْ لایَسْئَلُکُمْ أجْراً).

این خود نخستین نشانه صدق آنها است که هیچ منفعت مادی در دعوتشان ندارند، نه از شما مالی می خواهند، و نه جاه و مقام، و نه حتی تشکر و

www.makarem.ir

سپاسگزاری و نه هیچ اجر و پاداش دیگر!

این همان چیزی است که بارها در آیات قرآن در مورد انبیای بزرگ به عنوان نشانه ای از اخلاص و بی نظری و صفای قلب پیامبران، روی آن تکیه شده، و تنها در سوره «شعراء» پنج بار این جمله (و ما اسئلکم علیه من اجر) تکرار گردیده است.(۱)

آن گاه می افزاید: به علاوه این رسولان چنان که از محتوای دعوت و سخنانشان بر می آید افرادی هدایت یافته اند (وَ هُمْ مُهْتَدُونَ).

اشاره به این که: عدم تسلیم در برابر دعوت کسی، یا به خاطر این است که: دعوتش حق نیست و به بیراهه و گمراهی می کشاند، و یا این که: حق است اما مطرح کنندگان، منافع خاصی در سایه آن کسب می کنند که این خود مایه بدبینی به چنان دعوتی است، اما هنگامی که نه آن باشد و نه این، دیگر چه جای تامل و تردید؟!

* * *

سپس به دلیل دیگری، می پردازد و به سراغ اصل توحید که عمده ترین نکته دعوت این رسولان بوده است رفته و می گوید: «من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است»؟ (وَ ما لِیَ لا أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی).(۲)

کسی شایسته پرستش است که خالق، مالک و بخشنده مواهب باشد، نه این بتها که هیچ کاری از آنان ساخته نیست، فطرت سلیم می گوید: باید خالق را پرستید، نه این مخلوقات بی ارزش را!

---

۱ ـ آیات: ۱۰۹، ۱۲۷، ۱٤٥، ١٦٤ و ۱۸۰ سوره «شعراء».

۲ ـ معنی جمله «وَ ما لِیَ لا أَعْبُدُ...» چنین است: «أَیُّ شَیء لِی إِذا لَمْ أَعْبُدْ خالِقاً» (مجمع البیان)، بعضی از مفسران نیز «ما لِی» را به معنی «لِمَ» (چرا) گرفته اند (تبیان، ذیل آیه مورد بحث).

www.makarem.ir

تکیه روی «فَطَرَنِی» (مرا آفریده) ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد که: من وقتی به فطرت اصلی و سرشت حقیقی خود باز می گردم، به خوبی می بینم: از درونم فریادی رسا و گویا بلند است که مرا دعوت به پرستش خالقم می کند، دعوتی که هماهنگ با عقل و خرد است، من چگونه این دعوت مضاعف «فطرت» و «خرد» را نادیده بگیرم؟

جالب این که نمی گوید: ما لَکُمْ لاتَعْبُدُونَ الَّذِی فَطَرَکُمْ: «چرا خدائی را پرستش نمی کنید که شما را آفریده است» بلکه می گوید: «من چرا چنین نکنم»؟ یعنی در حقیقت از خود شروع می کند تا مؤثرتر واقع شود.

و به دنبال آن هشدار می دهد: مراقب باشید «همه شما سرانجام تنها به سوی او باز می گردید» (وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ).

یعنی نه تنها سر و کار شما در زندگی این جهان با او است که در جهان دیگر نیز تمام سرنوشت شما در دست قدرت او می باشد، آری، به سراغ کسی بروید که در هر دو جهان سرنوشت شما را به دست گرفته.

* * *

و در سومین استدلال خود، به وضع بتها پرداخته، و اثبات عبودیت را برای خداوند با نفی عبودیت از بتها تکمیل می کند، می گوید: «آیا غیر از خداوند معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمن بخواهد، زیانی به من برساند شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من نخواهد داشت، و مرا از مجازات او هرگز نجات نخواهند داد» (أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لاتُغْنِ عَنِّی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً وَ لایُنْقِذُونِ).

باز در اینجا از خودش سخن می گوید، تا جنبه تحکم و آمریت نداشته باشد، و دیگران حساب کار خود را برسند.

www.makarem.ir

او در حقیقت، انگشت روی بهانه اصلی بت پرستان، می گذارد که می گفتند: «ما اینها را به خاطر این پرستش می کنیم که، شفیعان ما در درگاه خدا باشند» می گوید: چه شفاعتی؟ و چه کمک و نجاتی؟ آنها خود نیازمند به کمک و حمایت شما هستند، در تنگنای حوادث چه کاری از آنها برای شما ساخته است؟!

تعبیر به «الرَّحْمن» در اینجا علاوه بر این که: اشاره به گستردگی رحمت خداوند و بازگشت همه نعمتها و مواهب به سوی او است، و این خود دلیلی بر توحید عبادت می باشد، بیانگر این نکته است که: خداوند رحمن ضرر و زیانی برای کسی نمی خواهد، مگر این که: خلاف کاری انسان به منتها درجه خود برسد، که او را از محیط رحمت گسترده الهی دور، و در وادی غضبش گرفتار سازد.

* * *

پس آن گاه این مؤمن مجاهد، برای تأکید و توضیح بیشتر افزوده: «هر گاه من چنین بتهائی را پرستش کنم و آنها را شریک پروردگار قرار دهم در گمراهی آشکار خواهم بود» (إِنِّی إِذاً لَفِی ضَلال مُبِین).

کدام گمراهی از این آشکارتر، که انسان عاقل و با شعور، در برابر این موجودات بی شعور زانو زند، و آنها را در کنار خالق زمین و آسمان قرار دهد؟

* * *

این مؤمن تلاشگر و مبارز، پس از این استدلالات و تبلیغات مؤثر و گیرا، با صدای رسا در حضور جمع اعلام کرد: «همه بدانید! من به پروردگار شما ایمان آورده ام، و دعوت این رسولان را پذیرا شده ام» (إِنِّی آمَنْتُ بِرَبِّکُمْ).

«بنابراین سخنان مرا بشنوید» و بدانید من به دعوت این رسولان مؤمنم و گفتار مرا به کار بندید که به سود شماست (فَاسْمَعُونِ).

در این که: مخاطب در این جمله، و همچنین جمله «إِنِّی آمَنْتُ بِرَبِّکُمْ» کیست؟ ظاهر آیات قبل، نشان می دهد: همان گروه مشرکان و بت پرستانی هستند که در آن دیار بودند، تعبیر به «رَبِّکُم» (پروردگار شما) نیز منافاتی با این معنی ندارد، چرا که این تعبیر، در آیات زیادی از قرآن مجید در برابر کفار و به هنگام بیان استدلالات توحیدی آمده است.(۱)

و نیز جمله «فَاسْمَعُونِ» (به سخنان من گوش فرا دهید) مخالفتی با آنچه گفته شد، ندارد چرا که این جمله را برای دعوت آنها به پیروی از گفتار خویش ذکر کرده، همان گونه که در داستان «مؤمن آل فرعون» آمده، آنجا که خطاب به فرعونیان می گوید: یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیلَ الرَّشادِ: «ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم».(۲)

و از اینجا روشن می شود این که: بعضی از مفسران گفته اند: مخاطب در این جمله، همان رسولانی هستند که از سوی خدا برای دعوت این قوم آمده بودند، و تعبیر به «رَبِّکُم» و جمله «فَاسْمَعُونِ» را قرینه بر آن گرفته اند، هیچ گونه دلیلی برای آن در دست نیست.

* * *

اما ببینیم عکس العمل این قوم لجوج، در برابر این مؤمن پاکباز، چه بود؟

قرآن سخنی از آن به میان نمی آورد، ولی از لحن آیات بعد، استفاده می شود که آنها بر او شوریدند و شهیدش کردند.

آری، سخنان پر شور و هیجان انگیز او، که با استدلالاتی قوی و نیرومند و نکاتی جالب و دلنشین همراه بود، در آن قلبهای سیاه و سرهای پر از مکر و

---

۱ ـ به آیات ۳ و ۳۲ یونس ـ ۳ و ۵۲ هود ـ ۲٤ نحل ـ ۲۹ کهف و غیر آن مراجعه فرمائید.

۲ ـ غافر، آیه ۳۸.

www.makarem.ir

غرور، نه تنها اثر مثبتی نگذاشت، بلکه چنان آتش کینه و عداوت را در دلهای آنان برافروخت که: از جا برخاستند، و با نهایت قساوت و بی رحمی، به جان این مرد مؤمن شجاع افتادند ـ به روایتی ـ او را سنگباران کردند، و پیکرش را چنان آماج سنگها ساختند، که بر زمین افتاد، جان به جان آفرین تسلیم کرد، در حالی که پیوسته این سخن را بر لب داشت: «خداوندا این قوم مرا هدایت کن که آنها نمی دانند».(۱)

و به روایت دیگری، او را زیر پاها چنان لگدمال کردند که، روحش به آسمان پرواز کرد.(۲)

* * *

اما قرآن، این حقیقت را با جمله جالب و سربسته ای بیان کرده، می گوید: «به او گفته شد: وارد بهشت شو» (قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ).

این، تعبیری است که درباره شهیدان راه خدا، در آیات دیگر قرآن آمده است: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ: «گمان مکن! کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند، بلکه آنها زنده جاویدند، و نزد پروردگارشان، روزی داده می شوند».(۳)

جالب این که: این تعبیر نشان می دهد: شهادت این مرد مؤمن، همان، و داخل شدن او در بهشت، همان، آن چنان فاصله میان این دو کم و کوتاه بوده است که قرآن مجید در تعبیر لطیفش، به جای ذکر شهادت او، دخول او را در بهشت بیان کرده، و چه نزدیک است، راه بر شهیدان، راه بهشت و سعادت جاویدان!

---

۱ ـ تفسیر «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ ـ تفسیر «مجمع البیان»، «تبیان»، «ابوالفتوح رازی»، و غیر آن.

۳ ـ آل عمران، آیه ۱۶۹.

www.makarem.ir

روشن است، منظور از بهشت، در اینجا بهشت برزخی است; چرا که هم از آیات و هم از روایات، استفاده می شود: بهشت جاویدان در قیامت نصیب مؤمنان خواهد شد، همان گونه که دوزخ نیز در مورد بدکاران، است.

بنابراین، بهشت و دوزخ دیگری در عالم برزخ است که نمونه ای از بهشت و دوزخ رستاخیز می باشد، چنان که در روایت امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در مورد قبر وارد شده است: القَبْرُ إِمّا رَوْضَةٌ مِنْ رِياضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّيْرانِ: «قبر یا باغی از باغهای بهشت است یا حفره ای از حفره های دوزخ»!.(۱)

و این که: بعضی احتمال داده اند: این جمله اشاره به خطابی است که در روز قیامت به این مؤمن با شهامت و ایثارگر می شود، و جنبه مستقبل دارد، نه حال، بر خلاف ظاهر آیه است.

به هر حال، روح پاک این مرد به آسمانها، در جوار قرب رحمت الهی و در نعیم بهشتی، شتافت، و در آنجا تنها آرزویش این بود که: «گفت: ای کاش! قوم من می دانستند» (قالَ یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ).

* * *

ای کاش! می دانستند: «پروردگارم، مرا مشمول آمرزش و عفو خویش قرار داد و در صف گرامیان جای داد» (بِما غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ).(۲)

ای کاش! چشم حق بینی داشتند، چشمی که با حجابهای ضخیم و سنگین جهان مادی محجوب نگردد، و آنچه را در پشت این پرده است، ببینند این همه

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ٦، صفحه ۲۱۸.

۲ ـ در این که: «ما» در جمله «بِما غَفَرَ لِی رَبِّی» «مصدریه» یا «موصوله» یا «استفهامیه» است؟ سه احتمال داده شده است، ولی احتمال استفهامیه بودن بعید به نظر می رسد، و در میان دو احتمال دیگر احتمال موصوله بودن اقرب است، هر چند از نظر معنی تفاوت چندانی نمی کند.

www.makarem.ir

نعمت و اکرام و احترام خدا را بنگرند، و بدانند در مقابل اهانتهای آنها خداوند چه لطفی در حق من فرموده است.

ای کاش! می دیدند، و ایمان می آوردند اما افسوس!

در حدیث آمده است: پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) فرمود: إِنَّهُ نَصَحَ لَهُمْ فِی حَیاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ: «این مرد با ایمان هم در حال حیات خود، خیرخواه قوم خویش بود و هم بعد از مرگ آرزوی هدایت آنها را داشت».(١)

جالب توجه این که: او نخست، تکیه بر موهبت غفران الهی می کند، سپس بر اکرام، چرا که نخست باید با آب مغفرت، روح و جان انسان از آلودگی گناهان پاک گردد، و چون پاک شد، بر بساط قرب و اکرام الهی جای گیرد.

این نکته نیز، قابل دقت است که: اکرام، احترام و بزرگداشت الهی گر چه نصیب بسیاری از بندگان می شود، و اصولاً «تقوا» و «اکرام» دوش به دوش هم پیش می روند: «إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ»(٢) ولی «اکرام» به طور کامل و بدون هیچ گونه قید و شرط در قرآن مجید، درباره دو گروه آمده است:

نخست «فرشتگان مقرب خدا» که قرآن درباره آنها می گوید: بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ * لایَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ: «آنها بندگان گرامی خدایند * که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و فرمانش را به کار می بندند».(٣)

و دیگر، بندگان کامل الایمان، که قرآن از آنها به عنوان «مخلصین» یاد کرده، و درباره آنها می گوید: أُولئِکَ فِی جَنّات مُکْرَمُونَ: «آنها در باغهای بهشت گرامی داشته می شوند».(٤)-(٥)

---

١ ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ٨، صفحه ٥٤٦٤.

٢ ـ حجرات، آیه ١٣.

٣ ـ انبیاء، آیات ٢٦ و ٢٧.

٤ ـ معارج، آیه ٣٥.

٥ ـ «المیزان»، جلد ١٧، صفحه ٨٢، ذیل آیات مورد بحث.

* * *

www.makarem.ir

به هر حال، این پایان کار این مرد مؤمن و مجاهد راستین بود، که در انجام رسالت خویش، و حمایت از پیامبران الهی، کوتاهی نکرد، و سرانجام، شربت شهادت نوشید، و به جوار قرب رحمت خداوند راه یافت.

اما ببینیم، سرنوشت آن قوم طاغی و ستمگر به کجا رسید؟

گر چه در قرآن سخنی از پایان کار آن سه نفر پیامبر، که به سوی این قوم مبعوث شدند نیامده، ولی جمعی از مفسران نوشته اند: آن قوم، علاوه بر کشتن آن مرد مؤمن، پیامبران خویش را نیز به قتل رساندند.

در حالی که بعضی دیگر، تصریح کرده اند: آن مرد با ایمان جمعیت را به خود مشغول ساخت، تا پیامبران بتوانند از توطئه ای که برای آنها چیده شده بود، رهائی یابند، و به نقطه امن تری منتقل شوند، ولی، نزول عذاب دردناک الهی بر آنها که در آیات بعد به آن اشاره می شود، قرینه ای بر ترجیح قول اول است، هر چند تعبیر «مِنْ بَعْدِهِ» (بعد از شهادت آن مرد با ایمان) در مورد نزول عذاب، نشان می دهد: قول دوم صحیحتر است (دقت کنید).

* * *

www.makarem.ir

آغاز جزء ۲۳ قرآن مجید

آیه ۲۸ سوره «یس»

www.makarem.ir

www.makarem.ir

www.makarem.ir

۲۸ وَ ما أَنْزَلْنا عَلى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْد مِنَ السَّماءِ وَ ما كُنّا مُنْزِلِينَ
۲۹ إِنْ كانَتْ إِلاّ صَيْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ خامِدُونَ
۳۰ يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُول إِلاّ كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ

ترجمه:
۲۸ ـ و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و هرگز سنت ما بر این نبود.
۲۹ ـ بلکه فقط یک صیحه آسمانی بود! ناگهان همگی خاموش شدند!!
۳۰ ـ افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد مگر این که او را استهزاء می کردند!

تفسیر:
با یک صیحه، همگی خاموش
دیدیم: مردم شهر «انطاکیه» چگونه به مخالفت با پیامبران الهی قیام کردند اکنون، ببینیم سرانجام کارشان چه شد؟
قرآن در این زمینه می گوید: «ما بر قوم او بعد از وی هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و اصولاً سنت ما چنین نیست که: برای نابود ساختن این اقوام سرکش، متوسل به این امور شویم» (وَ ما أَنْزَلْنا عَلى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْد مِنَ السَّماءِ وَ ما كُنّا مُنْزِلِينَ).
ما نیازی به این امور نداریم، تنها یک اشاره کافی است که همه آنها را خاموش سازیم و به دیار عدم بفرستیم و تمام زندگی آنها را در هم بکوبیم.

www.makarem.ir

تنها یک اشاره کافی است که عوامل حیات آنها تبدیل به عامل مرگشان شود، و در لحظه ای کوتاه، و زودگذر، طومار زندگانیشان را درهم پیچد!

* * *

پس از آن می افزاید: «تنها یک صیحه آسمانی تحقق یافت، صیحه ای تکان دهنده و مرگبار، ناگهان همگی خاموش شدند»! (إِنْ كانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ خامِدُونَ).

آیا این صیحه، صدای صاعقه ای بود، که از ابری برخاست و بر زمین نشست، لرزه ای بر همه چیز افکند، و تمام عمارتها را ویران ساخت، و آنها از شدت وحشت تسلیم مرگ شدند؟

یا صیحه ای بود که بر اثر یک زمین لرزه شدید از دل زمین برخاست، و در فضا، طنین افکند، و موج انفجارش همه را به کام مرگ کشید ؟!

هر چه بود، یک صیحه، آن هم در یک لحظه زودگذر، بیش نبود، فریادی بود که همه فریادها را خاموش کرد، و تکانی بود که همه را بی حرکت ساخت، و چنین است، قدرت خداوند، و چنان است سرنوشت یک قوم گمراه و بی ثمر!

بسوزند چوب درختان بی برسزا خود همین است مربی بری را!

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، با لحنی بسیار گیرا و مؤثر بر خورد تمام سرکشان تاریخ را با دعوت پیامبران خدا یک جا مورد بحث قرار داده می گوید: «وا حسرتا بر این بندگان! که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد، مگر این که: او را به باد استهزاء گرفتند» (يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُول إِلاَّ كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ).

وای بر آنها! که دریچه های رحمت خدا را به روی خود بستند!

اسفا بر آنها! که چراغهای هدایت خویش را شکستند!

بیچاره و محروم از سعادت، آن گروهی که نه تنها گوش هوش به ندای رهبران ندهند، بلکه به استهزاء و سخریه آنها بر خیزند، سپس آنها را از دم شمشیر بگذرانند، در حالی که آنها سرنوشت شوم طغیان گران بی ایمان را قبل از خود دیده بودند، و سرانجام دردناکشان را با گوش شنیده، یا در صفحات تاریخ خوانده بودند، اما کمترین عبرتی نگرفتند، و درست در همان وادی گام نهادند، و به همان سرنوشت گرفتار شدند!

روشن است، این جمله، گفتار خدا است چون تمام این آیات از سوی او بیان می شود، ولی البته جمله «حسرت» به معنی ناراحتی درونی در برابر حوادثی که کاری از دست انسان در مورد آن ساخته نیست، درباره خداوند معنی ندارد، همان گونه که «خشم» و «غضب» و مانند آن نیز به مفهوم حقیقی در مورد او وجود ندارد، بلکه منظور این است: حال این تیره روزان چنان بود که هر انسانی از وضع آنها آگاه می شد، متأسف و متأثر می گشت که، چرا با این همه وسائل نجات در این گرداب هولناک غرق شوند؟!.(۱)

تعبیر به «عِباد» (بندگان خدا) اشاره به این است که: تعجب از این است که بندگان خدا که غرق نعمتهای او هستند، دست به چنین جنایاتی زدند.

* * *

نکته ها:

اول ـ داستان رسولان «انطاکیه»

«انطاکیه» یکی از قدیمی ترین شهرهای «شام» است که به گفته بعضی در سیصد سال قبل از مسیح(علیه السلام) بنا گردید، این شهر در روزگار قدیم، از حیث ثروت، علم و تجارت یکی از سه شهر بزرگ کشور «روم» محسوب می شد.

---

۱ ـ «راغب» در «مفردات» می گوید: «حسرت» به معنی اندوه بر چیزی است که از دست رفته.

شهر «انطاکیه» تا «حلب» کمتر از یکصد کیلومتر و تا «اسکندرون» حدود شصت کیلومتر فاصله دارد.(۱)

این شهر، در زمان خلیفه دوم به دست «ابو عبیده جراح» فتح شد، و از دست رومیان در آمد، مردم آن که مسیحی بودند پرداخت جزیه را پذیرفتند، و بر آئین خود باقی ماندند.(۲)

بعد از جنگ جهانی اول، این شهر، به تصرف فرانسویان در آمد، و هنگامی که فرانسویان خواستند «شام» را رها کنند، چون غالب اهل «انطاکیه» مسیحی و با فرانسویان هم کیش بودند و نخواستند در آشوبهائی که پس از خروج آنها از «شام» در این کشور اتفاق می افتد به مسیحیان آسیب رسد، آن را به «ترکیه» دادند!

«انطاکیه» برای مسیحیان مانند «مدینه» برای مسلمانان، دومین شهر مذهبی محسوب می شود، شهر اولشان «بیت المقدس» است که حضرت مسیح(علیه السلام)دعوت خود را از آنجا آغاز کرد، و بعداً گروهی از مؤمنان به مسیح(علیه السلام) به «انطاکیه» هجرت کردند، «پولس» و «برنابا»(۳) بدان شهر رفتند و مردم را به این آئین خواندند، و از آنجا دین مسیح(علیه السلام) گسترش یافت، و به همین جهت در قرآن

---

۱ ـ فاصله مستقیم بین «انطاکیه» تا «حلب» (شرق انطاکیه) ۸۸ کیلومتر، و تا «اسکندرون» ٤۲ کیلومتر است. «اسکندرون» در شمال «انطاکیه» است و غیر از «اسکندریه» مصر است.

۲ ـ «فرهنگ قصص قرآن»، ماده «انطاکیه»، صفحه ۳۲۰.

۳ ـ «پولس» از مبلغان معروف مسیحی است که برای گسترش مسیحیت کوشش فراوان کرد و «بَرنابا» (به فتح باء) نام اصلیش «یوسف» و از یاران «پولس» و «مرقس» بوده، «انجیل» معروفی دارد که در آن بشارات زیادی از ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)دیده می شود، ولی مسیحیان آن را غیر قانونی می شمرند و می گویند: به وسیله یک مسلمان نوشته شده است.

www.makarem.ir

مجید، از این شهر به خصوص (در آیات مورد بحث) سخن به میان آمده.(۱)

مفسر عالیقدر «طبرسی» در «مجمع البیان» چنین می گوید: حضرت مسیح(علیه السلام)دو فرستاده از حواریین را به شهر «انطاکیه» فرستاد، هنگامی که آنها به نزدیکی شهر رسیدند، پیرمردی را دیدند که، چند گوسفند را به چرا آورده بود، این همان «حبیب، صاحب یس» بود، بر او سلام کردند، پیرمرد جواب داده پرسید شما کیستید؟

گفتند: فرستادگان عیسی(علیه السلام) هستیم، آمده ایم شما را از عبادت بتها به سوی عبادت خداوند رحمان دعوت کنیم.

پیرمرد پرسید: آیا معجزه و نشانه ای هم دارید؟

گفتند: آری، بیماران را شفا می دهیم، و نابینای مادرزاد و مبتلا به «برص» را به اذن خداوند بهبودی می بخشیم.

پیرمرد گفت: من فرزند بیماری دارم که سالها در بستر افتاده.

گفتند: با ما بیا تا به خانه تو برویم و از حالش خبر گیریم.

پیرمرد، همراه آنها رفت، آنها دستی بر تن فرزند او کشیدند، به فرمان خدا سالم از جای برخاست!

این خبر، در شهر پخش شد، و به دنبال آن، خداوند، گروه کثیری از بیماران را به دست آنها شفا داد.

آنها پادشاهی بت پرست داشتند، خبر به او رسید، آنها را فرا خواند پرسید: شما کیستید؟ گفتند: فرستادگان عیسی(علیه السلام) هستیم، آمده ایم تو را از عبادت موجوداتی که نه می شنوند و نه می بینند، به عبادت کسی که هم شنوا و هم بیناست، دعوت کنیم.

---

۱ ـ تفسیر «ابوالفتوح رازی»، پاورقی های عالم بزرگوار مرحوم «شعرانی».

پادشاه گفت: آیا معبودی جز خدایان ما وجود دارد؟

گفتند: آری، همان کسی که تو و معبودهایت را آفرید!

پادشاه گفت: برخیزید! تا من درباره شما اندیشه کنم (و این تهدیدی نسبت به آنها بود) سپس مردم، آن دو نفر را در بازار گرفتند و زدند.

ولی، در روایت دیگری چنین آمده: دو فرستاده عیسی(علیه السلام) دستشان به پادشاه نرسید، مدتی در آن شهر ماندند، روزی پادشاه از قصر خود بیرون آمده بود، آنها صدا را به تکبیر بلند کرده و نام «اللّه» را به عظمت یاد کردند، پادشاه در غضب شده دستور حبس آنها را صادر کرد، و هر کدام را یکصد تازیانه زد.

هنگامی که این دو فرستاده مسیح(علیه السلام) تکذیب شده مضروب گشتند، حضرت مسیح(علیه السلام) «شمعون الصفا» را که بزرگ حواریّین بود، به دنبال آنها فرستاد.

«شمعون» به صورت ناشناخته وارد شهر شد، و طرح دوستی با اطرافیان شاه ریخت، آنها از دوستی او لذت بردند، و خبر را به پادشاه رسانیدند، او نیز از وی دعوت کرد، و از همنشینان خود قرار داد و احترام نمود.

«شمعون» روزی گفت: ای پادشاه! من شنیده ام دو نفر در حبس تو زندانی شده اند، و هنگامی که تو را به غیر آئینت خوانده اند، آنها را زده ای؟ آیا هیچ به سخنان آنها گوش فرا داده ای؟!

شاه گفت: خشم من مانع از این کار شد.

«شمعون» گفت: اگر پادشاه صلاح بداند، آنها را فرا خواند، تا ببینیم چه چیز در چنته دارند؟

پادشاه آنها را فرا خواند.

«شمعون» (گوئی هیچ آنها را نمی شناسد) به آنها گفت: چه کسی شما را به

اینجا فرستاده است؟!

گفتند: خدائی که همه چیز را آفریده، و هیچ شریکی برای او نیست.

گفت: نشانه و معجزه شما چیست؟

گفتند: هر چه تو بخواهی!

شاه، دستور داد: غلام نابینائی را آوردند و آنها به فرمان خدا او را شفا دادند، پادشاه، در تعجب فرو رفت، در اینجا «شمعون» به سخن در آمد به شاه گفت: آیا اگر چنین درخواستی از خدایانت می کردی، آنها نیز قادر بر چنین کاری بودند؟

شاه گفت: از تو چه پنهان: خدایانی که ما می پرستیم، نه ضرری دارند، و نه سود و خاصیتی!

سپس، پادشاه به آن دو گفت: اگر خدای شما، بتواند مرده ای را زنده کند ما به او و به شما ایمان می آوریم.

گفتند: خدای ما قادر بر همه چیز هست!

شاه گفت: در اینجا مرده ای است که: هفت روز از مرگ او می گذرد، هنوز او را دفن نکرده ایم، و در انتظار این هستیم که پدرش از سفر بیاید.

مرده را آوردند، آن دو آشکارا دعا می کردند، و «شمعون» مخفیانه، ناگهان مرده تکانی خورد و از جا برخاست.

گفت: من هفت روز است مرده ام و آتش دوزخ را با چشم خود دیده ام، و من به شما هشدار می دهم، همگی به خدای یگانه ایمان بیاورید.

پادشاه تعجب کرد، هنگامی که «شمعون» یقین پیدا کرد، سخنانش در او مؤثر افتاده، او را به خدای یگانه دعوت کرد و او ایمان آورد، اهل کشورش نیز به او پیوستند، هر چند گروهی به کفر خود باقی ماندند.

نظیر این روایت در تفسیر «عیاشی» از امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) نیز نقل

www.makarem.ir

شده است هر چند در میان آنها تفاوت هائی وجود دارد.(١)

ولی، با توجه به ظاهر آیات گذشته، ایمان آوردن اهل آن شهر، بسیار بعید به نظر می رسد; چرا که قرآن می گوید: آنها به وسیله صیحه آسمانی هلاک شدند.

ممکن است در این قسمت از روایت، اشتباهی از ناحیه راوی صادر شده باشد.

این نکته نیز، قابل توجه است که: تعبیر به «مرسلون» در آیات فوق، نشان می دهد: آنها پیامبر و فرستاده خدا بودند، به علاوه، قرآن می گوید: مردم شهر به آنها گفتند: شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند چیزی نازل نفرموده است.

این گونه تعبیرات، در قرآن مجید، معمولاً در مورد پیامبران الهی آمده است، مگر این که گفته شود: فرستادگان پیامبران، نیز فرستاده خدا هستند اما این توجیه بعید به نظر می رسد.

* * *

دوم ـ نکته های آموزنده این داستان

از آنچه در آیات بالا، پیرامون این داستان خواندیم، مسائل بسیاری می توان آموخت از جمله امور زیر است:

١ ـ افراد با ایمان در راه خدا هرگز از تنهائی وحشت نمی کنند، همان گونه که یک فرد مؤمن، همچون «حبیب نجار» از انبوه مشرکان شهر وحشت نکرد، علی(علیه السلام)می فرماید: أَیُّهَا النّاسُ لاتَسْتَوْحِشُوا فِی طَرِیقِ الْهُدی لِقِلَّةِ أَهْلِهِ:

«ای مردم! هرگز در طریق هدایت به خاطر کمی نفرات وحشت نکنید».(٢)

٢ ـ مؤمن، عاشق هدایت مردم است، و از گمراهی آنها رنج می برد، حتی بعد از شهادتش نیز آرزو می کند: ای کاش! دیگران مقامات او را می دیدند و ایمان

---

١ ـ تفسیر «مجمع البیان»، جلد ٨، صفحه ٤١٩، ذیل آیات مورد بحث (با کمی تلخیص).

٢ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ٢٠١.

می آوردند!.

۳ ـ محتوای دعوت انبیاء، خود بهترین گواه بر هدایت و حقانیت آنهاست (وَ هُمْ مُهْتَدُونَ).

٤ ـ دعوت به سوی اللّه، باید خالی از هر گونه چشم داشت پاداش باشد، تا اثر کند.

۵ ـ گاهی گمراهی ها عامل مخفی و پنهانی ندارد، بلکه ضلال مبین و آشکار است و بت پرستی و شرک، مصداق روشن «ضلال مبین» محسوب می شود.

٦ ـ مردان حق، بر واقعیات تکیه می کنند و گمراهان بر موهومات و پندارها.

۷ ـ اگر شوم و نکبتی وجود داشته باشد، سرچشمه آن خود انسان و اعمال او است.

۸ ـ «اسراف» عامل بسیاری از بدبختیها و انحرافات است.

۹ ـ وظیفه پیامبران و رهروان راه آنها «بلاغ مبین» و دعوت آشکار در همه زمینه هاست، خواه مردم پذیرا شوند، یا نشوند.

۱۰ ـ اجتماع و جمعیت، از عوامل مهم پیروزی و عزت و قوت است (فَعَزَّزْنا بِثالِث).

۱۱ ـ خداوند، برای درهم کوبیدن یاغیان سرکش، لشکرهای عظیم آسمان و زمین را بسیج نمی کند، بلکه با یک اشارت، همه چیز آنها را در هم می کوبد.

۱۲ ـ میان شهادت و بهشت فاصله ای وجود ندارد، و شهید قبل از آن که از مرکب بر زمین بیفتد در آغوش حور العین قرار می گیرد.(۱)

۱۳ ـ خداوند، نخست انسان را از گناه شستشو می کند و بعد او را در جوار

---

۱ ـ در این زمینه روایت مشروحی از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)نقل شده که در جلد ۳، صفحه ۱۷۲، ذیل آیه ۱٦۹ «آل عمران» آوردیم.

www.makarem.ir

رحمتش جای می دهد (بِما غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ).

۱٤ ـ از مخالفت و سرسختی دشمنان حق، نباید وحشت کرد; چرا که این برنامه همیشگی آنها در طول تاریخ بوده است (یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبادِ ما یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُول إِلاّ کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ).

چه حسرتی از این بالاتر، که انسان درهای هدایت را به خاطر تعصب و لجاجت و غرور به روی خود، ببندد و آفتاب عالمتاب حق را نبیند.

۱۵ ـ ایمان آورندگان به انبیاء، قبل از همه، مستضعفان جامعه بودند (وَ جاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِینَةِ رَجُلٌ).

۱٦ ـ همانها بوده اند که در راه طلب، هرگز خسته نمی شدند، و تلاش و کوشش آنها محدود به هیچ حدی نبود (یَسْعی).

۱۷ ـ شیوه تبلیغ را باید از رسولان الهی یاد گرفت، که از تمام روشها و تاکتیکهای مؤثر برای نفوذ در دلهای بی خبران استفاده می کردند که نمونه ای از آن در آیه فوق و روایاتی که در تفسیر آن آمده است، مشاهده می شود.

* * *

سوم ـ پاداش و عذاب برزخ

در آیات بالا آمده بود: «مؤمن» مزبور، بعد از شهادت، در بهشت الهی جای گرفت و آرزو می کرد ای کاش! بازماندگان، از سرنوشت او آگاه می شدند، مسلماً این آیات، همانند آیات مربوط به شهیدان، مربوط به بهشت جاویدان رستاخیز نیست که بر طبق آیات، ورود در آن بعد از رستاخیز مردگان و حساب محشر صورت خواهد گرفت.

از اینجا روشن می شود: ما بهشت و دوزخی نیز در برزخ داریم که شهیدان در آن متنعم، و طاغیان همچون «آل فرعون» صبح و شام در برابر آتش آن قرار

می گیرند، و با توجه به این مطلب، بسیاری از مسائلی که در مورد بهشت و دوزخ وارد شده، همانند آنچه در روایات «معراج» و امثال آن آمده است، حل می شود.

* * *

چهارم ـ پیشگامان امتها!

در تفسیر «ثعلبی» از پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده: سُبّاقُ الأُمَمِ ثَلاثَةٌ لَمْ یَکْفُرُوا بِاللّهِ طَرْفَةَ عَیْن: عَلِیٌّ بْنِ أبی طالِب(علیه السلام) وَ صاحِبُ یس وَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَونَ، فَهُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ عَلیٌّ أفْضَلُهُمْ:

«پیشگامان امتها سه نفر بودند که هرگز حتی به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا کافر نشدند: علی بن ابی طالب، و صاحب یس (حبیب نجار) و مؤمن آل فرعون، آنها پیامبر زمان خود را (قولاً و عملاً) تصدیق کردند و علی برترین آنهاست».(۱) همین معنی در تفسیر «درّ المنثور» به عبارت دیگری از رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: الصِّدِّیقُونَ ثَلاثَةٌ: حَبیبُ النَّجارِ مُؤْمِنُ آلِ یسالَّذِی قالَ یا قَوْمِ اتَّبِعُوا المُرْسَلِیْنَ، وَ حِزْقِیْلُ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ الَّذِی قالَ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً أنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّهُ، وَ عَلِیٌّ بْنُ أبی طالِب(علیه السلام) وَ هُوَ أفْضَلُهُمْ:

«تصدیق کنندگان انبیاء، سه کس بودند: حبیب نجار مؤمن آل یس، که صدا زد ای قوم من! از فرستادگان خدا تبعیت کنید، و حزقیل مؤمن آل فرعون که (به هنگام دفاع از موسی(علیه السلام) در برابر توطئه قتل که از سوی فرعونیان ترتیب داده شده بود) گفت: آیا مردی را می خواهید به قتل برسانید که می گوید: پروردگار من اللّه است؟! و علی بن ابی طالب، که برترین آنهاست».(۲)

* * *

---

۱ ـ «مجمع البیان»، «قرطبی»، «المیزان» و «نور الثقلین».

۲ ـ تفسیر «درّ المنثور»، بنا به نقل «المیزان»، جلد ۱۷، صفحه ۸۶.

www.makarem.ir

۳۱ أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لا يَرْجِعُونَ
۳۲ وَ إِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ

ترجمه:

۳۱ ـ آیا ندیدند چقدر از اقوام پیش از آنان را (به خاطر گناهانشان) هلاک کردیم که آنها هرگز به سوی ایشان باز نمی گردند (و زنده نمی شوند)؟!

۳۲ ـ و همه آنان (روز قیامت) نزد ما احضار می شوند!

تفسیر:

غفلت دائم

در این دو آیه با توجه به بحثی که در آخرین آیات گذشته درباره غفلت مستمر گروه عظیمی از مردم جهان در طول اعصار و قرون پیشین گذشت، می فرماید: «آیا آنها ندیدند که ما افراد زیادی از قرون و اقوام پیش از آنها را بر اثر طغیان ظلمشان به هلاکت رساندیم»؟! (أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ).(۱)

اینها نخستین گروهی نیستند که بر روی زمین گام نهاده اند، پیش از آن، اقوام سرکش دیگری در این جهان زندگی می کردند، و سرنوشت دردناک آنها که بر صفحات تاریخ ثبت است و آثار غم انگیزشان که در ویرانه های شهرهای آباد آنها بر جای مانده، در برابر چشم آنها قرار دارد، آیا این مقدار کافی برای درس عبرت

---

۱ ـ استفهام در آیه بالا استفهام تقریری و «کَم» خبریه است، و در اینجا به معنی کثرت آمده و مفعول «أَهْلَكْنا» می باشد و «مِنَ الْقُرُون» بیان آن است، «قُرُون» چنان که قبلاً گفته ایم: جمع «قرن» هم به معنی زمان طولانی آمده، و هم به معنی مردمی که در یک زمان زندگی می کنند.

www.makarem.ir

نیست؟!

در این که: ضمیر جمع در «أَ لَمْ یَرَوْا» (آیا ندیدند) به چه کسی بر می گردد؟ مفسران احتمالاتی داده اند:

نخست این که: به «اصحاب القریه» که در آیات گذشته، سخن از آنها در میان بود، باز می گردد، و دیگر این که: منظور «اهل مکّه» است که این آیات برای هشدار آنها نازل شده است.

ولی توجه به آیه گذشته «یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبادِ...» نشان می دهد: منظور همه انسانهاست، چرا که «عباد» در آیه مزبور تمام انسانها را در طول تاریخ فرا می گیرد، که به هنگام آمدن فرستادگان الهی، به تکذیب و استهزاء برخاستند و در هر حال، دعوتی است از همه مردم جهان، که تاریخ پیشینیان را دقیقاً مطالعه کنند، و آثار باقیمانده آنها را بنگرند، و دل عبرت بین را از دیده بیرون فرستند تا خوب نظر کند، و ایوان قصرهای ویران شده گردنکشان را آئینه عبرت بداند.

در پایان آیه، می افزاید: «آنها هرگز به سوی ایشان بازگشت نمی کنند» (أَنَّهُمْ إِلَیْهِمْ لایَرْجِعُونَ).(۱)

یعنی مصیبت بزرگ اینجاست که امکان بازگشت به دنیا و جبران گناهان و بدبختیهای گذشته را ندارند، چنان پل ها در پشت سر آنان ویران گشته که بازگشتشان هرگز ممکن نیست!

این تفسیر، درست همانند سخنی است که علی(علیه السلام) درباره عبرت گرفتن از مردگان، در یکی از خطب «نهج البلاغه» فرموده است: لا عَنْ قَبِیح یَسْتَطِیعُونَ

---

۱ ـ این جمله بدل از «کَمْ أَهْلَکْنا» است و در تقدیر چنین است «أَ لَمْ یَرَوا أَنَّهُم إِلَیْهِمْ لایَرْجِعُون».

بعضی نیز احتمال داده اند: جمله حالیه باشد (حال برای هلاک شوندگان).

www.makarem.ir

انْتِقالاً وَ لا فِی حَسَن یَسْتَطِیعُونَ ازْدِیاداً:

«نه امکان این است که از قبائح اعمال خود انتقال یابند، و نه قدرت دارند که بر حسنات خویش بیفزایند» (چرا که راه بازگشت بسته شده و جبران امکان پذیر نیست).(۱)

* * *

در آیه بعد می افزاید: «همه آنها بدون استثناء، در روز قیامت نزد ما حاضر می شوند» (وَ إِنْ کُلٌّ لَمّا جَمِیعٌ لَدَیْنا مُحْضَرُونَ).(۲)

یعنی این طور نیست که: اگر هلاک شدند و نتوانستند به این جهان باز گردند مسأله تمام است، نه، مرگ در حقیقت آغاز کار است، نه پایان، به زودی، همگی در عرصه محشر، برای حساب گردآوری می شوند، و بعد از آن، مجازات دردناک الهی، مجازاتی مستمر و پی گیر در انتظار آنهاست.

آیا با این حال، جای این نیست که از وضع آنها عبرت گیرند، و خود را به سرنوشت آنان مبتلا نسازند، و تا فرصتی باقی مانده از این گرداب هولناک کنار آیند؟

آری، اگر مرگ، پایان همه چیز بود، امکان داشت بگویند: آغاز راحتی

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۸.

۲ ـ معروف در میان مفسران در ترکیب این آیه چنین است که: «إِنْ» «نافیه» است و بعضی گفته اند «مخفّفه» است و به همین دلیل مابعد خود را نصب نمی دهد.

و «لَمّا» به معنی «إلاّ» است، زیرا آمدن «لَمّا» به معنی «إلاّ» صریحاً در کلمات ادبای عرب آمده است، بنابراین مخالفت «کسائی» مشکلی ایجاد نمی کند، و «جَمِیع» به معنی «مجموع» خبر «کُلٌّ» می باشد.

تنوین «کُلٌّ» بدل از مضاف الیه محذوف است و در اصل «کُلُّهُم» بوده.

و «مُحْضَرُون» یا خبر بعد از خبر است، و یا صفت برای «جمیع» است، بنابراین، معنی جمله چنین می شود: «وَ ما کُلُّهُمْ إلاّ مَجْمُوعُونَ یَوْمَ الْقِیامَةِ مُحْضَرُونَ لَدَیْنا».

www.makarem.ir

ماست، ولی افسوس! که چنین نیست و به گفته شاعر:

وَ لَوْ أَنّا إِذا مِتْنا تُرِكْنالَكانَ الْمَوْتُ راحَةَ كُلِّ حَيٍّ

وَ لكِنّا إِذا مِتْنا بُعِثْنا *** وَ نُسْئَلُ بَعْدَهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ!

«اگر به هنگامی که می مردیم، ما را به حال خود وا می گذاردند، مرگ برای همه زندگان مایه راحتی بود.

ولی هنگامی که ما می میریم بار دیگر زنده می شویم، و بعد از آن از همه چیز از ما سؤال خواهد شد».

* * *

www.makarem.ir

٣٣ وَ آيَةٌ لَهُمُ الأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبّاً فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ
٣٤ وَ جَعَلْنا فِيها جَنّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فِيها مِنَ الْعُيُونِ
٣٥ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلا يَشْكُرُونَ
٣٦ سُبْحانَ الَّذِي خَلَقَ الأَزْواجَ كُلَّها مِمّا تُنْبِتُ الأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمّا لايَعْلَمُونَ

ترجمه:

٣٣ ـ زمین مرده برای آنها آیتی است، ما آن را زنده کردیم، و دانه های (غذائی) از آن خارج ساختیم که از آن می خورند.

٣٤ ـ و در آن باغ هائی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هائی از آن جاری ساختیم.

٣٥ ـ تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنان هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است. آیا شکر خدا را به جا نمی آورند؟!

٣٦ ـ منزه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند، و از خودشان، و از آنچه نمی دانند.

تفسیر:

این هم نشانه های دیگر

از آنجا که بحث در آیات گذشته، پیرامون مبارزه فرستادگان پروردگار، با شرک و بت پرستی بود، همچنین در آخرین آیه، اشاره ای به مسأله معاد شده بود،

آیات مورد بحث، نشانه هائی از توحید و معاد را توأماً بیان می کند، تا وسیله ای باشد برای بیداری منکران و ایمان به مبدأ و معاد.

نخست از احیای زمینهای مرده و برکاتی که از آن عائد انسانها می شود بحث کرده می فرماید: «زمینهای مرده برای آنها نشانه آشکاری است (از مبدأ و معاد) ما آن را زنده کردیم، و دانه هائی از آن خارج ساختیم و آنها از آن تغذیه می کنند» (وَ آیَةٌ لَهُمُ الأَرْضُ الْمَیْتَةُ أَحْیَیْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبّاً فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ).(۱)

مسأله حیات و زندگی، از مهمترین دلائل توحید است، مسأله ای است فوق العاده مرموز، پیچیده، و شگفت انگیز، که عقل همه دانشمندان را به حیرت افکنده ، و با تمام پیشرفتهای عظیمی که در علم و دانش نصیب بشر شده، هنوز کسی معمای آن را نگشوده است، هنوز کسی به درستی نمی داند: تحت تأثیر چه عواملی در روز نخست، موجودات بی جان تبدیل به سلولهای زنده شده است؟

هنوز کسی نمی داند: بذرهای گیاهان و طبقات مختلف آن، دقیقاً چگونه ساخته شده؟ و چه قوانین مرموزی، بر آن حاکم است که به هنگام فراهم شدن شرائط مساعد، به حرکت در می آید، و رشد و نمو را آغاز می کند، و ذرات زمین مرده را جذب وجود خود می نماید، و از این طریق، موجودات مرده را تبدیل به بافتهای موجود زنده می کند، تا هر روز جلوه تازه ای از حیات را نشان دهد.

مسأله حیات در جهان گیاهان و حیوانات، و زنده شدن زمینهای مرده از یکسو، دلیل روشنی است بر این که: علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان

---

۱ ـ در ترکیب آیه فوق، احتمالات فراوانی داده اند، ولی آنچه از همه آشکارتر به نظر می رسد این است که: «آیَةٌ لَهُمُ» خبر مقدم و «الأَرْضُ الْمَیْتَةُ» مبتدای مؤخر است، و «أَحْیَیْناها» جمله مستأنفه ای است که توضیح و تفسیری برای جمله قبل می باشد.

www.makarem.ir

به کار رفته، و از سوی دیگر، نشانه ای آشکار از رستاخیز است.

روشن است: ضمیر در «لَهُم» به «عباد» بر می گردد، که در آیات قبل آمده است، و منظور از «عباد» در اینجا تمام بندگانی است که در مسائل مربوط به مبدأ و معاد، گرفتار انحراف یا اشتباهند، و قرآن وضع آنها را مایه حسرت و تأسف می شمرد.

تعبیر به «آیَةٌ» به صورت «نکره» اشاره به عظمت و اهمیت و وضوح این نشانه توحیدی است.

جمله «فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ» از یکسو، اشاره به این است که: انسان از بخشی از دانه های گیاهی تغذیه می کند، و بعضی دیگر، برای انسان قابل تغذیه نیست، ولی، فوائد دیگری دارد، مانند تغذیه حیوانات، ساختن مواد رنگی، داروئی، و امور دیگری که در زندگی انسان، کاملاً مورد استفاده است.

و از سوی دیگر، با مقدم داشتن «مِنْهُ» بر «یَأْکُلُون» که معمولاً برای حصر می آید، این نکته را بیان می کند که: بیشترین (و نیز بهترین) تغذیه انسان، از مواد گیاهی است آن چنان که گوئی تمام غذای انسان را تشکیل می دهد!

* * *

آیه بعد، توضیح و تشریحی بر آیه قبل است، و چگونگی حیات زمینهای مرده را بیان می کند، می فرماید: «ما در زمین باغهائی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هائی از آن بیرون فرستادیم» (وَ جَعَلْنا فِیها جَنّات مِنْ نَخِیل وَ أَعْناب وَ فَجَّرْنا فِیها مِنَ الْعُیُونِ).

در آیه گذشته، سخن از دانه های غذائی در میان بود، اما در اینجا از میوه های نیروبخش، و مغذّی سخن می گوید که، دو نمونه بارز و کامل آنها «خرما» و «انگور» است، که هر یک غذائی کامل محسوب می شود.

چنان که در گذشته، نیز مشروحاً گفته ایم: مطالعات دانشمندان نشان می دهد: مخصوصاً این دو میوه دارای انواع ویتامینهای لازم و مواد مختلف حیاتی برای بدن انسان است.

به علاوه، این دو میوه، در تمام طول سال به صورت تازه یا خشک قابل نگهداری و استفاده برای تغذیه است.(۱)

«أعْناب» جمع «عنب» و «نَخِیل» نیز ـ چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید ـ جمع «نخل» است، اما با این تفاوت، که «عنب» معمولاً به خود «انگور» گفته می شود، و به طور نادر به درخت «انگور»، ولی «نخل» اسم برای درخت است و میوه آن «رطب» و «تمر» (خرمای تازه و خشک) نام دارد.

بعضی معتقدند: این تفاوت تعبیر، که در یک جا سخن از درخت می گوید، و در جای دیگر، از میوه، به خاطر آن است که: درخت «نخل» چنان که معروف است همه چیزش، قابل استفاده است، تنه آن، شاخه ها و برگهایش، همه مورد استفاده های مختلف می باشد، و میوه اش سرآمد همه اینها است، در حالی که درخت «انگور» را معمولاً برای میوه اش می خواهند، و ساقه، شاخه و کنده آن مصرف زیادی ندارد.

و این که: هر دو به صیغه جمع آمده، ممکن است اشاره به انواع مختلف این دو میوه بوده باشد; چرا که هر یک از آنها، دهها نوع دارد، با ویژگیهای مختلف و باب طبع همه و برای همه ذائقه ها!

این نکته نیز قابل توجه است که: در آیه قبل، تنها تعبیر به احیای زمینهای مرده

---

۱ ـ درباره این دو میوه حیات بخش (انگور و خرما) وگواهی دانشمندان درباره اهمیت غذائی آنها به ترتیب در جلدهای ۱۱، صفحه ۱۷۵ و جلد ۱۳، صفحه ٤٦، ذیل آیات ۱۱ سوره «نحل» و ۲٦ سوره «مریم») بحث کرده ایم.

www.makarem.ir

شده بود، که در قرآن مجید، معمولاً با نزول باران همراه است، ولی، در این آیه، سخن از چشمه های آب جاری به میان آمده، زیرا برای بسیاری از زراعتها تنها آب باران کافی است، در حالی که درختان میوه، معمولاً نیاز به آب جاری نیز دارند.

«فَجَّرْنا» از ماده «تفجیر» به معنی «ایجاد شکاف وسیع» است، و از آنجا که چشمه ها با شکافته شدن زمین بیرون می ریزند، این تعبیر در مورد بیرون آمدن چشمه از زمین به کار رفته است.(۱)

* * *

آیه بعد، هدف آفرینش این درختان پر بار را چنین بیان می کند: «هدف این است که از میوه آن بخورند، در حالی که دست آنها در ساختمان آن کمترین دخالتی نداشته، آیا شکر خدا را به جا نمی آورند»! (لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلا يَشْكُرُونَ).

آری، میوه هائی که به صورت غذای کامل، بر شاخسار درختان ظاهر می شود، بی آن که کمترین نیازی به پختن و یا تغییرات دیگر داشته باشد، به مجرد چیدن از درخت قابل استفاده است، و این نهایت لطف و عظمت پروردگار را درباره انسانها نشان می دهد.

حتی این غذای آماده و لذیذ را، آن چنان بسته بندی کرده که برای مدت زیادی قابل نگهداری است، بی آن که ارزش غذائی خود را از دست دهد، بر خلاف غذاهائی که انسان از مواد طبیعی خدا داد، با دست خود می سازد که غالباً به سرعت فاسد می شود!

تفسیر دیگری، درباره معنی آیه نیز وجود دارد که: آن هم قابل ملاحظه

---

۱ ـ قابل توجه این که: صیغه ثلاثی مجرد آن نیز به معنی شکافتن است، ولی هنگامی که به باب «تفعیل» برده شود (همانند آیه فوق) معنی تکثیر و تشدید را می رساند.

www.makarem.ir

است، و آن این که: قرآن، می خواهد هم اشاره به میوه هائی کند که، بدون تغییر، مورد استفاده قرار می گیرد، و هم به انواع غذاهای مختلفی که با انجام عملی روی این میوه ها به دست می آید (در تفسیر اول «ما» در جمله «ما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ» نافیه است و در صورت دوم موصوله).
در هر صورت، هدف آن است که حس حق شناسی و شکرگزاری انسانها را تحریک کند تا از طریق شکرگزاری قدم در مرحله معرفت پروردگار بگذارند، که شکر منعم نخستین گام معرفت کردگار است.

* * *

آخرین آیه مورد بحث، سخن از تسبیح و تنزیه پروردگار می گوید، خط بطلان بر شرک مشرکان که در آیات گذشته از آن سخن بود، می کشد، و راه توحید و یکتا پرستی را به همگان نشان می دهد، می فرماید:
«منزّه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند، و از خود آنان، و از آنچه نمی دانند»! (سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الأَزْواجَ کُلَّها مِمّا تُنْبِتُ الأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمّا لایَعْلَمُونَ).(۱)
آری، خداوندی که این همه «زوجها» را در پهنه جهان هستی آفریده، علم و قدرتش بی انتهاست، عیب و نقصی در وجودش راه ندارد، لذا شریک، و شبیه و

---

۱ ـ «سُبْحان» به گفته جمعی از مفسران و علماء ادب، «علم» برای «تسبیح» است، زیرا «علم» (اسم خاص) گاهی برای اشخاص می باشد و آن را «علم شخص» می نامند، و گاهی برای جنس که قرآن را «علم جنس» می گویند، و گاهی برای معنا که «علم معنی» گفته می شود، بنابراین مفهومش تنزیه و پاک شمردن خداوند از هر چیزی است که عیب و نقص باشد، تنزیهی مناسب مقام با عظمت پروردگار، و «علم» در هیچ جا اضافه نمی شود جز در «علم معنی».
بعضی نیز گفته اند: «سُبْحان» معنی مصدری دارد، و مفعول مطلق برای فعل مقدری است، و در هر صورت تنزیه الهی را با مؤکدترین وجه بیان می دارد.

www.makarem.ir

نظیر برای او نیست، و اگر گروهی سنگ و چوبهای بی جان، و مخلوقات دیگری را شبیه او شمرده اند، از این نسبتهای ناروا بر دامان کبریائیش گردی نمی نشیند!

بدیهی است خداوند، نیاز به این ندارد که خویشتن را تسبیح و تنزیه کند، این تعلیمی است برای بندگان، و دستورالعملی است برای پیمودن خط تکامل.

در این که: منظور از «أزْواج» در اینجا چیست؟ مفسران سخن بسیار دارند:

آنچه مسلم است این است: «أزْواج» جمع «زوج» معمولاً به دو جنس مذکر و مؤنث گفته می شود، خواه در عالم حیوانات باشد، یا غیر آنها، سپس توسعه داده شده و به هر دو موجودی که قرین یکدیگر، و یا حتی ضد یکدیگرند «زوج» اطلاق می شود، حتی به دو اطاق مشابه در یک خانه، یا دو لنگه در، و یا دو همکار و قرین، این کلمه گفته می شود، و به این ترتیب، برای هر موجودی در جهان زوجی متصور است.

به هر حال، بعید نیست: زوجیت در اینجا به همان معنی خاص یعنی جنس «مذکر» و «مؤنث» باشد، و قرآن مجید در این آیه، خبر از وجود زوجیت در تمام جهان گیاهان، و انسانها، و موجودات دیگری که مردم از آن اطلاعی ندارند، می دهد.این موجودات، ممکن است گیاهان باشند که وسعت دایره زوجیت در آن روز، هنوز در آنها کشف نشده بود.یا اشاره به حیوانات اعماق دریاها، که در آن روز کسی از آن آگاه نبود، و امروز گوشه ای از آن برای انسانها کشف شده است. یا اشاره به موجودات دیگری که در کرات دیگر آسمانی زندگی می کنند.

و یا موجودات زنده ذره بینی، هر چند امروز دانشمندان، نر و ماده ای در آنها سراغ ندارند، ولی دنیای این موجودات زنده، آن قدر مرموز و پوشیده از معماهاست که ممکن است، علم و دانش انسانها هنوز، به این قسمت از آن راه نیافته باشد، حتی وجود زوجیت، در جهان گیاهان نیز، چنان که گفتیم: در عصر

www.makarem.ir

نزول قرآن جز در موارد خاصی، مانند درختان «نخل» و امثال آن ناشناخته بود، و قرآن از آن پرده برداشت، و در قرون اخیر، از طرق علمی این معنا به ثبوت رسید که مسأله «زوجیت در عالم گیاهان» یک مسأله عمومی و همگانی است.

این احتمال نیز داده شده است که: «زوجیت» در اینجا اشاره به وجود ذرات مثبت و منفی در دل تمام اتمها است، زیرا می دانیم همه اشیاء این جهان از «اتم» تشکیل یافته، و «اتم» در حقیقت همچون آجر برای ساختمان عظیم این کاخ بزرگ عالم مادّه است.

تا آن روز که «اتم» شکافته نشده بود، خبری از وجود این زوجیت نبود، ولی بعد از آن وجود زوجهای منفی و مثبت در هسته «اتم» و الکترون هائی که به دور آن می گردند، به ثبوت رسید.

بعضی نیز آن را اشاره به ترکیب اشیاء از «ماده» و «صورت» یا «جوهر» و «عرض» دانسته، و بعضی دیگر کنایه از «اصناف و انواع مختلف» گیاهان و انسانها و حیوانات و سایر موجودات عالم می دانند.

ولی روشن است، وقتی ما بتوانیم این الفاظ را بر معنی حقیقی (جنس مذکر و مؤنث) حمل کنیم، و قرینه ای بر خلاف آن نباشد، دلیلی ندارد که به سراغ معانی کنائی برویم، و چنان که دیدیم، چندین تفسیر جالب برای معنی حقیقی زوجیت در اینجا وجود دارد.

به هر حال، این آیه یکی دیگر از آیاتی است که، محدود بودن علم انسان را بیان می کند و نشان می دهد: در این جهان، حقایق بسیاری است که از علم و دانش ما پوشیده است.(۱)

* * *

---

۱ ـ درباره «زوجیت موجودات جهان» و مخصوصاً در «عالم گیاهان» در جلد دهم، صفحه ۱۱۵ ـ و جلد ۱۵، صفحه ۱۹۰ ذیل آیه ۷ سوره «شعراء» بحث کرده ایم.

٣٧ وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ
٣٨ وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ
٣٩ وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّى عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ
٤٠ لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لاَ اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

ترجمه:

٣٧ ـ شب (نیز) برای آنها نشانه ای است (از عظمت خدا); ما روز را از آن بر می گیریم، ناگهان تاریکی آنان را فرا می گیرد.

٣٨ ـ و خورشید (نیز برای آنها آیتی است) که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است; این تقدیر خداوند قادر و داناست.

٣٩ ـ و برای ماه منزلگاههائی قرار دادیم، سرانجام به صورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» در می آید.

٤٠ ـ نه خورشید را سزاست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد; و هر کدام در مسیر خود شناورند.

تفسیر:

هر یک از خورشید و ماه آیتی هستند

آیات مورد بحث، بخش دیگری از نشانه های عظمت خدا را در جهان هستی بیان می کند، و حلقه ای دیگر از حلقه های توحید را ـ به دنبال بحثی که در آیات قبل، در مورد معاد و احیای زمینهای مرده و پرورش گیاهان و درختان آمده

www.makarem.ir

ـ بیان می دارد.

نخست می فرماید: «شب برای آنها آیه و نشانه ای است از عظمت خدا» (وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ).

در حالی که، نور آفتاب همه جا را فرا گرفته «ما نور آفتاب و روز را از آن برمی داریم، ناگهان تاریکی همه آنها را فرا می گیرد» (نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ).

تعبیر «نَسْلَخُ» از ماده «سلخ» (بر وزن بلخ) که در اصل، به معنی «کندن پوست حیوان» است، تعبیر لطیفی است، گوئی روشنائی روز، همچون لباس سفیدی است که بر تن شب پوشانیده شده، به هنگام غروب آفتاب این لباس را از تن او همچون پوستی می کنند، تا باطن و درون او آشکار گردد.

دقت در این تعبیر، این نکته را بازگو می کند که: طبیعتِ اصلی کره زمین تاریکی است، نور و روشنائی صفتی است عارضی، که از منبع دیگری به او داده می شود، همچون لباس که بر تن کسی بپوشانند، که هر گاه آن لباس را بیرون آورد رنگ طبیعی تن آشکار می شود!.(۱)

در اینجا قرآن مجید روی تاریکی شب، انگشت نهاده، گویا می خواهد بعد از بیان زنده کردن زمینهای مرده، که به عنوان آیتی از آیات خداوند، قبلاً گذشت،

---

۱ ـ «راغب» در «مفردات» می گوید: «سلخ» به معنی کندن پوست حیوان است، و به کندن «زره» از تن، و پایان یافتن ماه، نیز اطلاق شده است.

ولی بعضی از مفسران می گویند: این، در صورتی است که «سلخ» با «عَن» متعدی شود و اگر با «مِن» متعدی گردد به معنی خارج ساختن است، ولی، دلیل روشنی برای این تفاوت در کتب لغت نیافتیم هر چند در «لسان العرب» آمده است: «نْسَلَخَ النَّهارُ مِنَ اللَّيْلِ خَرَجَ مِنْهُ خُرُوجاً» ولی، ظاهر این است که این از همان معنی اول گرفته شده.

www.makarem.ir

تبدیل روشنائی روز را به تاریکی شب، به عنوان نمونه ای از مرگ بعد از حیات بیان کند.
به هر حال، هنگامی که انسان در میان ظلمت شب غرق می شود، به یاد نور و برکاتش، نور و هیجاناتش، نور و منبع وجودش، می افتد، و با یک مقایسه با «خالق نور و ظلمت» آشنا می گردد.

* * *

سومین آیتی که بعد از آیت شب، به آن اشاره شده، آیت نور، روشنائی و آفتاب است، می گوید: «خورشید نیز برای آنها آیتی است که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است»! (وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها).(۱)
این آیه، به وضوح حرکت خورشید را به طور مستمر، بیان می کند، اما در این که: منظور از این حرکت، چیست؟ مفسران بحثهای فراوان دارند:
گروهی، آن را اشاره، به حرکت ظاهری خورشید بر گرد زمین می دانند، که این حرکت تا پایان جهان ـ که در حقیقت قرارگاه خورشید و پایان عمر اوست ـ ادامه دارد.
بعضی دیگر، آن را اشاره، به میل شمس در تابستان و زمستان به سوی شمال و جنوب زمین، دانسته اند; زیرا می دانیم: خورشید از آغاز بهار از خط اعتدالی به سوی شمال متمایل می شود، و تا مدار ۲۳ درجه شمالی پیش می رود، و از آغاز تابستان، به عقب باز می گردد تا در آغاز پائیز باز به خط اعتدالی می رسد، و همین خط سیر را تا آغاز زمستان به سوی جنوب ادامه می دهد، و از آغاز زمستان به

---

۱ ـ در ترکیب این جمله، دو احتمال وجود دارد: نخست این که: عطف بر «اللَّیْل» باشد و معنا چنین می شود: «وَ آیَةٌ لَهُمُ الشَّمْسُ»، دیگر این که: «الشَّمْس» مبتدا و «تَجْرِی» خبر آن باشد و ما احتمال اول را برگزیدیم.

www.makarem.ir

سوی خط اعتدال حرکت می کند و در آغاز بهار به آن می رسد.

البته، تمام این حرکات، در واقع ناشی از حرکت زمین و تمایل محور آن نسبت به سطح مدارش می باشد، هر چند در ظاهر، و به حسب حسّ، مربوط به حرکت آفتاب است.

بعضی دیگر، آن را اشاره، به حرکت وضعی «کره آفتاب» دانسته اند، زیرا مطالعات دانشمندان به طور قطع ثابت کرده که: خورشید به دور خود گردش می کند.(۱)

آخرین و جدیدترین تفسیر، برای آیه فوق همانست که اخیراً دانشمندان کشف کرده اند، و آن حرکت خورشید، با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما، به سوی یک سمت معین و ستاره دور دستی که آن را ستاره «وگا» نامیده اند، می باشد.

این معانی، منافاتی با هم ندارند و ممکن است جمله «تَجْرِی» اشاره به تمام این حرکتها و حرکتهای دیگری که تاکنون علم و دانش ما به آن نرسیده، و شاید در آینده کشف شود، بوده باشد.

به هر حال، حرکت دادن خورشید، این کره بسیار عظیمی که بیش از یک میلیون و دویست هزار مرتبه از کره زمین بزرگتر است، آن هم با حرکت حساب شده در این فضای بی کران از هیچ کس میسّر نیست، جز از خداوندی که قدرتش فوق همه قدرتها، و علم و دانشش بی انتهاست، و به همین جهت در پایان آیه می فرماید: «این تقدیر خداوند قادر و داناست» (ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ).

آخرین سخن، درباره این آیه، این که: در تعبیرات آن، اشاره ای است پر

---

۱ ـ مطابق این تفسیر «لام» در «لِمُسْتَقَرٍّ لَها» به معنی «فِی» می باشد.

www.makarem.ir

معنی به نظام سال شمسی که از حرکت خورشید، در برجها حاصل می گردد، نظامی که به زندگی بشر، نظم و برنامه می دهد، و جنبه های مختلف آن را تنظیم می کند.

* * *

لذا در آیه بعد، برای تکمیل این بحث، از حرکت ماه و منازل آن که نظام بخش ایام ماه است، سخن می گوید، می فرماید: «ما برای ماه منزلهائی قرار دادیم، و به هنگامی که این منزلها را طی کرد، سرانجام به صورت شاخه کهنه قوسی شکل، زرد رنگ خرما، در می آید»! (وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ).

منظور از «مَنازِلَ» همان منزلگاه های بیست و هشتگانه ای است که ماه قبل از «محاق» و تاریکی مطلق، طی می کند; زیرا هنگامی که ماه، سی روز تمام باشد، تا شب بیست و هشتم در آسمان قابل رؤیت است، ولی در شب بیست و هشتم به صورت هلال بسیار باریک زرد رنگ، کم نور و کم فروغ در می آید، و در دو شب باقیمانده قابل رؤیت نیست که آن را «محاق» می نامند، البته در ماههائی که بیست و نه روز است، تا شب بیست و هفتم معمولاً ماه در آسمان دیده می شود، و دو شب باقیمانده «محاق» است.

این منزلگاه ها کاملاً دقیق و حساب شده است، به طوری که منجمان از صدها سال قبل، می توانند طبق محاسبات دقیقی که دارند، آن را پیش بینی کنند!

این نظام عجیب به زندگی انسانها نظم می بخشد، و یک تقویم طبیعی آسمانی است که با سواد و بی سواد، توانائی خواندن آن را دارد، به طوری که اگر انسان کمی دقت و ممارست در وضع ماه، در شبهای مختلف کند، می تواند با نگاه کردن وضع آن، دقیقاً و یا تقریبا بداند آن شب، کدام شب از ماه است (و ما این امر

www.makarem.ir

را آزموده ایم).

زیرا در آغاز ماه، نوک های هلال رو به طرف بالا است، و تدریجاً بر حجم ماه افزوده می شود تا هفتم که نیمی از دایره کامل ماه آشکار می شود، و باز بر آن افزوده می شود، تا چهاردهم که به صورت بدر کامل در می آید.

از آن به بعد، از سمت پائین ماه کم می شود، تا بیست و یکم که باز، به صورت نیم دایره در می آید، همچنین از آن کاسته می شود تا شب بیست و هشتم که به صورت هلال ضعیفِ کم رنگی در می آید که نوکهای آن رو به طرف پائین است.

آری، اساس زندگی انسانها را نظم، تشکیل می دهد، و نظم، بدون تعیین دقیق زمان، امکان پذیر نیست، و خداوند این تقویم دقیق ماهانه و سالانه را در آسمان برای همین هدف قرار داده است.

و از همین جا مفهوم تعبیر لطیف «کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ»(۱) روشن می شود.

زیرا «عُرْجُون»، به طوری که غالب مفسران و ارباب لغت گفته اند، آن قسمت از خوشه خرماست که به درخت، اتصال دارد.

توضیح این که: خرما به صورت خوشه، بر درخت ظاهر می شود، پایه این خوشه، به صورت چوب قوسی شکل زرد رنگی است که به درخت متصل است و نوک آن مانند جارو است، و دانه های خرما همچون دانه های انگور به نخهای آن متصل اند، هنگامی که خوشه «نخل» را می برند آن پایه قوسی شکل، بر درخت باقی می ماند که وقتی می خشکد و پژمرده می شود، کاملاً به هلال قبل از محاق،

---

۱ ـ «عُرْجُونِ» به عقیده جمعی از ارباب لغت، از ماده «انعراج» به معنی «اعوجاج» و «انعطاف»، گرفته شده و بنابراین، «نون» و «واو» آن زائده است، و بر وزن «فعلون» می باشد، ولی به عقیده جمعی دیگر، از ماده «عرجن» گرفته شده، و نون آن اصلی است، و به معنی پایه شاخه ای است که کج می شود و بر درخت خرما باقی می ماند، و «قدیم» به معنی هر چیز کهنه است که زمانی بر آن بگذرد.

www.makarem.ir

می ماند; زیرا همان گونه که هلال آخر ماه، که در جانب مشرق آسمان، نزدیک صبحگاهان ظاهر می شود، خمیده، پژمرده، زرد رنگ، و نوکهای آن رو به پائین است، «عرجون قدیم» نیز همین گونه است.

در حقیقت، این شباهت در جهات مختلف ظاهر می شود:

از نظر هلالی بودن چوب خوشه خرما، از نظر زرد رنگ بودن، از نظر پژمردگی، از نظر تمایل نوک قوس آن به طرف پائین، و از نظر قرار گرفتن در میان توده سبز رنگ شاخه های درخت «نخل» که بی شباهت به قرار گرفتن هلال آخرین شب، در میان آسمان تیره رنگ نیست.

و توصیف آن به «قدیم» اشاره به کهنگی آن است; زیرا هر قدر این شاخه ها کهنه تر می شود، باریکتر، پژمرده تر، و زرد رنگ تر، می شود و شباهت بیشتری به هلال آخر ماه، پیدا می کند، سبحان اللّه که در یک تعبیر کوتاه چه ظرافتها و چه زیبائیها نهفته شده است؟!

* * *

آخرین آیه مورد بحث، سخن از ثبات و دوام این نظم سال و ماه، و شب و روز، است، پروردگار، آن چنان برنامه ای برای آنها تنظیم کرده که کمترین دگرگونی در وضع آنها، پیدا نمی شود، و تاریخ بشر، به خاطر همین ثبات، کاملاً تنظیم می گردد.

می فرماید: «نه برای خورشید سزاوار است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد، و هر کدام از آنها در مسیر خود شناورند»! (لاَ الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لاَ اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ کُلٌّ فِی فَلَک یَسْبَحُونَ).

می دانیم: خورشید دوران خود را در برجهای دوازدهگانه در یک سال طی می کند، در حالی که کره ماه، منزلگاه های خویش را در یک ماه طی می کند.

www.makarem.ir

بنابراین، حرکت دورانی ماه، در مسیرش دوازده بار از حرکت خورشید در مدارش سریعتر است، لذا می فرماید: خورشید هرگز در حرکت خود، به پای ماه نمی رسد، تا حرکت یک ساله خود را در یک ماه انجام دهد، و نظام سالیانه بر هم خورد.

همچنین شب بر روز پیشی نمی گیرد، که بخشی از آن را در کام خود فرو برد، و نظام موجود به هم ریزد، بلکه همه اینها مسیر خود را میلیونها سال بدون کمترین تغییر، ادامه می دهند.

از آنچه گفتیم، روشن می شود: منظور از حرکت خورشید در این بحث، حرکت آن به حسب حس ماست، جالب این که: این تعبیر، حتی بعد از آن که ثابت شده خورشید در جای خود ساکن، و زمین در مدت یک سال یک بار به دور آن می گردد، نیز به کار می رود، مثلاً امروز می گویند: تحویل خورشید به «برج حمل» (رسیدن آن به آغاز فروردین) و یا رسیدن خورشید به دایره نصف النهار، و یا رسیدن به میل کلی، (منظور از میل کل رسیدن خورشید به آخرین نقطه ارتفاع خود، در نیم کره شمالی در آغاز تابستان و یا به عکس آخرین نقطه انخفاض در آغاز زمستان است).

این تعبیرات، همگی نشان می دهد: حتی بعد از کشف حرکت زمین به دور خورشید، و سکون آن، تعبیرات گذشته راجع به حرکت خورشید، به کار می رود; چرا که از نظر حسی، چنین به نظر می آید: که خورشید در حرکت است، و این تعبیرات از همین جا گرفته می شود.

و به این ترتیب، شناور بودن خورشید و ماه در فلکهای خود «كُلٌّ فِی فَلَک یَسْبَحُونَ» نیز از همینجا ناشی می شود.

این احتمال نیز، وجود دارد که: منظور از شناور بودن خورشید در فلک

خود، حرکت آن همراه با منظومه شمسی و همراه با کهکشانی که ما در آن قرار داریم باشد; چه این که: امروز، ثابت شده است: منظومه شمسی ما جزئی از کهکشان عظیمی است که به دور خود در حال گردش است.(۱)

زیرا «فَلَک» چنان که ارباب لغت گفته اند: در اصل، به معنی بر آمدن پستان دختران و شکل دورانی به خود گرفتن است، سپس به قطعاتی از زمین که مدور است و یا اشیاء مدور دیگر، اطلاق شده، و از همین رو، به مسیر دورانی کواکب نیز اطلاق می شود.

جمله «کُلٌّ فِی فَلَک یَسْبَحُونَ»، به عقیده بسیاری از مفسران، اشاره به هر یک از خورشید، ماه و ستارگان است که برای خود، مسیر و مداری دارند، هر چند، نام ستارگان، قبلاً در آیات ذکر نشده، ولی با توجه به ذکر «لیل» (شب) و قرین بودن ستارگان با ماه و خورشید، فهم این معنی، از جمله مزبور بعید به نظر نمی رسد، به خصوص که «یَسْبَحُونَ» به صورت صیغه جمع آمده است.

این تفسیر، نیز وجود دارد که: این جمله، اشاره به هر یک از خورشید و ماه و شب و روز بوده باشد، چرا که، شب و روز هر کدام برای خود، مداری دارند، و دقیقاً دور کره زمین گردش می کنند، تاریکی، نیمی از کره زمین را، همیشه پوشانده، و روشنائی نیم دیگر را، و این دو در بیست و چهار ساعت یک دور تمام به گرد زمین می گردند.

تعبیر به «یَسْبَحُونَ» از ماده «سباحت» که طبق نقل «راغب» در «مفردات» در اصل به معنی حرکت «سریع» در آب و هوا است(۲) اشاره، به حرکت سریع

---

۱ ـ این حرکت، غیر از حرکت مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشان است، که به سوی ستاره «وگا» در حرکت می باشد، و اخیراً به آن اشاره کردیم.

۲ ـ این که ذکر خدا و عبادت او را «تسبیح» می گویند، نیز از همین جا ناشی شده، چرا که آن هم یک نوع حرکت سریع در طریق اطاعت وعبادت پرودرگار است (مفردات راغب، ماده سبح).

کرات آسمانی می کند، و آنها را تشبیه به موجودات عاقلی کرده است که، با سرعت به گردش خود ادامه می دهند، امروز، نیز این حقیقت ثابت شده که اجرام آسمانی با سرعتهای بسیار عجیب و گاه سرسام آوری، در مسیر خود حرکت دارند.

* * *

نکته ها:

۱ ـ حرکت «دورانی» و «جریانی» خورشید

«دوران» در لغت عرب، به حرکت دایره مانند گفته می شود، در حالی که «جریان» اشاره به حرکات طولی است، جالب این که: در آیات فوق، برای خورشید هم حرکت جریانی قائل شده، و هم دورانی، یک جا می گوید: «وَ الشَّمْسُ تَجْرِی...» و در جای دیگر، از شناور بودن خورشید در فلک (مسیر دایره مانند) سخن می گوید «کُلٌّ فِی فَلَک یَسْبَحُونَ ».

آن روز، که این آیات نازل شد، فرضیه هیئت «بطلمیوس» با قدرت هر چه تمام تر، بر محافل علمی حاکم بود، طبق این فرضیه، اجرام آسمانی به خودی خود گردشی نداشتند، بلکه در دل افلاک که اجسامی بلورین و متراکم روی هم، همچون طبقات پوست پیاز بودند، میخ کوب شده بودند، و حرکت آنها، تابع حرکت افلاکشان بود، بنابراین، در آن روز نه شناور بودن خورشید، مفهومی داشت، و نه حرکت طولی و جریانی آن.

اما بعد از فرو ریختن پایه های فرضیه «بطلمیوس» در پرتو کشفیات قرون اخیر، و آزاد شدن اجرام آسمانی از قید و بند افلاک بلورین، این نظریه قوت گرفت که: خورشید در مرکز منظومه شمسی ثابت و بی حرکت است، و تمام

منظومه شمسی پروانهوار به گرد او می چرخند.

در اینجا باز مفهوم تعبیرات آیات فوق که حرکت طولی و دورانی را به خورشید نسبت می داد، روشن نبود.

تا این که: باز علم به پیشرفت خود ادامه داد، و در این اواخر چند نوع حرکت برای خورشید ثابت شد:

حرکت وضعی آن به دور خودش.

حرکت طولی آن، همراه منظومه شمسی به سوی نقطه مشخصی از آسمان.

حرکت دورانی آن، همراه مجموعه کهکشانی که جزئی از آن است.

و به این ترتیب، یک معجزه دیگر علمی قرآن، به ثبوت رسید.

برای روشن تر شدن این مسأله، قسمتی از بحثی را که در یکی از «دائرة المعارفها» پیرامون حرکت خورشید آمده است، در اینجا می آوریم:

خورشید دارای حرکات «ظاهری» (حرکت یومی و حرکت سالیانه) و حرکات «واقعی» است.

خورشید، در حرکت یومی و حرکت ظاهریِ کره آسمان شرکت دارد، در نیم کره ما از مشرق طلوع می کند، در طرف جنوب از نصف النهار محل می گذرد و در مغرب غروب می کند، عبور آن از نصف النهار، ظهر حقیقی را مشخص می سازد.

خورشید، حرکت (ظاهری) سالیانه ای به دور زمین نیز دارد که هر «روز» آن را قریب یک درجه از مغرب به طرف مشرق می برد، در این حرکت، خورشید سالی یک بار از مقابل برج ها می گذرد، مدار این حرکت، در صفحه «دائرة البروج» واقع است، این حرکت، در تاریخ نجوم اهمیت فراوان داشته است، «اعتدالین»، «انقلاب» و «میل کلی» مربوط به آن، و سال شمسی مبتنی بر آن است.

www.makarem.ir

علاوه بر این حرکات ظاهری، حرکت دورانی کهکشان، خورشید را با سرعت حدود یک میلیون و یکصد و سی هزار کیلومتر در ساعت! در فضا می گرداند، اما در داخل کهکشان هم، خورشید ثابت نیست، بلکه، با سرعتی قریب هفتاد و دو هزار و چهارصد کیلومتر در ساعت! به جانب صورت فلکی «جاثِی عَلی رُکْبَتَیْهِ»(۱) حرکت می کند.

و این که: ما از این حرکت سریع خورشید در فضا بی خبریم، به سبب دوری اجرام فلکی است که مأخذ تشخیص این حرکت وضعی خاص، نیز هست.

دوره حرکت وضعی خورشید، در استوای آن، حدود بیست و پنج شبانه روز می باشد.(۲)-(۳)

* * *

۲ ـ تعبیر به «تدرک» و «سابق»:

تعبیرات قرآن، به اندازه ای حساب شده است که ریزه کاری ها و دقت های آن قابل احصا نیست، در آیات فوق، هنگامی که سخن از حرکت ظاهری ماه و خورشید در مسیر ماهانه و سالیانه در میان است، می گوید: «برای خورشید سزاوار نیست که به پای ماه برسد (لاَ الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ) چرا که ماه مسیر خود را در یک ماه طی می کند، و خورشید در یک سال، این تفاوت

---

۱ ـ «جاثِی عَلی رُکْبَتَیْهِ» مجموعه ای از ستارگان است که یک صورت فلکی را تشکیل می دهد، و شبیه کسی است که بر سر زانو نشسته و آماده برخاستن است; و این تعبیر از همین معنی گرفته شده است.

۲ ـ یعنی خورشید در بیست و پنج شبانه روز ما، یک بار به دور خود می گردد، این مسأله را دانشمندان از مطالعه روی «کلف ها» (لکه های سطحی) خورشید به دست آورده اند، زیرا دیده اند این «کلف ها» جا به جا می شوند و بعد از بیست و پنج روز کاملاً به جای خود باز می گردند.

۳ ـ نقل از دائرة المعارف «دهخدا»، ماده «خورشید»، جلد ۲۲.

www.makarem.ir

سرعت، به اندازه ای است که تعبیر می کند، این هرگز به پای او نمی رسد.
اما در مورد شب و روز، چون با هم فاصله چندانی ندارند، و دقیقاً پشت سر هم قرار گرفته اند، می گوید: «شب از روز پیشی نمی گیرد».
می بینیم این دو تعبیر در اینجا بسیار حساب شده است.

* * *

۳ ـ نظام نور و ظلمت در زندگی بشر

در آیات فوق، اشاره به دو موضوع که از مهمترین مسائل زندگی انسانهاست به عنوان دو آیت از آیات الهی شده است: موضوع تاریکی شب، و موضوع خورشید و نور آفتاب.
پیش از این گفته ایم: نور، لطیف ترین و پر برکت ترین موجودات جهان ماده است، نه تنها روشنائی و زندگی ما، که هر حرکت و جنبشی بستگی به نور آفتاب دارد، نزول قطرات باران، نمو گیاهان، شکفتن غنچه ها، رسیدن میوه ها، زمزمه جویبارها، رنگین شدن سفره انسانها از انواع مواد غذائی، حتی حرکت چرخهای عظیم کارخانه ها، و تولید برق و انواع محصولات صنعتی، بازگشت به این منبع بزرگ انرژی، یعنی نور آفتاب می کند.
خلاصه این که: تمام انرژیهای روی کره زمین (جز انرژی ناشی از شکستن هسته اتم ها) همه از نور آفتاب مدد، می گیرد که اگر او نبود، همه جا خاموش، بی روح، بی نور و بی حرکت و مرده بود.
تاریکی شب، با این که: بوی مرگ و فنا می دهد، از نظر تعدیل نور آفتاب، و تأثیر عمیق آن در آرامش جسم و جان، و جلوگیری از خطرات تابش یک نواخت نور خورشید نیز، یک امر حیاتی برای انسانها محسوب می شود، که اگر تناوب شب و روز نبود، حرارت در کره زمین آن چنان بالا می رفت که: همه چیز را آتش

www.makarem.ir

می زد، چنان که در کره ماه که شبها و روزهای طولانی دارد (هر کدام به اندازه پانزده شبانه روز کره زمین است) روزهایش گرمائی کشنده، و شبهایش سرمائی نابودکننده دارد.

بنابراین، هر یک از این دو (نور و ظلمت) آیتی است عظیم از آیات الهی.

از این گذشته، نظم بسیار دقیقی که بر این دو حاکم است به وجود آورنده تاریخ منظم زندگی انسانهاست، تاریخی که اگر نبود، روابط اجتماعی به هم می ریخت، و زندگی برای انسان بسیار مشکل می شد، از این نظر نیز این دو از آیات الهی هستند.

جالب این که: قرآن در این آیات، می گوید: «شب از روز پیشی نمی گیرد» این تعبیر نشان می دهد: روز، قبل از شب آفریده شده، و شب به دنبال آن است درست است که اگر کسی از بیرون، به کره زمین نگاه کند، این دو را مانند دو موجود سیاه و سفید می بیند، که مرتباً بر گرد کره زمین می چرخند، و در این حرکت دایره مانند، قبل و بعدی تصور نمی شود.

اما اگر توجه کنیم که: این کره زمین ما نخست جزء آفتاب بوده، و در آن روز، همه جا روز بود و شبی وجود نداشت، اما به محض این که: از آن جدا و دور شد، و سایه مخروطی شکل آن، در جهت مخالف نور آفتاب افتاد، شب پدید آمد، شبی که به دنبال روز، در حرکت است، دقت و ظرافت این تعبیر روشن می شود.

و همان گونه که گفتیم، نه تنها خورشید و ماه در این فضای بی کران شناورند که شب و روز هم در این فضا بر گرد کره زمین شنا می کنند، و هر یک برای خود مدار و مسیر دورانی دارند.

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت(علیهم السلام) نقل شده، نیز به این معنی

www.makarem.ir

تصریح شده است که خداوند روز را قبل از شب آفرید.

در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: خُلِقَ النَّهارُ قَبْلَ اللَّیْلِ: «روز قبل از شب آفریده شده».(۱)

و در روایت دیگری از امام «علی بن موسی الرضا»(علیهما السلام) آمده است : «فَالنَّهارُ خُلِقَ قَبْلَ اللَّیْلِ» سپس امام(علیه السلام) به آیه «لاَ الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لاَ اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ» در این زمینه استدلال فرمود.(۲)

همین معنی از امام باقر(علیه السلام) نیز به صورت زیر نقل شده است: إِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الشَّمْسَ قَبْلَ الْقَمَرِ وَ خَلَقَ النُّورَ قَبْلَ الظُّلْمَةِ: «خداوند بزرگ خورشید را قبل از ماه، و نور را قبل از ظلمت آفرید».(۳)

* * *

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ۳۸۷.

۲ ـ «احتجاج طبرسی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ۳۸۷.

۳ ـ «روضه کافی»، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ٤، صفحه ۳۸۷.

٤١ وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ
٤٢ وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما يَرْكَبُونَ
٤٣ وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَرِيخَ لَهُمْ وَ لا هُمْ يُنْقَذُونَ
٤٤ إِلاّ رَحْمَةً مِنّا وَ مَتاعاً إِلى حِين

ترجمه:

٤١ ـ نشانه ای (دیگر از عظمت پروردگار) برای آنان این است که ما فرزندانشان را در کشتیهائی پر (از وسائل و بارها) حمل کردیم.

٤٢ ـ و برای آنها مرکبهای دیگری همانند آن آفریدیم.

٤٣ ـ و اگر بخواهیم غرقشان می کنیم به طوری که نه فریادرسی داشته باشند، و نه نجات داده شوند!

٤٤ ـ مگر این که رحمت ما (شامل آنان شود)، و تا زمان معینی از این زندگی بهره گیرند.

تفسیر:

حرکت کشتیها در دریاها نیز آیتی است

گر چه بعضی از مفسران مانند «قرطبی» نخستین آیه مورد بحث را از پیچیده ترین آیات این سوره، شمرده، ولی دقت در این آیات و پیوندشان با آیات قبل نشان می دهد، پیچیدگی خاصی در تفسیر این آیات نیست; زیرا در آیات پیشین سخن از نشانه های پروردگار، در آفرینش آفتاب و ماه و شب و روز، و

www.makarem.ir

همچنین زمین و برکات زمین بود، و در آیات مورد بحث، سخن از دریاها و بخشی از نعمتها و مواهب دریا یعنی حرکت کشتیهای تجاری و مسافربری بر صحنه آنها می باشد.

به علاوه، حرکت این کشتیها در دل اقیانوسها بی شباهت به حرکت کواکب آسمان در اقیانوس فضا نیست.

لذا نخست، می فرماید: «این نیز برای آنها آیت و نشانه ای است از عظمت پروردگار که ما فرزندانشان را در کشتیهائی که مملو از وسائل زندگی است حمل کردیم» (وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ).

ضمیر «لَهُمْ» نه تنها به مشرکان «مکّه»، بلکه به همه عباد و بندگان خدا، باز می گردد، که در آیات گذشته از آنها سخن در میان بود.

«ذُرِیّه» چنان که «راغب» در «مفردات» آورده: در اصل، به معنی فرزندان کوچک است هر چند، گاهی در تعبیرات متعارف، به همه فرزندان، اعم از کوچک و بزرگ، اطلاق می شود، این کلمه، هم به معنی مفرد استعمال می شود، و هم معنی جمع.

و این که: می گوید: ما فرزندان آنها (یا فرزندان کوچک آنها را) بر این کشتیها حمل کردیم بی آن که از خودشان سخنی بگوید، شاید به این مناسبت است که فرزندان، نیاز بیشتری به این مرکب راهوار، دارند; چرا که بزرگترها برای پیاده روی، و پیمودن سواحل دریاها آماده ترند.

از این گذشته، این تعبیر، برای تحریک عواطف آنها مناسبتر می باشد.

تعبیر به «مَشْحُون» (پر) اشاره به این است که: نه تنها خودشان بر کشتی سوار می شوند، بلکه مال التجاره و وسائل مورد نیاز آنها، نیز با آن حمل و نقل می گردد.

و این که: بعضی «فُلک» را در آیه فوق، به خصوصِ کشتی «نوح» تفسیر

کرده اند و «ذُرِیّه» را به معنی آباء و پدران (از ماده «ذرأ» به معنی آفرینش)، تفسیر بعیدی به نظر می رسد، مگر این که: منظور بیان یک مصداق روشن بوده باشد.

به هر حال، حرکت کشتیها که بزرگترین و مهمترین وسیله حمل و نقل بشر می باشد، و کاری که از آنها ساخته است هزاران برابر مرکبهای دیگر است، نتیجه خواص ویژه آب، و وزن مخصوص اجسامی که کشتی از آن ساخته شده، و خاصیت بادها (در کشتیهای بادبانی) و نیروی بخار (در کشتیهای موتوری) و انرژی اتمی (در کشتیهائی که با نیروی اتم کار می کند) می باشد.

و همه اینها قوا و نیروهائی است که خدا مسخر انسان ساخته، و هر یک از آنها، و نیز مجموعه آنها آیتی از آیات الهی است.

* * *

و برای این که: توهم نشود: تنها مرکب خداداد کشتی هاست، در آیه بعد می افزاید: «و ما برای آنها مرکبهای دیگری مانند آن آفریدیم» (وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما یَرْکَبُونَ).

مرکبهائی که در خشکی، یا در هوا و فضا راه می رود، و انسانها و وسائل آنها را بر دوش خود حمل می کند.

گر چه بعضی، این آیه را تفسیر به خصوص «شتر» کرده اند که «کشتی صحرا» نام گرفته، و بعضی، به همه چهار پایان، و بعضی، به هواپیماها و سفینه های فضائی که در عصر ما اختراع شده (و تعبیر به «خَلَقْنا» در مورد آنها از این نظر است که مواد و وسائل آن قبلاً آفریده شده است).

ولی، اطلاق آیه، مفهوم وسیعی را ترسیم می کند، که همه اینها و غیر اینها را فرا می گیرد.

البته در بعضی، از آیات قرآن کراراً «انعام» (چهار پایان) در کنار «فلک»

www.makarem.ir

(کشتی ها) قرار گرفته است، مانند: وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْفُلْکِ وَ الأَنْعامِ ما تَرْکَبُونَ: «از کشتی ها و چهار پایان موجوداتی آفرید که بر آنها سوار می شوید»(۱) و نیز در آیه ۸۰ سوره «مؤمن» می خوانیم: وَ عَلَیْها وَ عَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ: «بر چهار پایان و کشتی ها حمل (سوار) می شوید».

ولی، این آیات نیز منافاتی با عمومیت مفهوم آیه مورد بحث ندارد.

* * *

آیه بعد، برای روشنتر ساختن این نعمت بزرگ، حالتی را که از دگرگون شدن این نعمت به وجود می آید، بیان می کند می گوید: «اگر بخواهیم آنها را غرق می کنیم، آن چنان که نه فریادرسی داشته باشند، و نه کسی که آنها را از دریا بگیرد» (وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَرِیخَ لَهُمْ وَ لا هُمْ یُنْقَذُونَ).

به یک موج عظیم، فرمان می دهیم کشتی آنها را واژگون کند!

یا به یک گرداب، مأموریت می دهیم آنها را در کام خود فرو بلعد!

یا به یک طوفان، دستور می دهیم آنها را مانند یک پر کاه بردارد، و در وسط امواج پرتاب کند!

و اگر بخواهیم، خاصیت آب و کشتی و نظم وزش باد، و آرامش دریا را بر هم می زنیم، تا همه چیز آنها به هم ریزد، این مائیم که: این نظام را تداوم می بخشیم، تا آنها بهره گیرند، و اگر گهگاه، حوادثی از این قبیل می فرستیم برای این است که با توجه به آن، اهمیت نعمتی را که در آن غرقند، بدانند.

«صَرِیخ» از ماده «صراخ» به معنی فریادرس است.

و «یُنْقَذُون» از ماده «انقاذ» به معنی بر گرفتن و نجات دادن است.

* * *

---

۱ ـ زخرف، آیه ۱۲.

www.makarem.ir

و سرانجام، در آخرین آیه مورد بحث، برای تکمیل این سخن می افزاید: «مگر باز هم رحمت ما شامل حال آنها شود، و تا زمان معینی که پایان زندگی آنهاست از این زندگی بهره گیرند» (إِلاّ رَحْمَةً مِنّا وَ مَتاعاً إِلی حِین).

آری، با هیچ وسیله ای آنها نمی توانند، نجات یابند جز این که: نسیم رحمت ما بوزد، و لطف ما به یاری آنها بشتابد.

«حِین» به معنی وقت، در آیه فوق، اشاره به پایان زندگی انسان و اجل او است، و بعضی، آن را به پایان جهان تفسیر کرده اند.

آری، آنها که بر کشتی سوار شده اند (اعم از کشتیهای بادبانی کوچک قدیم و یا کشتیهای کوه پیکر اقیانوس پیمای امروز) به خوبی عمق تعبیر این آیه را درک کرده اند، که عظیمترین کشتیهای جهان در برابر امواج عظیم دریا و طوفانهای هولناک اقیانوسها همچون یک پر کاه است، و اگر رحمت الهی شامل حال انسانها نباشد، نجات آنها ممکن نیست.

او می خواهد، در این باریکه ای که در میان مرگ و زندگی است، قدرت عظیم خود را به انسانها نشان دهد، شاید، گم گشتگان راه به خود آیند، و از این طریق راهی به سوی او بگشایند.

* * *

www.makarem.ir

٤٥ وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ ما خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
٤٦ وَ ما تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آياتِ رَبِّهِمْ إِلاَّ كانُوا عَنْها مُعْرِضِينَ
٤٧ وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشاءُ اللّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ

ترجمه:

٤٥ ـ و هر گاه به آنها گفته شود: «از آنچه پیش رو و پشت سر شماست =]از عذابهای الهی[بترسید تا مشمول رحمت الهی شوید»! (اعتنا نمی کنند).

٤٦ ـ و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنها نمی آید مگر این که از آن روی گردان می شوند.

٤٧ ـ و هنگامی که به آنان گفته شود: «از آنچه خدا به شما روزی کرده انفاق کنید»، کافران به مؤمنان می گویند: «آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست او را اطعام می کرد؟! (پس خدا خواسته است او گرسنه باشد)، شما فقط در گمراهی آشکارید»!

تفسیر:

تمام آیات الهی را نادیده می گیرند

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از بحثهای مهمی از آیات پروردگار در پهنه جهان هستی بود، در آیات مورد بحث، عکس العمل کفار لجوج را در برابر آیات الهی، و همچنین دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و انذار به عذاب پروردگار را بیان می کند.

در نخستین آیه می فرماید: «هنگامی که به آنها گفته می شود از آنچه پیش رو و پشت سر شماست، از عذابهای الهی بپرهیزید، تا مشمول رحمت الهی شوید»

www.makarem.ir

(اعراض می کنند، و روی گردان می شوند) (وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّقُوا ما بَیْنَ أَیْدِیکُمْ وَ ما خَلْفَکُمْ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ).(۱)

در این که: منظور از «ما بَیْنَ أَیْدِیکُمْ» (آنچه پیش روی شماست) «وَ ما خَلْفَکُمْ» (آنچه پشت سر شما قرار دارد) چیست؟ مفسران، تفسیرهای بسیاری گفته اند:

از جمله این که: منظور از «ما بَیْنَ أَیْدِیکُمْ» مجازاتهای دنیاست که نمونه ای از آن در آیات قبل ذکر شده، و منظور از «ما خَلْفَکُمْ» مجازاتهای آخرت است که در پشت سر دارند، و تعبیر به «پشت سر» به خاطر آنست که هنوز نیامده، گوئی پشت سر انسان در حرکت است، و سرانجام روزی به او می رسد، و دامانش را می گیرد، و منظور از پرهیز کردن از این مجازاتها، این است که: عوامل آن را ایجاد نکند، و به تعبیر دیگر، کاری نکند که: مستوجب این عقوبات گردد.

شاهد سخن این که: تعبیر به «اتَّقُوا» در آیات قرآن، یا در مورد خداوند به کار رفته، و یا در مورد روز قیامت و مجازات الهی، که در حقیقت هر دو به یک معنی باز می گردد، چرا که پرهیز از خداوند، پرهیز از مجازات اوست.

این خود دلیل بر آنست که در آیه مورد بحث، نیز منظور پرهیز از عذاب و مجازات الهی در این جهان و جهان دیگر است.

بعضی، آیه را به عکس این معنی تفسیر کرده اند: «ما بَیْنَ أَیْدِیکُمْ» را به عذاب آخرت و «ما خَلْفَکُمْ» را به عذاب دنیا; چرا که آخرت در پیش روی ما قرار دارد (این تفسیر تفاوت چندانی از نظر نتیجه با تفسیر اول ندارد).

ولی بعضی گفته اند: منظور از «پیش رو» گناهانی است که قبلاً انجام شده که

---

۱ ـ «وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ...» جمله شرطیه است و جزاء آن محذوف می باشد که از آیه بعد استفاده می شود، و در تقدیر چنین بوده: «وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّقُوا... أَعْرَضُوا عَنْهُ».

www.makarem.ir

پرهیز از آن به معنی توبه و جبران است، و منظور از «پشت سر» گناهانی است که بعداً انجام می شود.

بعضی دیگر معتقدند: منظور از «پیش رو» گناهان آشکار و «پشت سر» به معنی گناهان پنهان است.

بعضی دیگر: «ما بَیْنَ أَیْدِیکُمْ» را اشاره به انواع عذاب دنیا، و «ما خَلْفَکُمْ» را اشاره به مرگ می دانند (در حالی که مرگ چیزی نیست که قابل پرهیز کردن باشد).

بعضی مانند: نویسنده «فی ظلال» این دو تعبیر را کنایه از احاطه موجبات غضب و عذاب الهی دانسته که کافران را از هر سو فرا گرفته است.

«آلوسی» در «روح المعانی» و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر»، هر کدام احتمالات متعددی داده اند که، قسمتی از آن گفته شد، و «علامه طباطبائی» در «المیزان» «ما بَیْنَ أَیْدِیکُمْ» را اشاره به شرک و معاصی در دنیا می داند، و «ما خَلْفَکُمْ» را اشاره به عذاب در آخرت.(۱)

در حالی که، ظاهر آیه، این است که: این هر دو از یک جنس می باشند تنها تفاوت زمانی دارند، نه این که: یکی اشاره به شرک و گناه و دیگری اشاره به مجازات آن باشد.

به هر حال، بهترین تفسیر، برای این جمله همانست که در آغاز گفته شد، و آیات مختلف قرآن، نیز گواه بر آن است، و آن این که: منظور از «ما بَیْنَ أَیْدِیکُمْ» مجازاتهای دنیاست و «ما خَلْفَکُمْ» مجازاتهای آخرت.

* * *

در آیه بعد، بار دیگر روی همین معنی تأکید می کند، و لجاجت و پافشاری این کوردلان را در نادیده گرفتن آیات الهی، و تعلیمات پیامبران مشخص ساخته،

---

۱ ـ «المیزان»، جلد ۱۷، صفحه ۹٦، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

می فرماید: «هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان، برای آنها نمی آید مگر این که: از آن روی گردان می شوند» (وَ ما تَأْتِیهِمْ مِنْ آیَةٍ مِنْ آیاتِ رَبِّهِمْ إِلاّ کانُوا عَنْها مُعْرِضِینَ).

نه بیان آیات انفسی در آنها مؤثر است، و نه شرح آیات آفاقی، نه تهدید و انذار، و نه بشارت و نوید به رحمت الهی، نه منطق عقل و خرد را می پذیرند و نه فرمان عواطف و فطرت را، آنها به کورانی می مانند که نزدیکترین اشیاء اطراف خود را مشاهده نمی کنند، و حتی نور آفتاب را از ظلمت و تاریکی شب فرق نمی نهند!

* * *

سپس، قرآن روی یکی از موارد مهم لجاجت و اعراض آنها انگشت گذارده می گوید: «هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا به شما روزی کرده است در راه او انفاق کنید، کافران به مؤمنان می گویند: آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست او را سیر می کرد؟ شما تنها در گمراهی آشکارید»! (وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ یَشاءُ اللّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فِی ضَلال مُبِین).

این، همان منطق بسیار عوامانه ای است که، در هر عصر و زمان از ناحیه افراد خود خواه و بخیل، مطرح می شود که می گویند: اگر فلانی فقیر است، لابد کاری کرده که خدا می خواهد فقیر بماند، و اگر ما غنی هستیم لابد عملی انجام داده ایم که مشمول لطف خدا شده ایم، بنابراین، نه فقر آنها و نه غنای ما هیچ کدام بی حکمت نیست!!

غافل از این که: جهان، میدان آزمایش و امتحان است، خداوند یکی را با تنگدستی آزمایش می کند، و دیگری را با غنا و ثروت، و گاه یک انسان را در دو

زمان، با این دو در بوته امتحان قرار می دهد که آیا، به هنگام فقر، امانت و مناعت طبع و مراتب شکرگزاری را به جا می آورد؟ یا همه را زیر پا می گذارد؟

و به هنگام غنا از آنچه در اختیار دارد در راه او انفاق می کند، یا نه؟

گر چه بعضی، آیه فوق را بر گروه خاصی، مانند یهود یا مشرکان عرب و یا جمعی از ملحدین و منکران آئین های انبیاء، تطبیق کرده اند، ولی ظاهر این است که: آیه مفهوم عامی دارد که در هر عصر و زمانی مصداق هائی برای آن می توان یافت، هر چند مصداق آن، در عصر نزول آیه، افرادی از یهود یا مشرکان بوده اند، این یک بهانه عمومی، در طول اعصار و قرون بوده و هست، که می گویند:

اگر رازق خداوند است، پس چرا شما از ما می خواهید: افراد فقیر را روزی دهیم؟ و اگر خدا خواسته است آنها محروم بمانند، پس چرا ما کسی را بهره مند سازیم که خدا محرومشان ساخته؟

بی خبر از این که: گاه نظام تکوین چیزی ایجاب می کند، و نظام تشریع چیز دیگر!

نظام تکوین، چنین ایجاب کرده که خداوند زمین را با تمام مواهبش، در اختیار بشر قرار دهد، و آنها را در اعمال خود، برای طی کردن مسیر تکامل آزاد بگذارد، و در عین حال غرائزی در او آفریده که، هر کدام او را به سوئی سوق می دهد.

و نظام تشریع، چنین ایجاب کرده که: قوانینی برای کنترل غرائز، تهذیب نفوس، و تربیت انسانها از طریق ایثار و فداکاری و گذشت و انفاق، قرار دهد، و انسان را که استعداد رسیدن به مقام خلیفهٔ اللّهی دارد از این طریق به آن مقام منیع برساند، از طریق زکات، تطهیر نفوس کند، و از طریق انفاق، بخل را از دلها بزداید، و فاصله طبقاتی را که منشأ هزاران فساد در زندگی بشر است از بین

www.makarem.ir

ببرد.

این، درست به آن می ماند که: افرادی بگویند: چه ضرورتی دارد که ما درس بخوانیم و یا دیگری را درس بدهیم؟ اگر خدا می خواست، به همه ما علم می داد، تا هیچ کس نیاز به فرا گرفتن علم نداشته باشد، آیا هیچ عاقلی این منطق را می پذیرد؟.(۱)

جمله «قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا» که تکیه، روی عنوان کفر آنها کرده، با این که: ممکن بود، به جای آن، تنها از ضمیر استفاده شود، اشاره به این است که: این منطق های خرافی و بهانه جوئی ها از «کفر» سرچشمه می گیرد!.

و تعبیر: أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ: «انفاق کنید از آنچه خداوند به شما روزی داده»، اشاره به این است که: در حقیقت مالک اصلی خداست هر چند این امانت چند روزی به دست ما و شما سپرده شده است، و چقدر بخیل اند کسانی که حاضر نیستند، حتی مال کسی را به دیگری به فرمان او بدهند؟!

در تفسیر جمله: إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فِی ضَلال مُبِین: «شما در گمراهی آشکاری هستید» سه احتمال وجود دارد:

نخست این که: دنباله گفتار کفار نسبت به مؤمنان است.

دیگر این که: خطاب خدا نسبت به کفار می باشد.

سوم، سخن مؤمنان در برابر کافران است.

---

۱ ـ جمعی از مفسران، این احتمال را نیز داده اند که: عرب در آن زمان به مهمان دوستی معروف بود، و از انفاق خودداری نمی کرد، هدف کافران این بود که مؤمنان را استهزاء کنند، چرا که آنها همه چیز را به مشیت خدا نسبت می دادند، آنها نیز به عنوان استهزاء گفتند: اگر خدا می خواست فقیران را بی نیاز می ساخت، نیازی به انفاق های ما نیست، ولی تفسیری که در بالا ذکر کردیم مناسبتر به نظر می رسد (به تفسیر تبیان و قرطبی و روح المعانی، ذیل آیات مورد بحث مراجعه شود).

www.makarem.ir

ولی، تفسیر اول، از همه مناسبتر است چرا که ارتباط و اتصال با کلمات کفار دارد در حقیقت آنها می خواستند در برابر مؤمنان، مقابله به مثل کنند و آنان را به «ضلال مبین» نسبت دهند!

* * *

www.makarem.ir

٤٨ وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ
٤٩ ما يَنْظُرُونَ إِلاّ صَيْحَةً واحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ
٥٠ فَلا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لا إِلى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ
٥١ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الأَجْداثِ إِلى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ
٥٢ قالُوا يا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ
٥٣ إِنْ كانَتْ إِلاّ صَيْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ

ترجمه:

٤٨ ـ آنها می گویند: «اگر راست می گوئید، این وعده (قیامت) کی خواهد بود»؟!

٤٩ ـ (اما) جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم (آسمانی) آنها را فرا گیرد، در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند.

٥٠ ـ (چنان غافلگیر می شوند که حتی) نمی توانند وصیتی کنند یا به سوی خانواده خود بازگردند!

٥١ ـ (بار دیگر) در «صور» دمیده می شود، ناگهان آنها از قبرها، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می روند!

٥٢ ـ می گویند: «ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! (آری) این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان (او) راست گفتند»!

٥٣ ـ صیحه واحدی بیش نیست، (فریادی عظیم برمی خیزد) ناگهان همگی نزد ما احضار می شوند!

www.makarem.ir

تفسیر:

صیحه های رستاخیز!

به دنبال ذکر منطق سست و بهانه جویانه کفار در مورد انفاقها که در آیات قبل گذشت، در آیات مورد بحث، سخن را از استهزاء آنها نسبت به قیام قیامت شروع می کند، و منطق پوسیده آنها را در مورد انکار معاد با جواب قاطع در هم می کوبد.

به علاوه، بحث هائی را که در طی آیات پیشین، در زمینه توحید بیان شد با بحث های معاد، تکمیل می نماید.

نخست می فرماید: «آنها می گویند: اگر راست می گوئید، این وعده ای را که شما می دهید کی خواهد آمد»؟! (وَ یَقُولُونَ مَتی هذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ).

این که: شما نمی توانید تاریخی برای قیامِ قیامت تعیین کنید، دلیل بر این است که، در گفتار خود صادق نیستید!

* * *

آیه بعد، به این سؤال توأم با سخریه، یک پاسخ محکم و جدی داده می گوید: قیام قیامت و پایان این جهان برای خدا، مسأله پیچیده، و کار مشکلی نیست: «آنها جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم آسمانی فرا رسد و آنان را ناگهانی فرو گیرد، در حالی که مشغول جنگ و جدال در مورد دنیای خویش هستند»! (ما یَنْظُرُونَ إِلاّ صَیْحَةً واحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ یَخِصِّمُونَ).

همین یک فریاد عظیم آسمانی، کافی است که همه را در یک لحظه کوتاه، هر کدام در همان مکان، و همان حالتی که هستند، قبض روح کند، و زندگی پر غوغای مادی آنها، که معرکه دعواها و میدان جنگ دائمی آنان است، جای خود را به دنیائی خاموش و خالی از هر سر و صدا بدهد.

در روایات اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) آمده است: «این صیحه

www.makarem.ir

آسمانی آن چنان غافلگیرانه است که دو نفر در حالی که پارچه ای را گشوده اند، و مشغول معامله اند، پیش از آن که آن را برچینند، و بپیچند، جهان پایان می یابد!

و کسانی هستند که، در آن لحظه، لقمه غذا از ظرف برداشته اما پیش از آن که به دهان آنها برسد، صیحه آسمانی فرا می رسد، و جهان پایان می یابد.

کسانی هستند که مشغول تعمیر و گل اندود حوضند، تا چهار پایان را سیراب کنند، پیش از آن که چهار پایان سیراب شوند، قیامت بر پا می شود»! (تَقُومُ السّاعَةُ وَ الرَّجُلانِ قَدْ نَشَرا ثَوْبَهُما يَتَبايَعانِهِ فَما يَطْوِيانِهِ حَتّى تَقُومَ!، وَ الرَّجُلُ يَرْفَعُ أُكْلَتَهُ إِلى فِيْهِ فَما تَصِلُ إِلى فِيهِ حَتّى تَقُومَ!، وَ الرَّجُلُ يَلِيْطُ حَوضَهُ لِيَسْقِيَ ماشِيَتَهُ فَما يَسْقِيها حَتّى تَقُومَ!).(١)

جمله «ما يَنْظُرُون» در اینجا به معنی «انتظار نمی کشند» آمده است، زیرا ماده «نظر» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید، به معنی گردش فکر یا اندیشه، برای مشاهده یا ادراک چیزی است، و گاه به معنی تأمل و جستجوگری، و نیز به معنی معرفت حاصل از جستجوگری، آمده است.

«صَيْحَه» در اصل به معنی «شکافتن چوب یا لباس و برخاستن صدا» از آن است ، سپس در هر صدای بلند، و فریاد مانند، به کار رفته، گاه به معنی طول قامت نیز آمده، مثلاً گفته می شود: بِأَرْضِ فُلان شَجَرٌ قَدْ صاحَ!: «در فلان زمین درختی است که فریاد می کشد» یعنی آن چنان طولانی شده، که گوئی فریاد می زند و مردم را به سوی خود می خواند.

«يَخِصِّمُونَ» از ماده «خصومت» به معنی نزاع و جنگ است.

اما در چه چیز آنها جدال می کنند؟ در آیه، ذکر نشده است، ولی، پیداست:

---

١ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث ـ همین روایت با تفاوت مختصری در تفسیرهای دیگر مانند تفسیر «قرطبی»، «روح المعانی» و غیر آن آمده است.

www.makarem.ir

منظور، جدال در امر دنیا، و امور زندگی مادی است.
ولی بعضی آن را به معنی جدال در امر «معاد» گرفته اند، در حالی که معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، هر چند اراده معنی جامعی که شامل هر دو شود، و هر گونه جدال و مخاصمه را در بر گیرد نیز بعید نیست.
قابل توجه این که: ضمیرهای متعدد موجود در آیه، همه، به مشرکان «مکّه» بر می گردد که در امر معاد تردید داشتند، و از روی استهزاء می گفتند: قیامت کی بر پا خواهد شد؟
ولی، مسلم است منظور: شخص آنها نیست، بلکه نوع آنهاست (نوع انسانهای غافل و بی خبر از امر معاد) زیرا آنها مردند، و این صیحه آسمانی را هرگز ندیدند (دقت کنید).
به هر حال، قرآن با این تعبیر کوتاه و قاطع به آنها هشدار می دهد که:
اولاً ـ قیامت به طور ناگهانی و غافلگیرانه بر پا می شود.
و ثانیاً ـ موضوع پیچیده ای نیست که آنها در امکانش به بحث و مخاصمه برخیزند، با یک صیحه، همه چیز پایان می گیرد و دنیا به آخر می رسد.

* * *

لذا در آیه بعد، می گوید: این مسأله به قدری سریع و برق آسا و غافلگیرانه است که «حتی توانائی بر وصیت و سفارش نخواهند داشت، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و منزلهای خود را پیدا نمی کنند»! (فَلا یَسْتَطِیعُونَ تَوْصِیَةً وَ لا إِلی أَهْلِهِمْ یَرْجِعُونَ).

معمولاً هنگامی که حادثه ای برای انسان روی می دهد و انسان احساس می کند، پایان عمرش نزدیک شده، سعی می کند، هر جا هست خود را به منزل و ماوای خویش برساند، و در میان همسر و فرزندانش قرار گیرد، سپس کارهای

www.makarem.ir

نیمه تمام و سرنوشت بازماندگان خود را از طریق وصیت، بر عهده این و آن بگذارد و سفارش آنها را به دیگران بکند.

اما مگر صیحه پایان دنیا، به کسی مجال می دهد؟

و یا به فرض این که: مجالی باشد، مگر کسی زنده می ماند که توصیه های انسان را بشنود؟ و یا فی المثل زن و فرزند، بر بالین همسر و پدر بنشینند، و سر او را در آغوش گیرند، تا به آرامش جان دهند؟ هیچ یک از این امور، امکان پذیر نیست!

و این که: می بینیم «توصیه» به صورت نکره آمده، اشاره به این است که: حتی مجال یک توصیه و سفارش کوچک را نیز پیدا نمی کنند.

* * *

پس از آن، به مرحله دیگر، که مرحله حیات بعد از مرگ است اشاره کرده، می گوید: «بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همه آنها از قبرها بیرون آمده، شتابان به سوی دادگاه پروردگارشان رهسپار می شوند» (وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الأَجْداثِ إِلی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ).

خاکها و استخوانهای پوسیده به فرمان پروردگار، لباس حیات در تن می پوشند، و از قبر سر بر می آورند، و برای محاکمه و حساب در آن دادگاه عجیب حاضر می گردند، همان گونه که با یک «صیحه» همگی مردند، با یک «نفخه» (دمیدن در صور) جان می گیرند و زنده می شوند.

نه مرگ آنها برای خدا مشکلی دارد، و نه احیای آنها، درست همانند شیپوری که برای جمع شدن و آماده باش لشکر زده می شود، و در یک لحظه، همه از خواب برمی خیزند، و از خیمه ها بیرون می دوند، و در صف حاضر می شوند، زنده کردن مردگان نیز برای خدا همین گونه، ساده و سریع است!

«أجْداث» جمع «جدث» (بر وزن قفس) به معنی «قبر» است، این تعبیر نشان می دهد که: معاد، علاوه بر جنبه روحانی، جنبه جسمانی نیز دارد، و از همان مواد قبلی، جسم جدید ساخته، و پرداخته می شود.

تعبیر به «نُفِخَ» (دمیده شد)، به صورت فعل ماضی به خاطر آن است که: عرب معمولاً مسائل مسلم آینده را به صورت فعل ماضی بیان می کند، اشاره به این که: هیچ گونه شک و تردیدی در آن راه ندارد، گوئی قبلاً رخ داده است.

«یَنْسِلُون» از ماده «نسل» (بر وزن فصل) به معنی راه رفتن سریع است، «راغب» در «مفردات» می گوید: این کلمه در اصل، به معنی جدا شدن از چیزی است، و این که: به فرزندان انسان «نسل» گفته می شود به خاطر آنست که از پدر و مادر جدا شده اند، (بنابراین، هنگامی که انسان با سرعت دور می شود و جدا می گردد این تعبیر در آن به کار می رود).

تعبیر به «ربِّهِم» (پروردگارشان) گویا اشاره به این است: «ربوبیت» و «مالکیت» و تربیت خداوند ایجاب می کند که، حساب و کتاب و معادی در کار باشد.

به هر حال، از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود: پایان این جهان و آغاز جهان دیگر، هر دو با یک جنبش انقلابی و ناگهانی صورت می گیرد، و از هر کدام از آنها به «نفخه صور» (دمیدن در شیپور) تعبیر شده است که شرح کامل آن به خواست خداوند در سوره «زمر» ذیل آیه ٦٨ خواهد آمد.

* * *

سپس، می افزاید: «در این هنگام، منکران رستاخیز و معاد می گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه مان برانگیخت»؟! (قالُوا یا وَیْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا).

www.makarem.ir

«این همان چیزی است که خداوند رحمن وعده داده است، و فرستادگان او راست گفتند»! (هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ).

آری، صحنه، آن چنان گویا و دهشت انگیز است که، انسان همه مسائل باطل و خرافی را به دست فراموشی می سپرد، و جز اعتراف صریح به واقعیتها راهی نمی یابد، قبرها را به خوابگاه تشبیه می کند، و رستاخیز را به بیدار شدن از خواب، همان گونه که در حدیث معروف نیز وارد شده است: کَما تَنامُونَ تَمُوتُونَ وَ کَماتَسْتَیْقِظُونَ تُبْعَثُونَ:

«همان گونه که می خوابید می میرید و همان گونه که از خواب برمی خیزید، زنده می شوید».

در اینجا نخست وحشت می کنند، و فریاد می کشند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از این خواب بیدار کرد؟ و از خوابگاهمان برانگیخت؟!

اما به زودی متوجه می شوند، و به یادشان می آید که: پیامبران راستین از سوی خدا در دنیا وعده امروز را به آنها داده اند، به خودشان پاسخ می گویند: این وعده خداوند رحمن است، خداوندی که رحمت عامش همگان را فرا گرفته و پیامبرانش راست گفتند، و از این روز ما را آگاه ساختند، اما افسوس! که ما همه را به باد سخریه و استهزاء گرفتیم.

بنابراین جمله «هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» دنباله کلام همان منکران رستاخیز است، ولی بعضی آن را سخن فرشتگان و یا مؤمنان دانسته اند که بر خلاف ظاهر آیه است، و هیچ ضرورتی برای آن نیست; چه این که: اعتراف منکران در آن روز، به حقایق مطلبی نیست که تنها در این آیه آمده باشد.

چنان که در سوره «انبیاء» آیه ۹۷ آمده است: وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذا هِیَ شاخِصَةٌ أَبْصارُ الَّذِینَ کَفَرُوا یا وَیْلَنا قَدْ کُنّا فِی غَفْلَةٍ مِنْ هذا بَلْ کُنّا ظالِمِینَ:

«وعده حق (قیامت) نزدیک می شود در آن هنگام، چشمهای کافران از شدت وحشت از حرکت باز می ماند، می گویند: ای وای بر ما! که از این امر در غفلت بودیم، بلکه ما ستمگر بودیم».

به هر حال، تعبیر به «مَرْقَد» که به معنی «خوابگاه» و «خواب» می آید.(۱)

بیانگر این واقعیت است که، آنها در عالم برزخ در حالتی شبیه به حالت خواب فرو می روند، و چنان که در ذیل آیه ۱۰۰ سوره «مؤمنون» گفته ایم: «برزخ» نسبت به اکثریت مردم، که در حالتی متوسط از ایمان و کفر قرار دارند، بی شباهت به حالت خواب نیست، در حالی که مؤمنان پیشرو، و کافران فوق العاده بدکار، در آنجا کاملاً هوشیارند، و متنعم به نعمتها، و یا گرفتار انواع عذابند.(۲)

بعضی نیز احتمال داده اند: هول و وحشت قیامت، به اندازه ای است که عذاب برزخی در مقابل آن، همانند خواب آرامی بیش نیست.

* * *

آن گاه، برای توضیح چگونگی سرعت وقوع این «نفخ صور» می فرماید: «آن، صیحه واحدی بیش نیست، فریادی عظیم برمی خیزد، و همگی نزد ما حاضر می شوند» (إِنْ كانَتْ إِلاّ صَيْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ).

بنابراین، برای احیای مردگان و برخاستن آنها از قبرها، و حضورشان در دادگاه عدل پروردگار، زمان زیادی وقت لازم نیست، همان گونه که برای مرگ انسانها زمان طولانی لازم نبود، صیحه اول، فریاد مرگ است، و صیحه دوم، فریاد زندگی و حیات و حضور در دادگاه عدل پروردگار!

---

۱ ـ در صورت اول «اسم مکان» و در صورت دوم «مصدر میمی» است.

۲ ـ درباره «برزخ» و چگونگی حال مردم در آنجا در جلد ١٤، صفحه ۳۲۱ به بعد سخن گفته ایم.

www.makarem.ir

تعبیر به «صَیْحَةً» (یک فریاد) و تأکید آن با «واحِدَةً» و سپس تعبیر به «إِذا» که در این گونه موارد وقوع ناگهانی چیزی را خبر می دهد، و تعبیر به «هُمْ جَمِیعٌ لَدَیْنا مُحْضَرُونَ» به صورت جمله اسمیه، همگی دلیل بر وقوع سریع این مقطع از رستاخیز است.

لحن قاطع این آیات، و آهنگ نافذ آنها چنان در قلب انسانها اثر می گذارد که گوئی این فریاد را با گوش جان، می شنوند که: ای انسانهای به خواب رفته! ای خاکهای پراکنده! و ای استخوانهای پوسیده! بپاخیزید، بپاخیزید، و برای حساب و جزا آماده شوید، و چه زیباست آیات قرآن و چه گویا انذارات آن؟!

* * *

www.makarem.ir

٥٤ فَالْيَوْمَ لاتُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لاتُجْزَوْنَ إِلاّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
٥٥ إِنَّ أَصْحابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُل فاكِهُونَ
٥٦ هُمْ وَ أَزْواجُهُمْ فِي ظِلال عَلَى الأَرائِكِ مُتَّكِؤُنَ
٥٧ لَهُمْ فِيها فاكِهَةٌ وَ لَهُمْ ما يَدَّعُونَ
٥٨ سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبّ رَحِيم

ترجمه:

٥٤ ـ (و به آنها گفته می شود:) امروز به هیچ کس ذرّه ای ستم نمی شود، و جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید!

٥٥ ـ بهشتیان، امروز به نعمتهای خدا مشغول و مسرورند.

٥٦ ـ آنها و همسرانشان در سایه ها (ی قصرها و درختان بهشتی) بر تختها تکیه زده اند!

٥٧ ـ برای آنها در بهشت میوه لذت بخشی است و هر چه بخواهند در اختیارشان خواهد بود!

٥٨ ـ بر آنها سلام است; این سخنی است از سوی پروردگاری مهربان!

تفسیر:

بهشتیان غرق در مواهب مادی و معنوی

در اینجا بحث پیرامون چگونگی حساب در محشر را سربسته گذارده و از آن می گذرد، و به تشریح سرانجام کار مؤمنان صالح، و کافران طالح، پرداخته،

www.makarem.ir

چنین می گوید: «امروز به هیچ کس ستم نمی شود» (فَالْیَوْمَ لاتُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً).
نه از پاداش کسی کاسته می شود، و نه کیفر کسی افزون می گردد، و حتی به قدر یک سر سوزن، کم و زیاد و بیدادگری و ظلم و ستم وجود ندارد.
پس از آن به بیانی می پردازد که: در حقیقت دلیل روشن و زنده ای برای عدم وجود ظلم در آن دادگاه بزرگ است، می فرماید: «شما جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید» (وَ لاتُجْزَوْنَ إِلاّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).
ظاهر این تعبیر، بدون آن که چیزی در تقدیر گرفته شود، این است که: جزای همه شما همان اعمال خودتان است، چه عدالتی از این بهتر و برتر؟!
به عبارت دیگر: اعمال نیک و بدی که در این عالم انجام می دهید در آنجا همراه شما خواهد بود، همان اعمال تجسم می یابد، و در تمام مواقف محشر و بعد از پایان حساب، همدم و همنشین شماست، آیا محصولِ اعمال کسی را به او تحویل دادن، بر خلاف عدالت است؟ و آیا نفس اعمال را تجسم بخشیدن، و قرین او ساختن، ظلم است؟
و از اینجا روشن می شود: اساساً «ظلم» در آن صحنه مفهوم ندارد، و اگر در اینجا در میان انسانها گاهی عدالت است و گاهی ظلم، به خاطر آنست که توانائی این را ندارند که اعمال هر کس را به خود او تحویل دهند.
جمعی از مفسران، چنین تصور کرده اند: جمله اخیر، مخصوص بدکاران و کفار است که، به قدر اعمالشان کیفر می بینند، و شامل مؤمنان نمی شود; چرا که خداوند بیش از اعمالشان به آنها پاداش می دهد.
ولی، با توجه به یک نکته این اشتباه بر طرف می گردد، و آن این که: در اینجا سخن از عدالت در پاداش و کیفر است و گرفتن جزای استحقاقی، این منافات ندارد که خداوند، برای مؤمنان از فضل و رحمتش هزاران هزار، بیفزاید که آن

www.makarem.ir

مسأله «تفضّل» است و این مسأله «استحقاق».

* * *

پس از آن به گوشه ای از پاداشهای مؤمنان پرداخته، و قبل از هر چیز روی مسأله آرامش خاطر انگشت گذارده، می گوید: «بهشتیان در آن روز چنان به نعمتهای خدا مشغولند که از هر اندیشه ناراحت کننده بر کنار می باشند» (إِنَّ أَصْحابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ).

«و در نهایتِ سرور و شادی به سر می برند» (فاكِهُونَ).

«شُغُل» (بر وزن شتر) و «شُغْل» (بر وزن قفل) هر دو به معنی حادثه و حالتی است که برای انسان روی می دهد، و او را به خود مشغول می دارد، خواه مسرت بخش باشد و یا غم انگیز!

اما از آنجا که بلافاصله پشت سر آن، کلمه «فاكِهُونَ» آورده شده، و این واژه جمع «فاکه» به معنی مسرور و خوشحال و خندان است، می تواند، اشاره به اموری باشد که از فرط شادی، انسان را چنان به خود مشغول می دارد که از امور نگرانی زا، به کلی غافل می سازد، به طوری غرق در سرور و نشاط خواهد شد، که غم و اندوهی بر او چیره نخواهد گشت، و حتی هول و وحشتی را که به هنگام قیام قیامت و حضور در دادگاه عدل الهی، به او دست داده، به فراموشی می سپارد، که اگر به راستی فراموش نشود، همواره سایه نگرانی و غم بر دل او سنگینی خواهد کرد.

بنابراین، یکی از آثار این اشتغال ذهن، فراموش کردن اهوال محشر است.(۱)

---

۱ ـ «راغب» در «مفردات» می گوید: «فاکهة» به معنی هر گونه میوه است، و «فکاهة» به سخنانی که انسان را مأنوس و مشغول می دارد گفته می شود، «ابن منظور» در «لسان العرب» می گوید: «فکاهة» به معنی مزاح و «فاکه» به انسان خوش مشرب و مزّاح گفته می شود.

به هر حال، بعد از نعمت آرامش خاطر، که خمیرمایه همه نعمتها، و شرط استفاده از همه مواهب است، به شرح نعمتهای دیگر پرداخته، چنین می گوید: «آنها و همسرانشان در سایه های لذت بخش، بر تختها، در خلوتگاه ها تکیه کرده اند» (هُمْ وَ أَزْواجُهُمْ فِی ظِلال عَلَی الأَرائِکِ مُتَّکِؤُنَ).(۱)

«أَزْواج» به معنی همسران بهشتی، و یا همسران با ایمانی است که در این دنیا داشتند و این که: بعضی احتمال داده اند، به معنی همطرازان بوده باشد (مانند آیه ۲۲ سوره «صافات»: اُحْشُرُوا الَّذِینَ ظلَمُوا وَ أَزْواجَهُمْ: «ظالمان و هم طرازانشان را محشور کنید») در اینجا بسیار بعید به نظر می رسد، به خصوص این که: «أَرائِک» جمع «اریکه» طبق گفته جمع کثیری از مفسران، و ارباب لغت به معنی تختهائی است که در حجله گاه می باشد.(۲)

تعبیر به «ظلال» (سایه ها) اشاره به سایه های درختان بهشتی است که تختهای بهشتیان در لابلای آن قرار گرفته، و یا سایه قصرهای بهشتی است و همه اینها نشان می دهد: در آنجا نیز آفتابی وجود دارد ولی نه آفتابی آزاردهنده، آری، آنها در سایه مطبوع درختان بهشتی، نشاط و سرور دیگری دارند.

* * *

علاوه بر این، «برای آنها میوه بسیار لذت بخشی است، و هر چه بخواهند در اختیار آنها خواهد بود» (لَهُمْ فِیها فاکِهَةٌ وَ لَهُمْ ما یَدَّعُونَ).

از آیات دیگرِ قرآن به خوبی استفاده می شود: غذای بهشتیان تنها میوه

---

۱ ـ در ترکیب این آیه، احتمالات زیادی داده اند، ولی از همه مناسبتر این است که: «هُمْ» مبتدا و «مُتَّکِئُونَ» خبر و «عَلَی الأَرائِکِ» متعلق به آن و «فِی ظِلال» نیز متعلق به آن یا متعلق به محذوف است.

۲ ـ «لسان العرب»، «مفردات راغب»، «مجمع البیان»، «قرطبی»، «روح المعانی» و تفاسیر دیگر.

www.makarem.ir

نیست، ولی تعبیر آیه فوق نشان می دهد که میوه، آن هم میوه های مخصوصی که با میوه های این جهان بسیار متفاوت است برترین غذای بهشتی است، و حتی در این جهان نیز، میوه ـ به گواهی غذاشناسان ـ بهترین و مناسبترین غذا برای انسان است.

«یَدَّعُونَ» از ماده «دعایه» به معنی طلب است، یعنی هر چه طلب کنند، و تمنّا نمایند، برای آنها حاصل است، و آرزوئی در دل ندارند، که انجام نشدنی باشد.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: عرب این تعبیر را در مورد «تمنّی» به کار می برد، می گوید: إِدَّعِ عَلَیَّ ما شِئْتَ: «هر چه می خواهی از من بخواه و تمنّا کن».

و به این ترتیب، آنچه امروز در فکر انسان بگنجد و آنچه در فکر او خطور نکند، از انواع مواهب و نعمتها در آنجا آماده و مهیاست، و پذیرائی خداوند از میهمانان خود، در بالاترین سطح ممکن انجام می شود.

* * *

اما مهمتر از همه، همان مواهب معنوی است که: در آخرین آیه مورد بحث به آن اشاره کرده، می فرماید: «برای آنها سلام و تهنیت الهی است، این سخنی است از ناحیه پروردگار رحیم و مهربان آنها» (سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبّ رَحِیم).(۱)

این ندای روح افزا، نشاط بخش و مملو از مهر و محبت او، چنان روح انسان را در خود غرق می کند، و به او لذت و شادی و معنویت می بخشد، که با هیچ نعمتی برابر نیست، آری شنیدن ندای محبوب، ندائی آمیخته با محبت، و آکنده از

---

۱ ـ درباره اعراب «قَوْلاً» در میان مفسران گفتگو است، و مناسبتر از همه آن است که گفته شود: «مفعول مطلق» برای فعل محذوفی است و در تقدیر «یَقُول قَولاً» بوده.

www.makarem.ir

لطف، سر تا پای بهشتیان را غرق سرور می کند، که یک لحظه آن بر تمام دنیا و آنچه در آن است برتری دارد!

در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) آمده است: «در همان حال که بهشتیان، غرق در نعمتهای بهشتی هستند، نوری بر بالای سر آنها آشکار می شود، نور لطف خداست که بر آنها پرتو افکنده، ندائی برمی خیزد که سلام بر شما ای بهشتیان! و این همان است که در قرآن آمده: «سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبّ رَحِیم».

اینجاست که نظر لطف خداوند، چنان آنها را مجذوب می کند که از همه چیز، جز او غافل می شوند، و همه نعمتهای بهشتی را در آن حال، به دست فراموشی می سپارند، و اینجاست که فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند، و می گویند درود بر شما».(۱)

آری، جذبه شهود محبوب، و دیدار لطف یار، آن قدر لذت بخش و شوق انگیز است که یک لحظه از آن با هیچ نعمتی، حتی با تمام جهان برابر نیست، و عاشقان دیدار او، آن چنانند که اگر این افاضه معنوی از آنها قطع شود، قالب تهی می کنند، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان(علیه السلام) آمده است که فرمود:

لَوْ حُجِبْتُ عَنْهُ ساعَةً لَمِتُّ!: «اگر یک ساعت از دیدار او محجوب بمانم جان می دهم»!!(۲)

جالب این که: ظاهر آیه این است که: این سلام پروردگار، که نثار مؤمنان بهشتی می شود، سلامی است مستقیم و بی‌واسطه، سلامی است از ربّ و پروردگار، آن هم سلامی که از رحمت خاصه او، یعنی مقام رحیمیتش سرچشمه می گیرد، و تمام الطاف و کرامات در آن جمع است، وه! چه نعمتی؟!

---

۱ ـ تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۳، صفحه ۳۵، ذیل آیات مورد بحث.

۲ ـ «روح البیان»، جلد ۷، صفحه ٤١٦.

www.makarem.ir

* * *

نکته:

انواع سلام هائی که نثار بهشتیان می شود

اصولاً بهشت «دار السلام» است همان گونه که در آیه ۲۵ سوره «یونس» می خوانیم: وَ اللّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ: «خداوند مردم را به دار السلام و سرزمین سلامت و آرامش دعوت می کند».

و بهشتیان که ساکنان این سرزمین اند، گاه با سلام فرشتگان روبرو می شوند که به هنگام ورود در بهشت از هر دری بر آنها وارد می شوند و می گویند: «سلام بر شما به خاطر شکیبائی هائی که داشتید و چه پایان خوبی است این سرائی که نصیبتان شده» (وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ باب * سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ).(۱)

گاه، ساکنان «اعراف»، آنها را صدا می زنند و می گویند: «سلام بر شما» (وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ).(۲)

گاه، پس از ورود در بهشت با سلام و تحیت فرشتگان، روبرو می شوند و گاه، به هنگام قبض روح، این سلام از ناحیه فرشتگان مرگ به آنها نثار می شود می گویند: «سلام بر شما وارد بهشت شوید، به خاطر اعمالی که انجام می دادید» (الَّذِینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمْ أُدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).(۳)

و گاه، خودشان به یکدیگر سلام و درود می فرستند، و اصولاً «تحیت آنها در آنجا همان سلام است» (تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ).(٤)

---

۱ ـ رعد، آیات ۲۳ و ۲٤.

۲ ـ اعراف، آیه ٤٦.

۳ ـ نحل، آیه ۳۲.

٤ ـ ابراهیم، آیه ۲۳.

www.makarem.ir

و بالاخره برتر و بالاتر از همه اینها، سلام پروردگار است «سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبّ رَحِیم».
خلاصه این که: «در آنجا نه سخن لغوی شنیده می شود، و نه کلام بیهوده ای، تنها سلام است، سلام» (لایَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَ لا تَأْثِیماً * إِلاّ قِیلاً سَلاماً سَلاماً).(۱)
اما نه سلامی که تنها در لفظ باشد، بلکه سلامی که اثر آرام بخش و سلامت آفرین آن در اعماق روح و جان انسان نفوذ می کند، و همه را غرق در آرامش و سلامت می سازد.
* * *

۱ ـ واقعه، آیات ۲۵ و ۲٦.

www.makarem.ir

٥٩ وَ امْتازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ
٦٠ أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لاتَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
٦١ وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ
٦٢ وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلاًّ كَثِيراً أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ

ترجمه:

٥٩ ـ (و به آنها می گویند) جدا شوید امروز ای گنهکاران!

٦٠ ـ آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم! که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟!

٦١ ـ و این که مرا بپرستید که راه مستقیم این است؟!

٦٢ ـ او گروه زیادی از شما را گمراه کرد; آیا اندیشه نکردید؟!

تفسیر:

چرا پرستش شیطان می کنید؟!

بخشی از سرگذشت شوق انگیز و پر افتخار بهشتیان، در آیات قبل گذشت، در آیات مورد بحث، به قسمتی از سرنوشت دوزخیان و بندگان شیطان، اشاره می کند.

نخست این که: در آن روز با خطابی تحقیرآمیز، مخاطب می شوند، و به آنها گفته می شود: «ای گنهکاران! امروز از یکدیگر جدا شوید» (وَ امْتازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ).

شما بودید که در دنیا خود را در صفوف مؤمنان جا زده بودید، و گاه به رنگ

www.makarem.ir

آنها در می آمدید، و از حیثیت و اعتبارشان استفاده می کردید، امروز صفوف خود را از آنها جدا سازید، و در چهره اصلی خود ظاهر شوید!

این، در حقیقت تحقق همان وعده الهی است که در آیه ۲۸ سوره «ص» می گوید: أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجّارِ: «آیا کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح انجام داده اند، را همچون مفسدان در زمین قرار دهیم ؟ یا پرهیزگاران را همطراز بدکاران»؟!

به هر حال، ظاهر آیه مورد بحث، همان جداسازی صفوف مجرمان از مؤمنان است، هر چند مفسران، احتمالات متعدد دیگری نیز داده اند، از جمله:

جدا شدن صفوف مجرمان از یکدیگر و هر گروهی از آنان در یک رده قرار گرفتن.

یا جدائی آنها از شفیعان و معبودانشان.

و یا جدائی فرد، فرد آنها از یکدیگر، به گونه ای که علاوه بر درد و رنج عظیم دوزخ، درد و رنج جدائی و فراق از هر کس و هر چیز بر آنها سایه سنگین و شوم افکند.

اما شمول خطاب، نسبت به همه آنان، و محتوای جمله «وَ امْتازُوا» معنی اول را تقویت می کند.

* * *

آیه بعد، به ملامتها و سرزنشهای پر معنی خداوند نسبت به مجرمان در روز قیامت اشاره کرده، چنین می گوید: «آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم، که شیطان را پرستش و اطاعت مکنید که او دشمن آشکار شماست»؟ (أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ).

این عهد و پیمان الهی از طرق مختلف، از انسان گرفته شده، و بارها این معنی را به او گوشزد کرده است:

www.makarem.ir

نخست آن روز که، فرزندان آدم در زمین نشو و نما کردند، این خطاب به آنها شد: یا بَنِی آدَمَ لایَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لاتَرَوْنَهُمْ إِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذِینَ لایُؤْمِنُونَ:

«ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد همان گونه که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان خارج ساخت، تا عورتشان را برای آنها آشکار کند! چه این که: او و پیروانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید، (بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند».(۱)

پس از آن، همین اخطار به طور مکرر بر زبان رسولان الهی جاری شد، چنان که در آیه ٦٢ سوره «زخرف» می خوانیم: وَ لا یَصُدَّنَّکُمُ الشَّیْطانُ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ: «شیطان شما را از راه حق باز ندارد که او دشمن آشکار شماست».

و در آیه ١٦٨ «بقره» می خوانیم: وَ لاتَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ: «از گامهای شیطان پیروی نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است»!

از سوی دیگر، این پیمان در عالم «تکوین» به زبان اعطای عقل به انسان، نیز گرفته شده است; چرا که دلائل عقلی به روشنی گواهی می دهد، انسان نباید فرمان کسی را اطاعت کند که، از روز نخست، کمر به دشمنی او بسته، او را از بهشت بیرون کرده، و سوگند به اغوای فرزندانش خورده است.

از سوی سوم، با سرشت و فطرت الهیِ همه انسانها بر توحید، و انحصار اطاعت برای ذات پاک پروردگار، نیز این پیمان از انسان گرفته شده است، و به این ترتیب، نه با یک زبان که با چندین زبان، این توصیه الهی تحقق یافته و این عهد و پیمان سرنوشت ساز، امضاء شده است.

---

۱ ـ اعراف، آیه ۲۷.

www.makarem.ir

این نکته نیز، قابل توجه است که: «عبادت» در جمله «لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ» به معنی «اطاعت» است، زیرا «عبادت» همیشه به معنی پرستش و رکوع و سجود نمی آید، بلکه یکی از اَشکال آن همان «اطاعت کردن» است، چنان که در آیه ٤٧ سوره «مؤمنون» می خوانیم «فرعون» و اطرافیانش بعد از مبعوث شدن موسی(علیه السلام)و هارون(علیه السلام) گفتند: أ نُؤْمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ: «آیا ما به دو انسانی که همانند ما هستند ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها عبادت و اطاعت ما می کردند»؟!

و در آیه ٣١ سوره «توبه» می خوانیم: خداوند درباره یهود و نصاری می فرماید: اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ وَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِیَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً: «آنها دانشمندان و راهبان خود را معبودانی در برابر خدا قرار دادند، همچنین مسیح فرزند مریم(علیهما السلام) را، در حالی که جز به عبادت خداوند یگانه ـ که هیچ معبودی جز او نیست ـ دستور نداشتند».

جالب این که: در روایتی از امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) که در ذیل این آیه آمده چنین می خوانیم: أما وَ اللّهِ ما دَعَوْهُمْ إِلی عِبادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ دَعَوْهُمْ ما أَجابُوهُمْ وَ لکِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَراماً وَ حَرَّمُوا عَلَیْهِمْ حَلالاً فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَیْثُ لایَشْعُرُونَ:

«به خدا سوگند آنها (دانشمندان و راهبان) یهود و نصاری را به عبادت خویشتن دعوت نکردند، و اگر دعوت می کردند هرگز (یهود و نصاری) دعوتشان را اجابت نمی نمودند، ولی آنها حرامی را برای ایشان حلال و حلالی را حرام کردند (و آنها پذیرا شدند) و به این ترتیب بدون توجه، آنان را پرستش کردند».(١)

نظیر همین معنی، با تفاوت مختصری در روایات دیگر، نیز وارد شده است:

---

١ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٨، صفحه ٨٩، ابواب صفات القاضی، باب ١٠، حدیث ١.

از جمله در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ أَطاعَ رَجُلاً فِی مَعْصِیَهٔ فَقَدْ عَبَدَهُ: «کسی که انسانی را در معصیت پروردگار اطاعت کند، او را پرستش کرده»!(۱)

و در حدیث دیگری از امام باقر(علیه السلام) آمده است: مَنْ أَصْغی إِلی ناطِق فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ کانَ النّاطِقُ یُؤَدِّی عَنِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللّهَ وَ إِنْ کانَ النّاطِقُ یُؤَدِّی عَنِ الشَّیْطانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّیْطانَ: «کسی که به سخنگوئی گوش فرا دهد (و سخنش را بپذیرد) او را پرستش کرده! اگر ناطق، حکم خدا را می گوید: پرستش خدا کرده، و اگر از سوی شیطان سخن می گوید، پرستش شیطان کرده است»!(۲)

* * *

در آیه بعد، برای تأکید بیشتر، و بیان آنچه وظیفه فرزندان آدم است می فرماید: «آیا من با شما عهد نکردم که مرا بپرستید و از من اطاعت کنید که راه مستقیم همین است» (وَ أَنِ اعْبُدُونِی هذا صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ).

از یکسو، پیمان گرفته که اطاعت شیطان نکنند، چرا که او دشمنی و عداوت خود را از روز نخست، آشکار ساخته، کدام عاقل به فرمان دشمن دیرینه و آشکارش ترتیب اثر می دهد؟

و در مقابل، پیمان گرفته، که از او اطاعت کنند، و دلیلش را این قرار می دهد که: «صراط مستقیم همین است» و این در حقیقت بهترین محرک انسانها است، چرا که فی المثل هر کس در وسط بیابان خشک و سوزانی گرفتار شود، و جان خود، همسر و فرزند و اموالش را در خطر دزدان و گرگان ببیند، مهمترین چیزی که به آن می اندیشد، پیدا کردن راه مستقیم به سوی مقصد است، راهی که سریعتر و آسانتر او را به سر منزل نجات برساند.

---

۱ و ۲ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۹۱، ابواب صفات القاضی، باب ۱۰، احادیث ۸ و ۹.

www.makarem.ir

ضمناً از این تعبیر، استفاده می شود که: این جهان سرای اقامت نیست، چرا که راه را به کسی ارائه می دهند که از گذرگاهی عبور می کند، و مقصدی در پیش دارد.

* * *

باز برای شناسائی هر چه بیشتر این دشمن قدیمیِ خطرناک، می افزاید: «او افراد زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید»؟! (وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلاًّ كَثِيراً أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ). آیا نمی بینید چه بدبختی هائی شیطان بر سر پیروان خود آورده؟ آیا تاریخ پیشینیان را مطالعه نکردید، تا ببینید بندگان او به چه سرنوشت شوم و دردناکی گرفتار شدند؟ ویرانه های شهرهای بلا دیده آنها در برابر چشم شماست، و عاقبت غم انگیز آنها برای هر کس که کمترین تعقل و اندیشه ای داشته باشد، روشن است.

پس چرا دشمنی را که امتحان عداوت خود را بارها و بارها داده است جدّی نمی گیرید؟ باز با او طرح دوستی می ریزید، و حتی او را رهبر و ولی و راهنمای خویش انتخاب می کنید؟!

«جِبِلّ» (به کسر ج و ب و تشدید لام) چنان که «راغب» در «مفردات» گوید: به معنی جماعت و گروه است که از نظر عظمت، تشبیه به «جَبَل» (بر وزن عمل) به معنی کوه شده است، و تعبیر «كَثِيراً» برای تأکید بیشتر، در مورد پیروان شیطان است که در هر جامعه ای قشر عظیمی را تشکیل می دهند.

بعضی عدد «جبل» را ده هزار نفر یا بیشتر نوشته اند، و برای کمتر از آن این تعبیر را مناسب ندانسته اند(۱) ولی بعضی این اعداد را لازم نمی دانند.(۲) به هر

---

۱ ـ تفسیر «روح المعانی» و «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ ـ تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

حال، عقل سلیم ایجاب می کند: انسان از چنین دشمن خطرناکی که به هیچ انسانی رحم نمی کند، و قربانیانش در هر گوشه و کناری بر خاک هلاکت افتاده اند، سخت بر حذر باشد، و آنی به خود اجازه غفلت ندهد، چنان که امیر مؤمنان علی(علیه السلام) آن پیشوای آگاه و بیدار، در یکی از خطبه هایش برای توجه به این حقیقت، مردم را مخاطب ساخته می گوید: فَاحْذَرُوا عِبادَ اللّهِ عَدُوَّ اللّهِ أنْ یُعْدِیَکُمْ بِدائِهِ وَ أنْ یَسْتَفِزَّکُمْ بِنِدائِهِ وَ أنْ یُجْلِبَ عَلَیْکُمْ بِخَیْلِهِ وَ رَجِلِهِ فَلَعَمْرِی لَقَدْ فَوَّقَ لَکُمْ سَهْمَ الْوَعِیدِ وَ أغْرَقَ إلَیْکُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِیدِ وَ رَماکُمْ مِنْ مَکان قَرِیب فَقالَ رَبِّ بِما أغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الأرْضِ وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أجْمَعِینَ: «ای بندگان خدا! از این دشمن خدا بر حذر باشید، مبادا شما را به بیماری خویش (کبر و غرور) مبتلا سازد، و با ندای خود شما را به حرکت در آورد، و به وسیله لشکریان سواره و پیاده اش، شما را جلب کند، به جان خودم سوگند او تیری خطرناک برای شکار کردن شما به چلّه کمان گذاشته، و آن را با قدرت و شدت تا سرحد توانائی کشیده، و از نزدیکترین مکان شما را هدف قرار داده!، هم او گفته است: پروردگارا به سبب آن که مرا اغوا کرده ای، زرق و برق زندگی را در چشم آنها جلوه می دهم، و همه آنها را اغوا خواهم کرد» (در حالی که خداوند سبب گمراهیش نبود بلکه هوای نفسش او را گمراه ساخته).(۱) و راستی عجیب است که چنین دشمنی را به دوستی برگزینیم، و به گفته شاعر:

کجا بر سر آیم از این عار و ننگکه با او به صلحیم و با حق به جنگ؟

* * *

۱ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

www.makarem.ir

٦٣ هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ
٦٤ اصْلَوْهَا الْیَوْمَ بِما کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ
٦٥ الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ
٦٦ وَ لَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنا عَلی أَعْیُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّراطَ فَأَنّی یُبْصِرُونَ
٦٧ وَ لَوْ نَشاءُ لَمَسَخْناهُمْ عَلی مَکانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطاعُوا مُضِیّاً وَ لایَرْجِعُونَ
٦٨ وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَکِّسْهُ فِی الْخَلْقِ أَ فَلا یَعْقِلُونَ

ترجمه:
٦٣ ـ این همان دوزخی است که به شما وعده داده می شد!
٦٤ ـ امروز وارد آن شوید و به خاطر کفری که داشتید به آتش آن بسوزید!
٦٥ ـ امروز بر دهانشان مهر می نهیم، و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهائی را که انجام می دادند شهادت می دهند!
٦٦ ـ و اگر بخواهیم چشمانشان را محو می کنیم; سپس برای عبور از راه، می خواهند بر یکدیگر پیشی بگیرند، اما چگونه می توانند ببینند؟!
٦٧ ـ و اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ می کنیم (و به مجسمه هائی بی روح مبدل می سازیم) تا نتوانند راه خود را ادامه دهند یا به عقب برگردند!

www.makarem.ir

٦٨ ـ هر کس را طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه اش می کنیم (و به ناتوانی کودکی باز می گردانیم)؛ آیا اندیشه نمی کنند؟!

تفسیر:

روزی که زبان از کار می افتد و اعضاء گواهی می دهند!

آیات گذشته بخشی از سرزنشهای خداوند و گفتگوهای او را با مجرمان در قیامت بازگو کرد، آیات مورد بحث، همین معنی را در بخش دیگری ادامه می دهد.

آری، در آن روز، در حالی که آتش سوزان و شعلهور جهنم، در برابر دیدگان مجرمان قرار گرفته، به آن اشاره کرده، خطاب به مجرمان می گوید: «این همان دوزخی است که به شما وعده داده می شد»! (هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ).

* * *

پیامبران الهی، یکی بعد از دیگری آمدند و شما را از چنین روز و چنین آتشی بر حذر داشتند، ولی شما همه را به شوخی و مسخره گرفتید.

«امروز در آن وارد شوید، و با آتش سوزان آن بسوزید که این جزای کفری است که داشتید» (اصْلَوْهَا الْیَوْمَ بِما کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ).(١)

* * *

آن گاه، به گواهان روز قیامت اشاره می کند، گواهانی که جزء پیکر خود انسانند و جائی برای انکار سخنان آنها نیست، می فرماید: «امروز بر دهان آنها مهر می نهیم، و دستهای آنها با ما سخن می گوید، و پاهای آنها کارهائی را که انجام

---

١ ـ «إِصْلَوا» از ماده «صَلْی» به معنی آتش افروختن یا به آتش سوختن، و بریان کردن، یا وارد در آتش گشتن و ملازم آن، بوده است.

www.makarem.ir

می دادند برای ما شهادت می دهند» (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ).

آری، در آن روز دیگر اعضای انسان، تسلیم تمایلات او نیستند، آنها حساب خود را از کل وجود انسان، جدا کرده، تسلیم پروردگار می شوند، و بر آستان مقدس او سر فرود می آورند، و حقایق را با شهادت خود آشکار می سازند، و چه دادگاه عجیبی است که گواه آن اعضای پیکر بدن خود انسان است، همان ابزاری که گناه را با آن انجام داده!

شاید گواهی اعضاء، به خاطر آن باشد که این مجرمان هنگامی که به آنها گفته می شود: کیفر شما در برابر اعمالی که انجام دادید، دوزخ است به انکار برمی خیزند، به گمان این که، دادگاه دنیاست، و حقایق از طریق پشت هم اندازی قابل انکار است، گواهی اعضاء، شروع می شود، و تعجب و وحشت سراسر وجود او را می گیرد و تمام راههای فرار به روی او بسته می شود.

در این که: کیفیت نطق اعضاء، چگونه است؟ مفسران احتمالاتی داده اند:

۱ ـ خداوند در آن روز درک و شعور و قدرت سخن گفتن در یک، یک اعضا می آفریند، و آنها به راستی سخن می گویند، و چه جای تعجب؟ همان کسی که این قدرت را در قطعه گوشتی به نام زبان یا مغز آدمی آفریده، می تواند در سایر اعضاء نیز بیافریند.

۲ ـ آنها از درک و شعوری بهره مند نمی شوند، ولی خداوند آنها را به سخن گفتن وا می دارد، و در حقیقت اعضاء محل ظهور سخن خواهند بود، و حقایق را به فرمان خدا آشکار می کنند.

۳ ـ اعضای بدن هر انسانی آثار اعمالی را که در تمام طول عمر انجام داده مسلماً با خود خواهد داشت; چرا که هیچ عملی در این جهان نابود نمی شود،

www.makarem.ir

مسلماً آثار آن روی یک یک اعضای بدن، و در فضای محیط باقی می ماند، آن روز که روز به روز و آشکار شدن است، این آثار نیز بر دست و پا و سایر اعضا ظاهر می شود، و ظهور این آثار، به منزله شهادت آنها است.

این تعبیر، در سخنان روزمره و تعبیرات ادبا، نیز فراوان است مثلاً می گویند: عَیْنُکَ تَشْهَدُ بِسَهَرِکَ: «چشمت گواه بی خوابی تو است»! یا می گوئیم: الحِیْطانُ تَبْکِی عَلی صاحِبِ الدّارِ: «دیوارها بر صاحب این خانه گریه می کنند»!

شاعر فارسی نیز می گوید: «رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ درون»!

به هر حال، گواهی اعضاء در قیامت مسلم است، اما این که: هر عضوی خصوص کاری را که انجام داده است بازگو می کند، یا همه کارها را؟ بدون شک مناسب احتمال اول است، لذا در آیات دیگر قرآن، سخن از شهادت گوش و چشم و پوست بدن به میان آمده است.

چنان که در آیه ۲۰ سوره «فصلت» می خوانیم: حَتّی إِذا ما جاؤُها شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ: «تا آن زمان که در کنار آتش دوزخ قرار گیرند، گوش و چشم و پوستهای تن آنها گواهی می دهد به اعمالی که انجام می دادند».

و در آیه ٢٤ سوره «نور» آمده است: یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ: «روزی که زبان و دست و پاهای آنها گواهی می دهد به اعمالی که انجام می داده اند».

این نکته نیز، قابل توجه است که: در یک جا می گوید: «زبانهای آنها گواهی می دهد (مانند آیه سوره نور) و در آیات مورد بحث می فرماید: «ما مهر بر زبانشان می نهیم».

ممکن است، این تعبیر به خاطر آن باشد که: نخست بر زبان آدمی مهر نهاده

www.makarem.ir

می شود و اعضای او به سخن در می آیند، هنگامی که او شهادت اعضاء را می بیند زبانش باز می شود، و چون جای انکار نیست زبان نیز اعتراف می کند.

این احتمال نیز، وجود دارد که: منظور از شهادت زبان تکلم معمولی نباشد، بلکه، تکلمی همچون تکلم سایر اعضاء، از درونش بر خیزد نه از برون!

(در مورد تعداد گواهان در آن دادگاه عظیم، و چگونگی گواهی آنان به خواست خدا ذیل آیات ۱۹ ـ ۲۳ سوره «فصلت» مشروحتر از این سخن خواهیم گفت).

آخرین سخن این که: گواهی اعضا مربوط به کفار و مجرمان است، و گرنه مؤمنان، حسابشان روشن است، لذا در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: لَیْسَتْ تَشْهَدُ الْجَوارِحُ عَلی مُؤْمِن إنَّما تَشْهَدُ عَلی مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ کَلِمَةُ الْعَذابِ فَأمّا الْمُؤْمِنُ فَیُعْطی کِتابَهُ بِیَمِینِهِ قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ فَأمّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتابَهُمْ وَ لایُظْلَمُونَ فَتِیلاً:

«اعضای پیکر انسان بر ضد مؤمن گواهی نمی دهد، بلکه گواهی بر ضد کسی می دهد که فرمان عذاب بر او مسلم شده، و اما مؤمن نامه اعمالش را به دست راست او می دهند (و خودش آن را می خواند) همان گونه که خداوند متعال فرموده: آنها که نامه اعمالشان، به دست راستشان داده شد (با سرفرازی و افتخار) نامه اعمال خود را می خوانند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد».(۱)

* * *

در آیه بعد، اشاره به یکی از عذاب هائی می کند که ممکن است، خداوند در همین دنیا این گروه مجرم را به آن مبتلا سازد، عذابی دردناک و وحشت زا، می فرماید: «اگر بخواهیم چشمان آنها را محو می کنیم»! (وَ لَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنا عَلی

---

۱ ـ تفسیر «صافی»، ذیل آیات مورد بحث.

www.makarem.ir

أَعْيُنِهِمْ).(١)

و در این حال، وحشتی فوق العاده آنها را فرا می گیرد، «می خواهند از راهی که معمولاً از آن می رفتند بروند و بر یکدیگر پیشی گیرند، اما چگونه می توانند ببینند»؟! (فَاسْتَبَقُوا الصِّراطَ فَأَنّى يُبْصِرُونَ).

آنها حتی از پیدا کردن راه خانه خود، عاجز خواهند ماند، چه رسد به این که: راه حق را پیدا کنند و در صراط مستقیم قدم بگذارند!

* * *

مجازات دردناک دیگر این که: «اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ می کنیم (به مجسمه هائی بی روح و فاقد حرکت یا اشکال حیوانی افلیج تبدیل می نمائیم) به گونه ای که نتوانند راه خود را ادامه دهند و یا به عقب باز گردند» (وَ لَوْ نَشاءُ لَمَسَخْناهُمْ عَلى مَكانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطاعُوا مُضِيّاً وَ لايَرْجِعُونَ).(٢)

جمله «فَاسْتَبَقُوا الصِّراطَ» ممکن است، به معنی پیشی گرفتن از یکدیگر در پیدا کردن راهی که معمولاً از آن می رفتند، بوده باشد، و یا به معنی منحرف شدن از راه و پیدا نکردن آن; چرا که بعضی از ارباب لغت گفته اند: جمله «فَاسْتَبَقُوا الصِّراطَ» به معنی جاوَزَوهُ وَ تَرَكُوهُ حَتّى ضَلُّوا است یعنی «از راه گذشتند و آن را ترک نمودند تا گمراه شدند».(٣)

---

١ ـ «طَمَسْنا» از ماده «طَمْس» (بر وزن شمس) به معنی محو کردن و از بین بردن آثار چیزی است، و در اینجا اشاره به محو نور چشم یا محو خود چشم است به طوری که چیزی از آن باقی نماند، و به کلی محو گردد.

٢ ـ «مَكانَة» به معنی محل توقف است، و در اینجا اشاره به این است که: خدا می تواند آنها را در همان محل توقفشان، از شکل انسانی بیرون برد، هم تغییر صورت دهند، و هم توانائی بر حرکت نداشته باشند، درست مانند مجسمه های بی روح.

٣ ـ «لسان العرب»، «قطر المحیط»، «المنجد»، ماده سبق.

www.makarem.ir

به هر حال، طبق این تفسیر که غالب مفسران اسلامی آن را پذیرفته اند، دو آیه فوق، مربوط به عذابهای دنیاست، و تهدید کفار و مجرمان به این که: خدا می تواند آنها را در همین جهان به چنین سرنوشتهای دردناکی مبتلا سازد، ولی به خاطر لطف و رحمتش چنین نکرده است، شاید این لجوجان بیدار شوند و به راه حق باز گردند.

ولی احتمال دیگری، نیز وجود دارد، و آن این که: این آیات ناظر به مجازاتهای الهی در روز قیامت است نه دنیا، در حقیقت به دنبال آیه قبل، که می گفت: ما در آن روز مهر بر دهانشان می گذاریم، در این آیات، به دو مجازات دیگر اشاره می کند، که: اگر خدا بخواهد درباره آنها اجرا خواهد نمود:

نخست این که: چشمان آنها را نابینا کند تا نتوانند «صراط» یعنی طریق بهشت را بیابند، و دیگر این که: این افراد را که در دنیا فاقد حرکت در طریق سعادت بودند، در آن روز، به صورت مجسمه های بی روحی در آورد که در عرصه محشر حیران بمانند، نه راهی به سوی پیش و نه راهی به سوی عقب داشته باشند، البته، تناسب آیات، تأییدی است برای این تفسیر که گفتیم، هر چند اکثر مفسران تفسیر قبل را پذیرفته اند.(۱)

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، به وضع انسان در پایان عمر، از نظر ضعف و ناتوانی عقل و جسم اشاره می کند، تا هم هشداری باشد به آنها که برای انتخاب راه هدایت، امروز و فردا می کنند، و هم پاسخی باشد به کسانی که، تقصیرات خود

---

۱ ـ این تفسیر را «فی ظلال» به صورت تنها تفسیر ذکر کرده، در حالی که تفسیر قبل را «مجمع البیان»، «تبیان»، «المیزان»، «صافی»، «روح المعانی»، «روح البیان»، «قرطبی» و تفسیر «کبیر فخر رازی» برگزیده اند.

را به گردن کمی عمر می افکنند، و هم دلیلی باشد بر قدرت خداوند که: او همان گونه که می تواند یک انسان نیرومند را به ضعف و ناتوانی یک نوزاد باز گرداند، قادر است بر مسأله معاد، و همچنین نابینا ساختن مجرمان و از حرکت باز داشتن آنها.

می فرماید: «هر کس را که طول عمر دهیم در آفرینش واژگونه می کنیم، آیا اندیشه نمی کنند»؟ (وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلا يَعْقِلُونَ).

توضیح این که: «نُنَكِّسْهُ» از ماده «تنکیس» به معنی واژگون ساختن چیزی است به گونه ای که سر، به جای پا، و پا به جای سر قرار گیرد، و در اینجا کنایه از بازگشت کامل انسان به حالات طفولیت است.

چه این که: آدمی از آغاز خلقت ضعیف است و تدریجاً رو به رشد و تکامل می رود، در دوران جنینی هر روز شاهد خلقت تازه و رشد جدیدی است، بعد از تولد نیز مسیر تکاملی خود را در جسم و روح، به سرعت ادامه می دهد، و قوا و استعدادهای خدا داد که در درون وجودش نهفته شده، یکی بعد از دیگری شکوفا می شود، دوران جوانی، و بعد از آن پختگی فرا می رسد، و انسان در اوج قله تکامل جسمی و روحی قرار می گیرد.

در اینجا گاه، روح و جسم مسیر خود را از هم جدا می کنند، روح همچنان به تکامل خویش ادامه می دهد، در حالی که عقب گرد جسم شروع می شود، ولی سرانجام، عقل نیز سیر نزولی خود را شروع می کند، و تدریجاً و گاه به سرعت، به مراحل کودکی باز می گردد، حرکات، حرکات کودکانه و تفکر و حتی بهانه جوئی ها همچون کودکان می شود، و ضعف جسمانی نیز با آن هماهنگ می گردد، با این تفاوت که، این حرکات و روحیات از کودکان شیرین و جذاب است و نویدی است بر شکوفائی امیدبخش و مسرت آفرین آینده، و

www.makarem.ir

به همین دلیل کاملاً قابل تحمل است، ولی از پیران زننده و نازیبا و گاه تنفر آور و یا ترحم انگیز است.

به راستی روزهائی فرا می رسد، بسیار دردناک که عمق ناراحتی آن را به زحمت می توان تصور کرد.

قرآن مجید، در آیه ۵ سوره «حج» نیز به همین معنی اشاره کرده، می گوید: وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْم شَيْئاً: «بعضی از شما آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی و پیری می رسند، آن چنان که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت (حتی نزدیکترین افراد خانواده خود را نخواهند شناخت!).

لذا، در بعضی از روایات، افراد هفتاد ساله به عنوان: اسیرُ اللّهِ فِی الأَرْضِ: «اسیران خدا در زمین» ذکر شده اند.(۱)

به هر حال، جمله «أَ فَلا يَعْقِلُونَ» هشدار عجیبی در این زمینه می دهد، و به انسانها می گوید: اگر این قدرت و توانائی که دارید عاریتی نبود به این آسانی از شما گرفته نمی شد، بدانید دست قدرت دیگری بالای سر شماست که بر هر چیز، تواناست.

تا به آن مرحله نرسیده اید، خود را دریابید، و پیش از آن که نشاط و زیبائی به پژمردگی مبدل گردد از این چمن، گلها بچینید، و توشه راه طولانی آخرت را از این جهان برگیرید، که در فصل ناتوانی و پیری و درماندگی هیچ کاری از شما ساخته نیست!

و لذا، یکی از پنج چیزی را که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به «ابوذر» توصیه فرمود همین بود

---

۱ ـ این جمله در حدیث نبوی «سفینه، ماده عمر» آمده است، درحالی که در بعضی دیگر از روایات نود سال ذکر شده است.

www.makarem.ir

که دوران جوانی را قبل از پیری، غنیمت بشمار: اغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْس شَبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ وَ غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ وَ فَراغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَ حَیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ:

«پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بشمر، جوانیت را قبل از پیری، سلامتت را قبل از بیماری، و بی نیازیت را قبل از فقر، فراغت خاطر را قبل از گرفتاری و زندگیت را قبل از مرگ».(۱)

یا به گفته شاعر:

چنین گفت: روزی به پیری جوانی‌که چون است با پیریت زندگانی؟

بگفتا! در این نامه حرفی است مبهم *** که معنیش، جز وقت پیری ندانی!

تو، به کز توانائی خویش گوئی! *** چه می پرسی از دوره ناتوانی؟

متاعی که من رایگان دادم از کف *** تو گر می توانی مده رایگانی!

* * *

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۷، صفحه ۷۵.

www.makarem.ir

٦٩ وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ
٧٠ لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيّاً وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ

ترجمه:

٦٩ ـ ما شعر به او =]پیامبر[نیاموختیم، و شایسته او نیست، این (کتاب) فقط ذکر و قرآن مبین است!

٧٠ ـ تا افرادی را که زنده اند بیم دهد (و بر کافران اتمام حجت شود) و فرمان عذاب بر آنان مسلم گردد.

تفسیر:

او شاعر نیست، انذارکننده زندگان است!

گفتیم: در این سوره بحثهای زنده و جامعی پیرامون اصول اعتقادی: توحید، معاد، و نبوت مطرح شده، و در مقطعهای متفاوتی سخن را از یکی به دیگری منتقل می سازد.

در آیات گذشته بحثهای مختلفی پیرامون توحید و معاد مطرح بود، در دو آیه فوق، به بحث نبوت باز می گردد، و یکی از رائج ترین اتهاماتی را که برای پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) مطرح می کردند عنوان کرده، پاسخ دندان شکن و آموزنده، به آن می دهد، و آن اتهام شعر و شاعری است، می گوید: «ما به او شعر تعلیم ندادیم و شایسته او نیست که شاعر باشد» (وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغِي لَهُ).

چرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به چنین موضوعی متهم می کردند، در حالی که او هرگز شعر نسروده بود؟ این به خاطر آن بود که: جاذبه و نفوذ قرآن در دلها برای همه کس،

محسوس بود، و زیبائی های لفظ و معنا و فصاحت و بلاغت آن، قابل انکار نبود، حتی خود مشرکان، چنان مجذوب آهنگ و بیان قرآن می شدند که گاه، شبانه به طور مخفیانه به نزدیکی منزلگاه پیامبر(صلی الله علیه وآله) می آمدند تا زمزمه تلاوت او را در دل شب بشنوند.

چه بسیار کسانی که با شنیدن چند آیه از قرآن، شیفته و دلباخته آن شدند، و در همان مجلس، اسلام را پذیرفتند و به آغوش قرآن پناه بردند.

اینجا بود که برای توجیه این پدیده بزرگ، و اغفال مردم از این وحی آسمانی، زمزمه شعر و شاعری پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در همه جا سر دادند، که این خود اعترافی بود، ضمنی، به نفوذ فوق العاده قرآن!

اما چرا شایسته پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیست، شاعر باشد؟ به خاطر این که: خط «وحی» از خط «شعر» کاملاً جدا است، زیرا:

۱ ـ معمولاً سرچشمه شعر، تخیل و پندار است، شاعر بیشتر بر بال و پر خیال سوار می شود و پرواز می کند، در حالی که وحی، از مبدأ هستی سرچشمه می گیرد و بر محور واقعیتها می گردد.

۲ ـ شعر از عواطف متغیر انسانی می جوشد، و دائماً در حال دگرگونی است، در حالی که، وحی، بیانگر حقایق ثابت آسمانی می باشد.

۳ ـ لطف شعر در بسیاری از مواد، در اغراق گوئی ها و مبالغه های آن است، تا آنجا که گفته اند: أَحْسَنُ الشِّعْرِ أَكْذَبُهُ!: «بهترین شعر دروغ آمیزترین آن است» در حالی که، در وحی جز صداقت چیزی نیست.

٤ ـ شاعر در بسیاری از موارد به خاطر زیبائی های لفظ ناچار است خود را تسلیم الفاظ کند، و دنباله رو آن باشد، و چه بسا، حقایقی که در این میان پایمال گردد.

www.makarem.ir

۵ ـ سرانجام به تعبیر زیبای یکی از مفسران، «شعر»، مجموعه شوق هائی است که از زمین به آسمان، پرواز می کند، اما «وحی»، مجموعه حقایقی است که از آسمان به زمین نازل می گردد، و این دو خط کاملاً متفاوت است!

باز در اینجا، لازم است برای شاعرانی که در خط اهداف مقدسی گام بر می دارند، و از عوارض نامطلوب، شعر خود را بر کنار می سازند، حساب جداگانه ای باز کنیم، و ارزش مقام و هنر آنها را فراموش نکنیم، ولی به هر حال طبیعت غالب شعر، آن است که گفته شد.

به همین دلیل، قرآن مجید در آخر سوره «شعراء» می گوید: وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ: «شعراء کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می کنند»!(۱)

سپس، در یک عبارت کوتاه و پر معنی، به ذکر دلیل آن پرداخته، چنین می گوید: أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی کُلِّ واد یَهِیمُونَ * وَ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ ما لایَفْعَلُونَ:

«آیا ندیدی که آنها در هر وادی سرگردانند (همواره غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویش هستند، تسلیم امواج هیجانات و جهش های خیال اند) * و علاوه، نمی بینی سخنانی می گویند که عمل نمی کنند».(۲)

البته، در پایان همان آیات، نیز شاعران با ایمان و صالح را که هنرشان در مسیر اهدافشان است، استثناء می کند و به آنها ارج می نهد، و حسابشان را از دیگران جدا می سازد.

ولی به هر حال، پیامبر(صلی الله علیه وآله) نمی تواند شاعر باشد، و هنگامی که می گوید: «خدا به او تعلیم شعر نداده»، مفهومش این است که: از شعر بر کنار است; چرا که همه تعلیمات به ذات پاک خدا بر می گردد.

جالب این که: در تواریخ و روایات، کراراً نقل شده که: هر وقت پیامبر

---

۱ ـ شعراء، آیه ۲۲٤.

۲ ـ شعراء، آیات ۲۲۵ و ۲۲٦.

اسلام(صلی الله علیه وآله) می خواست به شعری تمثل جوید، و آن را شاهد سخن قرار دهد، آن را در هم می شکست تا بهانه ای به دست دشمن نیفتد، چنان که روزی پیامبر(صلی الله علیه وآله)می خواست این شعر معروف عرب را بخواند:

سَتُبْدِی لَکَ الأَیّامُ ما کُنْتَ جاهِلاًوَ یَأْتِیْکَ بِالأَخْبارِ مَنْ لَمْ تَزَوَّدِ:

«به زودی ایام، حقایقی را برای تو آشکار می کند که از آن آگاه نبودی ـ و اخبار را کسانی برای تو می آورند که زاد و توشه ای برای آنها تهیه ندیده ای».

فرمود: «یَأْتِیْکَ مَنْ لَمْ تَزَوَّدِ بِالأَخْبارِ» و جمله را پس و پیش فرمود.(۱)

قرآن، در برابر نفی شعر از پیامبر(صلی الله علیه وآله) اضافه می کند: «این آیات چیزی جز وسیله بیداری و قرآن آشکار نیست» (إِنْ هُوَ إِلاّ ذِکْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِینٌ).

* * *

«هدف از آن، این است: افرادی را که زنده اند، انذار کند، و بر کافران اتمام حجت شود، تا فرمان عذاب بر آنها مسلّم گردد» (لِیُنْذِرَ مَنْ کانَ حَیّاً وَ یَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکافِرِینَ).(۲)

آری، این آیات «ذکر» است و مایه یادآوری و وسیله بیداری، این آیات «قرآن مبین» است که، حق را بدون هیچ گونه پرده پوشی با قاطعیت و صراحت بیان می کند، و به همین دلیل، عامل بیداری و حیات و زندگی است.

بار دیگر، در اینجا می بینیم: قرآن «ایمان» را به عنوان «حیات» و مؤمنان را «زندگان» و افراد بی ایمان را «مردگان» تلقی کرده، در یک سو عنوان «حیّ» و در سوی مقابل، عنوان «کافرین» قرار گرفته، این همان حیات و مرگ معنوی است

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ ـ جمله «لِیُنْذِرَ...» متعلق به «ذِکْر» در آیه قبل می باشد، و بعضی، آن را متعلق به «عَلَّمْنا یا نَزَّلْنا» دانسته اند که در تقدیر است، ولی، احتمال اول، مناسبتر به نظر می رسد.

که، از مرگ و حیات ظاهری به مراتب فراتر می رود، و آثار آن گسترده تر و وسیعتر است، اگر حیات و زندگی به معنی «نفس کشیدن» و «غذا خوردن» و «راه رفتن» باشد، این چیزی است که همه حیوانات در آن شریکند، این حیات انسانی نیست، حیات انسانی شکوفا شدن گلهای عقل و خرد و ملکات برجسته در روح انسان و تقوا و ایثار و فداکاری و تسلط بر نفس و فضیلت و اخلاق است، و قرآن پرورش دهنده این حیات در وجود انسانهاست.

به هر حال، انسانها در برابر دعوت قرآن، به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی زنده و بیدارند که دعوت آن را لبیک می گویند، و به انذارهایش توجه می کنند.

گروهی دیگر کفار دل مرده ای هستند که هرگز در برابر آن واکنش مثبتی نشان نمی دهند، ولی این انذار، مایه اتمام حجت بر آنها و تحقق یافتن فرمان عذاب بر آنان است.

* * *

نکته:

حیات و مرگ دلها!

انسان دارای چند نوع حیات و مرگ است:

نخست، حیات و مرگ «نباتی» که مظهر همان نمو و رشد و تغذیه و تولید مثل است، و از این نظر با تمام گیاهان همگام می باشد.

دیگر، حیات و مرگ «حیوانی» است که نشانه بارز آن «احساس» و «حرکت» است، و در این دو ویژگی نیز با تمام حیوانات همراه است.

اما نوع سومی از حیات است که مخصوص انسانهاست و آنها را از گیاهان و حیوانات دیگر جدا می کند، و آن حیات «انسانی و روحانی» است، این همان

www.makarem.ir

چیزی است که در روایات اسلامی از آن به عنوان «حیات القلوب» تعبیر شده است که منظور از «قلب» در اینجا همان «روح و عقل و عواطف» انسان است.

در سخنان امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در خطبه ها و کلمات قصار «نهج البلاغه» روی این مسأله، بسیار تکیه شده است، در خطبه ای درباره قرآن می گوید: تَفَقَّهُوا فِیهِ فَإِنَّهُ رَبِیعُ الْقُلُوبِ: «درباره قرآن بیندیشید که بهار حیات بخش دلهاست».(١)

و در جای دیگر، درباره حکمت و دانش می فرماید: هِیَ حَیَاةُ لِلْقَلْبِ الْمَیِّتِ: «حکمت مایه حیات دلهای مرده است».(٢)

گاه بیماری قلب، را در برابر بیماری بدن قرار داده، می فرماید: وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ: «بدتر از بیماری تن، بیماری دل است».(٣)

و زمانی می گوید: «هر کس روح ورع در او کم شود، قلبش می میرد» (وَ مَنْ قَلَّ وَرَعَهُ ماتَ قَلْبُهُ)(٤) و تعبیرات فراوان دیگری از این قبیل.

از سوی دیگر، قرآن مجید برای انسان، نوع خاصی از بینائی و شنوائی و درک و شعور، غیر از بینائی و شنوائی و شعور ظاهر قائل شده چنان که درباره کافران می فرماید: صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لایَعْقِلُونَ: «آنها کران و لالان و کورانند و به همین دلیل چیزی نمی فهمند»!.(٥)

در جای دیگر، منافقان را بیماردلانی می نامد که خداوند بر بیماری آنها می افزاید: «فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً».(٦)

و کسانی را که ترس از خدا در وجودشان نیست سنگدلانی معرفی کرده که قلبشان از سنگ خارا نیز سخت تر است: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ

---

١ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ١١٠.

٢ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ١٣٣.

٣ ـ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ٣٨٨.

٤ ـ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ٣٤٩.

٥ ـ بقره، آیه ١٧١.

٦ ـ بقره، آیه ١٠.

كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً».(١)

و درباره گروهی از کافران، تعبیری دارد که ضمن آن، آنها را به عنوان «ناپاکدلان» معرفی می کند، می گوید: أُولئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ: «آنها کسانی هستند که خدا نمی خواهد دلهای آنها را پاک سازد».(٢)

در جای دیگر می گوید: دعوت تو را تنها زندگانی که گوش شنوا دارند اجابت می کنند نه مردگان!: إِنَّما یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ یَسْمَعُونَ وَ الْمَوْتی یَبْعَثُهُمُ اللّهُ ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ: «تنها کسانی که گوش شنوا دارند دعوت تو را اجابت می کنند، اما مردگان را، خدا در قیامت برمی انگیزد، سپس به سوی او باز می گردند».(٣)

از مجموع این تعبیرات، و تعبیرات فراوان دیگری که مشابه آن است، به خوبی روشن می شود که، قرآن محور حیات و مرگ را همان محور انسانی و عقلانی می شمرد; چرا که تمام ارزش انسان نیز در همین قسمت نهفته شده است.

در حقیقت، حیات و زندگی، درک و دید، شنود و مانند آنها، در این بخش از وجود انسان خلاصه می شود، گر چه، بعضی از مفسران این تعبیرات را مجاز دانسته اند، ولی، آنها در اینجا با روح قرآن هماهنگ نشده اند; چرا که از نظر قرآن، حقیقت همین است، و زندگی و مرگ حیوانی، مجازی بیش نیست!

عوامل مرگ و حیات روحانی بسیار زیاد است ولی، قدر مسلم این است که: «نفاق»، «کبر»، «غرور»، «عصبیت» و «جهل» و گناهان بزرگ، «قلب» را می میراند، چنان که در «مناجات تائبین» از مناجات های پانزدهگانه امام زین العابدین علی بن الحسین(علیهما السلام) می خوانیم: وَ أَماتَ قَلْبِی عَظِیمُ جِنایَتِی: «جنایت

---

١ ـ بقره، آیه ٧٤.

٢ ـ مائده، آیه ٤١.

٣ ـ انعام، آیه ٣٦.

بزرگ من قلب مرا میرانده است».(۱)

آیات مورد بحث، نیز تأکیدی است بر این حقیقت.

آیا کسانی که تنها از زندگی به این قانع شده اند که: در عالم بی خبری و دائماً عیش و نوش بسر برند، نه ناله مظلومی را بشنوند، نه ندای منادیان حق را لبیک گویند، نه از ظلم ظالم ناراحت شوند، و نه از محرومیت مظلومان تکانی بخورند، تنها به خویشتن بیندیشند، و از غیر خود و حتی از خویشتنِ خویش، بیگانه باشند، زنده اند؟!

آیا این زندگی است، که محصول آن فقط صرف مقداری غذا، و پاره کردن تعدادی لباس، و خوابیدنها و بیدار شدن های تکراری باشد؟!

اگر زندگی این است، چه تفاوتی میان حیوان و جهان آدمیت است؟!

پس، باید پذیرفت که: در ماورای این ظاهر زندگی، مغز و حقیقتی است که قرآن روی آن تکیه می کند، و از آن سخن می گوید.

جالب این که: مردگانی که مرگشان دارای آثار حیات انسانی است از نظر قرآن زندگانند، اما زنده هائی که هیچ یک از آثار حیات انسانی در آنها دیده نمی شود، در منطق قرآن مرده اند، مرگی جانکاه و رقّت بار!

* * *

۱ ـ مناجات های پانزده گانه اما علی بن الحسین(علیهما السلام)، مناجات اول، «مناجات تائبین».

www.makarem.ir

٧١ أ وَ لَمْ يَرَوْا أَنّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمّا عَمِلَتْ أَيْدِينا أَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِكُونَ
٧٢ وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ فَمِنْها رَكُوبُهُمْ وَ مِنْها يَأْكُلُونَ
٧٣ وَ لَهُمْ فِيها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ أ فَلا يَشْكُرُونَ
٧٤ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ
٧٥ لايَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ
٧٦ فَلا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنّا نَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ

ترجمه:

٧١ ـ آیا ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهار پایانی برای آنان آفریدیم که آنان مالک آن هستند؟!

٧٢ ـ و آنها را رام ایشان ساختیم، هم مرکب آنان از آن است و هم از آن تغذیه می کنند;

٧٣ ـ و برای آنان بهره های دیگری در آن (حیوانات) است و نوشیدنیهای گوارا; آیا با این حال شکرگزاری نمی کنند؟!

٧٤ ـ آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند!

٧٥ ـ ولی آنها قادر به یاری ایشان نیستند، و این (عبادت کنندگان در قیامت) لشکری برای آنها خواهند بود که در آتش دوزخ احضار می شوند!

٧٦ ـ پس سخنانشان تو را غمگین نسازد; ما آنچه را پنهان می دارند و آنچه را آشکار می کنند، می دانیم!

www.makarem.ir

تفسیر:

منافع سرشار چهار پایان برای شما

بار دیگر قرآن مجید در این آیات، به مسأله توحید و شرک، باز می گردد، و ضمن بر شمردن قسمتی از نشانه های عظمت خدا در زندگی انسانها، و رفع نیازمندیهای آنها از سوی خدا، به ضعف و ناتوانی و بینوائی بتها اشاره کرده، در یک مقایسه روشن، حقانیت خط توحید، و بطلان خط شرک را آشکار می سازد.

نخست، می گوید: «آیا آنها ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهار پایانی برای آنها آفریدیم که آنان مالک آن هستند» (أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمّا عَمِلَتْ أَیْدِینا أَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِکُونَ).(۱)

* * *

و برای این که: به خوبی بتوانند از این چهار پایان بهره گیرند: «آنها را رام ایشان ساختیم» (وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ).

«هم از آنها مرکب را هوار برای خود فراهم می سازند، و هم از آنها تغذیه می کنند» (فَمِنْها رَکُوبُهُمْ وَ مِنْها یَأْکُلُونَ).

* * *

منافع آنها، به همینجا ختم نمی شود، بلکه، «برای آنان منافع دیگر در این حیوانات و نوشیدنیهای گوارائی است» (وَ لَهُمْ فِیها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ).

«آیا با این حال، شکر این نعمتها را به جا نمی آورند»؟! شکری که وسیله معرفت اللّه و شناخت ولیّ نعمت است (أَ فَلا یَشْکُرُونَ).

---

۱ ـ جمله «أَ وَ لَمْ یَرَوْا...» جمله ای است که با واو عطف، بر جمله قبل معطوف شده است، منتها از آنجا که همزه استفهام همیشه صدرنشین است بر واو عاطفه مقدم شده، و رؤیت در اینجا ممکن است، به معنی «دانستن» و یا به معنی «نگاه کردن» بوده باشد.

در اینجا چند نکته، قابل توجه است:

۱ ـ از میان نعمتهای مختلفی که انسان در آن غوطهور است در اینجا انگشت روی نعمت وجود چهارپایان گذارده شده; چرا که آنها در زندگی روزمره انسان، حضور دائم دارند، به حدی زندگی انسان با آنها گره خورده، که اگر از صفحه زندگی او حذف شوند، به راستی کار بر او مشکل و پیچیده خواهد شد، ولی، به دلیل حضور دائمشان، کمتر مورد توجه قرار می گیرند.

۲ ـ جمله «عَمِلَتْ أَیْدِینا» (دست ما آن را انجام داده) کنایه از اعمال قدرت مستقیم پروردگار است; زیرا مهمترین عضوی که انسان با آن اعمال قدرت می کند، دستهای اوست، به همین جهت، «ید» (دست) کنایه از «قدرت» است، مثلاً کسی می گوید: فلان منطقه در «دست» من است، یعنی در سیطره قدرت من، قرار گرفته، قرآن مجید می گوید: یَدُ اللّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ: «دست خدا بالای دست آنهاست».(۱)

به هر حال، ذکر «أَیْدِی» به صورت جمع، اشاره، به مظاهر گوناگون قدرت پروردگار می باشد.

۳ ـ جمله «فَهُمْ لَها مالِکُونَ» (با فاء تفریع) اشاره به این است: چهار پایان را ما به قدرت خویش آفریده ایم، اما مالکیتش را به انسانها بخشیدیم، و این نهایت لطف پروردگار را بیان می کند.

بنابراین، اشکالی که برای بعضی از مفسران، در «فاء تفریع» در اینجا پیدا شده، موردی ندارد، این، درست به آن می ماند که: ما به کسی می گوئیم، این باغ را

---

۱ ـ فتح، آیه ۱۰.

ما آباد کرده ایم، اما تو بهره آن را می بری، و این نشانه نهایت محبت و ایثار و گذشت است.

٤ ـ جمله «ذَلَّلْناها لَهُمْ» اشاره به مسأله مهم رام شدن چهار پایان، برای انسان است، این حیوانات زورمندِ پر قدرت، که گاه به طور نادر، به فرمان خدا «ذَلَّلْناها» را فراموش کرده، سر به عصیان و طغیان بر می دارند چنان خطرناک می شوند، که دهها نفر در مقابل آنان عاجز می شوند، ولی، در حالت عادی گاهی یک قطار شتر را به ریسمانی بسته، و به دست کودکی چند ساله، می سپارند و «می برد هر جا که خاطر خواه اوست»!.

به راستی، عجیب است! انسانها، نه قادرند مگسی را بیافرینند، و نه حتی می توانند مگسی را رام خویش کنند، اما خداوند، قادر منّان میلیونها، میلیون چهار پایان مختلف را آفریده، و رام انسانها ساخته است که دائماً در خدمت آنانند.

٥ ـ جمله «فَمِنْها رَكُوبُهُمْ وَ مِنْها يَأْكُلُونَ» (با توجه به این که: «رَكُوب» صفت مشبه است به معنی مرکوب، یعنی حیوانی که بر آن سوار می شوند) اشاره به این است که: انسانها پاره ای از چهار پایان را به عنوان مرکب انتخاب می کنند، و بعضی را برای تغذیه.

گر چه، گوشت همه چهار پایان معمولی، از نظر اسلام حلال است، ولی عملاً تنها بخشی از آنها، برای تغذیه مورد استفاده قرار می گیرد، فی المثل گوشت الاغ، جز در موارد ضرورت، کسی از آن استفاده نمی کند.

البته، این در صورتی است که «مِنْها» را در هر دو جمله به معنی «تبعیض» در افراد بگیریم، اما اگر اولی تبعیض افرادی و دومی تبعیض اجزائی بوده باشد، مفهومش این می شود که: بعضی از چهار پایان را مرکوب خویش می سازند و از

قسمتی از اجزای تن بعضی از آنها تغذیه می کنند (چرا که استخوان و مانند آن قابل تغذیه نیست).

٦ ـ جمله «لَهُمْ فِيها مَنافِعُ» اشاره به فوائد زیاد دیگری است که، از چهار پایان عائد انسان می شود، از جمله، پشم آنها، برای انواع لباسها و فرشها و خیمه، و پوست آنها برای لباس و کفش و کلاه و وسائل مختلف زندگی، و حتی امروز که صنایع، چهره زندگی انسان را به کلی دگرگون ساخته، باز نیاز مبرم انسانها، هم از نظر تغذیه، و هم از نظر لباس و سایر وسائل زندگی به چهار پایان، به قوت خود باقی است.

حتی امروز انواع سرم ها و واکسن ها را که برای مبارزه با بیماریها یا پیشگیری، مؤثرترین وسیله اند، با استفاده از چهار پایان و موادی که از خون آنها می گیرند، تهیه می شود.

و حتی بی ارزش ترین امور در زندگی چهار پایان، که مدفوعات آنهاست نیز مورد استفاده است، زمینها را به وسیله آن آباد و درختان را پر بار می سازند.

٧ ـ تعبیر به «مَشارِبُ» اشاره به شیرهائی است که از چهارپایان مختلف گرفته می شود، و قسمت مهمی از مواد غذائی انسان از آن و فراورده های آن تأمین می گردد، به طوری که صنایع شیرسازی و فراورده های شیری در دنیا، امروز قسمت مهمی از صادرات و واردات کشورها را تشکیل می دهد، همان شیری که یک غذای کامل برای انسان است، و از میان «فرث» و «دم» این «لبن سائغ» و گوارا خارج می گردد، که برای نوشندگان، مایه لذت، و برای ناتوانها مایه قدرت است.(١)

---

١ ـ درباره خارج شدن شیر از پستان حیوانات و قدرت نمائی خدا در آفرینش این ماده غذائی، و همچنین مواد مهمی که در شیر وجود دارد، بحث مشروحی در جلد ١١، صفحه ٢٩١، ذیل آیه ٦٦ سوره «نحل»، آوردیم.

۸ ـ جمله «أ فَلا یَشْکُرُونَ» که به صورت استفهام انکاری مطرح شده، به منظور برانگیختن فطرت و عواطف انسانها برای شکرگزاری در برابر نعمتهای بی پایانی است که گوشه ای از آن در آیات فوق آمده است، و چنان که می دانیم «لزوم شکر منعم» پایه ای است برای «معرفة اللّه» چرا که شکر، بدون شناخت بخشنده نعمت، امکان پذیر نیست، به علاوه، مطالعه این نعمتها و این که: هرگز بتها در آن دخالت و تأثیری ندارند وسیله ای خواهد بود برای ابطال شرک.

* * *

لذا در آیات بعد، به تشریح حال مشرکان پرداخته چنین می گوید: «آنها غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند، به این امید که از سوی آنها یاری شوند» (و مورد حمایت بتان قرار گیرند) (وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ یُنْصَرُونَ).

چه خیال خام و فکر باطلی؟ که این موجودات ضعیف را که هیچ قدرتی بر دفاع از خویشتن ندارند ـ چه رسد به دیگران ـ در کنار خالق زمین و آسمان و بخشنده آن همه مواهب قرار دهند، و در حوادث مشکل زندگی از آنان یاری طلبند؟

آری، آنها گاه، برای این به سراغ بتها می رفتند که مایه عزتشان باشد: «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ آلِهَةً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزّاً».(۱)

و گاه، آنها را شفیعان در درگاه خداوند می پنداشتند: وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَضُرُّهُمْ وَ لایَنْفَعُهُمْ وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللّهِ: «آنها غیر از خدا موجوداتی را می پرستند که نه زیانی می توانند به آنها برسانند و نه سودی، می گویند: اینها شفیعان ما در درگاه خدا هستند»!(۲)

به هر حال، تمام این پندارها نقش بر آب است، و چنان که قرآن در آیه ۱۹۲

---

۱ ـ مریم، آیه ۸۱.

۲ ـ یونس، آیه ۱۸.

www.makarem.ir

سوره «اعراف» می فرماید: «این بتان نه می توانند عابدانشان را یاری کنند، و نه حتی یاری خودشان» (وَ لا یَسْتَطِیعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لاأَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ).

* * *

لذا در آیه بعد، می افزاید: «آنها قادر به نصرت و یاری عبادت کنندگان خویش نیستند، و این عابدان در قیامت، لشکر آنها خواهند بود، و همگی در آتش دوزخ حضور می یابند» (لایَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ).

چه دردناک است که، این پیروان در آن روز، به صورت لشکریانی پشت سر بتها قرار گیرند، و همگی در دادگاه عدل خدا، حضور یابند، و بعد از آن، همگی به دوزخ فرستاده شوند، بی آن که بتوانند گرهی را از کار لشکر خود بگشایند.

اصولاً تعبیر به «مُحْضَرُون» در همه جا، نشانه تحقیر است و حاضر ساختن افراد، بی آن که خودشان تمایل داشته باشند، نشانه حقارت آنها است.

طبق این تفسیر، ضمیر اول «هُمْ» در جمله «وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ» به «عابدها» و ضمیر دوم به «معبودها» بر می گردد، در حالی که بعضی از مفسران احتمال عکس آن را نیز داده اند که معبودان و بتها لشکر عابدین خود در آن روز خواهند بود، در عین این که: لشکرند، کمترین یاری از آنها ساخته نیست! ولی تفسیر اول مناسبتر است.

به هر حال، این تعبیرها، تنها در مورد معبودان صاحب شعور، مانند شیاطین و گردنکشان جن و انس، صادق است.

ولی این احتمال، نیز وجود دارد که: در آن روز خداوند در بتهائی که از سنگ و چوب ساختند نیز عقل و شعوری می آفریند، تا عابدان خود را سرزنش کنند، و ضمناً همین سنگ و چوبها به عنوان آتشگیره های جهنم، در کنار آنان خواهند بود، چنان که قرآن در آیه ۹۸ سوره «انبیاء» می گوید: إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ

www.makarem.ir

مِنْ دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ: «شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید هیزم جهنم خواهید بود، و همگی در آن وارد می شوید»!.

* * *

سرانجام، در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان دلداری پیامبر(صلی الله علیه وآله) و تقویت روحیه او در برابر این همه کارشکنی ها و فتنه انگیزی ها و افکار و اعمال خرافی، می فرماید: «اکنون که چنین است سخنان آنها تو را غمگین نکند که گاهی ترا شاعر می خوانند، گاهی ساحر و گاه تهمتهای دیگری می بندند; چرا که آنچه را آنها در دل مخفی می دارند و یا با زبان آشکار می سازند، همه را ما می دانیم» (فَلا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنّا نَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ).نه نیات آنها بر ما پوشیده است، و نه توطئه های مخفیانه آنها، و نه تکذیبها و شیطنتهای آشکارشان، همه را می دانیم و حساب آنها را برای روز حساب نگه می داریم، و تو را از شرّ آنها در این جهان نیز در امان خواهیم داشت. نه تنها پیامبر(صلی الله علیه وآله) که هر مؤمنی می تواند، با این گفتار الهی، دلگرم باشد که همه چیز، در این عالم در حضور خداوند است و چیزی بر او از مکائد دشمنان مخفی نخواهد بود، او دوستان خود را در لحظات سخت، تنها نخواهد گذاشت، و همواره حامی و حافظ آنها خواهد بود.

* * *

نکته: بینش توحیدی، برای خداپرستان خط مشی خاصی در زندگی ایجاد می کند، که آنها را از خطوط شرک آلود، که مبتنی بر انتخاب بتها، یا پناه بردن به انسانهای ضعیفی همچون خویش است، جدا می سازد. صریح تر بگوئیم: در دنیای امروز، که جهان دو قطبی شده و دو قدرت بزرگ شرق و غرب بر آن حاکم است،(۱) معمولاً این فکر برای بسیاری از کشورهای کوچک و متوسط پیدا

---

۱ ـ اکنون که این نوشته تصحیح می شود (۲۳ / ۷ / ۸۲) سالها است که اتحاد جماهیر شوروی از هم پاشیده و جهان یک قطبی شده است، قطب دیگرِ در حال رشد، قطب اسلام است.

www.makarem.ir

می شود، که، برای حفظ خویشتن باید به یکی از این دو بت ! پناه برد، و در حوزه حمایت او قرار گرفت، در حالی که تجربیات نشان داده است: به هنگام بروز حوادث سخت و مشکلات و بحرانها، این قدرتهای به ظاهر بزرگ، نه گرهی از کار خود می توانند بگشایند، و نه از کار اقمار و پیروانشان.

و چه زیبا می گوید قرآن: لایَسْتَطِیعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لاأَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ: «نه توانائی یاری و حمایت از عابدان خود دارند، و نه می توانند خود را حفظ کنند».(۱)این هشداری است، به همه مسلمانان و رهروان توحید خالص، که از همه این بتها ببرند، و به سایه لطف الهی پناه ببرند، تنها متکی به خویشتن و نیروی ایمان و معنویت جوامع اسلامی باشند، و هرگز این افکار شرک آلود را که باید برای روز حادثه، از این قدرتها کمک گیرند به مغز خود راه ندهند، و اصولاً فرهنگ جوامع اسلامی را از این گونه افکار پاکسازی کنند، و بدانند تاکنون ضربه های فراوانی از این رهگذر ـ چه در مقابله با اسرائیل غاصب، و چه در برابر دشمنان دیگر ـ خورده اند.

در حالی که اگر این اصل اصیل قرآنی، در میان آنها حاکم بود، هرگز گرفتار این شکستهای دردناک نمی شدند، به امید آن روز که همگی در سایه این تعلیم قرآنی، افکار خویش را نوسازی کنیم، متکی به خویشتن باشیم، و به سایه لطف «اللّه» پناه بریم و سربلند و آزاد زندگی کنیم.

* * *

---

۱ ـ اعراف، آیه ۱۹۲.

www.makarem.ir

٧٧ أَ وَ لَمْ يَرَ الإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ
٧٨ وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ
٧٩ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ

ترجمه:

٧٧ ـ آیا انسان نمی داند که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم؟! و او (چنان صاحب قدرت و شعور شد که) به مخاصمه آشکار (با ما) برخاست!

٧٨ ـ و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد، و گفت: «چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالی که پوسیده است»؟!

٧٩ ـ بگو: «همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید; و او به هر مخلوقی داناست»!

شأن نزول:

در غالب تفاسیر نقل شده است: مردی از مشرکان، به نام «ابی بن خلف» یا «امیهٔ بن خلف» و یا «عاص بن وائل» قطعه استخوان پوسیده ای را پیدا کرد و گفت: با این دلیل محکم، به مخاصمه با محمّد(صلی الله علیه وآله) برمی خیزم، و سخن او را درباره معاد ابطال می کنم، آن را برداشت و نزد پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) آمد (و شاید مقداری از آن را در حضور پیامبر نرم کرد و به روی زمین ریخت) و گفت: چه کسی می تواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند (و کدام عقل آن را باور می کند).

آیات فوق و چهار آیه بعد از آن، که مجموعاً هفت آیه را تشکیل می دهد نازل شد، و پاسخ منطقی و دندان شکنی به او و همفکران او داد.

www.makarem.ir

* * *

تفسیر:

آفرینش نخستین، دلیل قاطعی است بر معاد

گفتیم: بحثهای مربوط به مبدأ و معاد و نبوت در سوره «یس» که قلب قرآن است، به صورت مقطعهای مختلفی مطرح شده است، این سوره از قرآن مجید با مسأله نبوت آغاز شد، و با هفت آیه منسجم که قوی ترین بیانات را درباره معاد در بر دارد، پایان می یابد.

نخست، دست انسان را می گیرد و به آغاز حیات خودش، در آن روز که نطفه بی ارزشی بیش نبود، می برد، و او را به اندیشه وا می دارد، می گوید: «آیا انسان نمی داند که ما او را از نطفه آفریدیم، و او آن چنان قوی و نیرومند و صاحب قدرت و شعور و نطق شد، که حتی به مجادله در برابر پروردگارش برخاست و مخاصمه کننده آشکاری شد»؟! (أَ وَ لَمْ یَرَ الإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ).(١)

چه تعبیر زنده و گویائی؟ نخست، روی عنوان انسان تکیه می کند یعنی هر انسانی با هر اعتقاد و مکتبی، و هر مقدار دانشی، می تواند این حقیقت را دریابد.

سپس، سخن از «نطفه» می گوید که در لغت در اصل به معنی آب ناچیز و بی ارزش است، تا این انسان مغرور و از خود راضی، کمی در اندیشه فرو برود و بداند روز اول چه بود؟ و تازه تمام این قطره آب ناچیز، مبدأ نشو و نمای او نبوده بلکه سلول زنده بسیار کوچکی که با چشم دیده نمی شود، از میان هزاران سلول که در آن قطره آب شناور بودند با سلول زنده بسیار کوچکی که در رحم زن قرار

---

١ ـ «خَصِیم» به معنی کسی است که اصرار بر خصومت و جدال دارد و «رؤیت» در اینجا به معنی دانستن است.

www.makarem.ir

داشت با هم ترکیب شدند، و انسان از آن موجود ذره بینی پا به عرصه هستی گذاشت!
مراحل تکامل را یکی بعد از دیگری پیمود که شش مرحله آن طبق گفته قرآن در اوائل سوره «مؤمنون» در درون رحم می باشد (مرحله نطفه، سپس علقه، بعد مضغه، و بعد از آن ظاهر شدن استخوانها، سپس پوشیده شدن استخوانها از گوشت، و سرانجام پیدایش روح یعنی حس و حرکت).
بعد از تولد که نوزادی بسیار ضعیف و ناتوان بود، مراحل تکامل را نیز به سرعت پشت سر گذاشت، تا به سر حد بلوغ و رشد جسمانی و عقلانی رسید.
آری، این موجود ضعیف و ناتوان آن چنان قوی و نیرومند شد که به خود اجازه داد، به پرخاشگری در برابر دعوت «اللّه» برخیزد، و گذشته و آینده خویش را به دست فراموشی بسپارد، و مصداق روشن «خَصِیمٌ مُبِین» شود.
جالب این که: تعبیر «خَصِیمٌ مُبِین» (جدال کننده و پرخاشگرِ آشکار) دارای یک جنبه قوت است و یک جنبه ضعف، که ظاهراً قرآن ناظر به هر دو جهت است.
از یکسو، این کار، جز از انسانی که عقل و فکر و شعور و استقلال اراده و اختیار و قدرت دارد، ساخته نیست (و می دانیم مهمترین مسأله در زندگی انسان سخن گفتن است، و سخنانی که محتوای آن قبلاً در اندیشه حاضر می شود، پس از آن در قالب جمله ها قرار می گیرد، و مانند گلوله هائی که مسلسلوار به هدف شلیک می شود، از مخارج دهان بیرون می پرد، و این کاری است که از هیچ جانداری جز انسان حاصل نمی شود.
و به این ترتیب، قدرت نمائی خدا را در این نیروی عظیمی که به قطره آب ناچیزی داده، مجسم می کند.

www.makarem.ir

اما از سوی دیگر: او یک موجود فراموشکار و مغرور است، و این نعمتهائی را که ولی نعمتش به او بخشیده در برابر او به کار می گیرد، و به مجادله و مخاصمه برمی خیزد، زهی بی خبری و خیره سری!

* * *

برای بی خبری او همین بس که: او مثلی برای ما زد و به پندار خودش دلیل دندان شکنی پیدا کرد، و در حالی که آفرینش نخستین خود را به دست فراموشی سپرده، گفت: «چه کسی می تواند این استخوانها را زنده کند، در حالی که پوسیده است»؟! (وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ).(۱)

منظور از ضرب المثل در اینجا ضرب المثل عادی و تشبیه و کنایه نیست، بلکه، منظور بیان استدلال و ذکر مصداق به منظور اثبات یک مطلب کلی است.

آری، او (ابی بن خلف، یا امیهٔ بن خلف، یا عاص بن وائل) در بیابان قطعه استخوان پوسیده ای را پیدا می کند، استخوانی که معلوم نبود از چه کسی است ؟ آیا به مرگ طبیعی مرده؟ یا در یکی از جنگهای عصر جاهلی به طرز فجیعی کشته شده؟ یا بر اثر گرسنگی جان داده؟ به هر صورت فکر می کرد، دلیل دندان شکنی برای نفی معاد پیدا کرده است، با خشم توأم با خوشحالی قطعه استخوان را برداشته، می گوید: لَأَخْصِمَنَّ مُحَمَّداً: «من با همین دلیل به خصومت با محمّد برمی خیزم» آن چنان که نتواند جوابی دهد!

با عجله، به سراغ پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) آمد، و فریاد زد بگو: ببینم چه کسی قدرت دارد، بر این استخوان پوسیده لباس حیات بپوشاند؟ و سپس قسمتی از استخوان

---

۱ ـ «رَمِیم» از ماده «رم» به گفته «راغب» در «مفردات» اصل «رم» (بر وزن ذم) به معنی اصلاح و ترمیم موجود کهنه و پوسیده است، «رمهٔ» (بر وزن همت) بالخصوص به معنی استخوان پوسیده می آید و «رمهٔ»(بر وزن قبه) به طناب پوسیده گفته می شود.

را نرم کرد و روی زمین پاشید، و فکر می کرد، پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) هیچ پاسخی در برابر این منطق نخواهد داشت.

جالب این که: قرآن مجید با جمله کوتاه «وَ نَسِیَ خَلْقَهُ» تمام پاسخ او را داده است، هر چند پشت سر آن توضیح بیشتر و دلائل افزونتر نیز ذکر کرده.

می گوید: اگر آفرینش خویش را فراموش نکرده بودی، هرگز به چنین استدلالی واهی و سستی دست نمی زدی، ای انسان فراموشکار! به عقب باز گرد، و آفرینش خود را بنگر، چگونه نطفه ناچیزی بودی، و هر روز لباس تازه ای از حیات بر تن تو پوشانید، تو دائماً در حال مرگ و معاد هستی، از جمادی مردی نامی شدی، و از جهان نباتات نیز مردی از حیوان سر زدی، از عالم حیوان نیز مردی انسان شدی، اما توی فراموشکار همه اینها را به طاق نسیان زدی، حال می پرسی چه کسی این استخوان پوسیده را زنده می کند؟!

این استخوان، هر گاه کاملاً بپوسد تازه خاک می شود، مگر روز اول خاک نبودی؟!

* * *

لذا، بلافاصله، به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: به این خیره سر مغرور و فراموشکار «بگو: کسی او را زنده می کند که در روز نخست او را ایجاد کرد» (قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ).

اگر امروز استخوان پوسیده ای از او به یادگار مانده، روزی بود که حتی این استخوان پوسیده هم نبود، و حتی خاکی هم وجود نداشت، آری، آن کس که او را از کتم عدم آفرید، تجدید حیات استخوان پوسیده ای برایش آسانتر است.

و اگر فکر می کنید این استخوان پوسیده، وقتی خاک شد، و در همه جا پراکنده گشت، چه کسی می تواند آن اجزاء را بشناسد، و از نقاط مختلف گرد

www.makarem.ir

آوری کند؟ پاسخ آن نیز روشن است، «او از هر مخلوقی آگاه است» و تمام ویژگیهای آنها را می داند (وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْق عَلِیمٌ).

کسی که دارای چنین «علم» و چنان «قدرتی» است مسأله معاد و احیاء مردگان، مشکلی برایش ایجاد نخواهد کرد.

یک قطعه آهن ربا را اگر در میان خروارها خاک که ذرات کوچکی آهن در آن پراکنده است بگردانیم فوراً تمام این ذرات را جمع آوری می کند، در حالی که یک موجود بی جان بیش نیست، خداوند به آسانی می تواند تمام ذرات بدن هر انسانی را در هر گوشه ای از کره زمین باشد، با یک فرمان جمع آوری نماید.

نه تنها به اصل آفرینش انسان آگاه است، که از نیات و اعمال آنها نیز آگاه می باشد، و حساب و کتاب آن نزد او روشن است.

بنابراین محاسبه اعمال و نیات و اعتقادات درونی نیز مشکلی برای او ایجاد نمی کند، چنان که در آیه ٢٨٤ سوره «بقره» آمده است: وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللّهُ: «اگر آنچه را در دل دارید پنهان کنید یا آشکار سازید خدا می داند».

به همین دلیل موسی(علیه السلام) مأمور می شود در جواب «فرعون» که در مسأله معاد تردید می کرد، و از زنده شدن قرون پیشین و حساب و کتابشان اظهار تعجب می نمود، بگوید: «علم و آگاهی آن در پیشگاه پروردگار من در کتابی ثبت است و پروردگار من نه اشتباه می نماید و نه فراموش می کند» (قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی فِی کِتاب لایَضِلُّ رَبِّی وَ لایَنْسی).(١)

* * *

---

١ ـ طه، آیه ٥٢.

www.makarem.ir

٨٠ الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ

ترجمه:

٨٠ ـ همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید، و شما به وسیله آن آتش می افروزید.

تفسیر:

رستاخیز انرژیها!

در تعقیب آیات گذشته که پیرامون معاد، بحث می کرد، و اشارات پر معنی و زنده ای در آن بر مسأله امکان معاد و رفع هر گونه استبعاد، بود، در آیات مورد بحث، که آخرین آیات سوره «یس» ـ همان قلب قرآن ـ است، شرح بیشتر و گویاتری درباره همین مسأله مطرح می کند، و از سه یا چهار طریق جالب آن را تعقیب می نماید.

نخست می فرماید: «آن خدائی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن، آتش می افروزید، قادر است بر این استخوانهای پوسیده بار دیگر لباس حیات بپوشاند» (الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ).

چه تعبیر عجیب و جالبی، که هر قدر در آن بیشتر دقیق شویم معانی عمیقتری به ما ارائه می دهد؟!

اصولاً، بسیاری از آیات قرآن، دارای چندین معنی است، بعضی ساده برای فهم عامه مردم در هر زمان و هر مکان، و بعضی عمیق، برای خواص، و سرانجام بعضی کاملاً عمیق، برای زبده های خواص، و یا اعصار و قرون دیگر، و

www.makarem.ir

آینده های دور.

در عین حال، این معانی با هم منافاتی ندارد، و در آن واحد در یک تعبیر پر معنی جمع است.

آیه فوق همین گونه است:

نخستین تفسیری که بسیاری از مفسران پیشین، برای آن ذکر کرده اند و معنی ساده و روشنی است که برای عموم مردم قابل فهم می باشد، این است که: در اعصار قدیم در میان عربها این امر رائج بود که برای آتش افروختن از چوب درختان مخصوصی به نام «مرخ» و «عفار» که در بیابانهای حجاز می روئیده استفاده می کردند.

«مرخ» (بر وزن چرخ) و «عفار» (بر وزن تبار) دو نوع چوب «آتش زنه» بود که اولی را زیر قرار می دادند و دومی را روی آن می زدند، و مانند سنگ آتش زنه جرقه از آن تولید می شد، در واقع به جای کبریت امروز از آن استفاده می کردند.

قرآن می گوید: «آن خدائی که می تواند از این درختان سبز، آتش بیرون بفرستد، قدرت دارد که بر مردگان لباس حیات بپوشاند».

«آب» و «آتش» دو چیز متضاد است، کسی که می تواند آنها را در کنار هم قرار دهد، قدرت این را دارد که «حیات» را در کنار «مرگ» و «مرگ» را در کنار «حیات» قرار دهد!

آفرین بر آن هستی آفرین، که «آتش» را در دل «آب» و «آب» را در دل «آتش» نگاه می دارد، مسلماً برای او پوشانیدن لباس زندگی بر اندام انسانهای مرده کار مشکلی نیست.

اگر از این معنی گام فراتر بگذاریم، به تفسیر دقیقتری می رسیم، و آن این که: خاصیت آتش افروزی به وسیله چوب درختان، منحصر به چوبهای «مرخ» و

www.makarem.ir

«عفار» نیست، بلکه این خاصیت در همه درختان و تمام اجسام عالم وجود دارد (هر چند دو چوب مزبور بر اثر مواد و وضع مخصوصشان آمادگی بیشتری برای این کار دارند).

خلاصه این که: تمام چوبهای درختان اگر محکم به هم بخورند جرقه می دهند حتی «چوب درختان سبز».

به همین دلیل، گاه آتش سوزیهای وسیع و وحشتناکی در دل جنگلها روی می دهد که هیچ انسانی عامل آن نبوده، فقط وزش شدید بادها و طوفانهائی که شاخه های درختان را محکم به هم کوفته است و از میان آنها جرقه ای در میان برگهای خشک افتاده، سپس وزش باد به آن آتش دامن زده، عامل اصلی بوده است.

این، همان جرقه الکتریسته است که بر اثر اصطکاک و مالش آشکار می گردد.

این، همان آتشی است که در دل تمامی ذرات موجودات جهان نهفته است، و به هنگام اصطکاک و مالش، خود را نشان می دهد، و از «شجر اخضر» «نار» می آفریند!

این تفسیر وسیعتری است که چشم انداز جمع اضداد را در آفرینش گسترده تر می کند، و «بقا» را در «فنا» واضحتر نشان می دهد.

اما در اینجا تفسیر سومی است که از آن هم عمیقتر است، و به کمک دانشهای امروز، بر آن دست یافته ایم که ما نام آن را رستاخیز انرژیها گذارده ایم.

توضیح این که: یکی از کارهای مهم گیاهان، مسأله «کربن گیری» از هوا، و ساختن «سلولز نباتی» است (سلولز همان جرم درختان است که اجزاء عمده آن «کربن» و «اکسیژن» و «ئیدروژن» است).

www.makarem.ir

اکنون ببینیم این سلولز چگونه ساخته می شود؟ یاخته های درختان و گیاهان «گاز کربن» را از هوا گرفته و آن را تجزیه می کنند، اکسیژن آن را آزاد ساخته، و کربن را در وجود خود نگه میدارند، و آن را با آب ترکیب کرده و چوب درختان را از آن می سازند.

ولی مسأله مهم این است که طبق گواهی علوم طبیعی، هر ترکیب شیمیائی انجام می یابد، یا باید توأم با جذب انرژی خاصی باشد، و یا آزاد کردن آن (دقت کنید).

بنابراین هنگامی که درختان، به عمل کربن گیری مشغولند، طبق این قانون، احتیاج به وجود یک انرژی دارند، و در اینجا از گرما و نور آفتاب به عنوان یک انرژی فعال استفاده می کنند.

به این ترتیب، به هنگام تشکیل چوبهای درختان مقداری از انرژی آفتاب نیز در دل آنها ذخیره می شود، و به هنگامی که چوبها را به اصطلاح می سوزانیم همان انرژی ذخیره شده آفتاب آزاد می گردد، زیرا بار دیگر «کربن» با «اکسیژن» هوا ترکیب شده و گاز کربن را تشکیل می دهد، و اکسیژن و ئیدروژن (مقداری آب) آزاد می گردد.

از این تعبیرات اصطلاحی که بگذاریم به عبارت بسیار ساده، این نور و حرارت مطبوعی که در زمستان درون کلبه آن روستائی یا کرسی زغال سوز این شهرنشین را گرم و روشن می سازد، همان نور و حرارت آفتاب است که در ضمن چند سال یا دهها سال در چوب این درختان ذخیره شده است، و آنچه را درخت در طول یک عمر تدریجاً از آفتاب گرفته، اکنون بی کم و کاست پس می دهد!!

و این که: می گویند: همه انرژیها در کره زمین به انرژی آفتاب باز می گردد یکی از چهره هایش همین است.

www.makarem.ir

اینجاست، که به «رستاخیز انرژیها» می رسیم، و می بینیم نور و حرارتی که در این فضا پراکنده می شود، و برگ درختان و چوبهای آنها را نوازش و پرورش می دهد، هرگز نابود نشده است، بلکه تغییر چهره داده، و دور از چشم ما انسانها در درون ذرات، چوب و شاخه و برگ درختان پنهان شده است، و هنگامی که یک شعله آتش به چوب خشکیده می رسد، رستاخیز آنها شروع می شود، و تمام آنچه از انرژی آفتاب در درخت پنهان بود، در آن لحظه «حشر و نشورش» ظاهر می گردد، بی آن که حتی به اندازه روشنائی یک شمع در یک زمان کوتاه از آن کم شده باشد! (باز هم دقت کنید).

بدون شک، این معنی در زمان نزول آیه برای توده های مردم روشن نبود، ولی همان گونه که گفتیم، این موضوع هیچ مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا آیات قرآن دارای معانی چند مرحله ای است، در سطوح مختلف و برای استعدادهای متفاوت.

یک روز، از این آیه چیزی می فهمیدند، و امروز، ما چیز بیشتری می فهمیم، و شاید آیندگان از اینهم فراتر روند، و بیشتر درک کنند، و در عین حال، همه این معانی صحیح است، و کاملاً قابل قبول، و در معنی آیه جمع است.

* * *

نکته ها:

۱ ـ چرا شجر اخضر؟

گاهی به ذهن می رسد: چرا قرآن در اینجا تعبیر به «شجر اخضر» (درخت سبز) کرده است؟ در حالی که آتش افروختن با چوبِ تر، بسیار مشکل است، چه خوب بود به جای آن «الشَّجَرُ الْیابِسُ» (چوب خشک) می فرمود، تا با این تعبیر سازگار باشد!

www.makarem.ir

ولی نکته جالب، اینجا است: تنها درختان سبزند که می توانند عمل کربن گیری و ذخیره نور آفتاب را انجام دهند، درختان خشک اگر صدها سال در معرض تابش آفتاب قرار گیرند، ذره ای به ذخیره انرژی حرارتی آنها افزوده نمی شود، تنها موقعی قادر بر این کار مهم هستند که سبز و زنده باشند.

بنابراین، فقط «شجر اخضر» است که می تواند «آتش گیره» (وقود) برای ما بسازد، و گرما و نور را به شکل مرموزی در چوب سرد و مرطوب خود نگاه دارد، اما به محض این که: خشکیدند عمل کربن گیری و ذخیره انرژی آفتاب تعطیل می شود.

روی این اصل، تعبیر فوق هم ترسیم زیبائی از چهره رستاخیز انرژیها است، و هم یک معجزه علمی جاویدان از قرآن مجید!

از این گذشته، اگر به تفسیرهای دیگر که در بالا اشاره کردیم، باز گردیم تعبیر «شجر اخضر» باز هم مناسب و زیبا است، زیرا چوبهای درختان سبز هنگامی که با یکدیگر اصطکاک قوی پیدا کنند جرقه بیرون می دهند، جرقه ای که می تواند مبدأ آتش افروزی شود، و اینجا است که به عظمت قدرت خدا پی می بریم که آتش را در دل آب و آب را در دل آتش حفظ کرده.

* * *

۲ ـ فرق میان آتش گیره و آتش زنه

«تُوقِدُون» از ماده «وقود» (بر وزن قبور) به معنی روشن شدن آتش است، و «ایقاد» به معنی آتش افروختن و «وقود» (بر وزن ثمود) به معنی هیزمی است که برای افروختن آتش مورد استفاده قرار می گیرد.

بنابراین جمله «فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ» (از آن آتش روشن می کنید) اشاره به هیزم هائی است که با آن آتش می افروزند، و به تعبیر دیگر، اشاره به «آتش گیره»

است نه «آتش زنه».

توضیح این که: ما در فارسی «هیزم» را «آتش گیره» و «کبریت» یا «فندک» را «آتش زنه» می نامیم، و در لغت عرب، هیزم را «وقود» و کبریت و فندک را «زند» یا «زناد» می نامند.(۱)

بنابراین، قرآن می گوید: «آن خدائی که برای شما از درخت سبز آتش قرار داد و شما با آن آتش گیره، تهیه می کنید (نمی فرماید آتش زنه) هم او قادر است مردگان را به زندگی باز گرداند» و این تعبیر، کاملاً با رستاخیز انرژیها منطبق است (دقت کنید).(۲)

به هر حال، مسأله آتش افروختن با چوبهای درختان، گر چه یک مسأله ساده در نظر ما است، ولی با دقت معلوم می شود: از عجیب ترین مسائل است، چه این که: موادی که درخت از آن تشکیل شده، قسمت مهمش آب و مقداری اجزاء زمین است، و هیچ کدام از آنها قابل اشتعال نیست، این چه قدرتی است که از آب و خاک (و هوا) این ماده انرژی زا را که هزاران سال زندگی انسانها با آن پیوند نزدیک داشته است، آفریده؟!

* * *

۸۱ أَ وَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ

---

۱ ـ «زند» (بر وزن بند) در اصل به معنی چوب بالائی است که با آن آتش می افروزند، و چوب زیرین را «زنده» و هر دو را «زندان» می گویند، و جمع «زند» «زناد» است.

۲ ـ مگر این که «مِنْ» را در جمله «مِنْهُ تُوقِدُونَ» به معنی «باء» بگیریم تا با تفسیرهای دیگر هماهنگی کند.

www.makarem.ir

بَلی وَ هُوَ الْخَلاّقُ الْعَلِیمُ

٨٢ إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ

٨٣ فَسُبْحانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ

ترجمه:

٨١ ـ آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید، نمی تواند همانند آنان =]انسانهای خاک شده[را بیافریند؟! آری (می تواند) و او آفریدگار داناست!

٨٢ ـ فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید: «موجود باش»!، آن نیز بی درنگ موجود می شود!

٨٣ ـ پس منزه است خداوندی که مالکیت و (حاکمیت) همه چیز در دست او است; و شما را به سوی او باز می گردانند!

تفسیر:

او مالک و حاکم بر همه چیز است!

بعد از ذکر دلائل معاد، از طریق توجه دادن به آفرینش نخستین، و آفرینش آتش از درخت سبز در آیات گذشته، در نخستین آیه مورد بحث، این مسأله را از طریق دومی تعقیب می کند و آن از طریق قدرت بی پایان خدا است.

می فرماید: «آیا کسی که آسمانها و زمین را با آن همه عظمت و عجایب و نظامات شگفت انگیز، آفریده، توانائی ندارد که، همانند این انسانهای خاک شده را بیافریند؟ (و آنها را به حیات و زندگی جدیدی باز گرداند) آری، می تواند، و او آفریننده آگاه و دانا است» (أَ وَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلی وَ هُوَ الْخَلاّقُ الْعَلِیمُ).

این جمله، که با «استفهام انکاری» شروع شده، در حقیقت سؤالی را در برابر وجدانهای بیدار، و عقلهای هشیار، مطرح می کند که: آیا شما به این آسمان عظیم با آن همه ثوابت و سیارات عجیبش، و با آن همه منظومه ها، و کهکشان هایش نگاه نمی کنید، که هر گوشه ای از آن، دنیائی است وسیع؟! کسی که قادر بر آفرینش چنین عوالم فوق العاده عظیم و منظمی است، چگونه ممکن است قادر به زنده کردن مردگان نباشد؟!

و از آنجا که، پاسخ این سؤال در قلب و روح هر انسان بیداری آماده است، در انتظار پاسخ نمی ماند، بلافاصله می گوید: «آری، او چنین قدرتی را دارد» و به دنبال آن، روی دو صفت بزرگ خداوند که در رابطه با این مسأله باید مورد توجه قرار گیرد ـ یعنی صفت خلاقیت و علم بی پایان او ـ تکیه می کند، که در حقیقت دلیلی است بر گفتار پیشین، که اگر تردید شما از ناحیه قدرت او بر خلقت است او خلاق است (توجه داشته باشید که خلاق صیغه مبالغه است).

و اگر جمع و جور کردن این ذرات، نیاز به علم و دانش دارد او از هر نظر عالم و آگاه است.

در این که: مرجع ضمیر «مِثْلَهُم» چیست؟ مفسران، احتمالات متعددی داده اند، ولی از همه مشهورتر، این است که: به «انسانها» باز می گردد، یعنی آفریدگار آسمان و زمین، قادر بر آفرینش مثل انسانها می باشد.

در اینجا این سؤال، پیش می آید که، چرا نفرموده: «قادر است خود آنها را از نو بیافریند» بلکه گفته است: «مثل آنها را»؟

در برابر این سؤال، پاسخ های متعددی مطرح کرده اند، آنچه نزدیکتر به نظر می رسد، این است:

هنگامی که بدن انسان تبدیل به خاک شد، صورت خود را از دست می دهد،

و در قیامت که باز می گردد همان مواد پیشین، صورتی مانند صورت اول را به خود می گیرد، یعنی ماده، همان ماده است ولی صورت شبیه صورت گذشته، چرا که عین آن صورت، مخصوصاً با توجه به قید زمان، امکان بازگشت ندارد، به خصوص این که: می دانیم در رستاخیز، انسانها با تمام کیفیات گذشته محشور نمی شوند، مثلاً پیران به صورت جوان، و معلولان به صورت سالم خواهند بود.

و به تعبیر دیگر: بدن انسانها همانند خشتی است که از هم متلاشی می شود، و خاک آن را جمع می کنند، و بار دیگر به صورت گل در آورده، و در قالب می ریزند، و خشت تازه از آن می زنند.

این خشت نوین، از یک نظر عین همان است و از یک نظر مثل آن (ماده اش همان ماده و صورتش مانند آن صورت است دقت کنید).(۱)

* * *

آیه بعد، تأکیدی است بر آنچه در آیات قبل گذشت، تأکیدی است بر این حقیقت که هر گونه ایجادی در برابر اراده و قدرت او، سهل و آسان است، ایجاد آسمانهای عظیم، و کره خاکی، با ایجاد یک حشره کوچک برای او یکسان است می فرماید: «فرمان او این است که: هر گاه چیزی را اراده کند به آن می گوید:

---

۱ ـ بعضی از مفسران ضمیر «مِثْلَهُم» را به آسمانهاو زمین بازگردانده اند و گفته اند: انتخاب ضمیر، جمع عاقل دراینجا به خاطر آن است که: در زمین و آسمان موجودات عاقل فراوانی وجود دارند.

بعضی دیگر تعبیر به «مثل» را شاهد بر این گرفته اند که بازگشت عین آن جسم و آن مواد که در دنیا بود ضرورتی ندارد، چرا که شخصیت انسان به روح او است، و این روح به هر ماده ای تعلق بگیرد مثل انسان است.

ولی باید توجه داشت که این سخن با ظاهر آیات قرآن ـ حتی با آیات مورد بحث ـ ابداً سازگار نیست، چرا که قرآن صریحاً در همین آیات می گوید: خدا همان استخوانهای پوسیده را زنده می کند، و لباس حیات بر آنها می پوشاند نه مواد دیگری (دقت کنید).

موجود باش! آن هم بی درنگ موجود می شود»، همان گونه که خدا خواسته (إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

همه چیز، به یک اشاره و فرمان او بسته است، کسی که دارای چنین قدرتی است آیا جای این دارد که در احیاء مردگان، به وسیله او تردید شود؟

بدیهی است، امر و فرمان الهی در اینجا به معنی امر لفظی نیست، همچنین جمله «کُن» (موجود باش!) جمله ای نیست که خداوند به صورت لفظ بیان کند; چرا که نه او لفظی دارد، و نه نیازمند به الفاظ است، بلکه منظور همان تعلق اراده او به ایجاد و ابداع چیزی است، و تعبیر به کلمه «کُن» به خاطر آن است که از این تعبیر، کوتاهتر، و کوچک تر، و سریعتر تصور نمی شود.

آری، تعلق اراده او به چیزی همان، و موجود شدن آن همان است!

و به تعبیر دیگر: هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند، بلافاصله تحقق می یابد، به طوری که در میان «اراده» او و «وجود اشیاء» چیزی فاصله نیست.

بنابراین تعبیر به «امر» و «قول» و جمله «کُن» همه، توضیحی است برای مسأله خلق و ایجاد، و چنان که گفتیم: در اینجا امر لفظی و قول و سخن و کلمه «کاف و نون» مطرح نیست، همه اینها بیانگر تحقق سریع اشیاء بعد از تعلق اراده الهی است، او چه حاجتی به الفاظ و کلمات دارد؟ و اصولاً بعد از تعلق مشیت او بر ایجاد چیزی، وساطت الفاظ، بی معنی است.

و باز به تعبیر روشن تر در افعال خداوند دو مرحله بیشتر وجود ندارد: مرحله اراده، و مرحله ایجاد، که در آیه فوق از مرحله دوم به عنوان امر و قول و جمله «کُن» تعبیر شده است.

جمعی از مفسران قدیم، پنداشته اند: در اینجا قول و سخنی در کار است، و آن را یکی از اسرار ناشناخته می دانند، آنها در حقیقت در پیچ و خم لفظ گرفتار

www.makarem.ir

شده اند، و از محتوا و معنی آن بی خبر مانده اند، و کارهای الهی را با مقیاس وجود خود سنجیده اند.

چه زیبا می فرماید امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در یکی از خطبه های «نهج البلاغه»: یَقُولُ لِمَنْ أرادَ کَوْنَهُ کُنْ فَیَکُونُ(۱) لابِصَوْت یَقْرَعُ وَ لابِنِداء یُسْمَعُ وَ إنَّما کَلامُهُ سُبْحانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أنْشَأهُ وَ مَثَّلَهُ لَمْ یَکُنْ مِنْ قَبْلِ ذلِکَ کائِناً وَ لَوْ کانَ قَدِیماً لَکانَ إلهاً ثانِیاً:

«او هر چه را اراده کند به آن می گوید: باش! آن بلا درنگ موجود می شود، اما کلام او نه صوتی است که در گوشها نشیند، نه فریادی است که شنیده شود، بلکه سخن خدا همان فعل او است که ایجاد می کند، و پیش از او چیزی وجود نداشته، و اگر بود خدای دومی محسوب می شد».(۲)

از این گذشته، اگر پای لفظی در میان آید، دو اشکال در برابر ما خودنمائی خواهد کرد:

نخست این که: این لفظ خود مخلوقی از مخلوقات است و برای ایجاد آن کلمه «کُنِ» دیگر لازم است، این سخن درباره «کُن» دوم نیز تکرار می شود و به صورت تسلسل پیش می رود.

دیگر این که: هر خطابی مخاطبی می خواهد و هنگامی که چیزی موجود نشده، چگونه خداوند آن را با جمله «کُن» مخاطب می سازد، مگر معدوم قابل خطاب است؟

---

۱ ـ در بعضی از نسخ «نهج البلاغه» مانند نسخه «منهاج البراعة» تعبیر به «لِما أرادَ» شده، تفسیر «نور الثقلین» نیز از «نهج البلاغه» همین گونه نقل می کند ولی در نسخ دیگر مانند نسخه «ابن ابی الحدید» و «ابن میثم» و «صبحی صالح» «لِمَنْ أرادَ» آمده است ولی مناسب همان اول است.

۲ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸٦.

www.makarem.ir

در آیات دیگری از قرآن، همین معنی با تعبیرهای دیگر آمده است مانند آیه ۱۱۷ سوره «بقره»: وَ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ: «هنگامی که قضا و حکم او به چیزی تعلق گیرد، تنها به او می گوید: موجود باش! او نیز بلافاصله موجود می شود».
و مانند آیه ٤٠ سوره «نحل»: إِنَّما قَوْلُنا لِشَیْءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ: «سخن ما برای چیزی که می خواهیم ایجاد شود، همین است که می گوئیم: موجود باش! بلافاصله موجود می شود».(۱)

* * *

آخرین آیه مورد بحث، که آخرین آیه سوره «یس» است به صورت یک نتیجه گیری کلی در مسأله مبدأ و معاد این بحث را به طرز زیبائی پایان می دهد، می گوید: «پس منزه است خداوندی که ملکوت همه چیز، در دست قدرت او است و همه شما به سوی او باز می گردید» (فَسُبْحانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ).
با توجه به این که: «مَلَکُوت» از ریشه «ملک» (بر وزن حکم) به معنی «حکومت و مالکیت» است و اضافه «واو» و «ت» به آن برای تأکید و مبالغه می باشد، مفهوم آیه چنین می شود:
حاکمیت و مالکیت بی قید و شرط همه چیز، به دست قدرت خدا است، و چنین خداوندی از هر گونه عجز و ناتوانی، منزّه و مبرّا است، و در این صورت، احیاء مردگان، و پوشیدن لباس حیات بر استخوانهای پوسیده، و خاکهای پراکنده، مشکلی برای او ایجاد نخواهد کرد، چون چنین است، به طور یقین همه شما به

---

۱ ـ بحث دیگری درباره تفسیر جمله «کُنْ فَیَکُون» در جلد اول، ذیل آیه ۱۱۷ سوره «بقره»، صفحه ٤۱۸ آمده است.

سوی او باز می گردید، و معاد حق است!

* * *

نکته ها:

کراراً در این تفسیر وعده داده ایم که بحث فشرده ای پیرامون مسائل معاد در پایان سوره «یس» بیاوریم اکنون، برای وفای به این عهد، و ادای گوشه ای از حق این مسأله، نظر خوانندگان عزیز را به مباحث ششگانه زیر جلب می کنیم:

۱ ـ اعتقاد به معاد یک امر فطری است

اگر انسان، برای فنا آفریده شده بود، باید عاشق «فنا» باشد، و از مرگ ـ هر چند مرگ به موقع ـ و در پایان عمر لذت برد، در حالی که می بینیم قیافه مرگ، به معنی نیستی، برای انسان در هیچ زمانی خوشایند نبوده، سهل است، با تمام وجودش از آن می گریزد!

کوشش برای باقی نگهداشتن جسم مردگان از طریق مومیائی کردن، و ساختن مقابر جاویدانی، همچون «اهرام مصر»، و دویدن دنبال آب حیات، و اکسیر جوانی، و آنچه مایه طول عمر است، دلیل روشنی از عشق سوزان انسان به مسأله بقا است.

اگر ما برای فنا آفریده شدیم، این علاقه به بقا چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ جز یک علاقه مزاحم و حداقل بیهوده و بی مصرف!

فراموش نکنید! ما بحث معاد را بعد از پذیرش وجود خداوند حکیم و دانا دنبال می کنیم، ما معتقدیم هر چه او در وجود ما آفریده، روی حساب است، بنابراین، «عشق به بقا» نیز باید حسابی داشته باشد، و آن، هماهنگی با آفرینش و جهان بعد از این عالم است.

به تعبیر دیگر، اگر دستگاه آفرینش در وجود ما عطش را آفرید، دلیل بر این

www.makarem.ir

است که آبی در خارج وجود دارد، همچنین اگر غریزه جنسی و علاقه به جنس مخالف در انسان وجود دارد، نشانه این است که جنس مخالفی در خارج هست، و گرنه جاذبه و کشش، بدون چیزی که به آن مجذوب گردد، با حکمت آفرینش سازگار نیست.

از سوی دیگر، هنگامی که تاریخ بشر را از زمانهای دور دست و قدیمیترین ایام بررسی می کنیم، نشانه های فراوانی بر اعتقاد راسخ انسان به زندگی پس از مرگ، می یابیم.

آثاری که از انسانهای پیشین ـ حتی انسانهای قبل از تاریخ ـ امروز در دست ما است، مخصوصاً طرز دفن مردگان، کیفیت ساختن قبور، و حتی دفن اشیائی همراه مردگان، گواه بر این است که: در درون وجدان ناآگاه آنها، اعتقاد به زندگی بعد از مرگ نهفته بوده است.

یکی از روانشناسان معروف می گوید: «تحقیقات دقیق نشان می دهد: طوائف نخستین بشر، دارای نوعی مذهب بوده اند، زیرا مردگان خود را به طرز مخصوص به خاک می سپردند، و ابزار کارشان را در کنارشان می نهادند، و به این طریق عقیده خود را به وجود دنیای دیگر، به ثبوت می رساندند».(۱)

اینها نشان می دهد: این اقوام، زندگی پس از مرگ را پذیرفته بودند، هر چند در تفسیر آن راه خطا می پیمودند، و چنین می پنداشتند که آن زندگی، درست شبیه همین زندگی است.

به هر حال، این اعتقاد قدیمی ریشه دار را نمی توان ساده پنداشت و یا صرفاً نتیجه یک تلقین و عادت دانست.

از سوی سوم، وجود محکمه درونی به نام «وجدان» گواه دیگری بر فطری

---

۱ ـ «جامعه شناسی ساموئیل کنیک»، صفحه ۱۹۲ (با کمی تلخیص).

بودن معاد است.

هر انسانی در برابر انجام کار نیک، در درون وجدانش احساس آرامش می کند، آرامشی که گاه با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست.

و به عکس، در برابر گناهان، مخصوصاً جنایات بزرگ، احساس ناراحتی می کند، تا آنجا که بسیار دیده شده، دست به خودکشی می زند، و یا خود را تسلیم مجازات و چوبه دار می کند، و دلیل آن را رهائی از شکنجه وجدان می داند.

با این حال، انسان از خود می پرسد: چگونه ممکن است عالم کوچکی همچون وجود من دارای چنین «دادگاه و محکمه ای» باشد؟ اما عالم بزرگ از چنین وجدان و دادگاهی تهی باشد؟

و به این ترتیب، فطری بودن مسأله معاد و زندگی پس از مرگ، از طرق مختلف بر ما روشن می شود.

از راه عشق عمومی انسانها به بقاء.

از طریق وجود این ایمان در طول تاریخ بشر.

و از راه وجود نمونه کوچک آن در درون جان انسان.

* * *

۲ ـ باز تاب معاد در زندگی انسانها

اعتقاد به عالم پس از مرگ، و بقای آثار اعمال آدمی، و جاودانگی کارهای او، اعم از خیر و شر، اثر بسیار نیرومندی بر فکر و اعصاب و عضلات انسانها می گذارد، و به عنوان یک عامل مؤثر در تشویق به نیکی ها، و مبارزه با زشتی ها می تواند تأثیرگذار باشد.

اثراتی که ایمان به زندگی پس از مرگ، می تواند در اصلاح افراد فاسد و منحرف، و تشویق افراد فداکار و مجاهد و ایثارگر بگذارد، به مراتب بیش از

www.makarem.ir

اثرات دادگاهها و کیفرهای معمولی است، چرا که مشخصات دادگاه رستاخیز با دادگاههای معمولی بسیار متفاوت است، در آن دادگاه، نه تجدید نظر وجود دارد، و نه زر و زور روی فکر ناظرانش اثر می گذارد، نه ارائه مدارک دروغین در آن فایده ای دارد، و نه تشریفات آن نیازمند به طول زمان است.

قرآن مجید می گوید: وَ اتَّقُوا یَوْماً لاتَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْس شَیْئاً وَ لایُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَ لایُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ:

«از روزی بپرهیزید که هیچ کس به جای دیگری جزا داده نمی شود، و نه شفاعتی از او پذیرفته خواهد شد و نه غرامت و بدل، و نه کسی به یاری او می آید».(۱)

و نیز می گوید: وَ لَوْ أنَّ لِکُلِّ نَفْس ظَلَمَتْ ما فِی الأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لایُظْلَمُونَ: «هر کس از آنها که ظلم و ستم کرده، اگر تمامی روی زمین را در اختیار داشته باشد، در آن روز، همه را برای نجات خویش می دهد، و هنگامی که عذاب الهی را می بینند پشیمانی خود را مکتوم می دارند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آنها به عدالت داوری می شود و ستمی بر آنها نخواهد رفت».(۲)

و نیز می خوانیم: لِیَجْزِیَ اللّهُ کُلَّ نَفْس ما کَسَبَتْ إنَّ اللّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ: «هدف این است که خداوند هر کس را به آنچه انجام داده جزا دهد چرا که خداوند سریع الحساب است».(۳)

به قدری حساب او سریع و قاطع است که طبق بعضی از روایات: إنَّ اللّهِ تَعالی یُحاسِبُ الْخَلائِقَ کُلَّها فِی مِقْدارِ لَمْحِ الْبَصَرِ!: «خداوند در یک چشم به

---

۱ ـ بقره، آیه ۴۸.

۲ ـ یونس، آیه ۵۴.

۳ ـ ابراهیم، آیه ۵۱.

www.makarem.ir

هم زدن حساب همه را می رسد»!.(۱)

به همین دلیل، در قرآن مجید سرچشمه بسیاری از گناهان، فراموش کردن روز جزا ذکر شده، در آیه ١٤ سوره «الم سجده» می فرماید: فَذُوقُوا بِما نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا: «بچشید آتش دوزخ را به خاطر این که: ملاقات امروز را فراموش کردید».

حتی از پاره ای از تعبیرات، استفاده می شود: انسان اگر گمانی به قیامت داشته باشد، نیز از انجام بسیاری از اعمال خلاف خود داری می کند، چنان که درباره کم فروشان می فرماید: أَ لا يَظُنُّ أُولئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ: «آیا آنها گمان نمی کنند که برای روز بزرگی مبعوث می شوند».(۲)

حماسه های جاویدانی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدانهای جهاد می آفرینند، و گذشت و ایثار و فداکاری عظیمی که بسیاری از مردم در زمینه دفاع از کشورهای اسلامی و حمایت از محرومان و مستضعفان نشان می دهند، همه، بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است، مطالعات دانشمندان و تجربیات مختلف نشان داده: این گونه پدیده ها در مقیاس وسیع و گسترده جز از طریق عقیده ای که زندگی پس از مرگ در آن جای ویژه ای دارد، امکان پذیر نیست.

سربازی که، منطقش این است: قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلاَّ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ: «بگو شما دشمنان درباره ما چه می اندیشید؟ جز رسیدن به یکی از دو خیر و سعادت و افتخار» (یا پیروزی بر شما و یا رسیدن به افتخار شهادت)(۳) قطعاً سربازی است شکست ناپذیر.

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه ۲۰۲ سوره «بقره».

۲ ـ مطففین، آیات ٤ و ۵.

۳ ـ توبه، آیه ۵۲.

www.makarem.ir

چهره مرگ که برای بسیاری از مردم جهان وحشت انگیز است، و حتی از نام آن و هر چیز که آن را تداعی کند می گریزند، برای عقیده مندان، به زندگی پس از مرگ، نه تنها نا زیبا نیست، بلکه دریچه ای است به جهانی بزرگ، شکستن قفس و آزاد شدن روح انسان، گشوده شدن درهای زندان تن، و رسیدن به آزادی مطلق است.

اصولاً ـ مسأله معاد، بعد از مبدأ، خط فاصل فرهنگ خدا پرستان و مادیین است; چرا که دو دیدگاه مختلف در اینجا وجود دارد:

دیدگاهی که مرگ را فنا و نابودی مطلق می بیند، و با تمام وجودش از آن می گریزد; چرا که همه چیز با آن پایان می گیرد.

و دیدگاهی که مرگ را یک تولد جدید، و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن، و پر گشودن در آسمان بی کران می شمرد.

طبیعی است: طرفداران این مکتب، نه تنها از مرگ و شهادت در راه هدف، ترس و وحشتی به خود راه نمی دهند، بلکه با الهام گرفتن از مکتب امیر مؤمنان علی(علیه السلام) که می فرماید: وَ اللّهِ لاَبْنُ أَبِی طالِب آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْیِ أُمِّهِ: «به خدا سوگند! فرزند ابی طالب علاقه اش به مرگ بیشتر است از کودک شیرخوار به پستان مادر»(۱) از مرگ در راه هدف استقبال می کنند.

و به همین دلیل، هنگامی که ضربه شمشیر جنایتکار روزگار «عبد الرحمن بن ملجم» بر فرق مبارکش فرو نشست فرمود: فُزْتُ وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ: «به خدای کعبه، پیروز، رستگار و راحت شدم».

کوتاه سخن این که: ایمان به معاد از انسان ترسو و بی هدف، آدم شجاع و با شهامت و هدفداری می آفریند که زندگیش مملو از حماسه ها و ایثارها و پاکی و

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۵.

تقوا است.

* * *

۳ ـ دلائل عقلی معاد

گذشته از دلائل نقلی فراوانی که برای معاد در قرآن مجید آمده است و شامل صدها آیه در این زمینه می شود، دلائل عقلی روشنی نیز، بر این امر وجود دارد، که به طور فشرده در اینجا قسمتی از آن یادآوری می شود:

الف ـ برهان حکمت

اگر زندگی این جهان را بدون جهان دیگر در نظر بگیریم، پوچ و بی معنی خواهد بود، درست به این می ماند که زندگی دوران جنیین را بدون زندگی این دنیا فرض کنیم.

اگر قانون خلقت، این بود که تمام جنین ها در لحظه تولد خفه می شدند و می مردند چقدر دوران جنینی بی مفهوم جلوه می کرد؟ همچنین اگر زندگی این جهان، بریده از جهان دیگر تصور شود این سر در گمی وجود خواهد داشت; زیرا چه لزومی دارد که ما هفتاد سال یا کمتر و بیشتر در این دنیا در میان مشکلات دست و پا زنیم؟ مدتی خام و بی تجربه باشیم «و تا پخته شود خامی، عمر تمام است»!

مدتی به دنبال تحصیل علم و دانش باشیم، هنگامی که از نظر معلومات به جائی رسیدیم، برف پیری بر سر ما نشسته!

تازه برای چه زندگی می کنیم؟ خوردن مقداری غذا، و پوشیدن چند دست لباس، و خوابیدن و بیدار شدن های مکرر، و ادامه دادن این برنامه خسته کننده تکراری را دهها سال؟!

آیا به راستی، این آسمان گسترده، این زمین پهناور، و این همه مقدمات و

www.makarem.ir

مؤخرات و این همه استادان و مربیان و این همه کتابخانه های بزرگ و این ریزه کاری هائی که در آفرینش ما و سایر موجودات به کار رفته، همه برای همان خوردن و نوشیدن و پوشیدن و زندگی مادی است؟

اینجا است آنها که معاد را قبول ندارند، اعتراف به پوچی این زندگی می کنند، و گروهی از آنها اقدام به خودکشی و نجات از این زندگی پوچ و بی معنی را مجاز و یا مایه افتخار می شمرند!

چگونه ممکن است کسی به خداوند و حکمت بی پایان او ایمان داشته باشد، و زندگی این جهان را بی آن که مقدمه ای برای زندگی جاویدان جهان دیگر باشد، قابل توجه بشمرد؟.

قرآن مجید می گوید: أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لاتُرْجَعُونَ: «آیا گمان کردید بیهوده آفریده شده اید، و به سوی ما باز نمی گردید»؟(۱) یعنی اگر بازگشت به سوی خدا نبود، زندگی این جهان عبث و بیهوده بود.

آری، در صورتی زندگی این دنیا مفهوم و معنی پیدا می کند و با حکمت خداوندی سازگار می شود که این جهان را مزرعه ای برای جهان دیگر (الدُّنْيا مَزْرَعَةُ الآخِرَةِ) و گذرگاهی برای آن عالم وسیع (الدُّنْيا قَنْطَرَةٌ) و کلاس تهیه و دانشگاهی برای جهان دیگر و تجارتخانه ای برای آن سرا بدانیم، همان گونه که امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در کلمات پرمحتوایش فرمود: إِنَّ الدُّنْيَا دارُ صِدْق لِمَنْ صَدَقَها وَ دارُ عافِيَةٌ لِمَنْ فَهِمَ عَنْها وَ دارُ غِنىً لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْها وَ دارُ مَوْعِظَةٌ لِمَنِ اتَّعَظَ بِها مَسْجِدُ أَحِبّاءِ اللّهِ وَ مُصَلّى مَلائِكَةُ اللّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللّهِ وَ مَتْجَرُ أَوْلِياءِ اللّهِ:

«این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آن کس که با آن به راستی رفتار

---

۱ ـ مؤمنون، آیه ۱۱۵.

www.makarem.ir

کند، و خانه تندرستی است برای آن کس که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است برای آن کس که از آن توشه بر گیرد، و محل اندرز است، برای آن که از آن اندرز گیرد، مسجد دوستان خدا است، نماز گاه فرشتگان پروردگار، و محل نزول وحی الهی، و تجارتخانه اولیاءء حق است».(۱)

کوتاه سخن این که: مطالعه و بررسی وضع این جهان به خوبی گواهی می دهد بر این که: عالم دیگری پشت سر آن است: وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الأُولی فَلَوْ لا تَذَکَّرُونَ: «شما نشأه اولی و آفرینش خود را در این دنیا دیدید، چرا متذکر نمی شوید که از پی آن جهان دیگری است»؟.(۲)

ب ـ برهان عدالت

دقت در نظام هستی و قوانین آفرینش، نشان می دهد همه چیز آن حساب شده است.

در سازمان تن ما آن چنان نظام عادلانه ای حکم فرما است که هر گاه کمترین تغییر و ناموزونی رخ می دهد، سبب بیماری یا مرگ می شود، حرکات قلب ما، گردش خون ما، پرده های چشم ما و جزء، جزء سلولهای تن ما مشمول همان نظام دقیق است که در کل عالم حکومت می کند: وَ بِالْعَدْلِ قامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرْضُ: «آسمانها و زمین به وسیله عدالت بر پا است»(۳) آیا انسان می تواند یک وصله ناجور در این عالم پهناور باشد؟!

درست است که: خداوند به انسان آزادی اراده و اختیار داده تا او را بیازماید و در سایه آن مسیر تکامل را طی کند، ولی اگر انسان از آزادی سوء استفاده کرد، چه می شود؟ اگر ظالمان و ستمگران، گمراهان و گمراه کنندگان، با سوء استفاده از

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۱۳۱.

۲ ـ واقعه، آیه ۶۲.

۳ ـ تفسیر «صافی»، ذیل آیه ۷ سوره «الرحمن».

www.makarem.ir

این موهبت الهی، به راه خود ادامه دادند عدل خداوند چه اقتضاء می کند؟

درست است که: گروهی از بدکاران در این دنیا مجازات می شوند و به کیفر اعمال خود ـ یا لااقل قسمتی از آن ـ می رسند، اما مسلماً چنان نیست که همه مجرمان، همه کیفر خود را ببینند، و همه پاکان و نیکان به پاداش اعمال خود در این جهان برسند.

آیا ممکن است: این دو گروه در کفّه عدالت پروردگار یکسان باشند؟ به گفته قرآن مجید: أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ: «آیا کسانی را که در برابر قانون خدا به حق و عدالت تسلیم اند همچون مجرمان قرار دهیم * چگونه حکم می کنید»؟.(۱)

و در جای دیگر می فرماید: أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ: «آیا ممکن است پرهیزگاران را همچون فاجران قرار دهیم»؟.(۲)

به هر حال، تفاوت انسانها در اطاعت فرمان حق، جای تردید نیست همان گونه که عدم کفایت دادگاه «مکافات این جهان» و «محکمه وجدان» و «عکس العملهای گناهان» برای برقراری عدالت نیز، به تنهائی کافی به نظر نمی رسد.

بنابراین، باید قبول کرد: برای اجرای عدالت الهی لازم است محکمه و دادگاه عدل عامی باشد، که سر سوزن کار نیک و بد در آنجا حساب شود، و گرنه، اصل عدالت تأمین نخواهد شد.

از این رو باید پذیرفت: قبول عدل خدا، مساوی است با قبول وجود معاد و رستاخیز، قرآن مجید می گوید: وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ: «ما

---

۱ ـ قلم، آیات ۳۵ و ۳۶.

۲ ـ ص، آیه ۲۸.

www.makarem.ir

ترازوهای عدالت را در روز قیامت بر پا می کنیم».(۱)

و نیز می فرماید: وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لایُظْلَمُونَ: «در روز قیامت در میان آنها به عدالت حکم می شود و ظلم و ستمی بر آنها نخواهد شد».(۲)

ج ـ برهان هدف

بر خلاف پندار مادیین، در جهان بینی الهی، برای آفرینش انسان هدفی بوده است که در تعبیرات فلسفی از آن به تکامل، و در لسان قرآن و حدیث، گاهی از آن به «قرب به خدا» و یا «عبادت و بندگی» تعبیر شده است: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الإِنْسَ إِلاّ لِیَعْبُدُونِ: «من جنّ و انس را نیافریدم مگر به این منظور که مرا پرستش کنند» (و در سایه عبادت و بندگی، کامل شوند و به حریم قرب من راه یابند).(۳)

آیا اگر، مرگ پایان همه چیز باشد، این هدف بزرگ تأمین می گردد؟

بدون شک پاسخ این سؤال منفی است.

باید جهانی بعد از این جهان باشد، و خط تکامل انسان در آن ادامه یابد، و محصول این مزرعه را در آنجا درو کند، و حتی ـ چنان که در جای دیگر گفته ایم ـ در جهان دیگر نیز این سیر ادامه یابد، تا هدف نهائی تأمین شده باشد.

خلاصه این که: تأمین هدف آفرینش، بدون پذیرش معاد، ممکن نیست، و اگر ارتباط این زندگی را از جهان پس از مرگ قطع کنیم، همه چیز، شکل معمّا به خود می گیرد و پاسخی برای چراها نخواهیم داشت.

د ـ برهان نفی اختلاف

بی شک همه ما از اختلافاتی که در میان مکتبها و مذهبها در این جهان

---

۱ ـ انبیاء، آیه ۴۷.

۲ ـ یونس، آیه ۵۴.

۳ ـ ذاریات، آیه ۵۶.

www.makarem.ir

وجود دارد رنج می بریم، و همه آرزو می کنیم: روزی این اختلافات بر چیده شود، در حالی که همه قرائن نشان می دهد: این اختلافات در طبیعت زندگی این دنیا حلول کرده، و حتی از دلائلی استفاده می شود: بعد از قیام حضرت مهدی(علیه السلام)آن بر پا کننده حکومت واحد جهانی ـ هر چند بسیاری از اختلافات حل خواهد

شد ـ ولی باز اختلاف مکتبها به کلی بر چیده نمی شود، و به گفته قرآن مجید یهود و نصاری تا دامنه قیامت به اختلافاتشان باقی خواهند ماند: «فَأَغْرَیْنا بَیْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ».(۱)

ولی، خداوندی که همه چیز را به سوی وحدت می برد، سرانجام به اختلافات پایان خواهد داد، و چون با وجود پرده های ضخیم عالم ماده، این امر به طور کامل در این دنیا امکان پذیر نیست، می دانیم در جهان دیگری که عالم بروز و ظهور است، این مسأله عملی خواهد شد، و حقائق آن چنان آفتابی می گردد که: اختلاف مکتب و عقیده، به کلی برچیده می شود.

جالب این که: در آیات متعددی از قرآن مجید، روی این مسأله تکیه شده است، در یک جا می فرماید: فَاللّهُ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ: «خداوند روز قیامت، در میان آنها داوری می کند در آنچه با هم اختلاف داشتند».(۲)

و در جای دیگر می فرماید: وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ لایَبْعَثُ اللّهُ مَنْ یَمُوتُ بَلی وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لایَعْلَمُونَ * لِیُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذِی یَخْتَلِفُونَ فِیهِ وَ لِیَعْلَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّهُمْ کانُوا کاذِبِینَ:

«آنها سوگند مؤکد یاد کردند که: خداوند کسانی را که می میرند هرگز زنده نمی کند، ولی چنین نیست، این وعده قطعی خداست (که همه آنها را زنده کند)

---

۱ ـ مائده، آیه ۱۴.

۲ ـ بقره، آیه ۱۱۳.

ولی اکثر مردم نمی دانند * هدف این است که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد، تا کسانی که منکر شدند بدانند دروغ می گفتند».(۱)

* * *

٤ ـ قرآن و مسأله معاد

بعد از مسأله توحید، که اساسی ترین مسأله در تعلیمات انبیاء است، مسأله معاد با ویژگیها و آثار تربیتی و فرهنگیش در درجه اول، قرار دارد، لذا در بحثهای قرآنی بیشترین آیات را بعد از توحید و خداشناسی، به خود اختصاص داده است.

مباحث قرآنی معاد، گاه، به صورت استدلالهای منطقی است و گاه، به صورت بحثهای خطابی و تلقینات مؤثر و کوبنده، که گاه، از شنیدن آن مو بر بدن انسان راست می شود، و لحن صادقانه کلام، چنان است که همچون استدلالات در اعماق جان و روح انسان نفوذ می کند.

در بخش اول، یعنی استدلالات منطقی، قرآن بیشتر روی موضوع امکان معاد تکیه می کند، چرا که منکران غالباً آن را محال می پنداشتند، و معتقد بودند، معاد آن هم به صورت «معاد جسمانی» که مستلزم بازگشت اجسام پوسیده و خاک شده، به حیات و زندگی نوین است، امکان پذیر نیست.

در این بخش، قرآن از طرق کاملاً گوناگون و متنوع وارد می شود، طرقی که همه به یک جا ختم می گردد، و آن مسأله «امکان عقلی معاد» است:

گاه، زندگی نخستین را در نظر انسان مجسم می کند، و در یک عبارت کوتاه و گویا و روشن می گوید: کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُون: «همان گونه که شما را از آغاز آفرید باز می گردید».(۲)

---

۱ ـ نحل، آیات ۳۸ و ۳۹.

۲ ـ اعراف، آیه ۲۹.

www.makarem.ir

گاه، زندگی و مرگ گیاهان، و رستاخیز آنها را که همه سال با چشم می بینیم مجسم کرده و در پایان آن می گوید: رستاخیز شما نیز همین گونه است: وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِیدِ... * وَ أَحْیَیْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً کَذلِکَ الْخُرُوجُ: «ما از آسمان آب پر برکتی فرستادیم و به وسیله آن باغهای سر سبز رویاندیم و دانه های درو شده... * و به وسیله آن سرزمین مرده ای را زنده کردیم، رستاخیز (شما) نیز همین گونه است»؟.(١)

در جای دیگر، می گوید: وَ اللّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَسُقْناهُ إِلی بَلَد مَیِّت فَأَحْیَیْنا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها کَذلِکَ النُّشُورُ: «خداوند همان کسی است، که بادها را فرستاد، تا ابرها را به حرکت در آورند، و آن را به سوی سرزمین مرده راندیم، و به وسیله آن زمین را بعد از مرگش، حیات بخشیدیم، رستاخیز نیز چنین است»!.(٢)

گاه، مسأله قدرت خداوند را در آفرینش آسمانها و زمین مطرح کرده می گوید: «آیا نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفرید و از آفرینش آنها خسته نشد، قادر است که مردگان را زنده کند؟، آری او بر هر چیز تواناست» (أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللّهَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ وَ لَمْ یَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِر عَلی أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی بَلی إِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ).(٣)

و گاه، رستاخیز انرژیها و بیرون پریدن آتش از درون درخت سبز را به عنوان نمونه ای از قدرت او، و قرار گرفتن آتش در دل آب، مطرح کرده، می گوید: الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الأَخْضَرِ ناراً: «آن خدائی مردگان را لباس حیات می پوشاند، که از درخت سبز برای شما آتش آفرید»!.(٤)

---

١ ـ ق، آیات ٩ تا ١١.

٢ ـ فاطر، آیه ٩.

٣ ـ احقاف، آیه ٣٣.

٤ ـ یس، آیه ٨٠.

www.makarem.ir

گاه، زندگی جنینی را در نظر انسان مجسم می سازد، و می گوید: «ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، فراموش نکنید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد، از علقه (خون بسته شده) سپس از مضغه (پاره گوشتی همچون گوشت جویده شده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بی شکل، هدف این است: ما برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنین هائی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران نگاه می داریم، سپس شما را به صورت طفلی به عالم دنیا می فرستیم» (یا أَیُّهَا النّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْب مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ تُراب ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٔ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٔ ثُمَّ مِنْ مُضْغَهٔ مُخَلَّقَهٔ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَهٔ لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَ نُقِرُّ فِی الأَرْحامِ ما نَشاءُ إِلی أَجَل مُسَمّیً ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً).(۱)

و بالاخره، گاه، شبح رستاخیز را در خوابهای طولانی ـ خواب هائی که برادر مرگ است بلکه از جهاتی خود مرگ باشد ـ مانند خواب سیصد و نه ساله «اصحاب کهف» نشان می دهد، و بعد از شرح جالب و زیبائی پیرامون خواب و بیداری آنها می فرماید: «این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند وعده رستاخیز خداوند، حق است و در قیام قیامت تردیدی نیست» (وَ کَذلِکَ أَعْثَرْنا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السّاعَهَ لارَیْبَ فِیها).(۲)

این شش راه مختلف است که در لابلای آیات قرآن برای بیان امکان معاد مطرح شده است.

علاوه بر این، داستان مرغان چهارگانه «ابراهیم»(علیه السلام)(۳) و سرگذشت «عزیر»(علیه السلام)(٤) و داستان کشته ای از «بنی اسرائیل»(۵) که هر کدام یک نمونه

---

۱ ـ حج، آیه ۵.

۲ ـ کهف، آیه ۲۱.

۳ ـ بقره، آیه ۲٦۰.

٤ ـ بقره، آیه ۲۵۹.

۵ ـ بقره، آیه ۷۳.

www.makarem.ir

تاریخی برای این مسأله است، شواهد و دلائل دیگری است که قرآن در این زمینه ذکر می کند.
کوتاه سخن این که: ترسیمی که قرآن مجید از معاد و چهره های آن و مقدمات و نتائج آن دارد، و دلائل گویائی که در این زمینه مطرح کرده است، به قدری زنده و قانع کننده است، که هر کس، کمترین بهره ای از وجدان بیدار داشته باشد، تحت تأثیر عمیق آن قرار می گیرد.
به گفته بعضی: حدود یک هزار و دویست آیه از قرآن، پیرامون معاد بحث می کند که اگر آنها جمع آوری و تفسیر شود، خود کتاب قطوری خواهد شد، و ما امیدواریم بعد از پایان نگارش این تفسیر، هنگامی که به خواست خدا به بحث «تفسیر موضوعی» می پردازیم این مجموعه را در دسترس علاقمندان قرار دهیم.(١)

* * *

٥ ـ معاد جسمانی

منظور از معاد جسمانی، این نیست که تنها جسم در جهان دیگر بازگشت می کند، بلکه هدف این است که روح و جسم، توأماً مبعوث می شود، و به تعبیر دیگر، بازگشت روح مسلم است، گفتگو از بازگشت جسم است.
جمعی از فلاسفه پیشین، تنها به «معاد روحانی» معتقد بودند، و جسم را مرکبی می دانستند که تنها در این جهان با انسان است، و بعد از مرگ از آن بی نیاز می شود ، آن را رها می سازد و به عالم ارواح می شتابد.
ولی عقیده علمای بزرگ اسلام این است که: معاد در هر دو جنبه «روحانی

---

١ ـ خوشبختانه این عمل انجام شده و جلد ٥ و ٦ کتاب «پیام قرآن» درباره معاد است.

www.makarem.ir

و جسمانی» صورت می گیرد.

در اینجا بعضی مقید به خصوص جسم سابق نیستند، و می گویند: خداوند جسمی را در اختیار روح می گذارد، و چون شخصیت انسان به روح او است، این جسم، جسم او محسوب می شود!

در حالی که، محققین معتقدند: همان جسمی که خاک و متلاشی گشته، به فرمان خدا جمع آوری می شود، و لباس حیات نوینی بر آن می پوشاند، و این عقیده ای است که از متون آیات قرآن مجید گرفته شده است.

شواهد معاد جسمانی، در قرآن مجید آن قدر زیاد است که به طور یقین می توان گفت: آنها که معاد را منحصر در روحانی می دانند کمترین مطالعه ای در آیات فراوان معاد نکرده اند و گرنه جسمانی بودن معاد در آیات قرآن به قدری روشن است که جای هیچ گونه تردید نیست.

همین آیاتی که در آخر سوره «یس» خواندیم، به وضوح بیانگر این حقیقت است; چرا که آن مرد عرب، تعجبش از این بود که: این استخوان پوسیده را که در دست دارد، چه کسی می تواند زنده کند؟

و قرآن با صراحت در پاسخ او می گوید: قُلْ یُحْییهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ: «بگو همین استخوان پوسیده را خدائی که روز نخست آن را ابداع و ایجاد کرد زنده می کند».

تمام تعجب مشرکان و مخالفت آنها در مسأله معاد، بر سر همین مطلب بود که: «چگونه وقتی ما خاک شدیم و خاکهای ما در زمین گم شد، دوباره لباس حیات در تن می کنیم»؟ (وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلْنا فِی الْأَرْضِ أَ إِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ).(۱)

آنها می گفتند: «چگونه این مرد به شما وعده می دهد: وقتی که مردید و خاک شدید، بار دیگر به زندگی باز می گردید» (أَ یَعِدُکُمْ أَنَّکُمْ إِذا مِتُّمْ وَ کُنْتُمْ تُراباً وَ

---

۱ ـ الم سجده، آیه ۱۰.

عِظاماً أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ).(٢)

آنها به قدری از این مسأله تعجب می کردند که اظهار آن را نشانه جنون و یا دروغ بر خدا می پنداشتند: وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلى رَجُل يُنَبِّئُكُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّق إِنَّكُمْ لَفِي خَلْق جَدِيد: «کافران گفتند: مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می دهد هنگامی که کاملاً خاک و پراکنده شدید، دیگر بار آفرینش جدیدی می یابید»؟.(٣)

به همین دلیل، عموماً «استدلالات قرآن درباره امکان معاد» بر محور همین معاد جسمانی دور می زند، و بیانات ششگانه ای که در فصل قبل گذشت، همه شاهد و گواه این مدعا است.

به علاوه، قرآن کراراً خاطر نشان می کند که شما در قیامت از قبرها خارج می شوید(٤) قبرها مربوط به معاد جسمانی است.

داستان مرغ های چهارگانه «ابراهیم»(علیه السلام)، و همچنین داستان «عزیر»(علیه السلام) و زنده شدن او بعد از مرگ، و ماجرای «مقتول بنی اسرائیل» که در بحثهای گذشته به آن اشاره کردیم، همه با صراحت از معاد جسمانی سخن می گوید.

توصیفهای زیادی که قرآن مجید از مواهب مادی و معنوی بهشت کرده است، همه نشان می دهد: معاد، هم در مرحله جسم و هم در مرحله روح، تحقق می پذیرد، و گرنه حور و قصور و انواع غذاهای بهشتی و لذائذ مادی، در کنار مواهب معنوی معنی ندارد.

به هر حال، ممکن نیست کسی کمترین آگاهی از منطق و فرهنگ قرآن داشته باشد، و معاد جسمانی را انکار کند، و به تعبیر دیگر، انکار معاد جسمانی

---

٢ ـ مؤمنون، آیه ٣٥.

٣ ـ سبأ، آیه ٧.

٤ ـ یس، آیه ٥١ ـ قمر، آیه ٧.

از نظر قرآن مساوی است، با انکار اصل معاد!

علاوه بر این، دلائل نقلی، شواهد عقلی نیز، در این زمینه وجود دارد که: اگر بخواهیم وارد آن شویم، سخن به درازا می کشد.

البته، اعتقاد به معاد جسمانی، پاره ای از سؤالات و اشکالات را برمی انگیزد مانند شبهه آکل و مأکول، که محققان اسلامی از آن پاسخ گفته اند و ما شرح جامع و فشرده ای در همین زمینه در ذیل آیه ٢٦٠ سوره «بقره» آورده ایم.(٥)

* * *

٦ ـ بهشت و دوزخ

بسیاری چنین می پندارند که عالم پس از مرگ، کاملاً شبیه این جهان است، منتهی در شکلی کامل تر و جالب تر.

ولی قرائن زیادی، در دست داریم که نشان می دهد: فاصله زیادی از نظر کیفیت و کمیت، میان این جهان و آن جهان است، حتی این که: اگر این فاصله را به تفاوت میان عالم کوچک جنین، با این دنیای وسیع تشبیه می کنیم، باز مقایسه کاملی به نظر نمی رسد.

طبق صریح بعضی از آیات و روایات، در آنجا چیزهائی است که چشمی ندیده و گوشی نشنیده، و حتی از فکر انسانی خطور نکرده است، قرآن مجید می گوید: فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ: «هیچ انسانی نمی داند چه چیزهائی که مایه روشنی چشم است برای او پنهان نگهداشته شده».(٦)

نظامات حاکم بر آن جهان، نیز با آنچه در این عالم حاکم است کاملاً تفاوت دارد، در اینجا افراد به عنوان شهود در دادگاه حاضر می شوند، ولی در آنجا دست

---

٥ ـ برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر «نمونه»، صفحه ٢٢٨ به بعد مراجعه شود.

٦ ـ سجده، آیه ١٧.

www.makarem.ir

و پا و حتی پوستِ تن، شهادت می دهد: «الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ».(۷)

«وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللّهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ».(۸)

به هر حال، آنچه درباره جهان دیگر گفته شود، تنها شبحی از دور، در نظر ما مجسم می کند، و اصولاً الفبای ما و فرهنگ فکری ما، در این جهان، قادر به توصیف حقیقی آن نیست، و از اینجا به بسیاری از سؤالات، در زمینه بهشت، و دوزخ و چگونگی نعمتها و عذابهایش پاسخ داده خواهد شد.

همین قدر می دانیم: بهشت کانون انواع مواهب الهی، اعم از مادی و معنوی است، و دوزخ کانونی است از شدیدترین عذابها در هر دو جهت.

و در مورد جزئیات این دو، قرآن اشاراتی دارد که ما به آن مؤمن هستیم اما تفصیل آن را تا کسی نبیند نمی داند!

در زمینه وجود بهشت و دوزخ در حال حاضر، و این که: در کجا است بحث نسبتاً مشروحی در جلد سوم، ذیل آیه ۱۳۳ سوره «آل عمران» (صفحه ۹۲ به بعد) داشته ایم.

و همچنین در زمینه پاداش و کیفر، در عالم قیامت و مسأله «تجسم اعمال» و «نامه اعمال» در جلد دوم، صفحه ۳۷۸ (ذیل آیه ۳۰ آل عمران) و جلد دوازدهم، صفحه ٤٥٥ (ذیل آیه ٤٩ سوره کهف) بحثی داشته ایم.

علاوه بر همه اینها، بحثهای مختلف دیگری ذیل آیات مناسب مخصوصاً در سوره های اواخر قرآن، به خواست خدا در مورد خصوصیات معاد خواهد آمد.

* * *

---

۷ ـ یس، آیه ٦٥.

۸ ـ فصلت، آیه ۲۱.

www.makarem.ir

پروردگارا! در آن روز پر خوف و خطر، در آن رستاخیز بزرگ و دادگاه عدل، ما را به لطفت امنیت و آرامش بخش!
خداوندا! اگر داوری بر معیار اعمال باشد، دست ما تهی است، با ترازوی فضل و کرم، حسنات ناچیز ما را بسنج، و با رحمت و غفرانت بر سیئات ما پرده بیفکن!
بار الها! آن چنان کن که سرانجام کار، هم تو از ما خشنود باشی و هم ما در پیشگاهت رستگار باشیم.

آمِیْنَ یا رَبَّ العالَمِیْنَ
پایان جلد ۱۸ تفسیر نمونه

پایان سوره یس
هشتم / رمضان المبارک / ١٤٠٤
۱۸ / ۳ / ۱۳٦۳

پایان تصحیح این جلد: ۱۲ / ۹ / ۸۲

www.makarem.ir

* فهرست ها :

* ١ ـ مطـــالب ٥٢١
* ٢ ـ موضوعی ٥٢٩
* ٣ ـ احـــادیث ٥٨٠
* ٤ ـ اعـــــلام ٥٨٣
* ٥ ـ کتـــــــب ٥٨٦
* ٦ ـ ازمنه و امکنه ٥٨٨
* ٧ ـ قبایل و... ..... ٥٨٩
* ٨ ـ اشعـــــار ٥٩٠
* ٩ ـ لـغـــــات ٥٩١

www.makarem.ir

(فهرست مطالب)

موضوع صفحه

ق ج

«سوره سبأ» ...١ ١٣

محتوای سوره سبأ ...٣ ١٥

فضیلت این سوره ...٤ ١٦

خداوند مالک همه چیز و عالم به همه چیز است ...٦ ١٨

به پروردگار سوگند، قیامت خواهد آمد! ...١٣ ٢٤

عالمان دعوت تو را حق می دانند ...١٩ ٣١

مواهب بزرگ خدا بر داود(علیه السلام) ...٢٧ ٣٩

حشمت سلیمان و مرگ عبرت انگیز او ...٣٤ ٤٧

نکته ها:

١ ـ دورنمائی از زندگانی عبرت انگیز سلیمان(علیه السلام) ...٤٣ ٥٦

٢ ـ چرا مرگ سلیمان مدتی مکتوم ماند؟ ...٤٥ ٥٨

٣ ـ چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی؟ ...٤٧ ٦١

٤ ـ شکرگزاران واقعی اندک اند ...٥١ ٦٤

تمدن درخشانی که بر اثر کفران بر باد رفت! ...٥٦ ٦٨

www.makarem.ir

موضوع صفحه

ق ج
چنان آنها را متلاشی کردیم که ضرب المثل شدند! ...٦٢ ٧٥
نکته ها:
١ ـ ماجرای عجیب قوم سبأ ...٦٧ ٨٠
٢ ـ یک اعجاز تاریخی قرآن ...٦٩ ٨٢
٣ ـ نکات مهم عبرت در یک داستان کوتاه ...٧٠ ٨٣
هیچ کس مجبور به پیروی وسوسه های شیطان نیست! ...٧٢ ٨٥
به من بگوئید چرا...؟ ...٧٧ ٩٠
راه تسخیر دلها! ...٨٧ ١٠٠
تو مبعوث برای همه جهانیان هستی! ...٩١ ١٠٤
مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست! ...١٠٥ ١١٨
ارزیابی ارزشها! ...١١١ ١٢٥
بیزاری معبودان از عابدان ...١١٦ ١٣٠
نکته ها:
١ ـ انفاق مایه فزونی است نه کمبود ...١٢١ ١٣٥
٢ ـ اموال خود را بیمه الهی کنید ...١٢٥ ١٣٩
٣ ـ وسعت مفهوم انفاق ...١٢٦ ١٤٠

www.makarem.ir

موضوع صفحه

ق ج
با کدام منطق آیات ما را انکار می کنند؟ ...١٢٨ ١٤٣
انقلاب فکری ریشه هر انقلاب اصیل ...١٣٤ ١٤٩
نکته ها:
١ ـ زیر بنای همه تحوّل ها ...١٣٨ ١٥٣
٢ ـ گوشه ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه ...١٤١ ١٥٧
هرگز از باطل کاری ساخته نیست! ...١٤٣ ١٥٩
آنها راه فرار ندارند ...١٥١ ١٦٧
* * *
«سوره فاطر» ...١٥٩ ١٧٧
محتوای سوره فاطر ...١٦١ ١٧٩
فضیلت تلاوت این سوره ...١٦٢ ١٨٠
گشاینده درهای بسته او است! ...١٦٥ ١٨٣
«ملائکه» در قرآن مجید ...١٧٣ ١٩١
دنیا و شیطان شما را نفریبد! ...١٧٩ ١٩٨
گفتار و کردار پاک و صالح به سوی خدا می رود! ...١٨٧ ٢٠٦
تمام «عزّت» از آن خدا است! ...١٩٧ ٢١٦

www.makarem.ir

موضوع صفحه

ق ج
فرق میان «کلام طیب» و «عمل صالح» ...۱۹۸ ۲۱۷
دریای آب شیرین و شور ...۲۰۰ ۲۱۹
عوامل معنوی طول عمر و کوتاهی آن ...۲۰۷ ۲۲٦
این معبودهای دروغین حتی صدای شما را نمی شنوند! ...۲۱۲ ۲۳۰
سوء استفاده از آیات و تفسیرهای انحرافی ...۲۱٦ ۲۳۵
هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نخواهد کشید ...۲۲۰ ۲۳۹
توضیح «برهان امکان و وجوب» (فقر و غنی) ...۲۲۲ ۲٤۱
نور و ظلمت یکسان نیست! ...۲۲۸ ۲٤۷
نکته ها:
۱ ـ آثار ایمان و کفر ...۲۳۱ ۲۵۰
۲ ـ آیا مردگان حقیقتی را درک نمی کنند؟ ...۲۳۳ ۲۵۲
۳ ـ تنوع تعبیرات، بخشی از فصاحت است ...۲۳۵ ۲۵٤
اگر کوردلان ایمان نیاورند عجب نیست ...۲۳۸ ۲۵۷
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود! ...۲٤۳ ۲٦۲
معامله پر سود با پروردگار! ...۲۵۰ ۲۷۰
شرایط عجیب این تجارت ...۲۵۵ ۲۷٤

www.makarem.ir

موضوع صفحه

ق ج
وارثان حقیقی میراث انبیاء ...٢٥٧ ٢٧٦
پاسداران کتاب الهی کیانند؟ ...٢٥٦ ٢٨٤
آنجا که نه غمی است، نه رنجی، و نه درماندگی! ...٢٦٨ ٢٨٦
ما را باز گردانید تا عمل صالح انجام دهیم! ...٢٧٣ ٢٩١
نکته ها:
١ ـ منظور از «ذات الصدور» چیست؟ ...٢٧٨ ٢٩٧
٢ ـ هیچ راه بازگشتی وجود ندارد! ...٢٧٩ ٢٩٨
آسمانها و زمین با دست قدرت او برپاست! ...٢٨٢ ٣٠١
کوچک و بزرگ در برابر قدرت او یکسان است ...٢٨٩ ٣٠٨
استکبار و حیله گری سر چشمه بدبختی های آنها بود ...٢٩٣ ٣١١
اگر لطف او نبود، جنبنده ای بر پشت زمین نبود! ...٣٠١ ٣٢٠
* * *
«سوره یس» ...٣٠٧ ٣٢٥
محتوای سوره یس ...٣٠٩ ٣٢٧
فضیلت سوره «یس» ...٣١٠ ٣٢٨
یس «قلب قرآن» است ...٣١٤ ٣٣٢

www.makarem.ir

موضوع صفحه
ق ج
نکته ها:
۱ ـ از کار افتادن ابزار شناخت! ...۳۲٤ ۳٤۲
۲ ـ سدهائی از پیش و پس! ...۳۲٦ ۳٤٤
۳ ـ محرومیت از سیر آفاقی و انفسی ...۳۲۷ ۳٤٥
چه کسانی انذار تو را می پذیرند؟ ...۳۲۸ ۳٤٦
به چند نکته باید توجه داشت: ...۳۲۹ ۳٤۷
نکته ها:
۱ ـ انواع کتاب های ثبت اعمال ...۳۳۳ ۳٥۱
۲ ـ همه چیز ثبت می شود حتی... ...۳۳٤ ۳٥۲
سرگذشت «اصحاب القریه» برای آنها عبرتی است ...۳۳۹ ۳٥۷
مجاهدی جان بر کف! ...۳٤۸ ۳٦٦
* * *
آغاز جزء ۲۳ قرآن مجید ...۳٥۷ ۳۷٦
با یک صیحه، همگی خاموش ...۳٥۷ ۳۷۸
داستان «رسولان انطاکیه» ...۳٥۹ ۳۸۰
نکته های آموزنده این داستان ...۳٦۳ ۳۸٥

موضوع صفحه
ق ج
پاداش و عذاب «برزخ» ...٣٦٥ ٣٨٧
پیشگامان امتها! ...٣٦٦ ٣٨٨
غفلت دائم ...٣٦٧ ٣٨٩
این هم نشانه های دیگر ...٣٧٢ ٣٩٣
هر یک از خورشید و ماه آیتی هستند ...٣٨٠ ٤٠١
حرکت «دورانی» و «جریانی» خورشید ...٣٨٨ ٤١٠
تعبیر به «تدرک» و «سابق» ...٣٩٠ ٤١٢
نظام نور و ظلمت در زندگی بشر ...٣٩٠ ٤١٣
حرکت کشتیها در دریاها نیز آیتی است ...٣٩٣ ٤١٦
تمام آیات الهی را نادیده می گیرند ...٣٩٩ ٤٢١
صیحه های رستاخیز! ...٤٠٦ ٤٢٩
بهشتیان غرق در مواهب مادی و معنوی ...٤١٥ ٤٣٧
انواع سلام هائی که نثار بهشتیان می شود ...٤٢٠ ٤٤٣
چرا پرستش شیطان می کنید؟! ...٤٢٢ ٤٤٥
روزی که زبان از کار می افتد و اعضاء گواهی می دهند! ...٤٣٠ ٤٥٣
او شاعر نیست، انذارکننده زندگان است! ...٤٣٨ ٤٦٢

www.makarem.ir

موضوع صفحه

ق ج
«حیات» و «مرگ» دلها! ...٤٤٢ ٤٦٦
منافع سرشار چهار پایان برای شما ...٤٤٧ ٤٧١
آفرینش نخستین، دلیل قاطعی است بر معاد ...٤٥٦ ٤٨٠
رستاخیز انرژیها! ...٤٦١ ٤٨٥
نکته ها:
١ ـ چرا شجر اخضر؟ ...٤٦٥ ٤٨٩
٢ ـ فرق میان آتش گیره و آتش زنه ...٤٦٦ ٤٩٠
او مالک و حاکم بر همه چیز است! ...٤٦٨ ٤٩٢
بحثهائی پیرامون معاد
١ ـ اعتقاد به معاد یک امر فطری است ...٤٧٤ ٤٩٨
٢ ـ باز تاب معاد در زندگی انسانها ...٤٧٦ ٥٠٠
٣ ـ دلائل عقلی معاد ...٤٧٩ ٥٠٤
٤ ـ قرآن و مسأله معاد ...٤٨٥ ٥١٠
٥ ـ معاد جسمانی ...٤٨٧ ٥١٣
٦ ـ بهشت و دوزخ ...٤٩٠ ٥١٦
پایان جلد ١٨ تفسیر نمونه ...٤٩٢ ٥١٨

www.makarem.ir

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)
* آفریدگار
  * ادله اثبات
  * صفات
* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)
  * رابطه با خدا
  * رابطه با انسان ها
  * رابطه با طبیعت
  * رابطه با خود
* هدف از خلقت انسان
* امکانات (جهت رسیدن به هدف:)
  * امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...
  * امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل (نبوت وامامت)
* معاد (و متعلقات آن)

www.makarem.ir

شناخت

(شناخت)

* ابزار شناخت
ابزار شناخت ...٣٤٢
* موانع شناخت
از کار افتادن ابزار شناخت ...٣٤٣
محرومیت از سیر آفاقی و انفسی بر اثر از کار افتادن قدرت شناخت ...٣٤٥
* تقلید کورکورانه
دو سد، و نابینایی، سلب نعمت شناخت از آنها کرده ...٣٤١
* امکان شناخت
امکان ماهوی و امکان وجودی ...٢٤١
* زمینه های شناخت
نیروی عقل به تنهایی کافی نیست ...١٤٦
بینش توحیدی خط مشی پیشرفت ...٤٧٨
* انگیزه شناخت
* عقلی
از انگیزه های خداشناسی وجوب شکر منعم ...٤٧٦
* فطری
از انگیزه های خداشناسی وجوب شکر منعم ...٤٧٦

www.makarem.ir

خالق

(ادله وجود)

* برهان امکان و وجوب
اشاره آیه پانزده فاطر بر برهان امکان و وجوب ...٢٣٩
توضیح برهان امکان و وجوب ...٢٤١
* دلیل فطرت
عبادت، فطری بشر ...٣٦٨
فطرت یا فریاد درون ...٣٦٨
* برهان نظم
نظمی که از تعادل نیروی جاذبه و دافعه سر چشمه می گیرد ...٣٠٦
* خورشید، ماه و ستارگان
تسخیر خورشید و ماه از آیات توحید ...٢٣١
نظام دقیق شب و روز و خورشید و ماه ...٤٠٨
آیات آفاقی خدا ...٢٣١
خورشید و حرکتهای آن ...٤٠٤
حالات مختلف ماه ...٤٠٦
خورشید و ماه هر کدام آیتی است ...٤٠٢
* شب و روز
نظام دقیق شب و روز و خورشید و ماه ...٤٠٨
آیات آفاقی خدا ...٢٣١
پیدایش شب و روز ...٢٣١
پیدایش شب و روز ...٤٠٣
نظام نور و ظلمت آیتی عظیم از آیات الهی ...٤١٤
* عالم حیات
رنگ های مختلف اشیاء دلیل توحید ...٢٦٣

www.makarem.ir

نشانه های خدا در صحنه هستی ...٣٩٢
* سایه ها
نظام نور و ظلمت آیتی عظیم از آیات الهی ...٤١٤
* گیاهان
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود ...٢٦٢
* پیدایش ابر و باد و باران
اثبات مبدأ و معاد با یک دلیل ...٢١٠
* دریاها و کشتی ها
دریاها بخش دیگری از آیات آفاقی ...٢٢٣
حرکت کشتی ها در دریاها ...٤١٧
* برهان حرکت
دعوت به توحید از نظر برهان حرکت ...٢١٠
* برهان علیت
خالق آسمانها و زمین ...١٨٣

www.makarem.ir

(صفات)

* صفات ذات:
* علم
او عالم به غیب است و از تمام پنهانی ها آگاه ...۲۶
علم خداوند بر آنچه در زمین فرو می رود و آنچه خارج می شود ...۲۱
گوشه ای از علم بی پایان پروردگار ...۲۱
علم خداوند بر آنچه از آسمان نازل می شود و آنچه بالا می رود ...۲۲
علم و قدرت خداوند ...۲۲۲
خداوند غیب آسمان ها و زمین را می داند ...۲۹۷
کتاب یا لوح محفوظ ...۲۲۲
امام مبین یا لوح محفوظ ...۳۵۰
منظور از کتاب مبین و لوح محفوظ ...۲۷
خداوند مالک همه چیز و عالم به همه چیز می باشد ...۱۸
تحقق عینی علم خداوند پاداش یا مجازات می آورد ...۸۷
از کمترین ناخالصی آگاه است ...۲۹۷
* بصیر
فرق میان خبیر و بصیر ...۲۷۹
* خبیر
فرق میان خبیر و بصیر ...۲۷۹
* توحید
* توحید عبادت
توحید عبادت بر اساس توحید خالقیت و رازقیت ...۱۹۰
توحید ربوبی دلیل بر توحید عبادت ...۳۰۱
دلیلی بر توحید عبادت ...۳۶۹
* توحید ذات:
* صرف الوجود
واجب الوجود قابل تعدّد نیست ...۱۰۰

www.makarem.ir

* دلیل نقلی
لا اله الا اللّه کلمه طیّبه است ...٢١٤
* توحید افعال:
* توحید خالقیت
توحید عبادت بر اساس توحید خالقیت و رازقیت ...١٩٠
اثبات توحید خالقیت و ربوبیت ...٣٠٥
فاطر یعنی چه؟ ...١٨٣
* توحید ربوبیت
توحید ربوبی دلیل بر توحید عبادت ...٣٠١
اثبات توحید خالقیت و ربوبیت ...٣٠٥
* توحید مالکیت
او مالک و حاکم بر همه چیز است ...٤٩٢
ستایش خدا به خاطر مالکیت و حاکمیت او ...١٩
خداوند مالک همه چیز است و عالم به همه چیز ...١٨
هیچ کس حق شفاعت ندارد جز به اذن و فرمان پروردگار ...٩٢
هیچ کس حق شفاعت ندارد جز به اذن و فرمان پروردگار ...٢٣٦
در حقیقت مالک اصلی خداست ...٤٢٦
* توحید حاکمیت (تکوینی)
او مالک و حاکم بر همه چیز است ...٤٩٣
ستایش خدا به خاطر مالکیت و حاکمیت او ...١٩
خداوند حاکم و فیصله بخش هادیان و گمراهان است ...٩٨
* اراده و مشیت
هر چه بخواهد بر خلقت می افزاید ...١٨٤
دو مرحله در افعال خداوند ...٤٩٥
فرمان او همان و خلقت همان ...٤٩٥
* قدرت
علم و قدرت خداوند ...٢٢٢
اشاره ای به اعمال مستقیم قدرت پروردگار ...٤٧٢

www.makarem.ir

آسمان ها و زمین با دست قدرت او برپاست ...٣٠١
کوچک و بزرگ در برابر قدرت او یکسان است ...٣٠٨
نگاهداری و حفظ آسمان ها و زمین فقط از خدا ساخته است ...٣٠٥
گشاینده درهای بسته اوست ...١٨٣
کسی نمی تواند جلو بخشش خدا را بگیرد و یا از منع او جلوگیری کند ...١٨٨
فتاح یعنی چه ؟ ...١٨٣
چهارپایان را رام انسان کرد ...٤٧٣
اگر خدا بخواهد جابه جایی صورت می دهد شما را می برد کسانی دیگر می آورد ...٢٤٢
دو وصف از اوصاف امید بخش ...٢٦٩
عزیز بودن خداوند یعنی چه؟ ...٢١٢
تمام عزت از آن خداوند است ...٢١٦
عزت در نزد خدا است ...٢١٢
عزت در پیشگاه غیر خدا مجوئید ...٢١١
معنی عزیز ...٣٢
حقیقت عزّت چیست ...٢١٦
* غنی
خداوند غنی است ...٢٣٩
معنی غنی بودن خداوند ...٢٣٩
معنی حسرت نسبت به خداوند ...٣٨٠
خدا چه نیازی به ایمان و عبادت ما دارد؟ ...٢٣٩
* صفات فعل
* رحیم
مفهوم وسیع رحمت الهی ...١٨٩
خداوند همیشه رحمتش بر غضبش پیشی دارد ...١٨٩
رحمان مظهر رحمت عامه خداوند ...٣٤٨
چرا غفور و رحیم است ...٢٣
اگر خدا مجازات می کرد کسی بر زمین باقی نمی ماند ...٣٢١
* غفار

چرا غفور و رحیم است ...٢٣
دو وصف از اوصاف امید بخش ...٢٦٩
رب غفور و شکور ...٢٨٩
آثار حلیم و غفوری خدا ...٣٠٦
بشارت به مغفرت ...٣٤٩
* شکور
رب غفور و شکور ...٢٨٩
* حلیم
آثار حلیم و غفور بودن خداوند ...٣٠٦
* عادل
آسمان ها و زمین به وسیله عدالت برپاست ...٥٠٧
عدالت خداوند در پاداش و کیفر ...٤٣٨
در قیامت ستمی در کار نیست هر کس آنچه عمل کرده پاداش می بیند ...٤٣٨
* لطیف
اگر لطف او نبود جنبنده ای بر پشت زمین نبود ...٣٢٠
* رزّاق
توحید عبادت بر اساس توحید خالقیت و رازقیت ...١٩٠
روزی رسان خداوند است ...٩٤
معنی گسترده هو خیر الرازقین (او بهترین روزی دهندگان است) ...١٣١
خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده و برای هر کس بخواهد تنگ می سازد ...١٢٠، ١٣٠
خالق روزی بخش ...١٩٠
* حمید
معنی حمید ...٣٢
معنی حمید بودن خداوند ...٢٤٠

انسان

(هدف از خلقت انسان)

www.makarem.ir

هدف از آفرینش انسان چیست؟ ...٥٠٩
* مقام خلیفهٔ اللّهی
معیار اصلی ارزش های انسانی ...١٢٢
خداوند انسان ها را جانشینان خود قرار داد ...٣٠١
* تکامل
معیار اصلی ارزش های انسانی ...١٢٢
شرائط عجیب تجارت انسان با خدا ...٢٧٤
* عبادت
پیمان الهی از فرزندان آدم چه بود ...٤٤٨
* عمل صالح
هدف اصلی، عمل صالح است ...٤٥

(حقیقت انسان)

وجود انسان کامل عالم صغیری است که عالم کبیر را در خود خلاصه کرده ...٣٥٥
انسان چیست؟ ...٢٩٨
انسان همان عقائد و افکارش می باشد نه صورت و اعضای پیکرش ...٢٩٨
آفرینش انسان ...٤٨١
* جسم
مراحل هفتگانه زندگی انسان ...٢١٩

(صفات انسان)

* کفور
انسان خصیم مبین است ...٤٨١
خشونت اصحاب القریهٔ در برابر منطق و روش الهی ...٣٦١
عکس العمل این قوم لجوج در برابر این مؤمن پاکباز (حبیب نجار) ...٣٧١

سه گروه از بندگان: ظالم، مقتصد و سابق الی الخیرات ...٢٨٠
* غیره
نیاز انسان در همه حال ...٢٤٢
تنوع الوان در انسان ها ...٢٦٥

(حالات انسان)

حیات و مرگ دلها ...٤٦٧
بیندیشید ...١٥١
مراعات آداب خاص دعا سبب استجابت دعا می گردد ...١٣٨
بارداری مادران و وضع حمل ...٢٢٠
وضع انسان در پایان عمر ...٤٥٨

(کردار انسان)

هیچ کس مجبور به پیروی از وسوسه های شیطان نیست ...٨٥
تلاش برای مبارزه با آیات الهی ...١٢٤
قیام مسلمانان انقلابی در کشورهای مختلف ...١٥٤
ظالمان یکدیگر را فریب می دهند ...٣٠٤
سنت گذشتگان ...٣١٤
حسنات و گناهان انسان در سخن پیامبر ...٣٢٣
طرفداران باطل همیشه تکیه بر تهدید و خشونت می کنند ...٣٦٢
شومی افراد بستگی به اعمالشان دارد ...٣٦٣
مجاهدی جان بر کف (حبیب نجار) ...٣٦٦
چرا پرستش شیطان می کنید ...٤٤٦
سخن گفتن انسان ...٤٨١

www.makarem.ir

(نعمت های وجود انسان)

روزی که زبان از کار می افتد و اعضاء گواهی می دهند ...٤٥٤
کیفیت نطق اعضاء در قیامت ...٤٥٥
گواهی اعضای بدن در سخن امام باقر ...٤٥٧

(عمر انسان)

روایات اسلامی و حد عمر انسان برای بیداری ...٢٩٥
مقدار عمر هر کس مشخص و ثبت است ...٢٢٢
عمر به اندازه کافی و انذار کننده راه عذر را می بندد ...٢٩٥
پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بشمار ...٤٦١
دوران جوانی را قبل از پیری غنیمت بشمار ...٤٦١
نقش صله رحم در ازدیاد عمر در سخن پیامبر ...٢٢٧
عوامل معنوی طول عمر و کوتاهی آن ...٢٢٦
عوامل معنوی طول عمر در روایت اهل بیت ...٢٢٧

(معیار ارزش افکار و کردار انسان)

* عمل صالح
شرائط عجیب تجارت انسان با خدا ...٢٧٤

(مسئولیت های انسان)

دشمن را دشمن شمرید ...٢٠٠

www.makarem.ir

مبادا فریب بخورید ...١٩٩
از دشمن خود بر حذر باشید ...٤٥١
حتی یک نفر مؤمن نیز دارای مسئولیت است ...٣٦٧
مسئولیت ها همواره تشبیه به بار سنگین شده ...٢٤٤
* در برابر خالق:
* ایمان:
* ایمان
چهار تشبیه: نور و ظلمت، نابینا و بینا، زنده و مرده، سایه و باد گرم و
سموم یکسان نیستند ...٢٤٧
ایمان حیات است و کفر مرگ ...٤٦٦
* حقیقت ایمان
ایمان نور است ...٢٤٨
* آثار ایمان
آثار ایمان ...٢٥٠
ایمان و عمل صالح عامل نجات ...٢٠٤
مذهب عامل اصلی تحول ها ...١٥٣
تجارت سودمند ...٢٧٠
* درجات و پایه های ایمان
فاصله شهادت تا بهشت ...٣٧٢
مخلصین بنده های کامل الایمان ...٣٧٤
* ایمان و عمل صالح
ایمان و عمل صالح ...١٢٢
معیار اصلی ارزش های انسانی ...١٢٢
* مؤمنین
اعلام ایمان و تبعیت از انبیاء به طور آشکار ...٣٧٠
گروه هایی که در برابر عوامل فریب قرار می گیرند ...٢٠٠
این مرد با ایمان در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) (حبیب نجار) ...٣٧٤
* ایمان حقیقی و دروغین
ایمان به هنگام یقین به مجازات ...١٧٠

www.makarem.ir

ایمان اضطراری ارزش ندارد ...١٧٠
پس از زنده شدن اعتراف به صحت رسالت می کنند ...٤٣٤
* کفر و شرک
این معبودهای دروغین حتی صدای شما را نمی شنوند ...٢٣٠
دلیلی برای ابطال عقائد مشرکین ...٩٤
شرک ظلم و ستم آشکار است ...٣٠٥
* اسباب کفر
استکبار و حیله گری سرچشمه بدبختی های آنها بود ...٣١١
* آثار کفر
آثار کفر ...٢٥٠
آنها را انذار کنی یا نکنی ایمان نمی آورند ... ٣٤٢
ما هرگز به این قرآن ایمان نمی آوریم ...١١١
بدبختی های ناشی از کفر ...١٤٤
کفر کافران به زیان خودشان می باشد ...٣٠٢
آثار کفر ... ٣٠٢
* کافر و مشرک
آنها معبودانی غیر خدا برای خویش برگزیده اند ...٤٧٦
پاسخ قرآن به کسانی که فرشتگان را می پرستیدند ...١٣٢
* بت پرستی
بت ها مالک چیزی نیستند ...٢٣٢
بتها نه می شنوند نه پاسخ می دهند ...٢٣٥
شرکای الهی بت ها هستند یا مجسمه های فرشتگان ...٩٩
معبودان نمی توانند عابدانشان را کمک کنند ...٤٧٦
معبودان در قیامت عابدان را قبول ندارند ...٢٣٣
کسانی را که شریک خدا می دانید چه چیزی آفریده اند ...٣٠٣
تاریخچه بت پرستی در مکه ...١٣٢
دید مشرکان نسبت به بت ها ...٣٠٤
مجسمه سازی حلال است یا حرام ...٥٢
مکتبی توخالی تر از مکتب بت پرستان نیست ...٩٠

www.makarem.ir

تشبیهی جالب برای بت پرستان لجوج ...٣٣٩
* مسئولیتها و احکام:
مجسمه سازی حلال است یا حرام ...٥٢
قیام فقط برای خدا ...١٥٠
* تقوا
تقوا پیشه کنید هم به خاطر دنیا و هم به خاطر آخرت ...٤٢٢
تقوا معیار شخصیت انسان ...١٢٧
چه کسانی مورد اکرام خدا هستند ...٣٧٤
تقوا و ارزش انسان دوش به دوش هم پیش می روند ...٣٧٤
ملاک ارزش ها مادی نیست ...١٢٥
آنچه موجب تقرب به درگاه خدا است ...١٢٢
جذبه شهود محبوب (با ذکر یک حدیث) ... ٤٤٢
* عبادات
توسل با توحید منافاتی ندارد ...٢٣٦
مراعات آداب خاص دعا سبب استجابت می شود ...١٣٨
چرا دعا مستجاب نمی شود ...١٣٧
* عمل
* عبادات:
* جهاد
فاصله شهادت تا بهشت ...٣٧٢
* دیگر عبادات
ذکر «یا فتّاح» برای حل مشکلات ...٩٨
* در برابر طبیعت:
* عمران
اعجاز تاریخی قرآن و تمدن قوم سبأ ...٨٢
سبأ نام کیست و چیست؟ ...٦٩
ساخت و سازهای سلیمان برای عمران کشور ...٥١
تمدن عصر داود و سلیمان و تمدن قوم سبأ ...٨٣
سد مأرب و وفور نعمت ...٨٠

www.makarem.ir

تمدن درخشان سبأ ...٦٨
سبأ سرزمین پر نعمت ...٧٠
شهرهای آباد و آشکار قوم سبأ ...٧٥
تمدن قوم سبأ ...٨٢
شهر انطاکیه در تاریخ و جغرافیا ...٣٥٨
شهر انطاکیه در تاریخ و جغرافیا ...٣٨١
مأرب نام شهری در یمن ...٨٠
* تخریب
تمدن درخشانی که بر اثر کفران نعمت بر باد رفت ...٦٨
* در برابر انسانها:
* ارتباط با خویشان:
* رابطه با ارحام
نقش صله رحم در ازدیاد عمر در سخن پیامبر ...٢٢٧
خیرخواهی برای اقوام و هم میهنان در حیات و ممات ...٣٧٤
* ارتباط با جامعه:
* روابط اقتصادی
* غیر قراردادها:
* صحیح:
الف ـ انفاق و صدقه
ارتباط با انسان ها ...٢٧١
وسعت مفهوم انفاق ...١٤٠
صدقه و انفاق و نقش آن(در سخن پیامبر و امام صادق) ...٢٢٧
انفاق مایه فزونی است نه کمبود ...١٣٥
انفاق در راه خدا یا یک تجارت پر سود ...١٣١
اموال خود را بیمه کنید ...١٣٩
انفاق به دو گونه صورت می گیرد«سراً» و«علانیهٔ» ...٢٧١
منطقی از افراد بخیل درمسأله انفاق ...٤٢٥
خداوند جای انفاق را پر می کند ...١٣٠
چرا انفاق بر نعمت نمی افزاید ...١٣٨

www.makarem.ir

تجارت سودمند ...٢٧٠
پرداخت مزد بیشتر ...٢٧٣
شرائط تجارت پر سود ...٢٧٤
انفاق از روزی های الهی ...٤٢٧
* روابط مدیریتی (سیاسی)
* رهبری
دلسوزی یکی از شرائط رهبر ...٢٠٩
* روابط کشوری
سه عامل مهم برای اداره کشور ...٥٠
* روابط فکری (علمی)
گوشه ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه ...١٥٧
بیشترین عبادت ابوذر تفکر و اندیشه بود ...١٥٧
* هنر و ادبیات:
* شعر و شاعری
مشخصات شعر و شاعری ...٤٦٣
اشعار تکان دهنده شاعر معاصر در زمینه آثار فراعنه ...٣١٩
شعر منسوب به علی و عظمت انسان ...٣٥٥
گفتگوی جوانی با پیر ...٤٦١
* روابط اخلاقی
* اخلاق ممدوح:
* شکر
شکر در روایات ائمه ...٦٦
اقسام شکر ...٦٥
سه مرحله شکر ...٥٤
صبر و شکر سبب بقای نعمت ...٧٩
شکر نعمت وجود میوه ها ...٣٩٨
شعبه ای از شکر خدا ...٦٧
شکر گزاران واقعی کم اند ...٦٤
شکر و سپاس نعمت وظیفه آل داود ...٥٤

www.makarem.ir

* خوف و رجاء
مقام امید و رجاء ...۲۷۰
خوف و رجاء دو انگیزه حرکت تکاملی ...۲۹۲
خوف و رجاء دو انگیزه حرکت تکاملی ...۳٤۸
مقام خوف و خشیت ...۲٦۷
ترسیدن از خدا در نهان ...۲٤٦
معنی ترس از خدا ...۲٦۷
هر چه علم و آگاهی بیشتر خوف از خدا بیشتر ...۲٦۸
کسانی که در غیب می ترسند ...۳٤۸
* آرامش
آرامش انسان در دل خطرها ...۳۷
* خیرخواهی و نصیحت
خیرخواهی برای اقوام و هم میهنان در حیات و ممات ...۳۷٤
* اخلاص
گفتار و کردار پاک و عمل صالح به سوی خدا می رود ...۲۰٦
کلام پاک به سوی خدا می رود و عمل صالح را بالا می برد ...۲۱۳
اخلاص خمیرمایه نجات و سعادت ...۱۵۰
مخلصین بندگان کامل الایمان ... ۳۷٤

* قرب الهی
آنچه موجب تقرب به درگاه خدا است ...۱۲۲
جذبه شهود محبوب ...٤٤۲
مهم ترین مسأله در اعمال صالح نیت خالص است ...۲۷۳
مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست ...۱۲۱، ۱۱۸
قیام فقط برای خدا ...۱۵۰
مهمترین مسأله در اعمال صالح نیت خالص است ...۲۷۳
* اخلاق مذموم:
* کفران نعمت
ناشکری قوم سبأ و سلب نعمت ...۷۸

www.makarem.ir

* ظلم
یکی از مصداق های ظلم ...۱۱۲
* غفلت
غفلت دائم ...۳۹۰
* محبت دنیا
دنیا و شیطان شما را نفریبند ...۱۹۸
* گناه و آثار آن
تراکم گناهان کم اهمیت و آتشی که از آنها زبانه می کشد ...۳۵۳
کم شدن قبح گناه بر اثر تکرار و اظهار ...۲۹٤
دو راه برای نفوذ گناه در انسان ...۱۹۹
تزئین اعمال در نظر انسان ...۲۰٦

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی:
* زمین:
* خلقت زمین
خلقت آسمان ها و زمین ...٤۹۳
جهان در آغاز توده واحدی بود ...۱۸۳
درون کره زمین مذاب و سوزان است ...۳۷
* حیات زمین
احیای زمین های مرده دلیلی بر رستاخیز ...۲۰۹
ابرهای مأمور باران و زنده کردن زمین ...۲۰۹
حیات زمین های مرده ...۳۹٤
زمین و زنده شدن آن ...۲۰۹
* منافع زمین

www.makarem.ir

سد مأرب و وفور نعمت ...٨٠
سبأ سرزمین پر نعمت ...٧١
شهرهای آباد و آشکار قوم سبأ ...٧٥
نعمت های مادی و معنوی قوم سبأ ...٧٧
موادی که از اعماق بیرون می ریزند ...٢٢
رابطه انرژی و ترکیب شیمیایی ...٤٨٨
ماده انرژی زا از میان آب و خاک و هوا ...٤٩١
* اراضی ممتاز
سبأ نام کیست و چیست ...٦٩
سرزمین های مبارک کدام منطقه است ...٧٦
سبأ سرزمین پر نعمت ...٧١
* سیر در زمین
سیر در ارض (گردش روی زمین) کنید و درس های رحمانی بیاموزید! ...٣١٨
* حالات زمین
طبیعت اصلی کره زمین تاریکی است ...٤٠٢
سنگ های سرگردان آسمانی به زمین جذب می شوند ...٣٨
* موجودات زنده:
* زوجیت
زوجیت موجودات جهان ...٣٩٩
* صفات عمومی
حمد زمزمه تمامی موجودات ...٢١
تنوع الوان در جانداران و چهار پایان ...٢٦٥
* برّی (خشکی):
* مفید:
* صفات
چهار پایان را رام انسان کرد ...٤٧٤
* حلیت
حلال بودن گوشت بعضی از چهار پایان ...٤٧٤
* منافع

www.makarem.ir

مرکب ها ...٤١٨
منافع سرشار چهارپایان ...٤٧٢
شیر قسمت مهمی از مواد غذایی انسان را تامین می کند ...٤٧٥

* جنّ:
* حقیقت جنّ
حقیقت جن چیست؟ ...٤٩
* اقسام جنّ:
* شیطان:
الف ـ حقیقت شیطان
شیطان یک دشمن قدیمی ...٢٠٠
ب ـ فعالیتهای شیطان
او افراد زیادی از شما را گمراه کرد (با ذکر یک حدیث) ...٤٥٠
چه کسی اعمال سوء بدکاران را در نظرشان جلوه می دهد ...٢٠٧
ج ـ تابعان شیطان
چه کسانی جزء حزب شیطانند ...٢٠٣
* جمادات:
* دریاها و فوائد آنها
منافع و مواهب دریاها ...٢٢٤
منافع و مواهب دریاها ...٤١٧
دریای آب شیرین وشور یکسان نیستند ...٢٢٣
دریای آب شیرین کجاست ...٢٢٦
حرکت کشتی ها در دریاها ...٤١٧
* کشتی ها و فوائد آنها
حرکت کشتی ها در دریاها ...٤١٧
* کوه ها:
* آفرینش کوهها
کوه ها و تنوع آنها و آثار و فوائدشان ...٢٦٥
* انواع کوه ها

www.makarem.ir

کوه ها و تنوع آنها و آثار و فوائدشان ...٢٦٥
* منافع و فوائد آنها
کوه ها و تنوع آنها و آثار و فوائدشان ...٢٦٥
* بادها:
* فوائد بادها
فوائد بادها ...٢٠٩
* ابرها:
* منافع آنها
ابرهای مأمور باران و زنده کردن زمین ...٢٠٩
* معادن
موادی که از اعماق بیرون می ریزند ...٢١
* انرژی ها
رستاخیز انرژی ها ...٥١١
رستاخیز انرژی ها ...٤٨٥
رابطه انرژی و ترکیب شیمیایی ...٤٨٨
ماده انرژی زا از میان آب و خاک و هوا ...٤٩١
* صفات جمادات
حمد زمزمه تمامی موجودات ...٢١
* نباتات:
* حقیقت گیاهان
تسبیح خدا و زوجیت گیاهان ...٣٩٩
* زوجیت گیاهان
زوجیت موجودات جهان ...٣٩٩
تسبیح خدا و زوجیت گیاهان ...٣٩٩
* صفات گیاهان
حمد زمزمه تمامی موجودات ...٢١
* منافع گیاهان
هدف از آفرینش درختان ...٣٩٨
نگهداری حرارت در دل گیاهان و رستاخیز آنها ...٤٨٦

کربن گیری گیاهان از هوا ...٤٨٨
عمل کربن گیری درختان سبز یکی دیگر از معجزات علمی قرآن ...٤٨٩
* میوه ها:
* اقسام میوه
انواع مختلف میوه ها ...٢٦٣
* فوائد میوه
انواع ویتامین های لازم در خرما و انگور ...٣٩٦
* آسمان ها:
* نظم آسمان ها
آسمان ها و زمین به وسیله عدالت برپاست ...٥٠٧
* شهاب ها
سنگهای سرگردان آسمانی به زمین جذب می شوند ...٣٨
* خورشید:
* حقیقت خورشید
خورشید و ماه ...٢٣١
* اوصاف خورشید
خورشید و حرکت های آن ...٤٠٤
اجل مسمی (سرآمد معین) و اشاره به حرکت دورانی خورشید ...٢٣٢
منظور از حرکت خورشید در آیه ٣٨ سوره یاسین چیست؟ ...٤٠٤
خورشید وماه در فلک خود شناورند ...٤٠٩
حرکت دورانی و جریانی خورشید ...٤١١
* فوائد خورشید
تسخیر خورشید و ماه ...٢٣١
* نقش خورشید در عالم
تسخیر خورشید و ماه ...٢٣١
* تقویم خورشیدی
نظام سال شمسی و خورشید ...٤١٢
* ماه:
* حقیقت ماه

www.makarem.ir

خورشید و ماه ...٢٣١
* اوصاف ماه
خورشید و ماه در فلک خود شناورند ...٤٠٩
* فوائد ماه
تسخیر خورشید و ماه ...٢٣١
* منزلگاه های ماه
حالات مختلف ماه ...٤٠٦
منزلگاه های ماه ...٤٠٦
* تقویم قمری
کره ماه یا یک تقویم طبیعی ...٤٠٦
* ستارگان:
* صورت ها و اشکال فلکی
یکی از صورتهای فلکی ...٤١١
* شب و روز:
* نظام شب و روز
شب و روز ونظام آن ...٢٣١
شب و روز ونظام آن ...٤٠٢
نظام دقیق شب و روز و خورشید و ماه ...٤٠٧
* فوائد نور
نور در جهان ماده مبدا هر گونه حیات وحرکت است ...٢٥١
نور لطیف ترین وپربرکت ترین موجودات جهان ...٤١٤
* حقیقت شب
پیدایش شب و روز ...٢٣١
پیدایش شب و روز ...٤٠٢
آیا روز قبل از شب آفریده شده؟ ...٤١٥
خلقت روز قبل از شب در روایات اسلامی ...٤١٥
* فوائد شب
نظام نور وظلمت در زندگی بشر ...٤١٤
* فائده روز

www.makarem.ir

نظام نور وظلمت در زندگی بشر ...٤١٤
* عوالم بالا (فرشتگان):
* حقیقت فرشته
ملائکه درقرآن مجید ...١٩١
فرشته واصناف وگروه های آن ...١٩٢
آیافرشتگان مجردند ...١٩٥
تعبیر تورات وقرآن درباره فرشتگان ...١٩٦

* ویژگیهای فرشتگان
فرشتگان دارای بال وپرهای گوناگون ...١٨٥
فرشتگان مصرف امکانات مادی را ندارند ...١٨٧
عظمت فرشتگان در روایات ائمه معصومین ...١٨٦
ویژگیهای ملائکه (ذکر ده ویژگی مهم) ...١٩٢
بالهای متعدد فرشتگان اشاره به قدرت آنهاست ...١٨٤
فرشتگان ساجد وراکع درسخن امام صادق ...١٩٥
* تعداد فرشتگان
تعداد فرشتگان درسخن امام صادق ...١٩٤
* مسئولیتهای فرشتگان
آیا رسالت فرشتگان تکوینی است یاتشریعی؟ ...١٨٤
سخنان فرشته مرگ با سلیمان ...٥٨
مهمترین مسأله در اعمال صالح نیت خالص است ...٢٧٣
* پاداش و مجازات:
کیفر کسانی که با آیات خدا مبارزه می کنند ...٢٨
سیل ویرانگر این تمدن را از بین برد ...٧٢
تبدیل نعمت به نقمت ...٧٣
خداوند جای انفاق را پر می کند ...١٣٠
کیفر دردناک تکذیب کنندگان ...١٤٦، ٢٦٠
آنها راه فرار ندارند ...١٦٧
مجازات مشرکان لجوج ...١٦٨

www.makarem.ir

منظور از «اخذوا من مکان قریب» ...١٦٩
وضع مشرکان در هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات ...١٧٠
وعده عذاب بر مشرکان تحقق یافت ...٣٣٧
حکم مجازات عمومی آیا شامل انبیاء، اولیاء و صالحان نیز می شود ...٣٢١
تأخیر در عذاب به انتظار اصلاح ...٣٢١
اگر خدا مجازات می کرد کسی بر زمین باقی نمی ماند ...٣٢١
نظر در مجازات روی اکثریت است ...٣٢٢
آیا مجازات هر جنبنده ای شامل غیر انسان ها هم می شود ...٣٢٢
عذاب های الهی در دنیا و آخرت ...٤٢٢
مجازات مجرمان در این دنیا ...٤٥٧
مسخ کردن نوعی مجازات ...٤٥٨
محو نمودن چشم ها نوعی مجازات ...٤٥٩
* اسباب و عوامل مجازات
مجازات به خاطر کفران ...٧٤
وسائل مجازات الهی ...٤١٩
مجازات کفر ...٢٦٠
سپاهیان خدا برای نابودی ظالمان ...٣٧٩
* مقررات ثابت جهان آفرینش
منظور از سنت های الهی چیست؟ ...٣١٥
سنت های تغییرناپذیر الهی در تاریخ بشر ...٣١٤
سنت های الهی ...٣١٦
مکر بد به صاحبش باز می گردد ...٣١٣
اشاره ای به تمام سرنوشت شوم اقوام گردنکش ...٣١٤
پیروزی حق بر باطل ...١٦٣
* آزمایش ها
یک وسیله آزمایش ...١٢١
فقر و تنگدستی، غنا و ثروت ...٤٢٦
* امکانات معنوی (هدایت):
* هدایت و ضلالت و حقیقت آنها

www.makarem.ir

هدایت از خدا است و ضلالت از ما ...١٦٦
هدایت و ضلالت ...٩٦
منظور از هدایت و اضلال الهی چیست؟ ...٢٠٨
معنی و مفهوم حق ...٢٧٧
از باطل کاری ساخته نیست ...١٥٩
* اقسام هدایت:
انواع و اقسام هدایت ...٣٤٤
* هدایت تشریعی:
* انبیاء:
* هدف بعثت انبیاء:
دعوت پیامبران الهی در انطاکیه ...٣٦٠
الف ـ تعلیم و تربیت
مهم ترین گام انبیاء انقلاب فرهنگی بود ...١٢٦
* راه های شناخت انبیاء:
الف ـ قرائن و شواهد مختلف
نخستین نشانه صدق آن است که در برابر دعوتشان مزدی نمی خواهند ...٣٦٧
آیا حقانیت یک پیامبر را می شود با سوگند اثبات کرد؟ ...٣٣٥
مزد رسالت نمی خواهم ...١٦٠
* صفات و ویژگی های انبیاء
پیامبران همه از نوع بشر بودند ...٣٥٩
چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی ...٦١
فضیلت معنوی داود ...٤١
موهبت هم آوایی کوه ها و پرندگان با داود ...٤١
دور نمایی از زندگی سلیمان ...٥٦
* مسئولیت های انبیاء
وظیفه پیامبر انذار قوم است ...٣٣٦
حمل ذریه در کشتی های پر ...٤١٧
وظیفه پیامبر انذار و بشارت است ...١٥٢
* ابزار پیشرفت انبیاء

www.makarem.ir

کتاب های انبیای پیشین ...٢٦٠
تقویت انبیاء از طرف خداوند ...٣٥٩
نصایح خداوند به موسی ...٢٠٢
موهبت نرم کردن آهن و ساختن زره به داود ...٤١
دستور بهره وری صحیح از ساخت زره و... به داود ...٤٣
دستور ساخت زره و لحاظ کیفیت و کمیت کامل به داود ...٤٢
مواهب بزرگ خدا بر داود ...٣٩
موهبت آگاهی زبان پرندگان به داود و سلیمان ...٤٠
باد مسخر سلیمان ...٤٧
مواهب بزرگ خدا بر سلیمان ...٤٧
چگونه فرش یا کرسی سلیمان را باد به حرکت در می آورد ...٤٨
چشمه مس یکی از مواهب الهی به سلیمان ...٤٩
تسخیر موجودات سرکش موهبت دیگری به سلیمان ...٤٩
ذوب آهن موهبت دیگر بر سلیمان ...٤٩
جنّ کارگران سلیمان موهبت دیگر ...٥٠
ساخت و سازهای سلیمان برای عمران کشور ...٥١

* دشمنان انبیاء

تلاش برای مبارزه با آیات الهی ...١٢٤
هیچ پیامبری نیامد مگر این که او را به باد استهزاء گرفتند ...٣٧٩
مترفین در صف اول مخالفان انبیاء ...١١٨
تکذیب پیامبران ...٣٥٩
فال بد زدن نسبت به انبیاء ...٣٦٣
تهدید به سنگسار کردن انبیاء ...٣٦٢
ادعای مشرکان که اگر پیامبری بیاید ما از گذشتگان هدایت پذیرتریم ...٣١١
خشونت اصحاب القریهٔ در برابر منطق و روش الهی ...٣٦١
عکس العمل این قوم لجوج در برابر این مؤمن پاکباز (حبیب نجّار) ...٣٧١

* تعداد انبیاء

هر امتی انذارکننده ای داشته ...٢٥٧

www.makarem.ir

* نبوت خاصه:
* اهداف نبوت
هدف از رسالت انذار زندگان و... ٤٦٦...
* راه های شناخت پیامبر
الف ـ بشارت پیامبران پیشین
انجیل «برنابا» و بشارت به ظهور پیامبر اسلام ٣٨١...
ب ـ قرائن و شواهد مختلف
آیا حقانیت پیامبر را می شود با سوگند وتأکید اثبات کرد ٣٣٥...
مزد رسالت نمی خواهم ١٦١...
پاداش رسالت من تنها مودّت ذی القربی است ١٦٠...
عالمان دعوت تو را حق می دانند ٣١...

* صفات و ویژگی ها
تو مبعوث به همه جهانیان هستی ١٠٤...
پنج موهبت الهی به پیامبر اسلام ١٠٥...
پیامبر و امامان بندگان برگزیده خدایند ٢٧٩...
یس از نامهای پیامبر ٣٣٢...
پیامبر هنگام خواندن شعر آن را در هم می شکست تا.... ٤٦٦...
* دشمنان پیامبر
ما هرگز به این قرآن ایمان نمی آوریم ١١١...
مبارزه با رسالت پیامبر از سه زاویه ١٤٣...
با کدام منطق آیات خدا را انکار می کنید ١٤٣...
ادعای مشرکان که اگر پیامبری بیاید ما از گذشتگان هدایت پذیرتریم ٣١١...
چه آنها را انذار کنی یا نکنی ایمان نمی آورند ٣٤٢...
آنها تمام آیات الهی را نادیده می گیرند ٤٢٢...
اعراض از آیات خدا ٤٢٥...
* ابزار پیشرفت
دلداری و تسلی خاطر به پیامبر ١١٨...
استقامت کن، انبیاء قبل را نیز تکذیب کردند ١٩٨...

www.makarem.ir

دلداری و تسلی خاطر به پیامبر ...٤٧٧
از تهمت ها محزون مباش ...٤٧٨
دلداری پیامبر با اشاره به وضع مشابه پیامبران پیشین ...١٩٨
اگر کوردلان ایمان نیاوردند عجیب نیست ...٢٥٩
مبادا بر اثر شدت تأسف جان خود را از دست دهی ...٢٠٨
* مسئولیت ها
تو انذارکننده و بشارت دهنده ای ...٢٥٧
وظیفه پیامبر انذار قوم است ...٣٣٦
تو مبعوث به همه جهانیان هستی ...١٠٤
وظیفه پیامبر انذار و بشارت است ...١٥٢
* زمینه بعثت پیامبر
حجاز نه پیامبری داشت و نه کتابی ...٣٣٧
دوران فترت رسل ...٣٣٧
مشرکان پیش از این نه کتابی داشتند و نه رسولی ...١٤٦
* دعوت پذیران
عالمان دعوت تو را حق می دانند ...٣١
چه کسانی انذار تو را می پذیرند؟ ...٣٤٦
انذار پیامبر تنها در دلهای آماده اثر می گذارد ...٢٤٦
* بهانه ها و ایرادها
از چه رو گرد تو را پا برهنه ها گرفته اند؟ ...١٢٦
ضرب المثلی برای محکوم کردن پیامبر ...٤٨٣
* اتهامات نادرست و ناروا
اتهامات و نسبت های ناروا به پیامبر ...١٤٤
تهمت دروغگوئی یا دیوانگی ...٣٤
پیامبر و شاعری ...٤٦٣
تهمت ها بی اثر است ...١٧١
* قرآن:
الف ـ حقیقت قرآن
این قرآنی است که از ناحیه خداوند عزیز و رحیم نازل شده ...٣٣٤

قرآن واقعیتی است انکارناپذیر ...١٦٢
قلب قرآن ...٣٢٨
ب ـ اعجاز قرآن
اعجاز تاریخی قرآن و تمدن قوم سبأ ...٨٢
معجزات علمی قرآن ...٤١١
عمل کربن گیری درختان سبز یکی دیگر از معجزات علمی قرآن ...٤٨٩
ج ـ ویژگی های قرآن
مخاطب در جمله «انی امنت بکم» ...٣٧١
قرآن مایه تذکر است ...٣٤٧
قرآن و نفوذ آن در دلها ...٤٦٣
محتوای قرآن هماهنگ با قوانین آفرینش ...٣٢
توصیف قرآن به حکیم ...٣٣٣
چرا قرآن توصیف به حق شده ...٢٧٨
قرآن شعر نیست ...٤٦٣
آیات قرآن دارای چندین معنی است ...٤٨٦
عالمان در منطق قرآن ...٢٦٨
مرز حقیقی از نظر قرآن ...٢٥٠
د ـ اهداف نزول قرآن
هدف نزول قرآن برپیامبر ...٣٣٦
هـ ـ آداب قرائت قرآن
قرآن را با صدای زیبا زینت بخشید ...١٨٨
و ـ نکات تفسیری قرآن
منظور از خشم و غضب الهی چیست؟ ...٢٠٣
چرا از پیامبر تعبیر به «صاحبکم» (همنشین ودوست) شده است ...١٥٢
«امام مبین» امیر مؤمنان علی(علیه السلام) (و علت این مطلب) ...٣٥٤
منظور از «الذین اوتوا العلم» علی(علیه السلام) است ...٣٢
شواهد معاد جسمانی در قرآن ...٥١٢
منظور از حمد و ستایش خداوند در آخرت ...٢٠
معنی «الکلم الطیب» و مصادیق آن ...٢١٣

منظور از «ذات الصدور» چیست؟ ...٢٩٧
منظور از «مابین ایدیکم» و «ما خلفکم» ...٤٢٢
معنی و مفهوم سدهای پیش روی و پشت سر ...٣٤٤
چرا «شجر اخضر» فرموده؟ ...٤٨٩
تشبیه قبرها به خوابگاه ...٤٣٤
گفتار و کردار پاک و عمل صالح به سوی خدا می رود ...٢٠٦
کلام پاک به سوی خدا می رود و عمل صالح را بالا می برد ...٢١٣
مرگ سلیمان و عدم اطلاع درباریان ...٥٥
چرا مرگ سلیمان مدتی مکتوم ماند ...٥٨
آتشگیره و آتش زنه ...٤٩٠
فرق کلام طیب و عمل صالح ...٢١٧
تقدم ظالم بر سابق الی الخیرات، چرا ...٢٨٣
ز ـ نکات ادبی قرآن
تنوع تعبیرات بخشی از فصاحت است ...٢٥٤
چرا ظلمات به صورت جمع و نور به صورت مفرد آمده ...٢٥٥
ح ـ کنایات قرآن
معنی کنایی جمله «فهو لکم» ...١٦٠
کنایه لطیف در جمله «یقذفون بالغیب من مکان بعید» ...١٧١
معنی کتاب «زبر» ...٢٦٠
معنی کنائی «اخذت» ...٢٦١
معنی کنائی «الوان» ...٢٦٢
کنایه لطیف در جمله «ذات الصدور» ...٢٩٨
«ید» (دست) کنایه از قدرت است ...٤٧٢
ط ـ تشبیهات و مثال های قرآن
چند مثال جالب برای مؤمن و کافر ...٢٤٨
تشبیه جالبی از حال بت پرستان لجوج ...٣٤٠
تشبیه هلال ماه به خوشه خرما ...٤٠٦
تشبیه قبرها به خوابگاه ...٤٣٤
ی ـ حروف مقطعه در قرآن

حروف مقطعه «یس» ...٣٣٣
ک ـ سوگندها
دو فائده برای سوگندهای قرآن ...٣٣٤
سوگند به قرآن حکیم و کتاب آشکار ...٣٣٣
ل ـ نکات آموزنده داستان های قرآن
نکات آموزنده داستان اصحاب القریه ...٣٨٥
فاش شدن سه حقیقت با تأخیر در اعلام مرگ سلیمان ...٥٩
اشاره ای به تمام سرنوشت شوم اقوام گردنکش ...٣١٤
پنج نکته در داستان سبأ ...٨٣
سرگذشت اصحاب القریه عبرتی است برای آنها ...٣٥٧
ما گردن کشان نیرومندی را در هم کوبیدیم ...١٤٧
یک سؤال با دو پاسخ (در مورد باطل) ...١٦٤
م ـ احکام برگرفته از قرآن
آیا مجسمه سازی در شریعت سلیمان جائز بوده ...٥٢
ن ـ فرشته در قرآن
ملائکه در قرآن مجید ...١٩١
س ـ موضعگیری مخالفان قرآن
ماهرگز به این قرآن ایمان نمی آوریم ...١١١
ع ـ پاسخ های قرآن به مخالفان
پاسخ قرآن به کسانی که فرشتگان را می پرستیدند ...١٣٢
یک سؤال با دو پاسخ (در مورد باطل) ...١٦٤
ف ـ قرآن و تفکر
دعوت بسیاری از آیات قرآن به تفکر، تعقل و تذکر ...١٥٥
بیندیشید ...١٥١
ص ـ داستانهای قرآن
١ ـ قوم سبأ
تمدن درخشانی که بر اثر کفران نعمت بر باد رفت ...٦٨
سبأ نام کیست و چیست؟ ...٦٩
ماجرای عجیب قوم سبأ ...٨٠

www.makarem.ir

سد مأرب و وفور نعمت ...٨٠
تمدن درخشان سبأ ...٦٨
سبأ سرزمین پر نعمت ...٧١
سیل ویرانگر این تمدن را از بین برد ...٧٢
تبدیل نعمت به نقمت ...٧٣
شهرهای آباد و آشکار قوم سبأ ...٧٥
نعمتهای مادی و معنوی قوم سبأ ...٧٧
ناشکری قوم سبأ و سلب نعمت ...٧٨
تمدن قوم سبأ ...٨٢

٢ ـ اصحاب القریة
داستان اصحاب القریة ...٣٥٨
خشونت اصحاب القریة در برابر منطق و روش الهی ...٣٦١
مجاهدی جان بر کف (حبیب نجار) ...٣٦٦
عکس العمل این قوم لجوج در برابر این مؤمن پاکباز (حبیب نجار) ...٣٧١
این مرد با ایمان در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) (حبیب نجار) ...٣٧٤
نکات آموزنده داستان اصحاب القریه ...٣٨٦
٣ ـ رسولان انطاکیه
دعوت پیامبران الهی در انطاکیه ...٣٨٠
«پولس» و «برنابا» دو تن از مؤمنان مسیح در شهر انطاکیه ...٣٨١
رسولان در انطاکیه ...٣٨٠
ض ـ تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین
١ ـ موسی و هارون
نصایح خداوند به موسی ...٢٠٢
٢ ـ داود
مواهب بزرگ خدا بر داود ...٣٩
فضیلت معنوی داود ...٤١
موهبت هم آوایی کوه ها و پرندگان با داود ...٤١
موهبت نرم کردن آهن و ساختن زره به داود ...٤٢

دستور بهرهوری صحیح از ساخت زره و... به داود ...٤٤
دستور ساخت زره و لحاظ کیفیت و کمیت کامل به داود ...٤٣
شکر و سپاس نعمت، وظیفه آل داود ...٥٤
٣ ـ سلیمان
دورنمایی از زندگی سلیمان ...٥٦
چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی ...٦١
مواهب بزرگ خدا بر سلیمان ...٤٧
چشمه مس یکی از مواهب الهی به سلیمان ...٤٨
تسخیر موجودات سرکش موهبت دیگری به سلیمان ...٤٩
چگونه فرش یا کرسی سلیمان را باد به حرکت در می آورد ...٤٨
موهبت آگاهی زبان پرندگان به داود و سلیمان ...٤٠
باد مسخر سلیمان ...٤٧
ذوب آهن موهبت دیگر بر سلیمان ...٤٩
جنّ کارگران سلیمان موهبت دیگر ...٤٩
ساخت و سازهای سلیمان برای عمران کشور ...٥١
آیا مجسمه سازی در شریعت سلیمان جائز بوده ...٥٢
مرگ سلیمان و عدم اطلاع درباریان ...٥٥
تمدن عصر داود و سلیمان و تمدن قوم سبأ ...٨٣
حشمت سلیمان و مرگ عبرت انگیز او ...٤٧
سخنان فرشته مرگ با سلیمان ...٥٨
چرا مرگ سلیمان مدتی مکتوم ماند ...٥٨
فاش شدن سه حقیقت با تأخیر در اعلان مرگ سلیمان ...٦٠
* اوصیاء:
* علم امام
امام مبین یا لوح محفوظ ...٣٥١
منظور از کتاب مبین یا لوح محفوظ ...٢٧
* ویژگی ها و صفات آنها
وارثان حقیقی میراث انبیاء ...٢٧٦
کتاب را به ارث به بندگان برگزیده سپرده ایم ...٢٧٩

www.makarem.ir

پاسداران کتاب الهی کیانند؟ ...٢٨٤
پاسداران میراث انبیاء ...٢٨٤
پیامبر و امامان بندگان برگزیده خدایند ...٢٨٠
منظور از «الکلم الطیب» و «العمل الصالح» ولایت اهل بیت است ...٢١٤
منظور از «سابق بالخیرات» امامان معصومند ...٢٨١
«امام مبین» امیر مؤمنان علی(علیه السلام) (و علیت این مطلب) ...٣٥٤
منظور از «الذین اوتوا العلم» علی(علیه السلام) است ...٣٢
دلسوزی یکی از شرائط رهبر ...٢٠٩
خروج سفیانی به هنگام قیام مهدی (عج) ...١٦٩
* تبلیغ و مبلغین
دعوت به تبعیت از انبیاء ...٣٦٧
مجاهدی جان بر کف (حبیب نجار) ...٣٦٦
«پولس» و «برنابا» دو تن از مؤمنان مسیح در شهر انطاکیه ...٣٨١
رسولان در انطاکیه ...٣٨٠
عالمان در منطق قرآن ...٢٦٨
عالمان در لسان روایات اهل بیت (ذکر سه روایت) ...٢٦٩
دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل می گردند ...٢٦٩
عالمان خدا ترسند ...٢٦٩
اوصاف گویندگان (هشت وصف) ...١٠٠
راه تسخیر دلها ...١٠٠
از بهترین روش های مناظره و بحث ...٩٥
الگوی بسیار زنده ای برای مناظره از امام صادق ...١٠٢
گسترش تبلیغات ...٣٦٧
راه و رسم تبلیغ ...٣٨٣
راه نفوذ در دلها و مبارزه ...٩٥
مسائلی پیرامون دعوت به حق ...٣٨٥
پیشگامان امت ها ...٣٨٨
* ادیان و مذاهب
دین افیون توده هاست؟! ...١٥٣

معاد

(حقیقت معاد)

معاد خط فاصل بین فرهنگ خداپرستان و مادیین ...٥٠٣
چگونه مردگان زنده می شوند ...٢٠٩
حیات بعد از مرگ ...٤٣٢

(امکان معاد)

ارائه شش راه مختلف در قرآن برای پذیرش معاد ...٥١٠
آیه ٩ فاطر و دلائل معاد ...٢١٠
برهان قدرت دلیل امکان معاد ...٣٦
آفرینش نخستین دلیل امکان معاد ...٤٨٠
استدلال به معاد از طریق قدرت خدا در تکامل نطفه انسان ...٤٨٠
خواب و بیداری نمونه ای از مرگ و رستاخیز در این جهان ...٥١٣
استدلال به معاد از طریق رستاخیز گیاهان ...٥١٠
احیای زمین های مرده دلیلی بر رستاخیز ...٢٠٩
رستاخیز انرژی ها ...٤٨٦، ٥١٢
درخت سبز و آفرینش آتش دلیل دیگر معاد ...٤٨٦
ابرهای مأمور باران و زنده کردن زمین ...٢٠٩
حیات زمین های مرده دلیل معاد ...٣٩٤
آنکه اول آفرید زنده می کند ...٤٨٣
چرا درخت سبز و آتش دلیل معاد است ...٤٨٩
دلیل معاد قدرت خلقت آسمان ها و زمین ...٤٩٣
نگهداری حرارت در دل گیاهان و رستاخیز آنها ...٤٨٦

(لزوم معاد)

اثبات مبدأ و معاد با یک دلیل ...٢٠٩
براهین چهار گانه عقلی بر معاد ...٥٠٤
برهان حکمت ...٥٠٤
برهان عدالت ...٥٠٦
برهان هدف ...٥٠٨
برهان نفی اختلاف ...٥٠٨
استدلال بر معاد از طریق علم خدا ...٢٦
ادله معاد از نگاه های مختلف ...٤٩٨
به پروردگار سوگند قیامت خواهد آمد ...٢٤
استدلال به معاد از طریق ربوبیت الهی ...٩٧، ٤٣٣
فطرت و معاد ...٤٩٨

(معاد جسمانی)

شواهد معاد جسمانی در قرآن ...٥١٢
آیا معاد جسمانی آسیب پذیر است ...٣٣

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

انکار قیامت و دلیل حتمی بودن آن ...٢٥
انکار معاد از دو امر سرچشمه می گیرد ...٣٣
چرا منکرین معاد در عذاب و ضلالند؟ ...٣٤
قیامت کی برپا می شود؟ (ایراد کفار) ...٤٢٩
ضرب المثلی برای محکوم کردن پیامبر ...٤٨٢
آیا اگر مؤمنان به پاداش خود نرسند اصل عدالت تعطیل می شود ...٢٧
پاسخ به منکران معاد که می گویند این معاد چه زمانی واقع می شود ...١٠٧
بهانه جوئی در مورد قیامت ...١٠٧
علت مخفی بودن تاریخ قیام قیامت ...١٠٨
نزدیکی قیامت در سخن پیامبر ...١٥٣
پاسخ فرشتگان به خداوند در برابر این سؤال که آیا آنها شما را عبادت می کردند ...١٣٣

(آثار ایمان به رستاخیز)

عدم ایمان به آخرت و عذاب و گمراهی ...٣٥
پذیرش معاد و تأثیر آن در زندگی انسان ها ...٥٠٠
اثرات تربیتی ایمان به رستاخیز ...٣٣
حماسه های مجاهدان بازتاب اعتقاد به معاد است ...٥٠٣

(مرگ)

www.makarem.ir

* حقیقت مرگ
مرگ انسان در زندگی او نهفته ...٨٤
مرگ، پشیمانی و جدائی از دارائی ها ...١٧٢
مرگ آغاز کار است ...٣٩١
«اجل حتمی» و «اجل معلق» ...٢٢٨
مرگ دریچه ای است به جهانی دیگر ...٥٠٣
آیا مردگان حقیقتی را درک نمی کنند؟ ...٢٥٢
هنگامی که مرگ فرا می رسد نه وقت وصیت است و نه بازگشت به منزل ...٤٣٢
رفتگان باز نمی گردند ...٣٩٠
فاصله شهادت تا بهشت ...٣٧٢
بازگشت همه چیز به سوی او است ...٤٩٧
* سکرات مرگ
ترسیم گویای علی(علیه السلام) از لحظه مرگ و سکرات آن ...١٧٣
* قابض روح
سخنان فرشته مرگ با سلیمان ...٥٨
* مرگ خوب و بد
مرگ و عشق به آن، در سخن امام امیر مؤمنان علی(علیه السلام) ...٥٠٤
علت دوست نداشتن مرگ، در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ...٢٧٢
* قبر
عبرت گرفتن از مردگان در سخن علی(علیه السلام) ...٣٩١
کسانی که در قبرند صدای تو را نمی شنوند ...٢٥٠

(برزخ)

عالم برزخ چیست؟ ...٤٣٥
پاداش و عذاب برزخ ...٣٨٨
بهشت و دوزخ برزخی (با ذکر یک حدیث) ...٣٧٣

www.makarem.ir

حیات برزخی پیامبر و امام ...٢٥٣

(نفخ صور)

* نفخه اول
صیحه های رستاخیز ...٤٢٩
صیحه مرگ ...٤٣٠
* نفخه دوم
صیحه های رستاخیز ...٤٢٩
نفخ صور دوم نفخه حیات ...٤٣٣
حضور در دادگاه الهی با یک صیحه ...٤٣٦

(حوادث قیامت)

تقاضای مادر از فرزند در قیامت ...٢٤٥

(حالات انسانها در قیامت)

هیچ کس مسئول اعمال دیگری نیست ...٩٦
جدال و مخاصمه مشرکین در پیشگاه پروردگار! ...١١٢
درگیری های بین مستضعفین و مستکبرین ...١١٣
مخاصمه معبودان و عابدان گمراه در قیامت ...٢٣٣
معبودان در قیامت عابدان را قبول ندارند ...٢٣٣
هیچ کس بار گناه دیگری را حمل نمی کند ...٢٤٣
مقام مؤمنان در قیامت و پاداش آنها ...٢٧٤
ما را باز گردانید تا عمل صالح انجام دهیم ...٢٩٢
ولی آنجا هیچ راه بازگشتی وجود ندارد ...٢٩٨
عدم توان بتها در کمک به عابدان خود ...٣٦٩
پس از زنده شدن اعتراف به صحت رسالت می کنند ...٤٣٤

جدا شوید امروز ای گناه کاران ...٤٤٦
قسمتی از مجازات آنها در قیامت ...٤٥٩

(تجسم اعمال)

این آیات دلیلی بر تجسم اعمال ...١١٥
جزای شما همان اعمال خودتان ...٤٣٨
هر نیک و بدی به خود کرده ای ...٢٤٦

(صحنه قیامت)

حضور همه در دادگاه قیامت ...٣٩٢

(دادگاه قیامت)

* شهود
شهود و گواهان رستاخیز ...٤٥٤
روزی که زبان از کار می افتد و اعضاء گواهی می دهند ...٤٥٤
کیفیت نطق اعضاء در قیامت (با ذکر تفسیر) ...٤٥٥
گواهی اعضاء بدن در سخن امام باقر(علیه السلام) ...٤٥٧
* نامه اعمال
همه چیز ثبت می شود حتی... ...٣٥٢
ثبت آثار و اعمال ...٣٥١
انواع کتاب های ثبت اعمال ...٣٥١
* سؤال
محاکمه مشرکان که چه کسی را می خوانید ...٩١
پرسش از فرشتگان که آیا شما معبود بودید ...١٣٢

www.makarem.ir

* اعتراف
اعتراف به گناه ...١١٥
* حساب در قیامت
آیا می شود گناه کسی را به گردن گرفت ...٢٤٣
سریع بودن حساب در قیامت ...٥٠٢
پرداخت مزد بیشتر ...٢٧٣

(شفاعت)

هیچ کس حق شفاعت ندارد جز به اذن و فرمان خداوند ...٩٢، ٢٣٦
مقام شفاعت مؤمنان در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ...٢٧٣
استدلال وهابیین به آیه چهارده فاطر بر نفی توسل و شفاعت ...٢٣٥

(بهشت)

* حقیقت بهشت
بهشت و دوزخ ...٥١٧
آنجا که نه غمی است ونه رنجی ...٢٨٦
بهشت دارالسّلام است ...٤٤٣
نعمت های مادی و معنوی در بهشت ...٢٨
سرائی که نه رنج است نه تعب و نه خستگی ...٢٨٩
* نعمت های مادی
سه بخش از نعمتهای بهشتی ...٢٨٦
همسران بهشتی واوصاف آنها ...٤٤١
غذای بهشتیان ...٤٤٠
نعمت استراحت در سایه بهشت ...٤٤٠
میوه ازنعمتهای بهشتی ...٤٤١
بهشتیان غرق در مواهب مادی و معنوی ...٤٣٨
مغفرت و رزق کریم پاداش مؤمنان ...٢٨

هر چه تمنا کنی می یابی ...٤٤٢
* نعمت های معنوی
مغفرت و رزق کریم پاداش مؤمنان ...٢٨
بهشتیان غرق در مواهب مادی و معنوی ...٤٣٨
سرور و شادمانی بهشتیان ...٤٤٠
هر چه تمنا کنی می یابی ...٤٤٢
نعمتهای معنوی بهشت در سخن پیامبر ...٤٤٣
سلام پروردگار بر مؤمنان ...٤٤٣
انواع سلام هائی که نثار بهشتیان می شود ...٤٤٤
* بهشتیان
بهشت جاویدان پاداش سابقین الی الخیرات ...٢٨٦
سرور و شادمانی بهشتیان ...٤٤٠
بهشتیان حمد خدا می کنند ...٢٠

(جهنم)

* حقیقت جهنم
آتش سوزان دوزخ ...٤٥٤
دیدار جهنم ...٤٥٤
بهشت و دوزخ ...٥١٧
* کیفرهای جسمی
مجازات بدون تخفیف کفار ...٢٩٢
غل و زنجیرهای گردن کفار ...٣٣٨

* دوزخیان
مشرکان نومید و گرفتار کیفر ...١٣٥
مجازات دردناک کافران در دوزخ ...٢٩٢
بت پرستان و معبودان آنها همه در دوزخند ...٤٧٧

www.makarem.ir

متفرقات

تلقین استعمار گران شرق و غرب به توده های مؤمن ...١٥٣
چرا امروز باطل جولان می دهد ...١٦٤
حزب اللّه و حزب شیطان ...٢٠٣
اول تخلیه بعد تحلیه ...٢٠٤
یک سؤال و پاسخ درباره سنت «حسنه» و «سیئه» ...٢٤٥
سنت حسنه و سیئه با قانون «و لاتزر وازرة» مخالف نیست ...٢٤٥
سوگندهای بدون عمل ...٣١٢
ضرب المثل ...٣٥٨
طرفداران باطل همیشه تکیه بر تهدید و خشونت می کنند ...٣٦٢
مسأله حیات شگفت انگیزترین مسائل ...٣٩٥
جهان دو قطبی ...٤٧٨

* * *

www.makarem.ir

(فهرست احاديث)

الف

اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ ...١٧٣
إذَا كانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ نُودِيَ ...٢٩٦
أشْكَرُكُمْ لِلّهِ أشْكَرُكُمْ لِلنّاسِ ...٦٧
اغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْس
شَبابَكَ ...٤٦٠
الإنْسانُ آرائُهُ وَ أفْكارُهُ، لا
صُورَتُهُ ...٢٩٨
أما وَ اللّهِ ما دَعَوْهُمْ إلى عِبادَةِ ...٤٤٨
إنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إلَى الْبِرِّ ...١٥٨
إنَّ الدُّنْيا دارُ صِدْق لِمَنْ
صَدَقَها ...٥٠٥
إنَّ الصَّدَقَةَ وَ صِلَةَ الرَّحِمِ
تَعْمُرانِ ...٢٢٧
إنَّ اللّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً(صلى الله عليه وآله)
وَ لَيْسَ أحَدٌ ...٣٣٧
إنَّ اللّهِ تَعالى يُحاسِبُ الْخَلائِقَ ...٥٠١
إنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الشَّمْسَ ...٤١٥
انْتِقالاً وَ لا فِي حَسَن ...٣٩١
إنَّ رَبَّكُمْ يَقُولُ كُلَّ يَوْم أنَا
الْعَزِيزُ ...٢١٢
إنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلى الله عليه وآله) نَزَلَ
بِأرْض ...٣٥٢
إنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ مَعَ مالِهِ ...٢٧٢

ب

ت

ج

إنَّ لِكُلِّ شَيْء قَلْباً ...٣٢٨
إنَّهُ خَرَجَ يَقْرَأُ الزَّبُورَ ...٤١
إنَّهُ نَصَحَ لَهُمْ فِي حَياتِهِ ...٣٧٤
أولئِكَ وَ اللّهِ الأقَلُّونَ عَدَداً ...٨٦
أيُّهَا النّاسُ لاتَسْتَوْحِشُوا فِي
طَرِيقِ ...٣٨٥
أُعْطِيْتُ خَمْساً ـ وَ لاأقُولُ
فَخْراً ...١٠٥
أنَا وَ اللّهِ الإمامُ الْمُبِيْنُ ...٣٥٤

أولاهُنَّ: مادُمْتَ لاتَرى ذُنُوبَكَ ...٢٠٢

الْبِرُّ وَ الصَّدَقَةُ السِّرِّ يَنْفِيانِ
الْفَقْرَ ...٢٢٨
بُعِثْتُ أنَا وَ السّاعَةُ كَهَاتَيْنِ ...١٥٣

تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ ...٤٦٧
تَفَكُّرَ سَاعَة خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَة ...١٥٧
تَقُومُ السّاعَةُ وَ الرَّجُلانِ قَدْ
نَشَرا ...٤٣٠

www.makarem.ir

ف

جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ ...١٦٤

فَاحْذَرُوا عِبادَ اللّهِ عَدُوَّ اللّهِ ...٤٥١

ح

فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَهِ ...٥٠٣

فَلَوْ أَنَّ أَحَداً يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ ...٦٠

حَسِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْواتِكُمْ فَإِنَّ ...١٨٨

فَلَيْسَ فِيْهِمْ فَتْرَةٌ، وَ لا عِنْدَهُمْ غَفْلَةٌ ...١٩٤

خ

فِيمَا أَوْحَى اللّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلى مُوسى ...٦٧

خُلِقَ النَّهارَ قَبْلَ اللَّيْلِ ...٤١٤

خُلِقَ قَبْلَ اللَّيْلِ ...٤١٥

ق

س

القَبْرُ إِمّا رَوْضَةٌ مِنْ رِياضِ الْجَنَّةِ ...٣٧٣

سُبّاقُ الأُمَمِ ثَلاثَةٌ لَمْ يَكْفُرُوا بِاللّهِ ...٣٨٨

سُورَةُ يس تُدْعى فِي التَّوْراةِ الْمُعِمَّةُ! ...٣٢٩

ك

ص

كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِى ذَرّ التَّفَكُّرُ ...١٥٧

كُلُّ مَعْرُوف صَدَقَةٌ، وَ ما أَنْفَقَ ...١٤٠

الصِّدِّيقُونَ ثَلاثَةٌ: حَبِيْبُ النَّجارُ ...٣٨٨

كَما تَنامُونَ تَمُوتُونَ وَ كَما ...٤٣٤

الصُّمْتُ حِكْمَةٌ وَ قَلِيلٌ فاعِلُهُ! ...٤٣

ل

ع

لَقِّنُوا مَوْتاكُمْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ ...٢٥٤

العِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللّهُ فِى قَلْبِ ...١٦٢

لَوْ حُجِبْتُ عَنْهُ ساعَةً لَمِتُّ! ...٤٤٢

www.makarem.ir

لَيْسَ الْعِبادَةُ كَثْرَةَ الصَّلاةِ وَ الصَّوْمِ ...١٥٧
لَيْسَتْ تَشْهَدُ الْجَوارِحُ عَلى مُؤْمِن ...٤٥٦
لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلاّ الْجَنَّةَ ...٢٧٥

م

المَلائِكَهَ لايَأْكُلُونَ وَ لايَشْرَبُونَ ...١٨٧
مَنْ أَصْغى إِلى ناطِق فَقَدْ عَبَدَهُ ...٤٤٩
مَنْ أَطاعَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا أَمَرَهُ ...١٣٨
مَنْ أَطاعَ رَجُلاً فِى مَعْصِيَهٍ فَقَدْ عَبَدَهُ ...٤٤٩
مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلَفِ سَخَتْ نَفْسُهُ ...١٣٧
مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَبْسُطَ فِى رِزْقِهِ وَ ...٢٢٧
مَنْ عَمَّرَهُ اللّهُ سِتِّيْنَ سَنَةً ...٢٩٦
مَنْ قَرَأَ الْحَمْدَيْنِ جَمِيعاً سَبَإ ...١٦
مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمَلائِكَهِ دَعَتْهُ ...١٨٠
مَنْ قَرَأَ سُورَةَ سَبَأَ لَمْ يَبْقَ نَبِىٌّ ...١٦
مَنْ قَرَأَها قَبْلَ أَنْ يَنامَ أَوْ ...٣٢٨

ن

نِعْمَ الْعَبْدُ أَنْتَ إِلاّ أَنَّكَ تَأْكُلُ ...٤٢

و

وَ إِذا أَرَدْتَ عِزّاً بِلا عَشِيرَهٍ ...٢١٢
وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ ...٤٦٧
وَ اللّهِ لَابْنُ أَبِى طالِب آنَسُ بِالْمَوْتِ ...٥٠٣
وَ اللّهِ ما هِيَ تَماثِيلَ الرِّجالِ ...٥٣
وَ إِنَّ لِلّهِ مَلائِكَهً رُكَّعاً إِلى ...١٩٥
وَ أَماتَ قَلْبِى عَظِيمُ جِنايَتِى ...٤٦٨
وَ مَا الْجَلِيْلُ وَ اللَّطِيْفُ وَ الثَّقِيْلُ ...٣٠٩
وَ مَا الْعِلْمُ بِاللّهِ وَ الْعَمَلُ إِلاّ ...٢٦٧
وَ مَنْ قَلَّ وَرَعَهُ ماتَ قَلْبُهُ ...٤٦٧
وَ مِنْهُمُ الثّابِتَهُ فِى الأَرَضِينَ ...١٨٦

هـ

هَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ ...٢٥٢
هُوَ الشَّفاعَهُ لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النّارُ ...٢٧٣
هُوَ الْوَجْهُ الْحَسَنُ، وَ الشِّعْرُ الْحَسَنُ ...١٨٨
هُوَ هذا! إِنَّهُ الإِمامُ الَّذِى أَحْصَى ...٣٥٤
هِيَ حَياهٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ ...٤٦٧

www.makarem.ir

ی

یا رَسُولَ اللّهِ اسْتَقِ لِأُمَّتِکَ... ...٢٣٧
یا رَسُولَ اللّهِ کَیْفَ یُحْیِی اللّهُ ...٢١١
یا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِینَ إِیّاکُمْ وَ الزِّنا ...٢٢٧
یَأْتِیْکَ مَنْ لَمْ تَزَوَّدِ بِالأَخْبارِ ...٤٦٥
یَحْمَدُ اللّهَ عَلی کُلِّ نِعْمَهٔ ...٦٦
یس اسْمُ رَسُولِ اللّه(صلی الله علیه وآله) وَ الدَّلِیلُ ...٣٣٣
یَعْنِی بِالْعُلَماءِ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ ...٢٦٨
یَقُولُ لِمَنْ أَرادَ کَوْنَهُ کُنْ فَیَکُونُ ...٤٩٦
یُنادِی مُناد کُلَّ لَیْلَهٔ لِدُوا لِلْمَوْتِ! ...١٣٦

* * *

(فهرست اعلام)

آدم، ٨٦، ١٩٣، ٢٠١، ٢١٩، ٣٢٣، ٣٢٩
آصف بن برخیا، ٥٩
آلوسی، ١٠، ٢٨، ٢٢٨، ٢٣٤، ٢٣٧، ٣٤٠، ٣٥٤، ٣٥٥، ٤٢٣
ابراهیم(علیه السلام)، ١٨٥، ١٩٣، ٢٨١، ٢٨٢، ٣١٢، ٣٦٠، ٥١٢، ٥١٥
ابلیس، ٨٥، ٨٦، ٨٧
ابن ابی الحدید، ٤٩٦
ابن ابی العوجاء، ١٠٢، ١٠٣
ابن عباس، ١٠٦، ١٧٠، ٢٤٥، ٣٥٤
ابن مسعود، ١٦٤، ١٧٠، ٢٧٣
ابن میثم، ٤٩٦
ابن هشام، ١٣٣
ابوجهل، ١٢٧
ابو حذیفه، ١٧٠
ابوذر (ابی ذر)، ١٢٧، ١٥٧، ٤٦٠
ابو سعید خدری، ٢٥٤، ٣٥٤
ابوسفیان، ١٢٧
ابو عبیده جراح، ٣٨١
ابولهب، ١٢٧
ابو هریره، ١٧٠، ٢٥٤
ابی بن خلف، ٤٧٩، ٤٨٢

www.makarem.ir

اشموئیل، ١٢٦
امام باقر (محمّدبن علی)(علیه السلام)،١٣٧،
١٧٠، ٢٢٨، ٣٥٤، ٣٨٤، ٤١٥، ٤٤٨،
٤٤٩، ٤٥٦
امام حسین(علیه السلام)، ٢٨٣
امام رضا(علی بن موسی)(علیه السلام)،١٥٧،
٤١٤
امام سجاد(علی بن الحسین)(علیه السلام)،٦٧،
٢٦٧، ٤٦٨
امام صادق(علیه السلام)، ١٦، ٤١، ٥٣،
٦٦،
١٠٢، ١٠٣، ١٣٧، ١٥٧، ١٨٠، ١٨٧،
١٩٤، ١٩٥، ٢٦٨، ٢٨٤، ٢٩٦، ٣٢٨،
٣٣٣، ٣٥٢، ٣٨٤، ٤١٤، ٤٤٨، ٤٩
امام مجتبی (حسن بن علی)(علیه السلام)،
٢١٢، ٢٨٣
ام سلمه، ١٧٠
امیر مؤمنان علی(علیه السلام)، ٣٢، ٦٠،
١٥٨، ١٧٣، ٢٠٢، ٢٩٦، ٣٢٥، ٣٣٧،
٣٥٤، ٣٧٣، ٤٥١، ٤٦٧، ٤٩٦، ٥٠٣،
٥٠٥
امیهٔ بن خلف، ٤٧٩، ٤٨٢
انس بن مالک، ٢١٢
برنابا، ٣٨١
بطلمیوس، ٤١٠
بلال، ٢٣٧
بلقیس، ٦٢
بولس، ٣٥٩
بیهقی، ٢٣٧
پولس، ٣٨١
پیامبر اسلام (اکرم)(علیه السلام)، ١٥، ٣٣،
٣٤، ٤١، ٥٦، ٦٩، ٩٠، ٩٣، ٩٦، ٩٩،
١٠٢، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨،
١١٢، ١١٨، ١٢٠، ١٢٥، ١٢٦، ١٣٨،
١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٩، ١٥٢، ١٥٣،
١٥٧، ١٦٠، ١٦١، ١٦٤، ١٦٨، ١٧٠،
١٧١، ١٧٢، ١٧٩، ١٨٠، ١٨٦، ١٨٧،
١٨٨، ١٩٢، ١٩٨، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٢،
٢١٣، ٢١٥، ٢٢٧، ٢٣٥، ٢٣٧، ٢٤٥،
٢٤٦، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٧، ٢٧٣،
٢٧٩، ٢٨٣، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣١١، ٣١٢،
٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٢،
٣٣٣، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٤٠، ٣٤٧،
٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥١، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥،
٣٥٧، ٣٦٧، ٣٨١، ٣٨٦، ٤٢١، ٤٦٠،
٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٧٧، ٤٧٩،
٤٨٢، ٤٨٣
ترمذی، ٣٥٤
جابر بن عبداللّه انصاری، ٣٥٤
جبرئیل، ١٨٦
جنادهٔ بن ابی سفیان، ٢١٢
حبیب نجار، ٣٦٦، ٣٨٥، ٣٨٨

www.makarem.ir

حزقیل، ٣٨٨
حضرت مهدی(علیه السلام)، ١٠٨، ٥٠٩
داود، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٥٤، ٦٠، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٨، ٨٣، ٢٦٠
دهخدا، ٤١٢
راغب، ٥٢، ٥٥، ٦٤، ٩٨، ١١٥، ١٢١، ١٢٤، ٢١٢، ٢٢٣، ٢٣٣، ٢٤٥، ٢٤٩، ٢٦٠، ٢٦٧، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٩٧، ٣١٤، ٣٣٩، ٣٨٠، ٣٩٦، ٤٠٢، ٤٠٩، ٤١٧، ٤٣٠، ٤٣٣، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٥٠، ٤٨٢
رحبعام، ٦٤
زمخشری، ١٠، ٢٤٩
ساموئیل کنیک، ٤٩٩
سفیانی، ١٦٩، ١٧٠
سلمان، ١٢٧
سلیمان(علیه السلام)، ١٥، ٣٩، ٤٠، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٨، ٧٠، ٨٣
شمعون، ٣٥٩، ٣٨٣، ٣٨٤
صبحی صالح، ٤٩٦
صدوق، ٣٥٤
طالوت(علیه السلام)، ١٢٦
طبرسی، ١٠، ٢٣٣، ٢٨٣، ٣٥٤، ٣٨٢، ٤١٥، ٤٤١
عاص بن وائل، ٤٧٩، ٤٨٢
عایشه، ١٧٠
عبد الرحمن بن ملجم، ٥٠٣
عشترون، ٦٣، ٦٤
علامه طباطبائی، ١٠، ٣٥٤، ٤٢٣
علامه مجلسی، ١٧٠
علی بن ابراهیم، ٣٢، ٧٣، ١٨٦، ٣٢٣، ٣٥٤
عمار یاسر، ١٢٧
عمر، ٢٥٢، ٣٥٤
عمرو بن لحی، ١٣٢، ١٣٣
عمون، ٦٣
عیسی(علیه السلام)، ٣٨٢، ٣٨٣
فخر رازی، ١٠، ٧٠، ١٤٠، ٢٠٠، ٢٧٩، ٣٣٥، ٣٤٤، ٣٥٤، ٤٢٣، ٤٥١، ٤٥٨
فرعون، ٦٢، ١٢٥، ٢١٧، ٣١٤، ٣٧١، ٣٨٧، ٣٨٨، ٤٤٨، ٤٨٤
فضیل بن عیاض، ٢٤٥
قارون، ١٦٩، ٢٦٨
قرطبی، ١٠، ٥٥، ٧٩، ١٤١، ١٧٠، ١٨٨، ٢١١، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٤٥، ٢٩٦، ٣٤٤، ٣٥٤، ٣٦١، ٣٧٢، ٣٧٤، ٣٨٨، ٤١٦، ٤٢٦، ٤٣٠، ٤٤٠، ٤٥٨
قیصر، ٣١٩
کاشف الغطاء، ٢٩٨
کسائی، ٣٩١
کمال الدین صدوق، ٤١
کموش، ٦٣
لقمان، ٤٣

لوط(علیه السلام)، ١٨٥، ١٩٣، ٣١٩
مرقس، ٣٨١
مریم(علیها السلام)، ١٩٣، ٤٤٨
مفضل بن عمر، ١٠٢
مقداد، ١٢٧
ملکوم، ٦٣
موسی(علیه السلام)، ١٢٥، ٢٠٢، ٢١٧، ٢٢٦، ٢٦٠، ٤٤٨، ٤٨٤
مولک، ٦٤
نوح(علیه السلام)، ١٢٦، ٢٨٢، ٣١٤، ٤١٧
هارون(علیه السلام)، ٤٤٨
هبل، ١٣٣
یوحنا، ٣٥٩
یوسف، ٣٨١

* * *

www.makarem.ir

(فهرست کتب)

اصول کافی، ٦٦، ٦٧، ١٥٧، ٢٨٢
التوصل الی حقیقة التوسل، ٢٣٧
المنجد، ٤٥٧
المیزان، ١٠، ٤١، ٥٨، ٦٦، ١٧٠، ٢٦٥، ٣٧٤، ٣٨٨، ٤٢٣، ٤٥٨
انجیل، ١١٢، ٢٦٠، ٣٥٤، ٣٨١
بحار الانوار، ١٧٠، ١٨٨، ١٩٤، ١٩٥، ٢١٢، ٢١٣، ٢٧٥، ٣٢٩، ٣٧٣، ٤٦١
تاج العروس، ٢٨٩
تفسیر برهان، ١٠، ٤٢، ٥٨، ٦٠، ١٣٩
تفسیر تبیان، ١٠، ٤٢٦
تفسیر ثعلبی، ٣٨٨
تفسیر صافی، ١٠، ١٧٠، ٤٥٦، ٤٥٨، ٥٠٦
تفسیر علی بن ابراهیم، ٣٢، ٧٣، ١٨٦، ٣٢٣، ٣٥٤
تفسیر عیاشی، ٣٨٤
تفسیر فی ظلال، ١٠
تفسیر قرطبی، ١٠، ٥٥، ٧٩، ١٤١، ٢١١، ٢٩٦، ٣٤٤، ٣٥٤، ٣٦١، ٣٧٢، ٣٧٤، ٤٣٠
تفسیر قمی، ١٧٠
تفسیر کبیر، ٢٧٩، ٣٣٥، ٣٤٤، ٤٢٣، ٤٥٨
تفسیر کشّاف، ١٠
تفسیر نمونه، ١٠٢، ٢١١، ٢٥٤، ٣٣٢، ٣٥٢، ٥١٦، ٥١٨
توحید مفضل، ١٠٢، ١٠٣
تورات، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ١١٢، ١٩٦، ٢٦٠، ٣٢٩، ٣٥١، ٣٥٤
ثواب الاعمال، ١٨١
جامعه شناسی ساموئل کنیک، ٤٩٩
حکمتهای سلیمان، ٦٤
دائرة المعارف دهخدا، ٤١٢
درّ المنثور، ١٠، ١٠٦، ٢٩٦، ٣١١، ٣٨٨
روح البیان، ٥٥، ١٦١، ١٧٠، ٢٣٢، ٢٤٥، ٢٧٩، ٤٤٢، ٤٥٨
روح البیان، ٢٥٣
روح الجنان، ١٠
روح المعانی، ١٠، ٢٨، ١٣٣، ١٥٣، ١٦٦، ١٧٠، ٢٣٧، ٢٩٠، ٣١١، ٤٢٣، ٤٢٦، ٤٣٠، ٤٤٠، ٤٤٢، ٤٥٨
روضه کافی، ٢٦٨، ٤١٥
زبور، ٤١، ٢٦٠
سرود سلیمان، ٦٤
سفینة البحار، ١٥٧، ٢٠٢، ٢٢٨
سیره ابن هشام، ١٣٣
صحیح بخاری، ٢٥٣

www.makarem.ir

صحیح ترمذی، ٣٥٤
صحیح مسلم، ٢٥٤، ٣٥٤
علل الشرایع، ٥٨
فرهنگ قصص قرآن، ٨٣، ٣٨١
قصص قرآن، ٨١
قطر المحیط، ٣٣٩، ٤٥٧
کتاب منیر، ٢٦٠
کشف الارتیاب، ٢٥٤
لسان العرب، ٧٣، ١١٥، ١١٨، ١٢٤، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٦٤، ٤٠٢، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٥٧
مجمع، ٥٣
مجمع البحرین، ٣١٦، ٣٣٩
مجمع البیان، ١٠، ١٦، ٤٢، ٤٣، ٧٠، ٨١، ٩٥، ١٠٦، ١٣٧، ١٧٠، ١٦٤، ١٨٠، ١٨٨، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٦٨، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٨٣، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٦٨، ٣٧٢، ٣٨٢، ٣٨٤، ٣٨٨، ٤٣٠، ٤٤١، ٤٤٠، ٤٥٨، ٤٦٥، ٥٠٢
معانی الاخبار، ٣٥٤
مفاتیح الغیب، ١٠، ٣١١
مفردات راغب، ٥٢، ٥٥، ٦٤، ٩٨، ١١٥، ١٢١، ١٢٤، ٢١٢، ٢٢٣، ٢٣٣، ٢٤٥، ٢٤٩، ٢٦٠، ٢٦٧، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٩٧، ٣١٤، ٣٣٩، ٣٨٠، ٣٩٦، ٤٠٢، ٤٠٩، ٤١٧، ٤٣٠، ٤٣٣، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٥٠، ٤٨٢
منهاج البراعة، ٤٩٦
مواعظ سلیمان، ٦٤
نور الثقلین، ١٠، ٤٢، ١٠٦، ١٣٧، ١٧٠، ١٨١، ١٨٦، ٢٢٧، ٢٦٨، ٢٨٠، ٢٨٢، ٣٢٣، ٣٣٣، ٣٥٣، ٣٥٥، ٣٨٨، ٤١٤، ٤١٥، ٤٩٦
نهج البلاغه، ٦٠، ٨٦، ١٧٤، ١٨٦، ١٩٥، ٢٥٤، ٢٧٥، ٣٠٩، ٣٣٧، ٣٨٥، ٣٩٠، ٣٩١، ٤٥١، ٤٦٧، ٤٩٦، ٥٠٣، ٥٠٦
وسائل الشیعه، ٥٣، ٣٢٩، ٤٤٩

* * *

www.makarem.ir

(فهرست ازمنه و امکنه)

اردن، ٧٦
اسکندریه، ٣٨١
انطاکیه، ٣٥٦، ٣٥٨، ٣٧٨، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢
اورشلیم، ٦٣
ایالات متحده، ٢٢٦
بلق، ٨٠
بیت المقدس، ٣٨١
ترکیه، ٣٥٨، ٣٨١
تهامه، ٧٩
جزیره عربستان، ٧٦، ٨٠
حجاز، ١٣٣، ٤٨٦
حلب، ٣٨١
روم، ٣٨١
شام، ٧٦، ٧٩، ١٢٦، ١٣٢، ١٣٣، ١٤٧، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٧
صراة، ٨٠
صنعاء، ٧٦
طائف، ١٢٦
عمان، ٧٩
فلسطین، ٧٦
مأرب، ٧٦، ٨٠، ٨٢، ٨٣
مدینه، ٢١٥، ٣٥٣، ٣٨١
مصر، ٣١٧، ٣١٩، ٣٥٨، ٣٨١،٤٩٨
مکّه، ١٣، ١٥، ٧٦، ١٢٥، ١٢٦، ١٣٢، ١٦١، ١٦٤، ١٦٩، ١٧٧، ٢١٥، ٢٥٩، ٣١٣، ٣١٧، ٣٢٠، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٣٨، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٩٠، ٤١٧، ٤٣١
نیل، ١٦٩، ٢٢٦
وادی نمل، ٦١
یثرب، ٧٩
یمن، ٥٥، ٦٩، ٧٠، ٧٦، ٨٠، ٨٢

* * *

www.makarem.ir

(فهرست قبایل و طوایفو...)

آل داود، ٤٦، ٥٤، ٦٥
آل فرعون، ٣٨٧، ٣٨٨
ادومیان، ٦٢
اسد، ٧٩
اصحاب القریه، ٣٥٧، ٣٥٩، ٣٩٠
انمار، ٧٩
بنو سلمه، ٣٥٣
بنی اسرائیل، ٦٢، ٦٤، ١٢٦، ٢٦٨، ٢٨١، ٥١٢، ٥١٥
بنی عمون، ٦٤
بنی مخزوم، ٣٤٠
حتیان، ٦٢
حمیر، ٨٢
حواریین، ٣٨٢، ٣٨٣
خزاعه، ٧٩
صیدونیان، ٦٢، ٦٣، ٦٤
عمونیان، ٦٢، ٦٣
غسان، ٧٩
فرانسویان، ٣٨١
قریش، ١٤٨، ٣٤٠
قوم ثمود، ٣١٤، ٣١٩
قوم سبأ، ١٥، ١٧، ٦٨، ٦٩، ٧٤، ٧٥، ٨٢، ٨٣، ٨٥، ١٦٩
قوم سبأ، ٦٩، ٧٠، ٧٩، ٨٠
قوم عاد، ٣١٤
قوم فرعون، ٣١٤
قوم لوط، ١٨٥، ١٩٣، ٣١٩
قوم نوح، ١٢٦، ٣١٤
مسیحیان، ٦٤، ٣٨١
موآبیان، ٦٢، ٦٤
نصاری، ٤٤٨، ٥٠٩
یهود، ١١١، ٣١١، ٣١٢، ٤٢٥، ٤٤٨، ٥٠٩
یهودیان، ٦٤

* * *

www.makarem.ir

(فهرست اشعار)

اگر نازی کند یک دم، فرو ریزند قالبها ... ۳۰۵
أ تَزْعَمُ أَنَّکَ جِرْمٌ صَغِیرٌ؟ ... ۳۵۵
بسوزند چوب درختان بی بر ... ۳۷۹
به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست ... ۱۹
تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل ... ۷۳
چنین گفت: روزی به پیری جوانی ... ٤٦١
رَأَیْتُ الشَّیْبِ مِنْ نُذُر المُنایا ... ۲۹۵
رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ درون ... ٤٥٥
سَتُبْدِی لَکَ الأَیّامُ ما کُنْتَ جاهِلاً ... ٤٦٥
کجا بر سر آیم از این عار و ننگ ... ٤٥١
بر عقل و فکرت او خندند مرغ و ماهی ... ۵۸
می برد هر جا که خاطر خواه اوست ... ٤٧٣
وَ لَوْ أَنّا إِذا مِتْنا تُرِکْنا ... ۳۹۱
همدمیِ مرده، دهد مردگی ... ۲۵۲

* * *

(کلمات معنی شده در این جلد)

«آثارَهُمْ» ...۳۵۰
«آمِنُون» ...۱۲۳
«اجاج» ...۲۲٤
«ارث» ...۲۸۰
«اسرار» ...۱۱۵
«إِصْلَوا» ...٤٥۳
«اَغلال» ...۳۳۹
«إِفْک» ...۱٤٤
«انتظار» ...۳۱٤
«ایقاد» ...٤۹۰
«أُثُل» ...۷۳
«أَجْداث» ...٤۳۳
«أَجْنِحَه» ...۱۸۵
«أُجُور» ...۲۷۳
«أَخَذْتُ» ...۲٦۱
«أَرائِک» ...٤٤۰
«أَزْواج» ...۳۹۹، ٤٤۰

www.makarem.ir

«أسَلْنا» ...٤٩
«أعِظُكُم» ...١٥٠
«أعْناب» ...٣٩٦
«أُكُل» ...٧٣
«أوِّبى» ...٤١
«أيْمان» ...٣١٢
«بيض» ...٢٦٤
«بيّنات» ...٢٦٠
«بَيِّنَةٌ» ...٣٠٥
«تبديل» ...٣١٦
«تَبُور» ...٢٧١
«تَبَيَّنَت» ...٥٦
«تحويل» ...٣١٦
«تماثيل» ...٥٢
«تَناوُش» ...١٧١
«تُؤْفَكُونَ» ...١٩١
«تُوقِدُون» ...٤٩٠
«جِبِلّ» ...٤٥٠
«جُدَد» ...٢٦٤
«جِفان» ...٥٣
«جِنّات» ...٢٨٧
«جِنَّةٌ» ...١٥٢
«جَواب» ...٥٣
«جَهد» ...٣١٢
«حرور» ...٢٤٩
«حِزب» ...٢٠٣
«حَزَن» ...٢٨٨
«حسرت» ...٣٨٠
«حق» ...٢٧٧
«حِمل» ...٢٤٥
«حِين» ...٤٢٠
«خشيت» ...٢٦٧، ٣٤٨
«خَصِيم» ...٤٨٠
«خَلا» ...٢٥٨
«خَلائِف» ...٣٠١
«خَمْط» ...٧٣
«دابّه» ...٣٢٢
«دابة» ...٣٢٢
«ذات» ...٢٩٧
«ذُرِيّه» ...٤١٧
«ذُرِيّه» ...٤١٨
«راسِيات» ...٥٣
«رَبِّهِم» ...٤٣٣
«رِجز» ...٢٨
«رمة» ...٤٨٢
«رَمِيم» ...٤٨٢
«رَواح» ...٤٨
«زبر» ...٢٦٠
«زلفة» ...١٢١
«زُلْفى» ...١٢١
«زند» ...٤٩١
«سائِغ» ...٢٢٤
«سابِغات» ...٤٤
«سبأ» ...٦٩، ٧٠
«سَرد» ...٤٤
«سَعَوا» ...٢٩

www.makarem.ir

«سلخ» ...٤٠٢
«سموم» ...٢٤٩
«سود» ...٢٦٤
«سَيِّئات» ...٢١٥
«شُغُل» ...٤٣٩
«شكر» ...٦٤
«شَكُور» ...٥٤
«صاحِبُكُم» ...١٥٢
«صالِحاً» ...٢٩٤
«صَرِيخ» ...٤١٩
«صَيْحَه» ...٤٣٠
«طَمَسْنا» ...٤٥٧
«ظالِمُون» ...٣٠٥
«عِباد» ...٣٨٠
«عدن» ...٢٨٧
«عَذْب» ...٢٢٣
«عُرْجُونِ» ...٤٠٦
«عُرْجُون» ...٤٠٦
«عَرِم» ...٧٢
«عزاز» ...٢١٢
«عِزَّت» ...٢١٢
«عفار» ...٤٨٦
«غُدُوّ» ...٤٨
«غَرابيب» ...٢٦٤
«غُرُفات» ...١٢٣
«غَرُور» ...٢٠٠
«غرور» ...٣٠٥
«فَاسْمَعُونِ» ...٣٧١
«فاطِر» ...١٨٣
«فاكه» ...٤٣٩
«فاكهةٌ» ...٤٣٩
«فَبَشِّرْهُ» ...٣٤٩
«فَتُثِيرُ» ...٢١١
«فتح» ...٩٨
«فَجَّرْنا» ...٣٩٧
«فُرات» ...٢٢٤
«فُزِّعَ» ...٩٣
«فضل» ...٤٠
«فَطَرَنِى» ...٣٦٨
«فكاهةٌ» ...٤٣٩
«فَلَک» ...٤٠٩
«قُدُور» ...٥٣
«قذف» ...١٧١
«قريه» ...٣٥٨
«قِطْر» ...٤٩
«قِطْمِير» ...٢٣٣
«كافَّةً» ...١٠٥
«كِتاباً» ...٣٠٤
«لايَحِيقُ» ...٣١٣
«لُغُوب» ...٢٩٠
«لِيُعْجِزَهُ» ...٣١٧
«ما قَدَّمُوا» ...٣٥٠
«مُتْرَفُوها» ...١١٨
«مُثْقَلَةٌ» ...٢٤٥

www.makarem.ir

«مَثْنی وَ فُرادی» ...١٥١
«مَحارِیب» ...٥١
«محاق» ...٤٠٥
«مرخ» ...٤٨٦
«مَرْقَد» ...٤٣٥
«مَشْحُون» ...٤١٧
«مُعاجِزِین» ...٢٩
«معدن» ...٢٨٧
«مِعْشار» ...١٤٧
«مُعَمَّر» ...٢٢٢
«مُقْتَصِد» ...٢٨١
«مَکانَهٔ» ...٤٥٧
«مَکر» ...٢١٥
«ملح» ...٢٢٤
«مَلَکُوت» ...٤٩٧
«مَنازِلَ» ...٤٠٥
«مِنْسَأَتَهُ» ...٥٥
«موازره» ...٢٤٤
«نَحْنُ» ...٣٤٩
«نَخِیل» ...٣٩٦
«نَذِیر» ...١١٨، ٢٩٥
«نَسْلَخُ» ...٤٠٢
«نَصَب» ...٢٩٠
«نطفه» ...٢٢٠
«نظر» ...٣١٤، ٤٣٠
«نَعْمَلُ» ...٢٩٤
«نُفِخَ» ...٤٣٣
«نَکِیر» ...١٤٨
«نُنَکِّسْهُ» ...٤٥٩
«واحِدَهٔ» ...١٥٠
«وِزر» ...٢٤٤
«وزیر» ...٢٤٤
«یُبْدِءُ» ...١٦٣
«یَبُورُ» ...٢١٦
«یَخِصِّمُونَ» ...٤٣٠
«یَدَّعُونَ» ...٤٤١
«یَرْجِعُ» ...١١٢
«یَری» ...٣١
«یَسْبَحُونَ» ...٤٠٩
«یَصْطَرِخُون» ...٢٩٣
«یَعْزُبُ» ...٢٦
«یُعَمَّر» ...٢٢٢
«یُعِیدُ» ...١٦٣
«یَفْتَحِ» ...١٨٩
«یَنْسِلُون» ...٤٣٣
«یُنْقَذُون» ...٤١٩
«یُولِجُ» ...٢٣١

* * *